

عباس اقبال آشتیانی

امیر کد میرزا تقی خان



مؤسسه انتشارات نگاه

عباس اقبال آشتیانی

امیر کبیر

برآمدن، زندگی، صدارت و فرجام کار میرزا تقی خان امیر کبیر

ویرایش تازه



مؤسسه انتشارات نگاه

تهران، ۱۳۹۲

اقبال آشتیانی، عباس، ۱۲۷۵-۱۳۳۴.

امیرکبیر: برآمدن، زندگی، صدارت و فرجام کار میرزا تقی خان امیرکبیر / عباس اقبال آشتیانی.

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۰.

۴۲۴ ص.

ISBN: 978-964-351-720-5

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. امیرکبیر، تقی، ۱۲۲۰-؟-۱۲۶۸ ق. ۲. ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق.

۱۳۹۰ الف ۷/الف ۱۳۸۵/DSR ۹۵۵/۰۸۴۰۹۲۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۶۱۷۲۳

عباس اقبال آشتیانی

امیر کبیر

بر آمدن، زندگی، صدارت و فرجام کار میرزا تقی خان امیر کبیر

چاپ دوم: ۱۳۹۲؛ حروف‌نگار: اکرم زنوبی؛ نمونه‌خوان: مریم محمدحسینی

لیتوگرافی: اطلس چاپ؛ چاپخانه: مروی؛ صحافی: حمیدا؛ شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۱-۷۲۰-۵

چاپ محفوظ است.

* * *

مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: خ انقلاب، خ شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پلاک ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۱۱-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۳۷۷-۶۶۴۸۰، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۰۷-۶۶۹۷۵۷۰۷

www.entesharatnegah.com info@entesharatnegah.com

Email: negahpublisher@yahoo.com

آنچه می خوانید

۷	پیش گفتار.....
۱۵	فصل اول. اصل و نسب و ابتدای کار امیر.....
۲۲	سفر روسیه.....
۲۷	محمدخان امیرنظام زنگنه و میرزا تقی خان امیر.....
۳۳	مسافرت به ایروان.....
۳۷	سفارت ارزنة الروم.....
۷۷	فصل دوم. جلوس ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر.....
۹۶	ازدواج با عزّة الدّوله و شورش نظامیان.....
۱۰۳	فصل سوم. فتنه سالار.....
۱۲۳	فصل چهارم. روزنامه و قایع اتفاقیه.....
۱۳۴	بنای مدرسه دارالفنون.....
۱۴۱	فصل پنجم. امیرکبیر و علمای دین و مسایل مذهبی.....
۱۵۳	فصل ششم. اوضاع مالی ایران در عهد محمدشاه.....
۱۵۶	مجملی از احوال حاجی میرزا آقاسی.....
۱۶۹	فصل هفتم. نظام جدید لشکری.....
۱۹۱	فصل هشتم. وزارت دول خارجه.....
۲۰۵	جلوگیری از مداخله خارجیان.....
۲۱۶	مسئله یک کرور باقیمانده خسارت جنگ.....
۲۲۱	فصل نهم. روابط ایران و فرانسه.....

۲۵۵	فصل دهم. تفصیل عزل امیر و دوره اقامت او در فین کاشان.
۲۷۹	فصل یازدهم. تفصیل قتل امیر.
۲۹۴	آثار سوء قتل امیر
۲۹۸	مقبره امیر
۳۰۰	عزّه الدوله بعد از قتل امیر
۳۰۳	فصل دوازدهم. کسان و بازماندگان امیر.
۳۱۳	پیوست‌ها.
۳۱۵	مقالات مرحوم عباس اقبال درباره امیر کبیر
۳۱۶	مقالات در تاریخ قاجاریه که با امیر کبیر ارتباط دارد.
۳۱۶	تواریخ راجع به دوره قاجاریه
۳۱۸	طرح اصلی فصول کتاب امیر کبیر
۳۲۰	سندی درباره عزل امیر کبیر
۳۲۳	دارالفنون
۳۳۲	برنامه آموزشی
۳۳۴	طرز اداره.
۳۳۶	روزنامه وقایع اتفاقیه
۳۴۸	ترجمه و نشر کتاب.
۳۵۵	قره‌العین
۳۷۴	امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با «استعمار».
۳۷۵	شرایط زیست و پرورش امیر.
۳۷۸	همراهی با ولیعهد
۳۷۹	از تبریز تا تهران در راه صدارت.
۳۸۰	صدارت
۳۹۱	فرمان قتل
۳۹۱	جریان قتل امیر
۳۹۵	نقدی بر بدخوانی‌های تاریخی درباره امیر کبیر.
۴۰۱	امیر کبیر (فریدون مشیری).
۴۰۵	نمایه‌ها

پیش‌گفتار

... آنگاه که چشمان محمدشاه قاجار، بسته شد بر این جهان و یکی از بی‌کفایت‌ترین شاهان قاجاری رخت به دیگر سرای کشید «ناصرالدین میرزا» پسر شانزده ساله او که سمت ولایتعهدی داشت در تبریز روزگار می‌گذرانید. پس از مرگ محمدشاه، بیشتر رجال قاجاری و درباریان که از «میرزا آقاسی» دل خوشی نداشتند و همچون گرگی در انتظار فروغلتیدن او بودند تا به پاره کردنش قیام کنند از دستورات او سرپیچی کرده و چوب لای چرخ امورات گذاشتند تا حاجی برکنار گردد.

میرزا آقاسی که به نیکی واقف بود از پس این همه دشمن و دسیسه‌گر بر نمی‌آید به آستانه حضرت عبدالعظیم رفت و بست نشست و جان ناقابل خویش را از پس آمدن ناصرالدین میرزا به تهران رهانید و به کربلا رفت.

در دوران چهل روزه پس از مرگ محمدشاه، این مهدعلیا، مادر ولیعهد بود که اداره امور را در دست داشت و زمینه دخالت‌های ناروای بعدی در مسایل کشور را فراهم می‌آورد. در ایام ولایتعهدی ناصرالدین میرزا، میرزاتقی خان امیرنظام پیشکار او بود و رابطه عاطفی شاه آینده و پیشکارش نوعی مرید و مرادی بود و ناصرالدین میرزا به دلیل سمت مربی‌گری امیرنظام بر او و نیز ویژگی‌های دیگر اخلاقی سخت شیفته او بود، از این روی با رسیدن خبر مرگ محمدشاه، امیرنظام لشکری آراست و در رکاب شاه جوان به سوی تهران روانه شد. پس از ورود به تهران و برگزاری مراسم

باشکوه استقبال، ناصرالدین شاه، امیر نظام را لقب «اتابک اعظم» داد و او را صدراعظم خویش کرد.

در ابتدای پادشاهی ناصرالدین شاه، برخی بلاد ایران دچار شورش‌ها و ناآرامی‌هایی گردید که اوضاع را پیچیده می‌کرد و اگر نبود تدبیرها و درایت اتابک اعظم، چه بسا رشته امور از دست می‌رفت و زود هنگام تر بساط سلطنت استبدادی قاجاریان برمی‌افتاد. در میان این شورش‌ها، حرکت حسن خان سالار که از زمان محمدشاه شروع شده و اوضاع خراسان را به هم ریخته بود از دیگر حرکت‌ها چشمگیرتر بود. سالار در سال‌های پیش از مرگ محمدشاه با تباری و همدستی عده‌ای از ترکمن‌ها، به سوی مشهد قشون کشید و لشکر حمزه میرزا حشمت‌الدوله را شکست داد.

اتابک اعظم، سلطان مراد میرزا برادر حشمت‌الدوله را با لشکری تازه نفس و مجهز به خراسان گسیل کرد. سلطان مراد میرزا به سال ۱۲۶۶ هـ ق برابر با ۱۲۳۰ خورشیدی مشهد را به تصرف درآورد و سالار و همکاران او را از بین برد و به پاس همین خدمت از سوی شاه جوان لقب «حسام السلطنه» گرفت.

فتنه باب

آشوب و بلوایی که بایه و بهاییان برپا کردند نیز ریشه در سال‌های آخرین سلطنت محمدشاه داشت. این آیین دروغین و بی‌ریشه از فرقه‌ای موسوم به «شیخیه» برآمده که عموماً از طرفداران شیخ احمد احسایی بودند. شیخ احمد در روزگار فتحعلی شاه می‌زیست و گویند که از اهالی احساء در شبه جزیره عربستان بود. او در طریقه خود از اصول دین و مذهب تنها سه رکن توحید و نبوت و امامت را باور داشت و معاد را رد می‌کرد و درباره عدل معتقد بود که عدل هم مانند دیگر صفات ثبوتیه است و نمی‌تواند رکنی مستقل باشد. وی پس از این سه رکن، رکن چهارمی را معتقد بود و آن هم باور به یک وکیل به عنوان واسطه میان شیعیان و امام غایب.

وی به سال ۱۲۴۱ هـ ق مرد و شاگردش سید کاظم رشتی، عهده‌دار تبلیغ روش استاد خود شد. سید کاظم هم دو شاگرد داشت با نام‌های سید علی محمد شیرازی و

محمد کریم قاجار. با مرگ سید کاظم رشتی به سال ۱۲۵۹ هـ ق سید علی محمد، پسر میرزا رضای بزاز شیرازی، پس از بازگشت از سفر مکه به بوشهر رفت و در آن جا با چند انگلیسی دوستی و سروسری یافت و با تحریک و راهنمایی آنها خود را رکن یا باب خواند و به همین دلیل طرفداران او به بابیه معروف شدند. او پس از مدتی از دعوی باب بودن منصرف شد و خود را نقطهٔ اعلیٰ یا نقطهٔ بیان و سپس امام دوازدهم نامید و کتابی با عنوان «بیان» نوشت.

علی محمد، اغفال جماعتی جاهل را از بوشهر و پس آنگاه در شیراز آغازید. روحانیون شیراز از دولتیان خواستند تا این فرد بی سواد و شیاد را تحت پیگرد قرار دهند و به میرزا آقاسی دستور داده شد او را به تهران بیاورد. علی محمد وقتی به اصفهان رسید تحت حمایت منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم آن شهر قرار گرفت. پس از مرگ منوچهرخان، علی محمد را به آذربایجان بردند و در دژی موسوم به چهریق نزدیکی سلماس زندانی کردند. و پس از آن از دژ چهریق به دژ ماکو انتقال یافته و در آن جا محبوس گردید.

در دوران صدارت امیر کبیر و آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، پیروان باب از بعضی شهرها سر به شورش برداشتند. ملاحسین بشرویه در مازندران و دژ شیخ تبرسی، و ملامحمد علی زنجانی در زنجان باب فتنه گشودند.

امیر کبیر، با سیاست و درایت دریافت که این فتنه و آتش آن از گور انگلیسی‌ها برمی خیزد و اگر در صدد دفع آن بر نیاید بنیان مملکت سست خواهد شد. از این روی سپاهی را فراهم آورد و به گوشه و کنار کشور فرستاد اما سپاه دولتی در مازندران و زنجان به مقاومت برخورد. ملاحسین بشرویه در بارفروش (بابل امروزی) گروهی را به این آیین باطل دعوت کرد. پس آنگاه از شهر گریخت و مزار شیخ تبرسی را سنگر خود ساخت و به ساختن دژ و برج و حفر خندق پرداخت. محاصرهٔ این دژ چهار ماه طول کشید. در این جنگ ملاحسین مقتول گشت و دیگر بابیان هم از دژ بیرون آمده و تسلیم شدند. این واقعه به سال ۱۲۶۵ هـ ق اتفاق افتاد. در زنجان همین ماجرا تکرار شد و پس از ماه‌ها درگیری، ملامحمد علی که زخم برداشته بود مرد و

پس از یک هفته از مرگ او، بابیان امان‌نامه خواستند و تائب گردیده و فتنه بابیان در زنجان نیز فرو نشست.

امیرکبیر پس از خوابیدن گرد و غبار فتنه، حمزه میرزا حشمت‌الدوله والی تبریز را حکم داد تا باب را از دژ ماکو به تبریز منتقل کند. علمای تبریز هم حکم به قتل علی محمد دادند و این حکم در میدان شهر تبریز با به دار کشیده شدن وی اجرا گردید. بیشتر مورخین تاریخ قاجاری، دفع شر علی محمد باب و اصلاحات سیاسی و اداری و نیز تأسیس دارالفنون را از اقدامات اساسی امیرکبیر دانسته‌اند. اما خدمات امیرکبیر منحصر به این موارد نیست و برای بحث پیرامون اقدامات اصلاحی آن بزرگمرد بایستی با دیدی وسیع‌تر به مسایل و تاریخ آن دوره نگریست.

تأسیس دارالفنون در سال ۱۸۵۱ هـ ق (۱۲۳۰ ش) یکی از فرازهای تاریخ علم و آموزش در ایران بوده است. این مدرسه، نخستین مرکز آموزشی به سبک اروپایی و به گونه‌ای دروازه‌های مدرنیسم بود که به روی ایران عصر قاجار باز شد. ایده‌ها و افکار درخشان امیرکبیر برای افزایش اقتدار حکومت مرکزی و کوتاه کردن دست پلید استعمار که از آستین سفارتخانه‌های آن در تهران بیرون آمده بود از اهداف میهن پرستانه امیر بود و ای بسا درافتادن با سفیران روس و انگلیس و بی‌اعتنایی بدانان، زمینه‌ساز سقوط و در نهایت قتل او گردید.

امیرکبیر شخصیتی بزرگ در تاریخ ایران است و گو این که اطلاعات و اسناد زیادی درباره او موجود نیست اما از همان مقدار مدارک به جای مانده و آنچه که خارجیان در باب او نوشته‌اند می‌توان دریچه‌های تازه‌ای برای شناخت شخصیت و روحیات او گشود. در این میان آثاری همچون تألیف گرانقدر زنده‌یاد عباس اقبال آشتیانی و نیز امیرکبیر و ایران مرحوم آدمیت و چندین اثر دیگر که در دهه‌های اخیر پدید آمده‌اند هر کدام به نحوی، گوشه‌هایی از زندگی امیر را برای خوانندگان مشتاق روشنی بخشیده‌اند.

عموم جستجوگران فراز و نشیب زندگی امیرکبیر، او را فردی میهن‌پرست و با درایت و انسانی با اراده محکم تصویر کرده‌اند که با هیچ کس درباره مصالح کشورش

معامله نمی‌کرد و سرنوشت و سعادت ایران، برای او از همه چیز برتر بود. گروهی بر این عقیده هستند که همین ثبات قدم و ایستادگی بر نظریات و آرا و کوتاه کردن دست معلوم‌الحالان از امکانات دولتی و حذف القاب و عناوین در مکاتبات و منع کردن اخذ رشوه و ستاندن مالیات قانونی از بزرگان و وابستگان به دربار و نیز قطع حقوق و مستمری‌هایی که به ناروا در جیب شاهزادگان می‌رفت، راه را بر حذف امیرکبیر و در نهایت قتل او گشود و به همین دلیل بعضی گمان کرده‌اند که این بخش از عملکرد اتابک اعظم می‌تواند قابل نقد باشد و برآنند که اگر امیرکبیر کمی دندان بر جگر می‌گذاشت و بعضی حیف و میل‌ها را تحمل می‌کرد شاید عاقبت او جز آنچه رفت، رقم می‌خورد...

واقعیت این است که تمامی کتب و مقالات نگاشته شده دربارهٔ مرحوم امیر با دیدی ستایش‌آمیز بر کاغذ نقش بسته‌اند، صدالبته او هم یک انسان عادی بوده و از خطا و لغزش نیز بری نبوده، اما در وطن‌پرستی و آرزوی داشتن ایرانی مستقل و آباد از سوی او نبایستی تردید کرد. او حتی پیش از آن‌که به مقام صدراعظمی برسد در مقام و مناصب دیگر نیز با درایت و برنامه‌ریزی عمل می‌کرده و هرگز در سیاست و خدمات دولتی و ارتباط با دربار برای حفظ موقعیت خود در نزد شاه از ایده‌های ماکیاولیستی پیروی نکرده است...

وی رجلی بود که آرزوی مدرن کردن ایران را داشت و در شمار کسانی است که مدرنیته را وارد ایران کرده است. دارالفنون او، نخستین مدرسهٔ مدرن ایران بود. او از مطبوعات و روزنامه‌ها حمایت می‌کرد و گو این‌که پیش از این میرزا صالح شیرازی «کاغذ اخبار» را ماهانه منتشر می‌کرد. اما امیرکبیر وقایع اتفاقیه را به‌طور مستمر و به‌صورت روزنامه راه‌اندازی کرد. او می‌خواست دانش سالم و مفید غربی با تخصص بومی ایرانی درهم آمیزد و گره‌های فروبسته را بگشاید. تا پیش از افتتاح دارالفنون، مراکز آموزشی ایران مکتب‌خانه‌ها بودند، حتی پس از دارالفنون هم سالیان سال مکتب‌خانه‌ها در شمار مراکز تربیتی ایرانی بودند. اما دارالفنون بابت علم و دانش را بر روی محصلین ایرانی گشود که تا آن روز ناشناخته بود. پس از قتل ناجوانمردانه

امیر، صدراعظم وقت میرزا آقاخان، نه تنها به رشد دارالفنون فکر نکرد بلکه سعی در تعطیلی و انحلال آن نمود. در حالی که امیر در زمان فعالیت دارالفنون، آن را به یک مرکز علمی مدرن تبدیل کرده بود و حتی در چاپخانه آن به جز روزنامه و قایع اتفاقیه، کارگاهی برای چاپ کتاب‌های درسی راه‌اندازی کرد این چاپخانه به «دارالطباعة خاصه علمیه مبارکه دارالفنون» مشهور شد و از سال ۱۲۶۸ هـ ش با مدیریت علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، مدیر وقت دارالفنون اداره می‌شد.

از بُعد سیاسی نیز خدمات امیر کبیر در اوضاع آشفته سیاسی اجتماعی آن دوران قابل اعتناست. او را در تدبیر و خردمندی همپایه خواجه نظام‌الملک و خواجه رشیدالدین فضل‌الله دانسته‌اند. روستایی فقیری از مردم هزاوه فراهان که پدرش کربلایی قربان هم آشپز میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و هم ناظر خرید خانه او بود. تقی در دستگاه قائم‌مقام رشد کرد و دبیری آموخت. پس از آن به خدمت میرزا محمدخان زنگنه درآمد و به مقام معاونت رسید و به وزیر نظام ملقب گردید. در ماجرای قتل گریبایدوف به دستور فتح‌علی شاه با خسرو میرزا به پترزبورگ رفت و در زمان محمدشاه به نمایندگی ایران در کمیسیون ارزروم تعیین شد و کارایی و درایت خود را اثبات کرد. پس از درگذشت میرزا محمدخان زنگنه، میرزا تقی خان، وزیر نظام جانشین او در آذربایجان شد و ملقب به امیر نظام گردید وی تا زمان مرگ محمدشاه، در دستگاه ولیعهد ناصرالدین میرزا، اشتغال داشت و با دست با کفایت او بود که سلطنت ناصرالدین شاه چنان‌که ذکرش رفت استقرار یافت. در دوران صدارت امیر، یکی از مخالفان اصلی او، مهدعلیا مادر شاه بود که دمی از دسیسه و توطئه باز نمی‌ماند. مهدعلیا با ازدواج امیر و عزت‌الدوله تنها خواهر تنی شاه هم موافقتی نداشت، اما این ازدواج با اصرار شاه انجام شد. و چنانکه در تاریخ مضبوط است پس از قتل امیر، باز هم به امر ناصرالدین شاه، ازدواج‌های دیگری کرد.

باری پس از سرکوبی دشمنان داخلی و فرو نشانیدن آتش فتنه باب، امیر کبیر هم خویش را مصروف تأمین امنیت داخلی و گسترش عدالت در سطح کشور کرد و در این کارها تا آنجا پیش رفت که بدخواهان و آنانی که منافعشان در خطر بود شاه را

تحت فشار قرار دادند تا سدی در برابر کارهای امیر ایجاد کند. هشدار آنان به شاه بی‌کفایت دو جنبه داشت یکی این که انجام این قبیل امور، سبب محبوبیت بیش از حد امیر در نزد اقشار محروم جامعه می‌شود و این خطری است برای سلطنت منحوس قاجاری و دیگر این که امکان دارد دامنهٔ چنین اقدامات عدالت‌خواهانه‌ای دامن دربار و شخص شاه و اطرافیانش را هم بگیرد. هراسی که در دوران پهلوی دوم در وجود شاه و درباریان رخنه کرد و زمینه‌ساز کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش گردید. سرانجام این قبیل دسایس و تحریکات بر شاه‌نازپرورده و عیاش اثر کرد و درباریان و مهدعلیا به مراد دل خویش رسیدند و در بیستم محرم سال ۱۲۶۸ هـ ق حکم برکناری امیرکبیر از صدارت صادر شد و به جای او میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) به‌عنوان صدراعظم منصوب گردید. ولی به ظاهر هم که بود مقام امیرنظامی را برای میرزاتقی خان باقی گذاشتند. پس از برکناری امیر، مهدعلیا و اعتمادالدوله از این بیمناک بودند که اگر میرزاتقی در تهران باشد امکان آشتی شاه با او و بر سر مهر آمدن هست. پس همچنان بر طبل فتنه و دسیسه آشکار و نهان کوبیدند تا شاه او را به بیرون از تهران تبعید کند. در این میان یک اتفاق ناگوار سبب بدبینی بیشتر ناصرالدین شاه به امیرکبیر گردید و در مسئله تبعید وی به کاشان تسریع کرد. ماجرا این بود که سفیر روس کاسهٔ داغ‌تر از آتش شده و برای حفظ جان امیر در تهران دل می‌سوزانید و چون درجهٔ نوکری میرزا آقاخان نوری برای انگلیسی‌ها اظهر من الشمس بود و طبعاً سفیر روس هم از انتصاب وی به صدراعظمی دل خوشی نداشت در نهایت بی‌سیاستی دستور داد عده‌ای گرد خانهٔ امیر نگهبانی دهند و حافظ جان او باشند و اعلام کرد که امیرنظام تحت پشتیبانی تزار روسیه است. این عمل تهی از سیاست و خردورزی، بهانهٔ خوبی به دست شاه و دسیسه‌گران داد. سفیر روس در برابر عصبانیت شاه دوام نیاورد و مجبور شد مأموران خود را از گرد خانهٔ امیر احضار کنند. متعاقب آن مهدعلیا با صحنه‌گردانی توطئه و ترساندن شاه از امکان کودتا، فرمان تبعید امیر به فین کاشان را گرفت که همین تبعید در نهایت به قتل او در هجدهم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ هـ ق در حمام فین منجر گردید که روایت‌های این قتل فجیع در کتب تاریخی مسایل دورهٔ

قاجار ضبط است. اثر حاضر که شرحی از زندگی و کارهای امیرکبیر به قلم استاد عباس اقبال آشتیانی است به نیکوترین وجه و با تکیه به اسناد و اقوال این مسایل تاریخی را می‌شکافد و از این روی حاصل تحقیق و تتبع ایشان به یکی از بهترین منابع در شناخت گوشه‌های تاریک این بخش از تاریخ ایران تبدیل شده است. این کتاب بارها تجدید طبع گردیده و چاپ حاضر، ویرایشی است نو از یک اثر مرجع تاریخی که ضرورت بازخوانی آن برای نسل پوینده حاضر انکارناپذیر است.

در بخش پیوست‌های کتاب، برای احاطه خواننده به دیگر منابع و روایات، بخش‌هایی از اقوال دیگران هم تا آن جا که به روشن شدن مباحثی از کتاب یاری رساند آمده است. از جمله بخشی از فصل مربوط به «دارالفنون» در کتاب «آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار از مونیکا ام. رینگر با ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، و فصل‌های روزنامه وقایع اتفاقیه و ترجمه و نشر کتاب از اثر معروف زنده‌یاد فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران که سخت به کار خواننده می‌آید. همچنین است مقاله دوم از سه مقاله مندرج در کتاب فتنه باب، تألیف اعتضادالسلطنه به قلم محقق دانشور عبدالحسین نوایی، که شناختی درخور از چهره «قره‌العین» به دست می‌دهد.

برای فایده بیشتر خواننده، دو نوشته از یک ضمیمه روزنامه شرق به تاریخ هجدهم دی‌ماه ۱۳۸۹ نقل گردیده که یکی درباره کتاب «قبله عالم» نوشته عباس امانت، ترجمه حسن کامشاد، انتشارات کارنامه است و دیگری مطلبی است درباره کتاب امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار آقای هاشمی رفسنجانی که گرد آمدن این مطالب در کنار حاصل تحقیق و تتبع زنده‌یاد عباس اقبال آشتیانی، برای خواننده جستجوگر زندگی و احوال امیرکبیر می‌تواند مفید باشد...

فصل اول

۱

اصل و نسب و ابتدای کار امیر

اصل امیر از ده هزاوه است از قرای بلوک فراهان عراق و این ده تا شهر سلطان آباد کرسی عراق قریب دو فرسنگ فاصله دارد و در جهت شمال غرب این شهر واقع است. در این ده تا مدتی خانه‌هایی موجود بوده است که آنها را به علت تعلق به مرحوم میرزا تقی خان یا کسان او خانه‌های میرزا تقی خان و محله‌ای را هم که خانه‌ها در آن جا قرار داشته محله میرزا تقی خان می‌گفتند.^۱

پدر میرزا تقی خان امیر کربلایی محمد قربان است. به مناسبت مجاورت قریه مهرآباد فراهان که اصل خاندان قائم مقام از آن جا بوده با هزاوه موطن و مسکن کربلایی محمد قربان پدر امیر، این مرد در عداد خدمتکاران قائم مقام اول یعنی مرحوم میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ درآمده و در دستگاه او سمت آشپزی پیدا کرده و بعدها در پیش قائم مقام ثانی ناظر آشپزخانه و در پیری قاپوچی او شده است. در منشآت قائم مقام دو بار به مناسباتی ذکر کربلایی محمد قربان آمده است.^۲

در سال ۱۲۱۳ میرزا بزرگ قائم مقام اول به وزارت عباس میرزای ولیعهد از طهران عازم تبریز گردید. معلوم نیست که کربلایی محمد قربان هم در این سفر با قائم مقام

۱. سفرنامه عراق ناصرالدین شاه، ص ۶۲.

۲. منشآت قائم مقام، ص ۱۹۲ و ۴۲۴.

اول به تبریز رفته یا بعد در آن جا به خدمت او پیوسته است به همین وجه درست دانسته نشد که تولد امیر در کجا اتفاق افتاده در فراهان یا در طهران یا در تبریز و سال تولد او نیز به دست نیست (باید از عکسی که در خانواده نظام الدوله بوده یا هست و در کتاب آدمیت به آن اشاره شده برای تولد امیر استفاده کرد). چه شمار سنین او را هنگام قتل او به دست نداریم، اما از بعضی قراین چنین برمی آید که تولد امیر باید مقارن همین ایامی که قائم مقام بزرگ مأمور آذربایجان شده یعنی ۱۲۱۳ یا اندکی قبل یا کمی بعد از آن باشد. و این نکته را از دو مراسله‌ای که بین میرزا احمدخان ساعدالملک پسر امیر و عزیزخان سردار کل داماد امیر و شوهر خواهر تنی ساعدالملک رد و بدل شده می توان استنباط کرد. این است عین مراسله ساعدالملک به عزیزخان سردار کل:

«قربانت شوم، به زیارت دستخط مبارک که در جواب عریضه فدوی صادر شده بود فایز گردید. هرچه فرموده و بفرمایید بدهی است از روی کمال مرحمت و تربیت است. این که مرقوم بود در این مدت دوازده سال^۱ اعتقاد کمترین گویا چنین بوده است که از جانب خدایگانی بذل مکرمتی در حق فدوی نشده عرض و استدعا را واضح تر معروض می دارد در حالتی که اعتقاد حضرت خدایگانی در اعتقاد فدوی این طورها باشد دیگر چه جای استدعاست تا امروز مطلبی را که ده درجه بالاتر از آن را که قوه حضرت خدایگانی بوده است مبذول فرمایند جسارتی نکرده است چگونه عرض و تکلیف بی قاعده و شاق خواهد نمود. بالجمله بهتر این است که عرضی نکرده باشد به هر چه خدمت دوازده ساله خود و حقوق چهل ساله مرحوم امیر مقتضی است به شایستگی التفاتی خواهند فرمود و تکلیف کمترین را در نوکری یا بیکاری معین خواهند فرمود که هر شبی ماهی و هر روزی سالی به این کمترین می گذرد. الامر العالی مطاع.»

جواب سردار کل که در پشت مراسله میرزا احمدخان ساعدالملک به خط خود

نوشته:

۱. ظاهراً یعنی دوازده سال پس از فوت امیر و در این تاریخ عزیزخان سردار کل پیشکار ولیعهد در آذربایجان و سردار کل عساکر بود.

«فرزند، نوشتجات شما طوری که به نظر می‌آید دور نیست که حق به طرف شما باشد و من ملتفت نشده باشم آن روز در اندرون، پاره‌ای حرف‌ها شنیده بودم از شما پنهان نکرده در دل نگاه نداشتم به خودتان گفتم جوابی دادید ساکت شدم چه کنم با این حالت‌ها که از شما می‌شنوم و می‌بینم کسانی که با من برخلافند با شما محرمند از آن جمله شعاع‌السلطنه^۱ از روزی که آمده در بیرون و اندرونی نبوده که از من بد نگویید با شما می‌نشیند خلوت می‌کند طومار عملکرد آذربایجان و غلّه آن‌جا را به شما می‌نماید و شما تصدیق می‌کنید و میرزا احمد^۲ جا و مکان را معلوم می‌نماید به من می‌نویسی حقوق مرحوم امیر من با مرحوم این‌طور بوده چهارده سال سلطنت محمدشاه مرحوم بود چهار سالش او در ارزنة الرّوم من در شیراز، در ده سال دیگرش به همه جهت من سه سال خانه و خودم را دیدم همه را در طهران برای رفع دشمنی‌ها می‌ماندم در طهران من چه کار داشتم، سرتیپ بودم، سرهنگ بودم، حکومت داشتم در این اواخر که وزیر نظام شد دشمن کوچکش محمدخان امیر نظام بود که به مرحوم فرج‌خان گفت برادرت میرزا تقی را بر من ترجیح می‌دهد در طهران چه کار دارد خلاصه از این قبیل حرف‌ها و صدمه‌ها خیلی دیدیم غرض اطلاع تو بود هر طور صلاح در پیشرفت کار خودت می‌دانی البته خوبست. انتهی.»

چون در مراسله قبل صحبت از «حقوق چهل ساله مرحوم امیر» است چهل سال قبل از قتل او برابر می‌شود با ۱۲۲۸ یعنی سال شانزدهم سلطنت فتحعلی‌شاه و نه سال قبل از فوت میرزا بزرگ قائم‌مقام اول که در ۱۲۳۷ اتفاق افتاده.

پس اگر فرض کنیم که ابتدای خدمت چهل ساله امیر در دستگاه قاجاریه چنان‌که پسرش در مراسله خود خطاب به سردار کل به آن اشاره می‌کند در همین حدود ۱۲۲۸ یا نظر به اغراقی که ممکن است در این بیان باشد اندکی بعدتر یعنی در حدود ۱۲۳۰ بوده پس در این تاریخ امیر لا اقل سنی بین ۱۵ و ۲۰ داشته است تا بتوان او را قابل دخول در خدمت شمرد. بنابراین تولّد او بایست در حدود ۱۲۱۵-۱۲۱۰ اتفاق افتاده

۱. مقصود از این شعاع‌السلطنه علی‌العجاله معلوم نشد.

۲. یعنی میرزا احمد منشی‌باشی مازندرانی منشی عزیزخان سردار کل (تاریخ تبریز ص ۲۱۶).

باشد به خصوص که امیر چنان که عنقریب خواهیم گفت در اواخر عمر قائم مقام بزرگ یعنی چند سالی قبل از ۱۲۳۷ جوانی رسیده و ممیز بوده و به خدمتگزاری در دستگاه او اشتغال داشته است.

طبیعی است که خدمت یک آشپز زاده در دستگاه مخدوم کاری جز کمک به پدر آشپز خود از نوع فرمانبرداری از او یا خانه شاگردی در خانه ارباب و رفت و آمد به اندرون به مناسبت کمی سن و محرمیت نخواهد بود. به همین جهت یقین است که امیر در کوچکی در خانه قائم مقام به همین وضع سر می کرده و با اطفال خردسال آن خاندان محشور و همبازی بوده است.

میرزا بزرگ قائم مقام و پسرش میرزا ابوالقاسم در تربیت عموم مردم خاصه متعلقان و حواشی خود به نهایت ساعی بودند و جدّ بلیغ می نمودند مخصوصاً میرزا ابوالقاسم قائم مقام در تعلیم و مشق امیر کبیر مواظبتی به کمال داشت و چون امیر هم خود شوق و هوشی مفرط به تحصیل خط و سواد نشان می داد به تدریج ترقی کرد و در حفظ کردن منشئات قائم مقام اصراری داشت و همان برای او مایه سواد شد^۱ و آثار این منشئات به خوبی در نوشته های امیر هویدا است و جزالت عبارت و موجزنویسی او کاملاً زاده آشنایی کامل آن مرد به منشئات مرحوم قائم مقام است.

بدبختانه دوره جوانی مرحوم امیر که زمان رشد و تربیت اوست، به آن علت که او در آن ایام کسی نبوده تا مردم وقایع آن دوره را ضبط کنند روشن نیست، اما حکایات و روایاتی افسانه مانند دهن به دهن به ما رسیده که چون نقل همان ها هم خالی از لطف و اهمیت نیست به ذکر یکی دو فقره از آنها می پردازیم:

«گویند که امیر در کودکی که ناهار اولاد قائم مقام را می آورد در حجره معلمشان ایستاده برای بازبردن ظروف، آنچه معلم به آنها می آموخت او فرا می گرفت تا روزی قائم مقام به آزمایش پسرانش آمده هرچه از آنها پرسید ندانستند امیر جواب می داد. قائم مقام پرسید تقی تو کجا درس خوانده ای، عرض نمود روزها که غذای آقا زاده ها را آورده ایستاده می شنودم. قائم مقام انعامی به او داد، او نگرفت و گریه کرد. بدو فرمود

۱. کتاب خلسه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (نسخه خطی آقای دکتر غنی ص ۳۱-۳۲).

چه می‌خواهی؟ عرض کرد به معلّم امر فرماید درسی را که به آقازاده‌ها می‌دهد به من هم بیاموزد. قائم‌مقام را دل سوخته معلّم را فرمود تا به او نیز می‌آموخت^۱.

امیر پس از آن که خطّ و ربطی پیدا کرده و از حساب و سیاق چیزی فرا گرفته بود قائم‌مقام او را مأمور محاسبهٔ فیل‌خانه یعنی سرطویلهٔ خود نمود^۲ و گویا این اولین شغلی است که به امیر رجوع شده. چنین مشهور است که در همین اوقات روزی امیر محاسبهٔ کار مرجوع به خود را به صورتی شسته و رفته و واضح و پاکیزه به خدمت مخدوم ارایه داد. قائم‌مقام از این خدمت ممنون و مسرور گردید و یکی از جبهه‌های خود را به پاداش به امیر بخشید. قائم‌مقام را عادت آن بود که مانند اکثر اعیان قدیم در موقع تناول غذا ابتدا خود تنها بر سر سفرهٔ گسترده می‌نشست و صرف غذا می‌کرد و چون بیرون می‌رفت خدم و حواشی او بر سفره می‌آمدند. روزی به عادت مألوف بر سر سفره آمد دید امیر جبههٔ مرحمتی را در تن کرده و بر سر سفره نشسته است. از این گستاخی تقی در خشم شد و به او پرخاش کرده گفت تو را که اجازه داده است که بر این سفره بنشینی. امیر برخاست و به ادب گفت این جبهه، تصور من این بود که این جبهه در تن هر کس باشد چنان که در تن شما دیده بودم حق دارد که بر سر این سفره بنشیند. قائم‌مقام به این زیرکی امیر تبسم کرد و او را با خود بر سر خوان غذا نگاه داشت.

مرحوم میرزا بزرگ قائم‌مقام در اواخر عمر به علت ضعف چشم نابینا شده بود و به هیچ وجه از عهدهٔ خواندن و نوشتن بر نمی‌آمد و هیچ میل نداشت که همه کس از این علت که بر او عارض شده بود اطلاع یابد. امیر را که خانه زاد و محرم اندرون و بیرون خاندان قائم‌مقامی بود غالباً به خدمت می‌خواست تا در خواندن و نوشتن کمک کار او باشد. امیر هم به پا ایستاده انجام خدمت می‌کرد. البته این طفل در این خدمت اگر روزی به طول می‌انجامید از سرپا ایستادن خسته می‌شد و چون دریافته بود که قائم‌مقام به عجز بصر گرفتار است گاهی چنان که او درنیابد می‌نشست. موضوع معلوم قائم‌مقام شد و از این گستاخی رنجید. محمدخان زنگنه امیرنظام را

۱. کتاب آگهی کارشهان تألیف حاج میرزا حسن خان انصاری، ص ۵۸.

۲. تاریخ تبریز.

خواست و امیر را به او سپرد تا او را به خدمت سخت عسکری وادارد و آیین اطاعت و نظم را چنان که برای تربیت هر جوان گستاخ سرکشی لازم است به او بیاموزد. با تمام این احوال ارتباط امیر با خاندان قائم مقام قطع نشدنی بود چه هم پدرش در این خانه سمت خدمت داشت و مورد اعتماد و محبت بود و هم خود او سابقه نعمت و حق تربیت قائم مقام را فراموش نمی کرد به خصوص که مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام واقعاً امیر را دوست می داشت و با زیرکی و کفایت و بلندپروازی که از کودکی در او دیده بود در ناصیه اش علایم و امارات ترقی و آینده ای درخشان را می خواند و شاید هم بر خود می بالید که بر اثر توجه خاصه و حسن تربیت شخصی اوست که این کودک گمنام چنین به شادابی و جلال سر کشیده و برای ارتقاء به مراتبی رفیع تر مستعد و آماده شده است. در مراسله ای که قائم مقام ثانی به برادرزاده خود میرزا اسحق نوشته آینده پر از امید امیر را پیش بینی می کند. این است عین آن مراسله:

«فرزندی اسحق، دیروز از کربلایی تقی کاغذی رسیده موجب حیرت حاضران گردید همه تحسین کردند و آفرین ها گفتند. «الحق یکاد زیتها یضیء» در حق قوه مدرکه اش صادق است، یکی از آن میان سر بیرون آورد و تحسینات او را به شأن شما وارد کرد که در واقع ریشخندی به من بود گفت:

درخت گردکان با این بزرگی درخت خربزه الله اکبر

نوکر این طور چیز بنویسد آقا جای خود دارد من چون از تو مایوس نبودم آن تمجید ریشخندی را تصدیق نمودم لیکن جهالت محمد روحم را آزرده می دارد باری حقیقت من به کربلایی قربان حسد بردم و بر پسرش می ترسم «فالله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین». یک فقره از مضمون کاغذش را نقل می کنم در جواب آن شعر حضرت که من محض تشویق او نوشته بودم او تعریض فهمیده است:

ان الفتی من یقول ها ان اذا لیس الفتی من یقول کان ابی

نوشته است و از بابت نفرستادن قلمتراش تقاضایی قدری دماغش سوخته بود که با این قطعه اظهار انضجار^۱ نموده است:

۱. انضجار: اندوه و اضطراب.

قلت لکلکی الخط والمان لم لاتطع امری و لا زجری
 مالک لا تجری و انت الّذی [تحوی] مدى الغایات اذ تجری
 فقال لی دعنی و لا توذنی حتّامتی اجری بلا اجری (کذا)

بین چه تنبیهی از من کرده است عجب تر این که بقال نشده ترازوزنی آموخته قلت لطرفی الدمع را لکلکی الخط نوشته است باری از محمد و علی مأیوسم تو اگر مرد میدانی دستی از آستین بیرون آر و قلم کربلایی بچه را از میان بردار خلاصه این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد، باش تا صبح دولتش بدمد.» در کاغذ دیگری که قائم‌مقام به فاضل خان گروسی متخلص به راوی (۱۱۹۸-۱۲۵۳) از منشیان و مؤلفین عهد فتحعلی شاه نوشته در موقعی که امیر در رکاب خسرو میرزا به پترزبورگ رفته بود (در سال ۱۲۴۴) چنین می‌نگارد: «گله از نوشتن کاغذ به خط غیر داشتید هر چند **میرزا علی نقی فراهانی** باشد یا **میرزا محمد تقی آذربایجانی** یا کربلایی محمد تقی بن کربلایی محمد قربان که بالفعل در مسکو (مسکو) و پترزبورغ (پترزبورگ) از کرسی نشینان است گوی سبقت از همزه استفهام می‌رباید پای تفوق بر فرق لام ابتدا می‌گذارد فرق دین را شسع نعلین خود نمی‌شمارد سخن در اوج فلک الافلاک دارد»^۱.

همین عبارت به خوبی می‌فهماند که امیر قبل از سفر روسیه جزء محشورین و منشیان زیر دست میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بود و این مرد گاهی مراسلات خود را به خط او می‌نوشته است. اعتماد السلطنه در کتاب خلسه^۲ از قول امیر می‌نویسد: «او قاتی که خاقان مغفور فتحعلی شاه زنده و قائم‌مقام در تبریز بود و هنوز صدراعظم نشده نگارش بعضی احکام و تعلیقه‌ها را به من رجوع می‌کرد علاوه بر سبک انشاء وضع قائم‌مقام را در امور دولتی پسندیده پیروی همان طریقه می‌نمودم و بر این بودم که اگر وقتی در ایران مصدر خدمتی شوم این روش را از دست ندهم.»

۱. منشآت قائم‌مقام، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۲. نسخه خطی آقای دکتر غنی، ص ۳۲.

قائم‌مقام را عادت آن بود که به همه جا جاسوسی داشت به نزد سالاران بزرگ و مردمان شناخته‌ا، ظاهراً او به همین عنوان هم امیر را که محرم و طرف اعتماد او محسوب می‌شد در پیش میرزا محمدخان زنگنه امیرنظام گذاشته بود. امیر از سمت لشکرنویسی به مقام منشی‌گری نظام ارتقاء یافت و کم‌کم مستوفی نظام شد و در این مقام بود که سفر روسیه پیش آمد.

۲

سفر روسیه

(شانزدهم شوال ۱۲۴۴ تا سوم رمضان ۱۲۴۵)

بعد از عقد معاهده ترکمان‌چای در تاریخ پنجم شعبان ۱۲۴۳ قرار بود که از طرف دو دولت ایران و روسیه سفرای فوق‌العاده‌ای برای مبادله نسخه معاهده به پایتخت‌های یکدیگر روانه گردد.

پاسکیویچ^۲ فاتح جنگ‌های ایران و روس در دوره دوم، شخصی از منسوبان خود را که گریبایدوف^۳ نام داشت و از نجیب‌زادگان روسی و مردی شاعر و نویسنده بود به عنوان سفیر فوق‌العاده از جانب دربار روسیه مأمور طهران کرد و گریبایدوف در ماه ربیع‌الثانی سال ۱۲۴۴ به تبریز رسید.

گریبایدوف در همان ایام زنی گرفته بود بسیار زیبا و این مرد شاعر که گویا به هیچ‌وجه با سیاست و سفارت تناسبی نداشت به آن زن سخت عشق می‌ورزید و حاضر نبود آنی از او جدا شود. چون این مأموریت پیش آمد ناچار زن و یک عده از کسان خود را در تبریز گذاشت و عازم طهران شد تا به عجله مأموریت خود را به انجام رساند و به فوریت پیش معشوقه محبوبه خود برگردد.

گریبایدوف به طهران وارد شد و از طرف دولت ایران هم کمال احترام نسبت به او به عمل آمد و با تشریفات تمام از او پذیرایی کردند اما گریبایدوف که دیوانه عشق بود

۱. تاریخ تبریز، ص ۵۰.

و غرور و عجب مخصوص نسبت به خود و این مأموریت خود داشت در طرز رفتار و تکلم با اولیای دولت ایران و مردم آن، تکبر و بی‌اعتنایی فوق‌العاده‌ای ظاهر ساخت و با این‌که دربار و مردم از طرز رفتار و گفتار او سخت متألم و رنجه شده بودند باز همه را تحمل می‌کردند و گریبایدوف که مأموریت خود را به انجام رسانده بود عازم آن بود که از طهران به تبریز مراجعت نماید.

اندکی پیش از آن‌که سفیر فوق‌العاده روس با سفر مراجعت ببندد آغایعقوب ارمنی از خواجه‌سرایان فتحعلی‌شاه که اصلاً از اهل ایران بود و دیوان از او مبلغی مطالبه داشت خود را به گریبایدوف بست و به این بهانه که از مردم ایروان است که سابقاً به اسیری گرفته شده و به موجب فصل سیزدهم عهدنامه ترکمان‌چای^۱ حق دارد که به روسیه مسترد شود خود را رعیت روسیه شمرد. اگرچه گریبایدوف ابتدا خواست که آغایعقوب را از خیال خود برگرداند لیکن این خواجه که از برگشتن به خدمت فتحعلی‌شاه و دیوانیان ایران وحشت داشت زیر بار نرفت و گریبایدوف بالاخره او را تحت حمایت خود گرفت و با این حرکت دربار ایران و دیوان را مکدرتر ساخت.

آغایعقوب به همین توفیقی که نصیب او شده بود قناعت نکرد بلکه گریبایدوف را بر آن داشت که جمع دیگری از اسرای غیرمسلم گرجی را که در خدمت اعیان درآمده بودند از زن و مرد به موجب همان فصل عهدنامه ترکمان‌چای مطالبه نماید. از جمله این اسرا بودند دو زن گرجی که در خانه‌اللهیارخان آصف‌الدوله می‌زیستند و هر دو نیز قبول اسلام کرده بودند. اللهیارخان آصف‌الدوله به اجبار این دو زن را به سفارت روس فرستاد و گریبایدوف آن دو را تحت سرپرستی آغایعقوب قرار داد.

این عمل و نظایر آن به تحریک آغایعقوب حادث می‌شد مردم طهران را به خشم آورد و علما به این بهانه که گریبایدوف اسرای مسلمان شده را به جبر و عنف جلب و

۱. این است عین این فصل: «فصل سیزدهم: اسرای که در جنگ آخر و قبل از این و تبعه‌ای که از هر مدت به اسیری افتاده‌اند از هر دو طرف قرارداد شد که در مدت چهار ماه با اخراجات راه به عباس‌آباد فرستاده شوند. وکلای طرفین که در آن جا مأمور به این کار می‌باشند آنها را گرفته به اوطان خود برسانند و هرگاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند با اسرا خود استدعا نمایند بلامضایقه رد کرده آید.»

به تغییر مذهب وامی دارد قیام کردند. فتحعلی شاه حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه را پیش گریبایدوف فرستاد تا به شکلی غایله مردم و علما را بخواباند و راه حلی برای این مشکل به دست آورد. گریبایدوف حل مشکل را به فردا موکول کرد اما مردم آرام ننشستند و در روز ششم شعبان ۱۲۴۴ بازارها را بستند و بین ساعت هشت و نه صبح به دستور حاجی میرزا مسیح مجتهد به طرف اقامتگاه گریبایدوف که در نزدیکی دروازه حضرت عبدالعظیم (محل باغ ایلچی حالیه) قرار داشت حرکت کردند تا دو کنیزک متعلقه آصف الدوله را از سفارتخانه بیرون بیاورند و آغایعقوب خواجه سرا را به سزای خود برسانند. گریبایدوف آن دو زن و آغایعقوب را به مردم سپرد، زنان را به حرم آصف الدوله فرستادند و آغایعقوب به دست مردم قطعه قطعه شد و در میان این غوغا تیری از جانب مستحفظین رها شد و یک تن از غوغاییان به قتل رسید. مردم نعش کشته را به مسجد بردند و غوغا دامنه پیدا کرد. علما هم مردم را به قصاص تحریک نمودند و به سفارتخانه روس هجوم بردند. گریبایدوف برای تسکین مردم امر داد تا مقداری پول در میان ایشان پاشیدند تا شاید به این وسیله آرام شوند اما به عکس این حرکت حس طمع و غارتگری مردم را برانگیخت و هیجان ایشان را در هجوم به سفارتخانه بیشتر کرد. قزاق‌ها بر مردم شلیک کردند، مردم هم با سنگ و چوب به مبارزه پرداختند گریبایدوف با سی و چهار تن از اعضای سفارت روس همه به قتل رسیدند، تنها مالتسوف^۱ منشی اول سفارتخانه که در محلی محفوظ بود سلامت ماند.

پیش آمد این واقعه ناگوار پادشاه و دربار ایران را به زحمت فوق العاده دچار کرد و چون اداره روابط بین ایران و روسیه در این ایام در حقیقت با عباس میرزا نایب السلطنه بود فتحعلی شاه مالتسوف را با احترام تمام به معیت مهمانداری روانه تبریز کرد تا نایب السلطنه به هر شکل که صلاح می داند در حل این اشکال با پاسکیویچ بکوشد. کسی که بیش از همه از حدوث این واقعه ناگوار تألم خاطر پیدا کرد عباس میرزا بود چه او که پس از شکست‌های اخیر ایران از روسیه و خصومت علنی برادرانش با

1. Maltzoff

او بر سر جانشینی فتحعلی شاه دچار ضعف نفس شدیدی شده و در حقیقت خود را تحت حمایت پاسکیویچ قرار داده بود می‌ترسید که قضیه قتل گریبایدوف بار دیگر روابط بین ایران و روسیه را برهم زند و دولت روسیه که به موجب فصل هفتم عهدنامه ترکمان‌چای ضامن ولایت عهد و سلطنت آینده عباس میرزا شده از قول خود برگردد. به همین علت نایب‌السلطنه برای استمالت پاسکیویچ ابتدا امر داد که تمام محکومین امرا و در آذربایجان از نظامی و غیرنظامی سیاه‌پوشند و دکان‌ها را به رسم عزاداری سه روز ببندند. سپس نامه‌ای به پاسکیویچ نوشت و شهادت مالتسوف را هم دایر بر تقصیرات گریبایدوف ضمیمه آن کرد و از پاسکیویچ در این پیش‌آمد دستور خواست. دولت روسیه در این تاریخ با دولت عثمانی در جنگ بود و چون عباس میرزا شنید که سپاهیان عثمانی در یک جنگ در ارمنستان مغلوب شده‌اند بیشتر وحشت کرد در صورتی که دولت روسیه بر خلاف از آن ترس داشت که مبادا در این اثنای گرفتاری از بابت عثمانی ایران هم به خیال انتقام شکست‌های سابق با عثمانی دست یکی کند و از جانب آذربایجان زحمت دیگری برای آن ایجاد نماید.

پاسکیویچ در جواب درخواست عباس میرزا نامه‌ای نوشت ابتدا او را تهدید کرد که اگر بار دیگر به جنگ با روسیه اقدام کند او چگونه به حمله به آذربایجان قیام خواهد نمود و به چه سرعت در عرض یک سال سلسله قاجاریه را برخواهد انداخت، سپس به او در همین نامه تکلیف کرد که یکی از برادران یا یکی از پسران خود را به تفلیس بفرستد تا او را به عنوان عذرخواهی روانه پترزبورگ نماید و خود متقبل شد که در دربار روسیه این اقدام نایب‌السلطنه ایران را بقبولاند.

ابتدا هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد که این مأموریت را قبول کند زیرا که چنین شهرت داده بودند که امپراطور روسیه خیال دارد فرستاده ایران را به قصاص خون گریبایدوف به قتل برساند.

فتحعلی شاه از طهران علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله پسر خود را روانه تبریز و میرزا محمد صادق همای مروزی وقایع‌نگار را هم مأمور سفارت پترزبورگ کرد ولی قبل

از آن‌که ایشان به تبریز برسند عباس میرزا پسر هفتم خود خسرو میرزا را با هیئتی روانهٔ روسیه نموده بود.

هیئت همراهان خسرو میرزا که روز شانزدهم شوال سال ۱۲۴۴ از تبریز به سمت تغلیس حرکت کردند عبارت بودند از محمدخان زنگنه امیرنظام، حاجی میرزا مسعود انصاری، میرزا محمدتقی فراهانی مستوفی نظام، میرزا مصطفی افشار منشی هیئت و عده‌ای دیگر. از این عده میرزا محمدتقی یا کربلایی محمدتقی همان کسی است که بعدها امیرنظام و امیرکبیر شد و او که در این تاریخ مستوفی نظام و از منشیان زیردست میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود به توصیهٔ این شخص که سمت وزارت عباس میرزا را داشت مخصوصاً به دبیری میرزا محمدخان زنگنه گماشته شد تا هم به او در این مأموریت کمک کند و هم قائم مقام را از کیفیت وقایع در حوادث این سفر مسبق و مطلع سازد.

سفارت خسرو میرزا و همراهان او در روسیه ده ماه و پانزده روز طول کشید. در رسیدن به خدمت نیکلای اول امپراطور روسیه، خسرو میرزا قبضهٔ شمشیر خود را در دست امپراطور گذاشت و گفت که او حاضر است که امپراطور با همین شمشیر او را به عوض گریبایدوف به قتل برساند. نیکلابر خلاف، خسرو میرزا را به گرمی تمام پذیرفت و چون به شرحی که گذشت روسیه در این ایام در جنگ با عثمانی سخت گرفتار و از حوادث آینده بیمناک بود بیش از حد معمول در تحیب نمایندگان ایران کوشید و در مقابل عذرخواهی فرستادگان عباس میرزا هیچ‌گونه درخواست سختی نکرد. به همان راضی شد که دولت ایران مسببین واقعهٔ سفارت روسیه را در طهران تنبیه کند و حاجی میرزا مسیح را نفی بلد نماید حتی امپراطور از دو کروور تومانی که هنوز از بابت غرامت جنگ ایران به روسیه بدهکار بود یک کروور آن را پیشکش قدم خسرو میرزا کرد و برای وصول کروور دیگر پنج سال مهلت داد و به این ترتیب خسرو میرزا و همراهان او در سوم رمضان ۱۲۴۵ به تبریز برگشتند و غایلهٔ قتل گریبایدوف به این شکل خاتمه یافت و عباس میرزا از آن‌که آن کار به این خوشی و ارزانی صورت انجام پذیرفته بسیار شاد گردید.

محمدخان امیر نظام زنگنه و میرزا تقی خان امیر

محمدخان امیر نظام زنگنه پسر حاجی علی خان و از فرزندزادگان شیخ علی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی است. محمدخان در ایام نیابت سلطنت عباس میرزا از کرمانشاه به تبریز آمد و در سلک ملازمان او داخل شد و چون مردی کافی و دانا بود روز به روز در خدمت ولیعهد ترقی کرد و مورد ستایش و توجه او قرار گرفت تا آنجا که عباس میرزا او را به امارت نظام کل عساکر آذربایجان برگزید و امیر نظام در دوره دوم جنگ‌های ایران و روس در خدمت ولیعهد مصدر خدمات مهم گردید و به شرحی که دیدیم در مأموریت به پترزبورگ (از شوال ۱۲۴۴ تا رمضان ۱۲۴۵) به معیت خسرو میرزا و سفر به ایروان (رجب ۱۲۵۳) به همراهی ناصرالدین میرزا ریاست واقعی نمایندگان ایران با او بود و از هر دو مأموریت که در اولی امیر کبیر به سمت مستوفی نظام و در دومی با مقام وزارت نظام التزام خدمت او را داشت با توفیق و نیکنامی به ایران برگشت و قدر و عزتش افزون گردید.

یک سال بعد از آن که محمدخان امیر نظام از سفر پترزبورگ برگشته بود چون عباس میرزا نایب السلطنه از طرف فتحعلی شاه مأمور نظم ولایات شرقی ایران و سرکوبی طاغیان آن حدود شد اداره امور آذربایجان یکسره در کف کفایت امیر نظام قرار گرفت و در تمام مدتی که نایب السلطنه در آن حدود بود (از سال ۱۲۴۶ تا ۱۲۴۹) محمدخان امیر نظام آذربایجان را به خوبی اداره می‌کرد و پیوسته اسلحه و سپاه از این ایالت به مشرق ایران به خدمت ولیعهد می‌فرستاد و از او و از وزیرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام دستور می‌گرفت و اوضاع حوزه محوله به خود را مرتباً به اطلاع ایشان می‌رساند و اگرچه اسم حکومت آذربایجان و نیابت از عباس میرزا با فریدون میرزا پسر پنجم او بود لیکن زمام واقعی کارها را امیر نظام در دست داشت و عباس میرزا در این باب او را مختار مطلق ساخته بود.

بعد از فوت عباس میرزا در خراسان (شب دهم جمادی الثانیه ۱۲۴۹) و مراجعت محمد میرزا از آنجا به تبریز به سمت ولایت عهد امیر نظام همچنان در مقام سابق

خود باقی بود تا آن‌که در سال بعد خبر فوت فتحعلی شاه به آذربایجان رسید و امیر نظام در این تاریخ در یکی از نقاط سرحدی آذربایجان و خاک عثمانی بود و با سرعسکر عثمانی در باب استرداد اموالی که از تجار ایرانی به غارت رفته بود به مذاکره اشتغال داشت. محمد میرزا و میرزا ابوالقاسم قائم مقام او را با عجله به تبریز خواستند و بار دیگر زمام اداره آذربایجان را اسماً به عهده فریدون میرزا و باطناً به کفایت محمدخان زنگنه امیرنظام سپردند خود به طهران حرکت کردند و میرزا تقی خان فراهانی از این تاریخ دیگر اگرچه یکسره در خدمت امیرنظام زنگنه داخل گردید اما به علت حرکت قائم مقام به طهران در دستگاه فریدون میرزا نیز همان سمتی را که قائم مقام نسبت به عباس میرزا داشت نسبت به این شاهزاده پیدا کرد.

در تمام دوره صدارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام که از رجب ۱۲۵۰ تا سلخ صفر ۱۲۵۱ بیشتر طول نکشید امیرنظام و منشی و مستوفی و وزیر او میرزا تقی خان فراهانی به نظم امور لشکری و کشوری آذربایجان اهتمام داشتند. بعد از آن که محمد شاه در سلخ صفر ۱۲۵۱ میرزا ابوالقاسم قائم مقام را به آن وضع فجیعی که می دانیم کشت و میدان برای اسب تازی مدعیان صدارت باز شد اللهیارخان آصف الدوله دولو خال محمدشاه که از اوان سلطنت این پادشاه به اداره امور خراسان مأمور شده بود بی اجازه و با عجله به طهران آمد تا شاید خواهرزاده زمام صدارت را در کف او نهد، غافل از آن که محمدشاه اختیار خود را قبلاً کرده و از مدت ها پیش دل و دین در راه ارادت ملاعباس بیات ایروانی یعنی حاجی میرزا آقاسی باخته بود. به همین نظر شاه آصف الدوله را با عتاب تمام به خراسان برگرداند و چون در همین ایام هم محمدخان امیرنظام زنگنه را با چند فوج نظامی از تبریز به طهران خواست جماعتی چنین گمان می کردند که شاه می خواهد او را به صدارت بردارد. اما در همان اوقات حاجی میرزا آقاسی صدراعظم شد و امیرنظام چندی بعد کماکان به شغل سابق به تبریز برگشت و این بار محمدشاه اسم حکومت آذربایجان را بر برادر دیگر خود قهرمان میرزا پسر هشتم عباس میرزا نایب السلطنه و برادر بطنی خود گذاشت و او را به این سمت روانه تبریز نمود. قهرمان میرزا که به نام خود فوجی از جوانان خوش تناسب آذربایجانی را

به اسم قهرمانیه برای خدمات خود ترتیب داده بود تا بیست و دوم ذی القعدة ۱۲۵۷ که تاریخ فوت اوست حکومت آذربایجان را در عهده داشت و در تمام این مدت به استثنای دو ماه آخری از دوره حکومت او امیرنظام کماکان ریش سفید کل آذربایجان و آمر و ناهی امور آن سامان بوده و در دوره همین حکومت قهرمان میرزا است که امیر مذکور با ناصرالدین میرزا و الیعهد به ایروان برای ملاقات نیکلای اول امپراطور روسیه رفته است (رجب ۱۲۵۳).

وفات محمدخان امیرنظام زنگنه در نیمه رمضان سال ۱۲۵۷ (دو ماه و یک هفته قبل از مرگ قهرمان میرزا) در تبریز اتفاق افتاده^۱ و فرهاد میرزا معتمدالدوله این دو عبارت را برای تعیین سال فوت او به حساب جمل یافته: یکی «وا از امیرنظام»، دیگری: «آه از امیرنظام» که هر دو با سال ۱۲۵۷ برابر است به شرط آن که در دومی الف «آه» را دو الف به حساب بیاوریم.^۲

«پس از وفات امیرنظام و امیرزاده قهرمان میرزا پادشاه مرحوم نظر به قابلیت ذاتی و استعداد جبلی میرزا محمد تقی خان را به منصب وزارت نظام سرافراز ساختند و خدمات مرجوعه امیرنظام مرحوم را به عهده میرزا محمد تقی خان مفوض و موکول داشتند و میرزا محمد تقی خان نیز سالها با محمدخان امیرنظام نشست و برخاست نموده بود و از رفتار و سلوک و آداب دانی او اخذ طرق سلوک نموده در خدمت مرجوعه به خود چندان کاردانی و خیرخواهی ظاهر نموده بود که محل وثوق و اعتماد پادشاه مرحوم گردید. حاجی میرزا آقاسی این معنی را از پادشاه مرحوم ادراک نموده هم در آن اوقات میرزا محمد تقی خان را به سفارت دولت علیه روم نامزد نموده روانه آن مرزوبوم ساخت.» (تاریخ نو ورق ۲۳۴)

بعد از فوت محمدخان امیرنظام و قهرمان میرزا که قریب به یکدیگر اتفاق افتاد محمدشاه برادر دیگر خود بهمن میرزا را به حکومت آذربایجان فرستاد و چون جانشینی جهت امیرنظام زنگنه اختیار نشد میرزا تقی خان که در این تاریخ وزیرنظام

۱. ناسخ التواریخ در وقایع سال ۱۲۵۷ و منتظم ناصری در وقایع همین سال (ج ۳ ص ۱۸۰) که در آنجا به جای محمدخان امیرنظام محمدخان امیرتومان چاپ شده.
۲. زنبیل، ص ۱۵۴.

بود در حقیقت قائم‌مقام امیرنظام زنگنه گردید و روز به روز قدرتش افزایش یافت. نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز گوید که: «چون محمدخان را شاگردی کرده بود زودتر مطاع شد. همه لشکر آذربادگان جز او کس ندانستندی و فرمان او ببردندی^۱». به قول همین مؤلف چنان‌که در مقدمه سفارت امیر به ارزنة الروم نقل خواهیم کرد حاجی میرزا آقاسی بر ترقیات روزافزون و اهمیت یافتن امیر در آذربایجان اندیشه‌ناک و در رشک بود. به همین علت او را در اوایل سال ۱۲۵۹ به مأموریت ارزنة الروم روانه کرد تا هم راه نفوذ او در آذربادگان بسته باشد و هم اگر در این مأموریت توفیقی نمی‌یابد سرشکسته و خفیف برگردد و راه ترقیات آینده بر او مسدود شود. امیر به ارزنة الروم حرکت کرد و در اواخر سال ۱۲۶۲ پس از خاتمه کار سفارت و عقد معاهده به تبریز برگشت و بعد از اندک مدتی استراحت و رسیدگی به کارهای خود عازم طهران شد و در اوایل سال ۱۲۶۳ در طهران بود.

از اواخر سال ۱۲۶۲ چنان‌که بعد به تفصیل در ذکر فتنه سالار بیان خواهیم کرد دشمنان حاجی میرزا آقاسی در یک عده از ولایات علناً بنای عصیان را گذاشتند و چون محمدشاه هم مریض و غالباً بستری بود و ولیعهد هم هنوز سنی نداشت این عاصیان موقع را برای برانداختن دولت حاجی میرزا آقاسی و یافتن استقلال مناسب یافتند. بزرگ‌ترین این فتنه‌کنندگان اللهیارخان آصف‌الدوله دولو و پسران او به خصوص حسن خان سالار بودند. آصف‌الدوله که خیالی جز گرفتن صدارت نداشت و به علت تعلق شدید محمدشاه به حاجی میرزا آقاسی نتوانسته بود بعد از قتل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بر جای او بنشیند دائماً در خراسان و طهران تحریک می‌کرد و با بهمن میرزا حاکم آذربایجان نیز سری و سرّی داشت و او را به وعده ولایت عهد و نیابت می‌فریفت و چون بازار را از هر جهت آشفته کرد خود در سال ۱۲۶۳ عازم مکه شد.

بعد از آن‌که حاجی میرزا آقاسی از این واقعه اطلاع یافت در صدد عزل و آزار بهمن میرزا برآمد و چون در این موقع می‌خواست که خسروخان گرجی را به والی‌گری

کردستان بفرستد محرمانه به او گفت که از راه زنجان به حوزه مأموریت خود برود و چنین شهرت کرد که خسروخان عازم تبریز است تا بهمن میرزا را دستگیر سازد. بهمن میرزا از ترس از بیراهه خود را به طهران رساند و هر قدر خواست که به خدمت حاجی میرزا آقاسی برسد حاجی او را بر خود راه نداد. ناچار بهمن میرزا با اضطراب تمام خود را به محمدشاه رساند و محمدشاه او را امان داد. سپس حاجی به بهانه کشیدن حساب آذربایجان او را در زحمت انداخت. بهمن میرزا به سفارت روس پناهنده شد و بعدها از راه گیلان به قزاقزیه رفت و در آنجا بود تا در حدود سال ۱۳۰۰ فوت کرد.

بعد از فرار بهمن میرزا از تبریز حاجی میرزا آقاسی و محمدشاه تصمیم گرفتند که ولیعهد دولت یعنی ناصرالدین میرزا را به رسم زمان فتحعلی شاه برای اقامت در تبریز روانه آذربایجان نمایند. به همین نیت در هفدهم صفر ۱۲۶۳ و لیعهد از طهران عازم آن سرزمین گردید. پیشکاری و وزارت ولیعهد در این سفر در عهده میرزا فضل الله علی آبادی از مستوفیان خاصه عهد فتحعلی شاه که نصیرالملک لقب داشت، واگذار گردید. برگشتن میرزا تقی خان وزیرنظام هم از طهران به تبریز پس از مراجعت از ارزنة الروم و استراحت مختصری در تبریز چنان که گفتیم در همین ایام صورت گرفته است.

اگرچه در رسیدن امیر به طهران بعد از چهار سال سفارت فوق العاده ارزنة الروم و دادن تفصیل کار مأموریت خود به حاجی میرزا آقاسی این مرد به قول مؤلف تاریخ تبریز بر او خرده‌ها گرفت^۱ لیکن باز به همان سمت سابق یعنی وزارت نظام به تبریز برگشت و در اوآن ورود ناصرالدین میرزا ولیعهد به آذربایجان بر مقام اولی خود مستقر بود و در این دوره، اول کفایتی که از او بروز کرده خواباندن شورش اشراک تبریز بود که در ماه جمادی الثانیه ۱۲۶۳ برای غارت خانه‌ها و قتل عام ارامنه آن شهر

۱. تاریخ تبریز ص ۵۱ - جهانگیرمیرزا در تاریخ نو می نویسد: «وزیرنظام با مصالحه نامه جدید معاودت نموده به خدمت پادشاه مرحوم در دارالخلافه مشرف شدند و حاج میرزا آقاسی بنای بدسلوکی با ایشان گذاشته و ایشان نیز بعد از تشریف بردن ولیعهد به ولایت آذربایجان از دارالخلافه روانه آذربایجان گردیدند و نه ماه نکشید که جوهر ذاتی و استعداد فطری خود را در خدمات دولت علیه ایران ظاهر ساختند.»

قیام کرده بودند، تفصیل این واقعه را نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز که خود شاهد آن بوده چنین نقل می‌کند:

«اشرار و الواط تبریز بهانه‌ای به دست کرده به کوی آرامنه تاختند و شورش در انداختند و به غارت سراهای مسیحیان پرداختند. هنوز چند خانه به تاراج نرفته بود که میرزا تقی خان وزیر نظام و محمدخان بیگلربیگی و کدخدایان و بسی از سپاهیان به کوی ارمنستان شتافتند و با هزاران زحمت مردم را از برزن‌های آن کوی براندند، و آن غوغایی بس بزرگ بود اگر نه اهتمام وزیر نظام و نرمی دستور ملک نصیرالملک نبود کار به جایی کشیدی که نامی زشت برای ایران بماندی^۱ من در آن هنگامه به درگاه شدم که شنیدم بدان جای مردمان غوغا انبوه‌اند. آن‌جا رسیدم میدان و دفترخانه و صحن دیوان خانه پر از اشرار و عوام بود. شاهنشاه به دیوان نشسته و رنگ از رخان پریده، عامه هر یک به کاری مشغول. تنی چند از آبگیر آب می‌نوشیدند، برخی چپق همی کشیدند، تنی چند به سایه نشسته بودند و فریاد همی کردند که باید ما را مأذون سازی که امروز همه مسیحیان را پاره کنیم. پادشاه بفرمود امروز بمانید من همه آن مسیحیان که خلاف کرده‌اند فردا به دار کنم، کجا آن گوش که استماع کند. تا نزدیک غروب این فتنه فرو نشست و بیست باب سرای آرامنه به تاراج رفت. پس وزیر نظام را دیدم دامن‌ها به کمر زده دَبُوسی به دست داشت و سواره همی تاخت، و سرای ما بسته به کوی ارمنستان بود^۲». باز نادر میرزا راجع به همین دوره از ایام وزارت نظام میرزا تقی خان می‌نویسد:

«میرزا تقی خان وزیر نظام به همان نزدیکی از ارزنة الروم به درگاه رفته بود به تبریز آمد به وزارت سپاه ولیعهد حکمرانی همی کرد بس به هوشیاری، من به تبریز بودم، آن حضرت روز بار دادی تا نیم روز، شب نیز با ندما و شعرا بودی^۳».

۱. بهانه مردم در این شورش آن بود که چند روز قبل از آن سگی از قنصلخانه روسیه مفقود شده و بیگلربیگی تبریز چند نفر را که به سرقت آن سگ متهم می‌دانست محبوس کرده بود. مردم از این بابت که حکومت چند تن مسلمان را به خاطر یک سگ آن‌هم متعلق به یک نفر مسیحی در زندان انداخته متغیر شدند و بر ضد مسیحیان قیام نمودند.

۲. تاریخ تبریز، ص ۱۹۷.

۳. تاریخ تبریز، ص ۱۹۷.

مسافرت به ایروان

رجب ۱۲۵۳

در سال ۱۲۵۳ موقعی که محمدشاه در خراسان و فرهادمیرزا معتمدالدوله به نیابت از او در طهران بود به شاه خیر رسید که امپراطور روسیه نیکلای اول (سلطنتش از ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵ میلادی مطابق ۱۲۴۱ تا ۱۲۷۱ هجری قمری) به عزم گردش به بلاد قفقازیة جنوبی یعنی ولایاتی که در جنگ‌های بین روس و ایران از ایران منتزع شده می‌آید و به سرحد ممالک شاهنشاهی نزدیک می‌شود. محمدشاه مأموری مخصوص از خراسان به طهران پیش فرهادمیرزا فرستاد که تحف و هدایایی لایق به تبریز پیش محمدخان زنگنه امیرنظام بفرستد و او را مأمور کند که به همراهی ناصرالدین میرزا ولیعهد که در این تاریخ قریب به هشت سال داشت به عنوان استقبال و اظهار ملاطفت از جانب پادشاه ایران عازم ایروان گردد.

محمدخان امیرنظام پس از رسیدن تحف و هدایای ارسالی از طهران و وصول دستور محمدشاه با ولیعهد و جمعی دیگر از همراهان عازم ایروان گردید و در ماه رجب ۱۲۵۳ به آن شهر رسید، همراهان ولیعهد و امیرنظام عبارت بودند از:

۱- حاجی ملا محمود نظام‌العلماء تبریزی معلّم ولیعهد،^۱
۲- عیسی خان پسر محمدقاسم خان اعتضادالدوله قوانلو برادر مهدعلیا و خال ناصرالدین میرزا ولیعهد،

۳- محمدطاهرخان قزوینی مأمور مخصوص محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی که از خراسان برای تهیه اسباب سفر ولیعهد و تقدیم هدایا و نامه مخصوص محمدشاه آمده بود،^۲

۱. او در تاریخ سال ۱۲۶۲ هجری قمری کتابی با عنوان «الشهاب الثاقب فی ردالنواصب» تألیف کرده که در تبریز چاپ شده است (دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۱) و هموست که در این شهر با باب مناظره کرد، وفاتش در سال ۱۲۷۲ اتفاق افتاد (منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۳۴).
۲. محمدطاهرخان قزوینی از گماشتگان قدیم نایب‌السلطنه عباس میرزا بود و پس از این مأموریت چون میرزا اسدالله خان نوایی وزیر مازندران مرد، محمدشاه او را با لقب وکیل‌الدوله به آن جا فرستاد.

۴- میرزا محمد تقی فراهانی وزیر نظام (یعنی امیر کبیر)،

۵- میرزا محمد حکیم باشی،

۶- میرزا علی اکبر تبریزی مترجم.

پس از ورود ولیعهد و امیر نظام و همراهان ایشان به ایروان از طرف امپراطور نیکلا بارون رزن مترجم مخصوص به احوالپرسی آمد و فردای آن روز ایشان را پیش امپراطور برد.

خلاصه شرح این ملاقات را از روضة الصفاى ناصرى ذیلاً نقل می‌کنیم:

«چون به منزل خاصّ اعلیحضرت امپراتور اعظم رسیدند در اتاقی بزرگ که متصل به اتاق خاصّ امپراطور بود فرود آمدند و بر کرسی‌ها و صندلی‌ها برنشستند. ناگاه اعلیحضرت امپراتور اعظم دری از درهای منزل خود را برگشاده حضرت ولیعهد را از صندلی برداشته در بر گرفته به اندرون اتاق خاصّه خود برد. عیسی خان قاجار نیز بی فاصله از قفای ایشان بدان اتاق درآمد. امپراتور دیگر باره در را بست، و شاهزاده ولیعهد را در دامن و بر ران خود بنشاند و بنیاد ملاطفت و مهربانی کرد و ولیعهد را به خنده و تبسم و سخن و تکلم تکلیف و ترغیب همی فرمود. انگشتی الماس گرانبها که به صورت همایون امپراتور مصور بود از انگشت مبارک برآورده به انگشت اشرف اعلی کرد و فرمود که هر وقت از اوقات هر چه می‌خواهی از این عمّ بزرگ بینی خود بخواه که به تو خواهد داد. دیگر باره در برابر را گشاده جناب امیر نظام و عالی جناب حاجی ملامحمود معلّم را به درون خواند و از آن پس میرزا محمد تقی وزیر نظام و محمد طاهر خان وکیل را که حامل هدایا بود بخواست و نامه مودّت ختامه شاهنشاه ایران خلدالله ملکه با رشته‌های مروارید و بافته‌های کشمیری و اسب‌های ترکمانی و عربی را به حضور آوردند و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر تبریزی مترجم نیز درآمدند. چون جناب امیر نظام را به واسطه نقرس درد پای بود اعلیحضرت امپراتور اعظم از کمال مرحمت و رأفت دست بر شانه و کتف امیر نظام نهاده فرمود که پای تو درد می‌کند بنشین. امیر نظام امتثال امر اعلی را بر صندلی فرو

نشسته و اعلیحضرت امپراتور و سایر امرا همچنان ایستاده بودند و به شاهمیرخان دیلماج فرمود که از امیرنظام پپرس که هر یک از همراهان ولیعهد را معرفی کند، پس حال عالیجناب معلّم را پژوهش فرمود. امیرنظام گفت که از عظمای علمای آذربایجان و معلّم سرکار نواب شاهزاده ولیعهد است. مترجم جواب را به امپراتور عرض کرده دیگر باره از جانب امپراتور به حاجی مذکور سفارش کرده که در تربیت و تعلیم این گوهر گرانمایه کمال اهتمام نماید که مورد اجر و نفع دنیا و آخرت و دعای خلاق خواهی بود، من نیز تربیت و تعلیم ولیعهد را به تو می سپارم. حاجی عرض کرد که چون رجوع این خدمت به قلب دو شاه بزرگ که دل هر یک محلّ الهام غیبی است بروز کرده امید که به توجّه ایشان از عهده خدمت توانم برآمد. بعد از ترجمه این سخن مایه خشنودی و تحسین اعلیحضرت امپراتور شده پس احوال محمدطاهرخان وکیل را باز پرسید. مترجم عرض کرد که امیرنظام عرض می کند که نوکر بزرگ نایب السلطنه مغفور بوده، در آن حضرت محرمیت داشته و اکنون حامل هدایاست. جواب فرمود که محرمیت به نایب السلطنه منصب بزرگی است. پس استفسار از حال میرزا محمدتقی فراهانی نمود. امیرنظام عرض کرد که مستوفی نظام بوده به واسطه خدمت اکنون به وزارت نظام رسیده و در سفر سابق در پترزبورغ به حضور مبارک امپراتور شرفیاب شده. امپراتور فرمود که الحمدلله یک بار دیگر رفیق خود را دیدیم. بعد از آن به لغت روسی فرمود که احوالت خوبست، وزیرنظام هم به زبان روسی عرض کرد الحمدلله از التفات امپراتور اعظم. از آن پس حال میرزا محمد حکیم را پرسید. عرض شد که حکیم باشی ولیعهد است. پس التفات به میرزامحمد حکیم باشی فرموده گفت پای امیر را زود معالجه کردی و من از تو راضی شدم. امیرنظام از روی صندلی برخاست که بایستد، دیگر بار امپراتور دست بر دوش امیر نهاده حکم به نشستن فرمود و چون در وقت ورود نشانی به میرزاعلی اکبر داده بود به وی فرمود نشان تو مبارک باد و پس از این تفقدات شاهزاده ولیعهد را اذن رجعت به منزل داده با امرا روانه شدند و امپراتور در اتاق بریست. در هنگامی که از پله های

عمارت به زیر همی رفتند قوطی انفیة مرصع به الماس به امیر نظام التفات فرموده از دنبال آورده به امیر دادند و امیر با دست تواضع کرده انفیهدان را در بغل نهاده روانه شد. شاهزاده و همراهان به منازل خود تشریف فرما شده به استراحت پرداختند. چند نفر صاحب منصب آمده یک قوطی انفیهدان به جهت عیسی خان خالو آوردند و یکی برای محمد طاهر خان و دیگری به جهت میرزاتقی خان وزیر نظام و به جهت عالیجناب حاجی ملامحمود دویست عدد باجاقلو و به انعام حکیم باشی پنجاه عدد باجاقلو آوردند. چون محمد آقا فرزند حاجی معظّم الیه در خدمت حضرت ولیعهد بود یک حلقه انگشتری برلیان به جهت وی مرحمت شد و فرمود که چون حاجی از علماست نشان به ایشان دادن شایسته نبود، قیمت قهوه برایش نقد فرستادیم. علی الجمله پس از نیم ساعت اعلیحضرت امپراتور اعظم از منزل بیرون آمده بر اسب یک نفر قزاق سوار شده اسب های ارمغانی ایران را دیده و تحسین کرده از آن جا به کالسکه رسیده سوار شد و روز دیگر به اشارت حضرت ولیعهد همراهان رکاب قصد مراجعت نمودند و از روز ورود تا زمان رجوع هشت روز بود.»

در این حکایت صحبت از آن است که نیکلای اوّل امپراتور روسیه به زبان روسی از امیر احوالپرسی کرد و او نیز به روسی جواب داد. البته امیر که جوانی باهوش بود و در تبریز در دستگاه نایب السلطنه و قائم مقام و محمد خان امیر نظام با مترجمین روسی و بعضی از مأمورین رعیت روسیه سروکار داشته و در سفارت خسرو میرزا به روسیه هم در مدت هشت نه ماه اقامت همیشه با روسی زبانان حشر و نشر می کرده به زبان روسی آشنایی پیدا کرده بوده و شاید هم تا حدی از عهده فهم و تکلم به آن لسان برمی آمده، اما به نظر نمی آید که مرحوم امیر در این زبان تحصیلاتی کرده و به دقایق و رموز آن کماهو حقه آشنایی پیدا نموده است. چه او در ایّامی که وزارت خارجه را در عهده داشته در ملاقات و مذاکرات با وزیر مختار روسیه همیشه به وسیله مترجم از قبیل نظر آقا یمین السلطنه گفتگو می کرده است.^۱

۱. مقالات گوناگون، دکتر اعلم الدوله تقفی، ص ۲۸۳.

سفارت ارزنة الروم

در سال ۱۲۵۶ محمودپاشا والی سلیمانیه اضطراراً به خاک ایران پناه جست. محمدشاه از او حمایت کرد و به دربار عثمانی فشار آورد که محمودپاشا را به مقام سابق خود برقرار نماید و احمدپاشا بابان را که به جای او آمده معزول سازد، دربار عثمانی احمدپاشا را معزول ساخت، لیکن محمودپاشا را به مقام سابق برنگرداند. بار دیگر محمدشاه در این خصوص به دولت عثمانی مراجعه نمود و جداً خواست که محمودپاشا والی سلیمانیه شود و به والی اردلان رضاقلی خان امر کرد که اگر جوابی مساعد نرسید به معیت محمودپاشا به خاک عثمانی حمله نماید. ترکان عثمانی هم در مقابل این تهدید عساکری به سرکردگی عبدالله پاشا بابان برادر احمدپاشا والی معزول سلیمانیه در آن طرف سرحد گرد آوردند. رضاقلی خان والی به خاک عثمانی حمله برد، لیکن شکست یافت و برای آن که محمدشاه بر خطای او اطلاع نیابد شرحی مغلطه مانند به شاه نوشت تا غضب او را به جنگ با عثمانی تحریک کند. محمدشاه امر داد که سپاهییانی در همدان جمع آورند و به تجار ایرانی مقیم خاک عثمانی اطلاع داده شد که آن جا را ترک نمایند و شاه خود تصمیم داشت که برای این جنگ حرکت کند. از ابتدای سلطنت محمدشاه تا این ایام یک سلسله حوادث ناگواری در سرحدات دو دولت اتفاق افتاده بود که با اختلافات دیگر هیچ وقت نمی گذاشت که بین دولتین حالت صلح و صفا برقرار شود، بلکه روز به روز شکایت و اعتراض یکی را بر دیگری شدت می بخشید. اهم این حوادث و اختلافات از قرار ذیل بود:

۱- قهرمان میرزا برادر محمدشاه که والی آذربایجان بود وقتی به ولایت بایزید تاخته و عده‌ای از آبادی‌های آن جا را غارت کرده بود،

۲- در همین ولایت کردان رعیت عثمانی اموال یکی از قوافل ایرانی را به چپاول برده بودند،

۳- در سال ۱۲۵۱ خان محمود از رؤسای عشایر کرد عثمانی ساکن حدود دریاچه وان دو ولایت قطور و خوی را مورد تاخت و تاز و غارت قرار داده بود،

- ۴- داروغه رواندوز به حدود ناحیه مرگور و کوهستان اطراف اورمیه تاخته بود،
- ۵- دولت ایران شکایت داشت که والی بایزید بر خلاف قانون مقداری از عشایر ایرانی را به خاک عثمانی کوچانده،
- ۶- دولت ایران مقداری پول از بابت حق چرای عشایر سلیمانیه که تابستان به ایران می‌آمدند از دولت عثمانی مطالبه داشت،
- ۷- دولت عثمانی از طرفی دیگر شاکی بود که دولت ایران ناحیه پل زهاب را که باید به عثمانی ملحق شود واگذار نمی‌کند،
- ۸- از جمیع این موارد اختلاف بدتر واقعه محمره بود که در سال ۱۲۵۳ موقعی که محمدشاه به محاصره هرات اشتغال داشت اتفاق افتاد. تفصیل این واقعه را عیناً از «رساله سرحدیه» میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله مهندس باشی که در این موقع از طرف ایران در دربار استانبول سفیر کبیر بوده نقل می‌کنیم:
- «آن اوقات (یعنی موقع سفر محمدشاه به هرات) که به علت آزادی گمرک محمره و خوش سلوکی حاکم روزبه روز گمرک بصره و آبادی آنجا مختل بود این معنی بر طبع منافق علیرضا پاشا والی بغداد ناموافق و کلّ آمده منتهز^۱ فرصت می‌بود و به مفادقل موتوا بغیظکم رفتار می‌نمود. غیبت پادشاه دین‌پناه را از مقرر خلافت برای اجرای نیت باطل خود غنیمت و بهترین وسایل فرصت شمرده علی‌الغفلة به استعداد زیاد به محمره هجوم آورد. حاکم آنجا با جمعی از اعراب که همان ساعت دسترس بود حرکت مذبوحی کرده به مقابله او شتافت و در پیش روی قشون دولتی که همراه علیرضا پاشا بود تاب مقاومت نیاورده روی برتافت. اکثری از جمعیت او مقتول و قلیلی به شهر و اطراف فراری و در گوشه اختفا و انزوا متواری گردید. قشون عثمانیه بدون مانع و بلافاصله داخل شهر شده تمامی خان‌ها و کاروانسرا و انبارها را که به اموال تجار دولت علیه پر بود غارت و خیرگی بی‌نهایت کرده رجال آنجا را قتل و صبیان و نسوان آنها را اسیر و به بغداد مراجعت نمودند. این خبر که در دور هرات به سمع امنای دولت جاوید ثبات رسید شکایت تامه شدید به اولیای دولت عثمانیه

۱. منتهز: فرصت را غنیمت شمردن.

نوشته به واسطه فدوی که آن ایام به عنوان سفارت کبری در اسلامبول اقامت داشت مدعی ترضیه و خسارت گشتند. فدوی نیز بعض سفرای دول متحابه را با خود شریک ساخته دو سه مجلس با وزیر دول خارجه و یک مجلس با صدراعظم آن دولت در این باب گفتگو و حقیقت دولت علیه را در ادعای خسارت و ترضیه مذکوره به ایشان ثابت کرد. ایشان از راه طفره و مغلظه این مسئله را به میان آوردند که محمره ملک ماست از توابع بصره و بغداد محسوب و تعداد می شود، ما به رعیت و عاصیان خود تنبیه کرده ایم حالا که دولت ایران ادعای ملکیت محمره را می نماید و به آن سبب خسارت و ترضیه می خواهد در این صورت دو فقره محل نزاع می شود: یکی حال، دیگری محل. اگر ثابت گردید که محل یعنی محمره و توابع ملک دولت ایران است آن وقت حال نیز تابع محل و ادعای دولت ایران حق و مسجل خواهد بود. لهذا باید اول تحقیق مسئله محل به عمل آمده پس از آن در حال گفتگو شود. به واسطه این نحو اشتباه کاری و جواب صواب نما سایر سفرا از تقویت فدوی تقاعد ورزیدند تا این که سلطان محمود مغفور وفات کرده^۱ قشون او که با ابراهیم پاشا جنگ داشتند شکست یافت و کپتان پاشا کشتی های جنگی عثمانیه را بالتمام نزد محمدعلی پاشا برده تسلیم او شد. فدوی وقت را مناسب دانسته به بهانه احضار چهار ماهه چاپاری به دارالخلافه آمده مراتب را به حاجی میرزا آقاسی مرحوم حالی نمود. او در مقام تلافی به خیال تسخیر بغداد افتاده برای اجرای این مدعا شاه جنت آرامگاه مغفور را به بهانه سفر اصفهان حرکت داد. محمدخان مصلحت گذار مرحوم که همیشه تملق از دولت عثمانیه می کرد و خود را خیرخواه آن دولت به نظر می داد فرصت یافته به رجال دولت عثمانیه رسانید که فلانی در این حالت ضعف دولت عثمانیه به خیال تلافی قتل و غارت محمره از این جا بدون احضار اولیای دولت ایران چاپاری روانه شد که فرصت را فوت نکرده امنای دولت ایران را به انتقام مقدمه محمره واداشت کند. اولیای دولت عثمانیه که حقیقتاً منتهای ضعف ایشان بود از این حرف محمدخان مضطرب شده به تعجیل تمام صارم افندی را به سفارت دولت ایران مأمور و به اندک

۱. وفات سلطان محمود ثانی و جلوس عبدالمجید در سال ۱۲۵۵ اتفاق افتاد.

فاصله از فدوی روانه ساخته باطناً به موجب دستخط حضرت سلطان مجید مرخص نمودند که خسارت و قتل و غارت محمره را تا سی صد هزار تومان بگذرانند. سوء سلوک و عدم علم و احاطه حاجی مرحوم و نقصان تدبیر و کمال اغراق‌گویی او که قدر خسارت را بدون سند و دفتر تا چهار پنج کرور ادعا و مذکور می‌نمود و مقالات رکیکه می‌گفت باعث رنجیدگی و قهر صارم افندی و موجب تضییع این همه حق دولت گردید. صارم افندی که زمام اختیار سلطنت را در دست آن چنان آدم تنگ‌ظرف دید برای ملاحظه صرفه دولت خود دستخط سلطان را به هیچ‌وجه بروز نداده و به هیچ‌مطلبی از مطالب متعدد این دولت انجام نداده به اسلامبول مراجعت کرد و از آن روز تا حال به خلاف حق و برای دفع مایقال ادعای ملکیت محمره مألوف رجال دولت عثمانیه و معروف مکاتبه و مکالمه ایشان گردیده.^۱

در موقعی که محمدشاه به تحریک حاجی میرزا آقاسی ظاهراً برای تنبیه اشرار و الواط اصفهان و باطناً برای جنگ با عثمانی به این شهر حرکت کرده بود یعنی در اواخر سال ۱۲۵۵ سلطان عبدالمجیدخان به امپراطور روسیه متوسل شد تا میان ایران و عثمانی واسطه مذاکره شود و کار اختلافات بین این دو دولت از جمله مسایل سرحدی را به وسیله انجمنی حل نماید. امپراطور روسیه مراسله‌ای به محمدشاه نوشت و قرار شد که نمایندگان طرفین در انجمنی جمع آیند و کلیه مسایل مورد خلاف از جمله قضیه محمره و خطوط سرحدی را فیصل دهند.

میرزا جعفرخان مشیرالدوله در رساله مذکوره خود چنین می‌نویسد:

«وقتی که حاجی مرحوم به خط‌های خود منتقل شد دولتین انگلیس و روس که هر دو باطناً حامی دولت عثمانیه بودند به خیال آن‌که خود را به‌عنوان توسط دخیل این کار و چاره‌اهونی برای این امر ناگوار بنمایند حاجی مرحوم را واداشت کردند که مجلس گفتگو برقرار و مطالب طرفین به واسطه وکلای ایشان در مجلس مزبور و حضور وکلای دولتین واسطین گفتگو و اظهار شده به تراضی طرفین قراری داده اصلاح ذات‌البین نمایند. محل مجلس وکلای اربعه بلده ارزنة الروم و فدوی از طرف

۱. نقل از رساله سرحدیه میرزا جعفرخان مشیرالدوله که در سال ۱۲۷۲ تألیف شده (نسخه خطی نگارنده).

دولت عليه به اختيار تام مأمور آن مرزوبوم گردید. اتفاقاً در تبریز به شدت تمام ناخوش و چند ماه بستری شد. درین بین بدتر از حکایت محمره مقدمه قتل و غارت کربلای معلی به دست حاجی نانجیب نجیب پاشا والی بغداد به آن طرز که به احدی در این عصر پوشیده نیست اتفاق افتاد.»

اما تفصیل واقعه کربلا به شرحی است که عیناً از کتاب زنبیل^۱ حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله نقل می شود:

«به واسطه کثرت اوباش و رنود نظام کربلا از هم گسیخت و هر فاجری در هر بلدی که مستوجب عقوبت می شد از ترس سیاست حاکم آن بلد به مفاد و من دخلها کان اماً به عتبات عالیات می گریخت تا کار به جایی رسید که از ازدحام اوباش که به اصطلاح اهل کربلا «یارامباز» می گویند رشته اختیار از دست حاکم کربلا که گماشته پاشای بغداد بود بیرون رفت سهل است که پاشای بغداد را نیز کسی اطاعت نمی کرد و خراج نمی داد، بلکه به زور و مجاورین و سکنه آن جا مجال زیست نماند. هر چند نفر از یارمباز سری داشت که علم عصیان می افراشت و علیرضا پاشای بغداد که دوازده سال در آن سامان به حکومت قیام و اقدام می نمود از عهده این کار برنیامد تا محمد نجیب پاشا را از دولت عثمانی به این کار مأمور و او را از حکومت شام معزول و به حکومت بغداد و توابع که در دولت عثمانی حاکم بغداد حکم وزیر ثانی دارد منصوب نمودند و آن نابکار بس سفاک و بی باک و غدار و مکار بود. هنوز در حکومت استقراری نگرفته بود که لشکر به جانب کربلا کشید و توپ های اژدر دهان به قلعه کربلا بست. معلوم است که اجماع عوام در مقابل قشون نظام صورت نخواهد گرفت، بناء علی هذا تیغ بی رحمی را آخت و به قتل و اسر سکنه آن جا پرداخت. پس از سه روز محاصره به روز یازدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۵۸ هجری کربلا را مفتوح و دل دوستان اهل بیت را مجروح ساخت. سه ساعت حکم قتل عام داد و آنچه محقق شده نه هزار نفر در آن روز از حلیه حیات عریان شدند و آن قدر مال و جواهر و اثاث البیت و کتاب و زر و سیم به غارت رفت که محاسب فهم و خیال از تعداد و

تذکار آن مجال نمی‌یابد و در صحن مطهر حضرت عباس اسب و استر بستند و در میان رواق حضرت عباس و جناب خامس آل‌عبا سلام‌الله علیهما هر که را یافتند کشتند، به جز خانه حاجی سید کاظم رشتی که او را امان داد بر احدی ابقا نکردند هر که توانست گریخت و هر که ماند رشته حیات را گسیخت و الواح را در روضه منوره شکست و دل احباب را خست و کان ماکان و وقع ما وقع پس از قتل عام قراری در امر ولایات داد و در چهاردهم شهر مزبور مراجعت کرد.»

خبر این واقعه مولمه مقارن ایام عاشورا به حاجی میرزا آقاسی رسید، ولی حاجی از ترس تولید هیجان عمومی تا مدتی از افشای آن خودداری نمود. اما پس از آن که بالاخره مردم آن قضیه را فهمیدند به شاه و حاجی فشار آوردند و حاجی به ظاهر حکم به تجهیز سپاه و تهیه اسباب جنگ داد، ولی باطناً تحت تأثیر القائنات سفرای انگلیس و روس واقع شده به همان قناعت کرد که دولت عثمانی در مقام عذرخواهی و ترضیه خاطر اولیای دولت ایران برآید و اختلافات چنان‌که سابقاً قرار شده بود با عقد انجمنی در ارزنة الروم حل شود.

به شرحی که سابقاً گذشت دولت ایران برای ریاست هیئت نمایندگان ایرانی در انجمن ارزنة الروم میرزا جعفرخان مشیرالدوله سفیر کبیر را که در این تاریخ در طهران بود معین نمود. مشیرالدوله از طهران عازم تبریز گردید، ولی چون به آن شهر رسید به بستر بیماری افتاد و بیماری او طولانی شد.

سواد عریضه میرزا جعفرخان مشیرالدوله از تبریز به حاجی میرزا آقاسی به تاریخ ذی‌الحجه ۱۲۵۹:

«فدایت شوم، کمترین نظر به تأکید و فرمایش جناب مولانا تعالی و استماع خبر مأموریت نوری افندی وکیل دولت عثمانی عزم جزم داشت که انشاءالله روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر حال از دارالسلطنه تبریز به ارزنة الروم روانه شود. همه تدارک سفر را برای آن روز مهیا داشته دواب مکاری کرایه نموده بود. از قضا روز چهارشنبه ناخوشی و انکسار مزاج عارض شده بستری گردید. به قول اطبا ذات‌الجنب است. دو سه روز است که اطبای فرنگ مشغول معالجه هستند و بدین

واسطه البته فرنگی‌ها هم گزارش را به خدمت معروض خواهند داشت. امیدوارم که انشاءالله دو سه روز دیگر رفع ناخوشی شده بدون ملاحظه نقاهت محض اطاعت امر عالی که مخلصین را بهترین مایه حیاتست روانه مقصد شود. چون چاپار روانه و عرض مراتب واجب بود لهذا بدین مختصر عریضه جسارت گشت. زیاده عرضی نیست، امیدوارم که در جنب رأی مولانا تعالی که حضور و غیاب را به یک اسلوب بینا و داناست صدق عرض فدوی معلوم گردیده محمول به اهمال و کوتاهی نشود، ۲۶ ذی‌حجه در تبریز عرض شد، امرالعالی مطاع» (پشت کاغذ) مهر: عبده‌الراجی جعفر الحسینی.

حاجی میرزا آقاسی که به حل اختلافات بین ایران و عثمانی علاقه شدید و عجله بسیار داشت دستور داد که میرزا تقی خان فراهانی که در آن تاریخ در آذربایجان وزیر نظام بود به جای مشیرالدوله عازم ارزنة الروم گردد و ریاست هیئت نمایندگان ایران را در عهده داشته باشد و این کار یعنی انتصاب میرزا تقی خان امیر به سفارت ارزنة الروم ظاهراً به اشاره کلنل شیل نماینده انگلیس در طهران صورت گرفته است.^۱

سوابق روابط بین مرحوم امیر و حاجی میرزا آقاسی درست معلوم نیست، ولی به حدس و قیاس می‌توان دریافت که حاجی نسبت به مرحوم امیر که پرورده دستگاه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و محمدخان زنگنه امیرنظام دو دشمن سابق او بوده نبایستی نظری خوش داشته باشد به خصوص که در این تاریخ امیرنظام زنگنه به تازگی مرده و امیرکبیر در حقیقت در آذربایجان به جای او نشسته بود و سپاه آذربایجان همه از او اطاعت کامل داشتند.

نادر میرزا در تاریخ تبریز در همین باب چنین می‌نویسد:

«همه لشکر آذربادگان جز او کس ندانستندی و فرمان او ببردندی. این شهامت وزیر ایران حاجی میرزا آقاسی را گران بود. فرصت همی جست که وزیرنظام را مالش دهد و براندازد. هیچ دست نیافت که مردی بی‌نیاز و سخت وجیه بود. تا دولت عثمانی را با ایران کاوشی پدید آمد و نزدیک شد که کار به رزم کشد. انجام بر این نهادند که فرستاده بزرگ به ارزنة الروم رود. آن جا که به کارها نزدیک است با رجال

عثمانی دیدار و گفتار نماید و سخن‌های کینه‌آور کوتاه کند. حاجی را وقت به دست آمد. این مرد را نامزد کرد که آن جا رود. چون کاری نه خرد است آن جا ضایع شود.^۱ بدبختانه به علت دست نداشتن به اسناد رسمی درست معلوم نیست که مدت اقامت بالنسبه طویل امیر در ارزنة الروم (نزدیک به چهار سال) چگونه گذشته حتی تاریخ صحیح حرکت و عده همراهان او که جزء نمایندگان ایران محسوب می‌شده‌اند معلوم نیست. همین قدر مسلم است که او در اوایل سال ۱۲۶۰ به این مأموریت رفته و در اوایل ۱۲۶۳ به ایران برگشته است. جهانگیر میرزا در «تاریخ نو» می‌نویسد:

«حاجی میرزا آقاسی در خدمت پادشاه چنان مصلحت دید که وزیر نظام دولت علیه ایران را برای رفع این نقار و اتمام این کار که با دولت علیه روم به میان آمده مأمور به سفارت آن دولت نماید. نظر به این مصلحت دید نوشتجات دوستی نوشته وزیر نظام به سفارت دولت علیه روم مأمور گردید. وزیر نظام در اوایل سنه ۱۲۶۰ از دولت علیه ایران به دولت علیه روم رفته در مملکت ارزنة الروم به حکم امنای آن دولت با سرعسکر آن ولایت گفتگو آغاز نهاد. حاجی میرزا آقاسی که با وزیر نظام صفایی نداشت و وجود او را در ایران و در خدمت پادشاه جهان مخل امر خود می‌دانست اهتمام در گذشتن امور ایشان نمی‌نمود، چنان‌که اکثر نوشتجات ایشان را در میان نوشتجات حاجی میرزا آقاسی بعد از وفات شاه مرحوم و رفتن حاجی به کربلای معلی همچنان سر به مهر نگشوده یافتند!

القصة وزیر نظام تا ۱۲۶۳ در ارزنة الروم مانده و در آن اوقات حاجی برای تضييع و تخریب وجود شریف وزیر نظام خواهشی از دولت علیه روم نمود، مضمون آن‌که دولت علیه ایران را مأذون نمایند که مسجدی در دارالسلام بغداد دولت علیه ایران بنا نهاده به آداب تشیع پیشنماز تعیین شود که شیعه مذهبان مملکت بغداد در آن مسجد بدون تقیه به آیین و آداب جعفری اذان نماز گفته فریضه ادا نمایند. وزیر نظام در اظهار این خواهش تأمل نموده و به حاجی نوشته بودند که واضح است که دولت علیه روم این خواهش را قبول نخواهند فرمود و از آن گذشته برای ملت و دولت ایران این

خواهش چه فايده دارد و حاجی میرزا آقاسی قبول این معنی را ننموده دوباره اصرار به وزیر نظام نموده بودند که باید با اظهار این معنی و خواهش اقدام نمایی. وزیر نظام ناچار استمزاج گونه‌ای از خواص سرعسکر ارزنة الروم که وکیل دولت علیه روم بود نموده بودند. به محض دریافت نمودن دولت علیه روم این خواهش را که سفیر دولت علیه ایران در نظر دارد علما و مفتیان بلد را تحریک نموده بودند که عوام الناس آن ولایت را جمع نموده به منزل سفیر دولت ایران ریخته... الخ» (از تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا)

نماینده عثمانی در این انجمن انوری افندی و نماینده انگلیس کلنل ویلیامس^۱ و نماینده روسیه کلنل دینز^۲ بود.

در تواریخ فارسی عهد قاجاریه شرح بالنسبه مفصل تر راجع به این سفارت و حوادث مربوط به آن تفصیلی است که در روضة الصفای ناصری مسطور است. چون اخبار دیگری در باب این سفر در سایر منابع آن ایام نیست که مشروح تر و بهتر از نوشته روضة الصفای ناصری باشد ما در این جا عین آن را نقل می‌کنیم و اگر احیاناً در سایر منابع مطالبی زیاده بر آن یا مغایر آن بیابیم آن را نیز در حاشیه یادآور می‌شویم. این است عین نوشته روضة الصفای ناصری در باب مأموریت امیر به ارزنة الروم و وقایعی که در طی آن رخ داد:

«معظم له (یعنی امیر کبیر) در روز حرکت از آذربایجان قریب دویست نفر از صاحب منصبان معتبر توپخانه مبارکه و افواج قاهره همراه داشت و در کمال جلال و نهایت وقار و غایت نظام روی به راه آورد. در اول خاک روم به منزلی که مسمی است به قزل دیزج یک نفر یوزباشی و پنجاه سواره نظام به استقبال آمدند تعظیم نظامی کرده به همراه بودند و در ورود به منزل اظهار میهمان‌داری کردند و دم از میزبانی زدند. جناب وزیر سفیر قبول ننموده جواب داد که ما به هیچ وجه تفاوتی در میان دولتین علیتین نمی‌دانیم و انواع ملاحظات با مستقبلین به ظهور آورد و تا ورود به ارزنة الروم ایشان را به مهربانی میزبانی می‌نمود و بعد از ورود به ارزنة الروم قائم مقام با فوجی از

1. Col. Williams

2. Col. Dainese

عسکر و سرتیپ و سرهنگ از جانب جناب اسعدپاشا به استقبال آمدند و وزیر سفیر را به خانه‌ای که برای او خالی کرده بودند منزل دادند و شیرینی آوردند و دویست تومان نقد به اسم خرج به ناظر وزیر اظهار نمودند قبول نیفتاد. روز دوم ورود دو نفر صاحب منصبی که از دولتین بهتین انگلیس و روس مأمور متوسط بودند به دیدن وزیر آمدند و سفیر سه روز پس از ورود پاشا را دیدن نمود، یک روز بعد پاشا به بازدید آمد. قبل از ورود وزیر نظام سفیر دولت عثمانیه به ارزنة الروم آمده وفات یافته بود، لهذا پس از سه ماه دیگر انور افندی^۱ مأمور شده به احترام تمام وارد شد. قرار مجلس مکالمه را چنان دادند که روزی در منزل وزیر سفیر میرزا تقی خان و روزی در منزل جناب انور افندی و دو روز دیگر در منزل مأمور متوسطین دولتین گفتگو نمایند و بیانات یکدیگر را نوشته جواب و سؤال را به متوسطین دولتین می‌دادند، بعد از جواب مطلبی به مطلبی دیگر رجوع می‌افتاد. تفصیل سؤال و جواب که در هیجده مجلس به میان آمد در سفارتخانه دولت علیه مضبوط است و صورت آن مکالمه به مطاولة کشید و مدت چهار سال جناب وزیر سفیر در ارزنة الروم توقف داشت و از دولت ابد مدت مخارج او و همراهانش بدو می‌رسید و در کمال جلال و نهایت انضباط امر حرکت می‌نمود. چون مدت سفارت از حد گذشت بعضی از همراهان را که ضرورتی نداشتند روانه آذربایجان کرد و خود با سی نفر در آنجا بماند و منتظر جواب و قرار دولتی بود و از جانب وزیر سفیر قدغن بلیغ به عمله و نایب و کل همراهان شده بود که با مردم مخالطه نمایند و بی جهت به شهر و بازار نگردند و اگر به حسب ضرورت رفتن به حمام یا بازار لازم شود به ساعتی معین باز آیند و اگر دقیقه‌ای از آن بگذرد به سیاست و مؤاخذت برسند.

از غرایب اتفاقات این که خانه و منزلی که اسعدپاشا حاکم ارزنة الروم به جهت نزول جناب وزیر نظام معین و معلوم کرده بود همانا از خانه‌های مردی از کسبه آن شهر بود و در این مدت توقف اجاره و کرایه آن خانه به صاحبش نرسیده، پاشا را به گمان که سفیر کرایه دهد و سفیر را بالعکس تصور آن که حاکم از جانب دولت علیه

۱. وفات انور افندی به سال ۱۲۶۷ اتفاق افتاد، روزنامه وقایع اتفاقیه نمره ۲۴ (رمضان ۱۲۶۷).

اجاره او را داده صاحب‌خانه چون مدت توقف سفیر وزیر را متمادی دید از زیان خود اندیشه‌مند شده خواست تدبیری کند که سفیر از آن خانه بیرون رود. کودکی خردسال را با همراهان و عمله سفیر متهم ساخته و او را در حوالی منزل یکی از عمه‌جات وزیر انداخته در شهر افتاده خلائق را به منازعه و مخالفه با همراهان سفیر تحریک کرد. جمعی از رفقا و همکاران وی با وی موافقت نمودند و به کوی و برزن و بازار و مساجد رفته به ناخوبتر صورتی نسبت فساد به عمله وزیر سفیر مذکور نمودند، بازاریان و عوام و متعلقین آن کودک بدنام اجتماع کرده در خدمت قاضی تظلم برند و از قباحت آن نسبت زور و تهمت دروغ تکلم نمودند، کار به عرض پاشا رسید. اسعدپاشا نیز به شبهت در افتاده «کھیا» را با آن غوغا و اجماع به جانب سفیر وزیر روانه ساخته آن کس را که بدو نسبت فساد می‌دادند بخواست. جناب میرزا تقی خان پاسخ داد که در صورت صدق این تهمت و تشخیص آن فاعل به حکم شرع اسلام و سنت رسول انام هرچه شارع مقدس و مفتیان بلد حکم نمایند معمول خواهد شد. چراغعلی خان نزد انور افندی و اسعدپاشا رفته قرار شد که در محضر هر یک از علمای شهر که مقرر شود رفته قطع این دعوی کنند و در آن شب سراسر اهالی شهر اتفاق کرده در منزل پاشا اجتماع نمودند و گفتند که فردا تمام دکاکین و بازارها را خواهیم بست و هرچه عجم ایرانی در این شهر ساکنند خواهیم به قتل آورد. علی الصباح ازدحام و اجتماع کرده با غلبه تمام و کثرتی کامل روی به سوی خانه سفیر وزیر نهادند و دست به افکندن سنگ و رها کردن تفنگ گشادند. عمله و همراهان جناب وزیر نظام که زیاده از سی نفر نمانده بودند متحیر شده به حفظ خود پرداختند، اضطراباً در خانه را به روی خود فرو بستند، خلائق هجوم نموده آتش در بنیان در زدند، از این سوی خارج آتش افروزی و از سوی داخل آبریزی در گرفت، چون پاشنه در تنگه آهن محکم بود آتش مؤثر نیفتاد، نردبان‌های بلند آورده بر اطراف دیوار خانه بر نهاده به فراز برآمدند و از نشیب نیز به آتش زدن دروب و کندن جدار پرداختند و آبی هم که از خارج داخل آن عمارت می‌شد بستند. همراهان سفیر در کار خود متحیر و مضطرب شده ناچار به مدافعه اعدا و محافظت احباً اهتمام کردند. جناب سفیر

قدغن فرمود که تفنگ نیندازند و احدی را مجروح نسازند، تفنگ‌های بی‌گلوله را منع نمود و در اثنای این حادثه میرزا حسن نام از چاکران وزیر نظام از شدت واهمه و خوف از غلظت خاتمه فرار را بر قرار رجحان داده خود را از بالای مهتابی به زیر افکنده راه گریز در گرفت، جمعی او را تعاقب کرده گرفته به بازار قصابان برده میش و او را پاره پاره نمودند. مقارن این اتفاق گروهی از اهل غوغا به فراز بام رفته خود را از بام به مهتابی خانه رسانیدند. از دری از قهوه‌خانه‌ای که اتاق نشیمن وزیر نظام در آن مهتابی بود داخل قهوه‌خانه شده یک نفر دیگر از عملة سفیر را گرفته با تپانچه و خنجر مقتول کردند و آن کشته را به بام برده پاره پاره ساخته اعضای متفرق و متلاشی او را از بام به زیر افکندند و بیشتر از ملازمان سفیر حربه‌ها زده مجروح کردند. چراغعلی خان را نیز گلوله زدند ولی مقتول نشد. سفیر در آن خانه محصور و به ناگزیر متوقف مانده نه قوت محاربه و نه قدرت مهاربه داشت. به مضمون فرّ من القطر و قعد تحت المرزاب، از پیش لطمه سنگ اندک واپس تر رفته سنگی دو سه بر آن کوه و قار آمد، رخصت داد که مشتی ساچمه ریزه در تفنگ و تپانچه ریزند و بر ایشان بازند تا مخوف شده بازگردند یا از خیرگی و چیرگی بازمانند. ملازمان عالی چنین نمودند. چند تن از آن جسوران متهور مجروح شده از شدت بی‌تابی مهتابی را خالی کردند. اسعدپاشا حاکم شهر چون ماده خلاف و نزاع را چنان غلیظ دید از سوء خاتمت و خامت عاقبت این بلوای عام اندیشه‌مند شده به اتفاق جناب کلنل دینز وکیل دولت بهیئه روسیه به در خانه و منزل وزیر نظام آمده حکم کرد که در بگشایند تا آمده در پهلوی سفیر نشسته او را محافظت نماییم و این غلبه و غوغا و هجوم و بلوا را فرو نشانیم. چاکران جواب دادند که اگر منظور شما این است که پس از فتح باب و دخول در این جناب خلائق ریخته ما را بکشند و فردا جواب دهید که اجماع امت بود و چنین امری روی نمود و خبر لاتجتماع امتی علی الضلاله را حجّت سازید اولاً اجماع را متفرق کنند ثانیاً به درون آید. اسعدپاشا با وکیل دولت بهیئه روسیه رنجیده بازگشتند و آتش این فتنه هر دم بالا گرفته در تزايد بود تا این که کثرت خلق از سی چهل هزار در گذشت. هیاهو و همهمه و غلغله آن گروه ولوله در دشت و کوه

درافکند. در آن وقت بحری پاشا که منصب فریقی یعنی امیرتومانی داشت و با افواج خود به حفظ و صیانت آن ولایات مأمور بود از این واقعه آگاه شد. چون مردی عاقبت اندیش و صداقت کیش بود فوراً حکم داد که تفنگ دو فوج جمعی او را که از اهالی ارزنة الروم بودند گرفتند و چهار فوج دیگر را که از عربستان بودند با سرهنگ توپخانه حکم داد که از قفای او بیایند تا تسکین این فتنه کند و سی صد نفر همراه برداشته با طبل و شیپور به سوی منزل سفیر ایران تعجیل کرده گروه اهل اجماع چون نوای طبل و نای استماع کردند چنان تصور کردند که عسکر دولتی به امداد آنها آمده اند و باید مردانه کوشید. به یک باره شلیک درآمدند و هجوم آوردند. سفیر ایران و همراهان به هلاکت خود متیقن شدند. بر نخستین احوال و پاشیدن اقبال و انداختن نقد و جنس اهل غوغا را ساعتی مشغول به یغما کردند. چون جناب فریق پاشا قریب شد جماعتی از آن عساکر که به همراه داشت بر اطراف عمارت منزل سفیر گذاشت و روی به خلیق کرده گفت بازگردید و قطع و فصل این محاکمه را به من واگذارید. اگر این جماعت را واجب القتل دیدم خواهم کشت و الا فلا، چرا باید رفتاری نمایید که دولت ما را در میان جمیع دول بدنام کنید و بگویند که اجتماع کردند و ایلچی دولت علیه ایران را که به اصلاح آمده بود و مهمان ایشان بود کشتند. الحاصل به نصایح فریق پاشا عمل نکردند بلکه بدو نیز از در محاربه درآمد، وی مدارا کرد^۱ تا افواج اربعه در رسیدند. جماعتی را به فراز بام عمارت مأمور کرده غوغاییان خانه کن را بیرون نمودند و نردبان های اطراف را برداشتند و آب را که بسته بودند به روی کسان سفیر گشودن فرمود. خود جناب میرزا تقی خان آمده معذرت جست و تفقد کرد و از دقایق شرایط فتوت و مروت دقیقه ای مهمل و نامرعی نگذاشت. پس بیرون رفته به اسعد پاشا پیغام کرد که حکم به تفرقه آن جمع کند والا به ملاحظه رفع بدنامی دولت آل عثمان با عسکری که حاضرند با عوام محاربه خواهم کرد. چون جواب صریحی از جانب پاشا نشنید به فراز تلی رفته با افواج خود گفت که آیا شما راضی هستید که

۱. ناسخ التواریخ: کار به رفق همی کرد و در میانه چند جراحت برداشت. در گرمگاه این گیر و دار ناگاه عبدالله به یک توپچی با چهار فوج از لشکر فریق برسید.

دولت پادشاه و سلطان به جهت کشتن سفیر ایران در این غلبه عوام بدنام شود. همه گفتند ما محکوم به حکم توایم. پس از اطمینان فرمان داد که توپ‌ها را پر کردند و افواج مستعد قتال شدند. چون پاشا مفسده را بدین پایه دید نیک بترسید. قاضی از جانب اسعدپاشا آمده مردم را متفرق ساخت و اسعدپاشا و مأمورین و متوسطین دولتین علیتین و قاضی و اعیان نزد میرزا تقی خان آمده و جراح آوردند و به معالجه زخم‌داران کوشیدند، اگرچه سفیر نیز دو سه زخم سنگ برداشته بود از شدت غیرت و وقار به ابراز لب نگشود و چون خانه مذکور خراب مانده و سفیر و همراهان بی‌اوضاع و اسباب ضروریه بودند جناب فریق پاشا با اسعدپاشا قرار داد که سفیر و همراهانش را به اردوی نظام خود برده تا منزلی معین شود. اسعدپاشا گفت اگر چنین است باید چند دست ملبوس رومی بیاورند و ملبس به آن لباس شده بروند که اهالی شهر ایشان را نشناسند و مجدداً قصد فساد نکند. میرزا تقی خان جواب داد که هیئات با چو من پخته‌ای این خیال خامی است که کرده‌اید، نعوذبالله من ذلک، هرگز به خلاف زئی دولت ایران رفتار ننمایم، علی‌الجمله فریق پاشا سفیر و همراهان او را سوار کرده دو فوج در پیش رو و دو فوج در دنبال معین نموده مجروحین و مقتولین را بر عراده نهاده به اردوی خود برد، چادری پوش دار و چادرهای چند به جهت سفیر و همراهانش برپای کرده به التیام جراحات مجروحان پرداختند. میرزا تقی خان با وکلای دولتین تقریر کرد که دیگر توقف در این شهر بی‌فایده است و مستعد مراجعت تبریز شد. وکلا به این امر راضی نشده پس از ملاقات خواهش توقف کردند و نوشته سپردند که اگر تا بیست و دو روز کار به خوبی نگذشت ما را در رفتن شما حرفی نخواهد بود. صورت ضرر و خسارت سفیر و همراهان او را خواسته چاپار به دولت علیّه آل عثمانی فرستادند و از آن حادثه بوالعجب اخبار نمودند. در روز بیست و دویم یوسف بیک ملقب به یاور حرب وارد شد. معادل پانزده هزار تومان به رسم ترضیه و اسم غرامت آورده هر پانصد تومان را در مجموعه‌ای نهاده سی مجموعه به دست وکلا و ارباب مناصب داده از میان بازار و خانه پاشا به منزل سفیر ایران آوردند و تمامت اهالی ارزنة الروم را اتحاد دولتین علیتین مشهود و معلوم افتاد و از رفتار خود

ندامت و ملامت حاصل کردند. جناب سفیر ایران در قبول آن مبلغ چند روز مضایقتی بلیغ کرده و وکلای دولتین در این امر او را ممانعتی شدید نمودند تا ساکت شده پذیرفت و خواست که به حامل تعارفی کند. معلوم شد که به امر امنای دولت به محض ورود خروج کرده بود و قبل از وصول تنخواه عارف پاشای ایشک آقاسی که مستحفظ خاص حضرت سلطان بود و او را صورت سلطان می دانستند به معذرت آمده اظهار مودت‌ها با دولت علیّه عالیّه ایران کرد. چون پاشای یاور حرب که حامل تنخواه مذکور بود به اسلامبول بازگشت و شرح فتنه شهر ارزنة الروم بر رأی امنای دولت علیه عثمانیه معلوم افتاد اسعدپاشا را به دارالسلطنه اسلامبول احضار فرمودند و او را معزول و خانه نشین داشتند و حکومت ارزنة الروم را به فریق پاشای امیرتومان وا گذاشتند. پس از چندی پاشایی با دو فوج از افواج شام به اخذ و قید و قتل و صید مقصرین ارزنة الروم در رسید و حکم سلطانی این بود که اگر احدی به حمایت مفسدین و مقصرین پردازد چنان تصوّر می فرماییم که ارزنة الروم را در اصل نداشته ایم، شهر را خراب و قتل عام خواهیم کرد. در ملاء عام این حکم بر خواص و عوام املاء و تبلیغ یافت. پس از محاورات و مشاورات شبی پانصد سوار به اطراف و جوانب شهر معین نمودند که کسی از مقصرین فرار نکند و یک فوج را به محافظت و مواظبت منزل سفیر ایران میرزا تقی خان وزیر نظام برگماشتند. توپ‌هایی نیز که در نارین قلعه بود مهیا و آماده داشته در گذرها نیز توپ‌ها گذاشته و عساکر مقرر کردند. پس از رعایت حزم قاضی را معزول کرده کهیای وزیر را نیز عزلت دهد. سی صد کس از مردمانی که ماده فساد شده بودند گرفتار و به انبار مجلس محبوس داشتند و بعد از یک ماه پاشای یگر با افواج چند به رسم ساخلو به ارزنة الروم مأمور شده و افواج مأموره سابقه را احضار فرمودند. روز ورود پاشای جدید فریق پاشا به لوازم استقبال او اقبال کرد، قبل از وصول افواج مجده صدای تفنگی برآمد و فریق پاشا از فرازین درافتاد. فی الفور جان داد و قاتل او مشخص نگردید. هر کس سخنی گفت. افواج سابقه روانه شدند، جمعی از مقصرین را به همراه بردند و مورد سیاست سلطانی گشتند. چون لختی از ایام در گذشت از جانب دولتین علیتین احکام مصالحه و ارقام

معاهده در رسید و برای تهنیت دولتین علیتین مجلسی آراستند و چنانکه رسم هست شلیک توپخانه کردند و چادری بزرگ خاصه وزیر نظام ایران به بیرون شهر زدند. پاشا و تمام ارباب مناصب در آنجا درآمدند و یک فوج نظام را مأمور کردند که در وقت عزیمت میرزا تقی خان به خیمه مذکور در رکاب او همی رفتند تا پیاده شده نزول کرد. بعد از صرف چای و قهوه پنجاه تومان به عملجات پاشا انعام کرده وداع کردند و وزیر روی به راه نهاده یک نفر یوزباشی سواره نظام با پنجاه سوار به همراهی و مهمانداری جناب میرزا تقی خان وزیر نظام تا به سرحد ایران که قازلی گول بود مأمور آمد. از دولت علیه ایران بسیار سوار به استقبال وزیر نظام آمدند. چون یوزباشی قصد مراجعت کرد یک طاقه شال به یوزباشی و پنجاه تومان به سواران همراه داده آنها بازگشتند و میرزا تقی خان منزل به منزل قطع کرده به تبریز رسیده و از آنجا به دارالخلافه طهران آمده شرفیاب حضور مرحمت ظهور حضرت قطب السلاطین محمدشاه قاجار گردید و عهدنامه را به نظر مبارک رسانید و مورد الطاف خاقانی گردید.»

تا این جا بود آنچه در روضة الصفاى ناصرى در جلد دهم در ضمن وقایع سال ۱۲۶۲ در خصوص سفارت امیرکبیر به ارزنة الروم و حوادثی که در طی آن رخ داده مذکور است.



از مطالعه این شرح که بدبختانه جزییات آن بر ما مجهول است پاره‌ای کلیات می‌توان استنباط کرد به شرح ذیل:

- ۱- امیر در حادثه ناگواری که به تحریک مفسدین و آشوب طلبان به خصومت با او ایجاد شده بود کمال خونسردی و متانت از خود ظاهر ساخته، چه اگر از این حد تجاوز می‌کرد و عصبانیت و خشونت از خود بروز می‌داد بیم آن بود که خود و جمعی از همراهانش در این بلوای عام تلف شوند و خسارتی ترمیم‌ناپذیر به ایران وارد آید.
- ۲- کمال مناعت شخصی و غیرت وطنی امیر که هزار دلیل دیگر از سایر راه‌ها بر آن داریم در این حادثه کاملاً مشهود شده، چه او در مدت اقامت در ارزنة الروم و در ضمن قیام مردم بر او که بسیار نیز سخت و خطرناک بوده همه وقت رعایت حیثیت

ایران را که او سمت نمایندگی آن را داشته و حفظ آبروی شخص خود را از دست نداده و در این راه حتی از به خطر انداختن جان خویش و حشت نکرده است و آن قدر در این مرحله پافشاری نشان داده تا اعتبار و ناموس دولت متبوع خود را کاملاً محفوظ داشته و تا آن جا که مقدور او بوده است معاهده‌ای به نفع مملکت خویش منعقد ساخته و با حلّ اختلافات چندین ساله محترم و سربلند به کشور خود بازگشته است. برای مزید اطلاع متن عهدنامه‌ای را که بین امیر و نماینده دولت عثمانی در روز بیست و ششم ماه جمادی الثانیة سال ۱۲۶۲ در شهر ارزنة الروم انعقاد یافته عیناً درج می‌کنیم.

مقدمه: غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالات آن که از مدّتی به این طرف چون فیما بین سطنت جاوید آیت سنّیه و دولت دوران مدّت علیّه ابدی الدوام با دولت علیّه عثمانی بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهت جامعه اسلامیّه که میان دولتین علیّین در کار و افکار سلمیه که طرفین علیّین بدان متّصف می‌باشند بالسویه این گونه موادّ نزاعیه برابر وجه موافق و مناسب فخامت شأن دولتین علیّین به تجدید تأکید بنیان صلح و مسالمة و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیّین اظهار به رغبت و موافقت شده برای تنظیم و مذاکره و مواد عارضیه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه بر حسب فرمان همایون اعلی حضرت قدر قدرت کیوان حشمت مملکت دار مملکت گیر آرایش تاج و سریر جمال الاسلام والمسلمین جلال الدنیا والدین غیاث الحقّ والیقین قهرمان الماء والطین ظلّ الله الممدود فی الارضین حافظ حوزه مسلمانی داور جمشید جاه داراب دستگاه انجم سپاه اسلام پناه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان خدیو دریادل کامران شاهنشاه ممالک ایران السّلطان بن السّلطان بن السّلطان والخواقان بن الخاقان بن الخاقان محمدشاه ادام الله تعالی زمام سلطنته فی فلک الاجلال و زین قدره بمصاییح کواکب الاقبال بنده درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام که حامل نشان شیرو خورشید مرتبه اول سرتیپی و حمایل افتخار سبز است به وکالت مخصوص و مباحی

گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلک تاجداری بدرافق شهریاری پادشاه اسلام پناه سلطان البرّین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشّریفین ذوالشوکه والشّهامة السّلطان ابن السّلطان بن السّلطان عبدالمجیدخان جناب مجدت مآب عزّت نصاب انوری زاده السیّد محمد انوری سعدالله افندی که از اعظم رجال دولت علیّه عثمانیه و حایز صنف اوّل از رتبه اوّلی و حامل نشان مخصوص به آن رتبه است مرخص و تعیین شده بر وجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامه های مبارکه انعقاد معاهده مبارکه در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شد که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقدّه ارزنة الروم مبادله می شود:

فقره اول: دولتین اسلام قرار می دهند که مطلوبات نقدیه طرفین را که تا به حال از یکدیگر ادعا می کردند کلّها ترک کنند و لکن با این قرار به مقاولات تسویه مخصوصه مندرجه در فقره چهارم خللی راه نیابد.

فقره دوم: دولت ایران تعهد می کند که جمیع اراضی بسیطه ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آن را به دولت عثمانی ترک کنند و دولت عثمانی نیز تعهد می کند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیّه آن را مع دره کرند به دولت ایران ترک کنند و دولت ایران قویاً تعهد می کنند که در حقّ شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادّعا صرف نظر کرده به حقّ تملّکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد وقتاً من الاوقات یک طور دخل و تعرّض نمایند و دولت عثمانیه نیز قویاً تعهد می کنند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرّف عشایر متعلّقه معروفه ایران است به ملکیت در تصرّف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتی های ایران به آزادی تمام از محلی که شط العرب به بحر منصب می شود تا موضع التحاق حدود طرفین در شهر مذکور آمد و رفت نمایند.

فقره سوم: دولتین متعاهدتین تعهد می کنند که به این معاهده حاضره سایر ادعاشان را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلا تأخیر مهندسین و مأمورین را تعیین نموده برای این که مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نمایند.

فقرة چهارم: طرفین قرار داده‌اند که خساراتی که بعد از قبول اخطارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاول سنه هزار و دوویست و شصت و یک از سالی که تأخیر افتاده برای این که مسایل آنها از روی عدالت وصول و احقاق حق شود از دو جانب بلا تأخیر مأمورین را تعیین نمایند.

فقرة پنجم: دولت عثمانی وعده می‌کند که شاهزادگان ایران را در بورس اقامت داده غیبت آنها را از محل مذکور و مروده مخفیة آنها را به ایران رخصت ندهند و از طرف دولتین علیتین تعهد می‌شود که سایر فراری به موجب معاهده سابقه ارزنة الروم عموماً رد شوند.

فقرة ششم: تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً به وجهی که در عهدنامه منعقدة ارزنة الروم در سنه هزار و دوویست و سی و هشت در ماده ششم که دایر بر تجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که در عهدنامه مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود.

فقرة هفتم: دولت عثمانیه وعده می‌کند که به موجب عهدنامه‌های سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند به کمال امنیت محل‌های مبارکه را که در ممالک دولت عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعهد می‌کنند که به مراد استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیما بین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب‌ترین مسایل را استحصال نمایند تا چنان که زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه به جمیع امتیازات نایل می‌باشند سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات مذکوره بهره‌ور بوده خواه در تجارت و خواه در موارد سائره از هر نوع ظلم و تعدی و بی‌حرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهایی که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه به جمیع محل‌های ممالک عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود به غیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول می‌نمایند و وعده می‌کنند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد و در حق قونسول‌های سائره دول متحابه جاری می‌شود در حق آنها نیز جاری شود و نیز دولت

ایران تعهد می‌کند که بالیوزهایی که از طرف دولت عثمانیه به جمیع محل‌های ممالک ایرانیه که لازم بیاید نصب و تعیین در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد می‌کنند معامله متقابل را کاملاً اجرا دارد.

فقره هشتم: دولتین علیتین اسلام تعهد می‌کنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایل که در سرحد می‌باشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجرا کنند و به همین خصوص در محل‌های مناسب عسکر اقامت خواهند داد. دولتین علیتین تعهد می‌کنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت که در اراضی یکدیگر وقوع می‌یابد برآیند. قرار دادند که عشایری که متنازع فیه باشد و صاحب آنها معلوم نیست به خصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دایماً اقامت خواهند کرد یک دفعه به اراده اختیار خود ایشان حواله شود و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبراً به اراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند.

فقره نهم: جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوصاً معاهده‌ای که در سنه ۱۲۳۸ در ارزنة الروم منعقد شده که به خصوصه به این معاهده حاضره الغاء و تغییر نشده مثل آن که کلمه به کلمه در این صحیفه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آن ابقا شده است و فیما بین دو دولت علیه قرار داده شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده تصدیق نامه‌های آن را مبادله خواهند کرد. و کان ذلک فی یوم سادس عشرون شهر جمادی الثانی سنه هزار و دو بیست و شصت و دو.

قبل از امضای این معاهده که به معاهده دوم ارزنة الروم معروف است یعنی مقارن ایامی که حوادث ناگواری در آن شهر رخ داد و نزدیک بود که جان امیر و همراهان او در این واقعه از دست برود حاجی میرزا آقاسی بار دیگر به تهدید دولت عثمانی به لشکرکشی و اظهار قصد حمله به خاک عراق ایران شروع کرده باز نمایندگان انگلیس و روس وساطت کردند و حاجی میرزا آقاسی نامه‌ای که متضمن رؤس دعاوی ایران بود و حاجی در گنجاندن آنها در معاهده‌ای که باید به امضا رسد اصرار داشت به دو سفیر انگلیس و روس مقیم طهران نوشت و آن از این قرار بود:

«فقرة اول: هرچند این املاک متنازع فيه دولت علیه ایران و دولت علیه عثمانی به شهادت تواریخ و کتب جغرافی که اکثر دولت‌های بزرگ دارند و می‌دانند مختص دولت علیه ایران است لکن بنابه توسط اولیای دولتین فحیمین قرار چنین بدهند که محمّره و جزیره الخضر و لنگرگاه تعلق به دولت ایران دارد و کشتی‌های این دولت علیه به آزادی از دهنه گرفته الی موضع الحاق حدود ایران و روم تردّد کنند.

فقرة دوم: قرار بدهند زهاب تقسیم شود یعنی کلّ کوهستانات آن تعلق به دولت ایران دارد و جلگه متعلق به دولت عثمانی خواهد بود که من بعد مشخص خواهند نمود.

فقرة سوم: تا دولت عثمانی ردّ خسارات مظلومین کربلای معلی را ننمایند همان جلگه زهاب را دولت علیه ایران تصاحب خواهند نمود.

فقرة چهارم: رسوم عادیّه بیلاقیه را از سالی که نرسانیده‌اند مابعدها اولیای دولت عثمانی از قرار تصدیق و غوررسی و کلایی که مأمور خواهند شد کارسازی کنند.

فقرة پنجم: از سمت خوی و وان و بایزید و غیره الی دهنه شطّ العرب مهندسین دو دولت واسطه و دو دولت اسلام خطّ سرحدات جانبین را تشخیص بدهند.

فقرة ششم: دولتین علیّین به همدیگر تعهد خواهند کرد که به جهت رفع سرقت ایلات سرحدنشین در سرحدات قرار کشیک‌خانه‌ها خواهند گذاشت.

فقرة هفتم: دولتین علیّین از عهده هر تاخت و تازی که از ایلات همدیگر به خاک یکدیگر روی دهد خواهند برآمد و به ایلات و احشامات که در قطور و اباقیه و محمودی سکنی دارند آزار و اذیت ننمایند.

فقرة هشتم: فراریان طرفین را از بزرگ و کوچک و ایل و عشایر و رعایا و کسبه عموماً ردّ نموده تصاحب نکنند، الاّ اولاد خاقان مغفور را که به سمت بورسای برند و مانع از مراوده و مکاتبه و مقاوله آنها باشند.

فقرة نهم: به غیر از دو فقره یعنی ردّ خسارات مظلومین کربلای معلی و رسوم عادیّه بیلاقیه همه خسارات نقدیه دیگر از طرفین موقوف و متروک خواهد بود و جمیع فقرات عهدنامه ارزن الروم که تغییر داده نشده لفظاً به لفظ برقرار خواهد بود.»^۱

عین همین دستور هم از طهران از طرف حاجی میرزا آقاسی برای امیر به ارزنة الروم فرستاده شده بود، لیکن چنان که از مقایسه آنها با فقرات نه گانه معاهده که سابقاً مذکور شد برمی آید امیر به علت مقاومت شدید نمایندگان عثمانی در باب قبول بعضی فقرات و دخالت نمایندگان انگلیس و روس درست نتوانست بعضی از منظورهای ایران را با کمال صراحت در آن معاهده بگنجاند، ناچار در معاهده دوم ارزنة الروم بعضی فقرات مبهم گنجانده شد و همان ها که بعد به آنها اشاره خواهیم کرد تا مدتی اسباب زحمت و گفتگوی طرفین بود و برای حل آنها پس از مجلس اخیر ارزنة الروم چند بار دیگر انجمن هایی بین نمایندگان ایران و عثمانی و دولتین انگلیس و روس برای تشخیص خطوط سرحدی و امور متعلق به ایلات دو طرف مرز انعقاد یافت. در ماه شوال ۱۲۶۲ که بالاخره صورت فقرات نه گانه معاهده ثانی ارزنة الروم در این شهر مورد توافق نمایندگان چهار دولت قرار گرفت امیر سوادى از آن را با نامه ای به طهران پیش حاجی میرزا آقاسی فرستاد. سوادنامه امیر به دست نیامد، ولی جوابی را که حاجی میرزا آقاسی در نهم ذی القعدة سال ۱۲۶۲ به امیر نوشته در دست داریم و آن این است:

«عالیجاه مقرب الخاقانا فرزندا مهربانا، نوشتجات و سواد فقرات تسعة قرارنامه را که به فارسی و ترکی مطابق یکدیگر نوشته مصحوب چاپار سفارت دولت بهیة روسیه فرستاده بودید رسید و از فاتحه الی خاتمه مطالعه و ملاحظه شد. اگرچه فقرات مسطوره با دستورالعملی که سابقاً به آن فرزند داده شد در الفاظ و معانی مغایرت و مباینت کلی دارد و چنانچه من مکرر به جناب جلالت مآبان و وزرای دولتین فحیمتین واسطه گفته ام دولت علیة عثمانی نظر به عدم استیلا و اقتدار به ایلات و سرحدنشینان خود نمی تواند حفظ شروط عهدنامه مقرر را نمایند چنانچه بعد از تاریخ جمادی الاولی ۱۲۶۱ چند فقره خسارات از سرحداران آن طرف به این طرف رسیده است، از جمله یکی ایلات عشایر این دولت را که به عنف در ملک خود نگاه داشته اند اگر مالیاتی بعد از آن تاریخ از آنها گرفته اند باید رد کنند. دوم خسارتی که از عبدالله پاشای بابان به دهات کردستان رسیده است و دو نفر از صاحب منصبان دولتین

فخیمتین واسطه رفتند ملاحظه کردند باید از عهده برآیند. سیم قلعه‌ای که کارگذاران این دولت علیه در سرحد لائیجان ساخته بودند طایفه بلباس بعد از تاریخ جمادی‌الاولی داخل خاک این دولت علیه شده خراب کردند باید از عهده برآیند. چهارم جناب نجیب‌پاشا به شهادت قونسول‌های دول خارجه کشتی برای منع دخول سفاین تجارتیه به محمره در شط‌العرب گذاشت و آنچه مال‌التجاره به محمره می‌رفت عنفاً به بصره برد و از تاریخ جمادی‌الاولی تا به حال آنچه ضرر به گمرک محمره رسیده است باید از عهده برآیند. دیگر این روزها خان محمودخان ابدال کرد قلعه آخورک را که داخل خاک این دولت علیه است متصرف شده‌اند، استرداد قلعه مزبور به عهده اولیای آن دولت است. علی‌ای التقادیر از این قبیل خسارات و تجاوزها بسیار است و تا بعد چه حادث شود. مع‌ذلک چون اولیای دولتین فخیمتین واسطه در این کار بسیار زحمت و تصدیع کشیده‌اند که کمال خجالت و شرمندگی را از آنها دارم و نمی‌خواهم زیاده از این تصدیع بکشند فقرات تسعه را که به فارسی و ترکی نوشته به مهر و خط من ممهور و مختوم است مهر کرده مبادله نموده معاودت نمایند.»

ضمیمه این مراسله حاجی میرزا آقاسی خطاب به امیر سواد معاهده ثانی ارزنة الروم است که سابقاً عین آن را نقل کرده‌ایم با این تفاوت که در حاشیه معاهده این جمله نیز الحاق شده است:

«فقره دهم: این معاهده حاضره اساس صلح گردیده به مراد قرار دادن تفرعات مواد مندرجه آن و بعضی خصوصیات که تسویه آنها فی مابین دولتین لازم است دولتین تعهد می‌کنند که بعد از تصدیق کردن این معاهده از طرفین و کلا تعیین نمایند.»

همراه کاغذ حاجی میرزا آقاسی فرمانی نیز از طرف محمدشاه «به افتخار میرزا تقی خان وزیر نظام شرف نفاذ یافته» که سواد آن این است:

«صورت فقرات قرارنامه بین الدولتین علیتین ایران و روم را که به فارسی و ترکی فرستاده بود به توسط اولیای دولت قاهره ملحوظ نظر مبارک افتاد و از مسطوراتش من‌الفتاحه الی‌الخاتمه خاطر اقدس را آگاهی حاصل آمد، لهذا به آن عالیجاه امر و

مقرر می‌داریم که صورت قرارنامه فارسی و ترکی را که به خط و مهر جناب جلالت مآب غوث الاسلام والمسلمین ناصرالملة والدین حاجی میرزا آقاسی مهور و مختوم است از همان قرار مهر و مبادله کرده به دربار اقدس پادشاهی معاودت نماید، می‌باید آن عالیجاه از قرار معمول و از حکم قضا شمول تخلف و عدول جایز نداند. تحریراً فی شهر ذیقعه ۱۲۶۲.»

سواد کاغذ دیگری است که حاجی میرزا آقاسی قریب به یک هفته بعد از کاغذ سابق‌الذکر خود با لهجه‌ای عتاب‌آمیز و ملامت‌انگیز به میرزا تقی خان امیر می‌نویسد: «در باب فقره دهم آن فرزند نوشته بود که اولیای دولت علیه عثمانی از این فقره گذشته‌اند و عالیجاه انوری افندی هم در این باب اظهاری نکرده است و در فقرات تسعه که وکلای دولتین فخریمتین واسطه صورت آن را به فارسی و ترکی به آن فرزند داده‌اند که فرستاده بود نیز اشعاری نرفته است، اما در این جا جنابان جلالت مآبان وزرای مختار دولتین فخریمتین واسطه می‌فرمایند که اولیای دولت علیه عثمانی از این فقره نگذشته‌اند اصرار زیادی در استقرار فقره مزبوره دارند، سخن آن فرزند با فرمایش جنابان معزّی الیهما مغایرت و منافات کلی دارد. لکن چون جنابان معزّی الیهما این طور می‌فرمایند به آن فرزند مؤکداً قلمی می‌شود که فقره دهم را که به ترکی و فارسی نگارش و به مهر من رسیده در جوف این نوشته نزد آن فرزند فرستاده شد به فقرات تسعه ملحق ساخته قرارنامه را ده فقره قرار بدهد. ولی از آن فرزند بسیار بعید است که دروغ و خلاف به من بگوید و دولت علیه عثمانی اصراری در این فقره از فقره دهم داشته باشد به من بنویسد که آنها از این فقره گذشته‌اند و اگرچه این فقره برای دولت علیه ضرر و نقصانی ندارد، اما سخن در این است که چرا آن فرزند به من دروغ نوشته است. علی ای التقدیر از این که نمی‌خواهیم زیاده از این به اولیا و وزرا و وکلای دولتین فخریمتین در دسر و زحمتی برسد و نیز من خود طالب نیستم از این زیاده متبوعه و مضبطه و تسویه و تعلیمات و تنظیمات و رسماً بشنوم در کمال تأکید به آن فرزند می‌نویسم که به محض وصول علی اکبربیک سلطان توپ‌خانه مبارکه و حصول زیارت ملفوفه فرمان همایون فقرات عشره را که مختوم به مهر من است با

اولیای دولت علیه روم مهر و مبادله کرده معاودت کند و تشکیک و تردید را از خود دور سازد،

چه روی راه تردد قضی الامر فقم چه کنی نقش تخیل بلغ اللیل زیاه
زیاده چه نویسد تا زمان ملاقات دایماً حالات و مهمّات را اعلام دارند، تحریراً فی
۱۴ شهر ذی قعدة ۱۲۶۲.»

از این مراسله چنین برمی آید که «فقره دهم» که عین آن را پیشتر نقل کردیم پیشنهاد نمایندگان عثمانی بوده و میرزا تقی خان امیر زیر بار قبول آن نمی رفته و بالاخره هم آن را نپذیرفته و نمایندگان طرف را به عقیده خود آورده بوده و به همین شکل هم مطلب را به حاجی میرزا آقاسی نوشته، ولی حاجی به استناد گفته سفرای روس و انگلیس در طهران تصور کرده بوده است که امیر مطلب را برخلاف واقع به او نوشته و به همین جهت بر امیر خشمناک شده و او را مورد ملامت و عتاب قرار داده و بالاخره به قبول آن فقره تن در داده است. از مشاهده متن امضا شده معاهده به خوبی واضح است که این فقره دهم در آن نیست و حق با امیر بوده، شاید هم به همین علت است که حاجی پس از اطلاع کامل بر حسن خاتمه کار و پی بردن به اشتباه خود لهجه خویش را در خطاب به امیر تغییر داده و آخرین مراسله ای را که در مأموریت او به ارزنة الروم به او نوشته با لحنی مغایر لحن آن مراسله سابق به رشته تحریر آورده است. این است سواد این مراسله اخیر:

«عالیجنابا مقرّب الخاقانا فرزندا، نوشتجات آن فرزند با کتابچه و قایع مصحوب علی اکبربیک سلطان پستخانه مبارکه در چهاردهم شهر ذی حجه واصل شد و مسطوراتش را از فاتحه تا خاتمه ملاحظه و مطالعه کرد، آفرین خدای بر پدری که تو پرورد و مادری که تو زاد، مرحبا صد هزار آفرین روی آن فرزند سفید، نمک شاهنشاه دین پناه روح العالمین فداه بر آن فرزند حلال باشد، الحق در این مدت پنج سال که در ملک خارج موافق شأن و جلالت دولت علیه حرکت کرده و با کفایتی وافی و درایتی کافی به خدمات مرجوعه پرداخت از طرز حسن خدمت و خلوص عقیدت و صدق ارادت و اهتمام در خدمات دولت مرا زاید الوصف از خود راضی و خشنود ساخت،

رضای من که سهل است خاطر اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه را بسیار از خود راضی ساخته است که انشاءالله بعد از شرفیابی حضور مبارک در تلافی زحماتی که کشیده و مشقت‌هایی که دیده مورد تلطّفات و تفضّلات ملوکانه خواهد شد. عجالتاً آن فرزند را به صدور منشور عطوفت دستور همایون و ایفاد یک قبضه شمشیر مرصّع مفتخر و سرافراز فرمودند که از این عنایت عظمی و موهبت کبری فیما بین امثال و اکفاء مفاخرت حاصل نماید. در باب آمدن یوسف بیک از دربار دولت علیه عثمانی و آورده پانزده هزار تومان وجه خسارت برای آن فرزند و تکلیف وکلای دولتین فحیمتین واسطه در قبول آن که به آن تفصیل قلمی داشته بود معلوم شد. بدیهی است که در این مدّت هرچه امنا و وکلای دولتین فحیمتین واسطه به این طرف تکلیف کردند محض پاس احترام ایشان همه را شنیدیم و قبول کردیم، اما من مکرّر به جنابان جلالت‌مآبان وزرای مختار دولتین فحیمتین واسطه گفته‌ام که این عمل و ترضیه آن دستورالعملی برای آینده این دولت علیه شده است. این که نوشته بود تنخواه مزبور را به رسم نیاز می‌خواهد به جهت اینجانب بفرستد این‌ها چه حرف است، من بایست به آن فرزند در تلافی زحمات و خساراتی که در مدّت توقف ارزنة الروم کشیده است رعایت‌ها بکنم و محبّت‌ها بنمایم، توقعی از آن فرزند ندارم. دیگر از قراری که نوشته بود البته تا به حال دستورالعمل برای انوری افندی از جانب دولت علیه عثمانی رسیده است و قرارنامه را مهر و مبادله کرده معاودت نموده است. این که اذن خواسته بود برای سرکشی و انتظام امور خود چندی در تبریز توقف نماید البته لازم است که بیست روز و یک ماهی در تبریز توقف کرده از رنج سفر آسایش نموده و به سرکشی منسوبان و نظم امورات خود پرداخته بعد به دربار همایون پادشاهی بیاید، می‌باید آن فرزند تا زمان ملاقات حالات را و مهمّات را اعلام دارد. تحریراً فی شهر ذی‌حجّه ۱۲۶۲.

اما فرمان محمدشاه «که به افتخار مقرب الخاقان میرزاتقی خان وزیر نظام شرف

صدور یافته» و حاجی میرزا آقاسی در طی نامه خود به آن اشاره می‌کند این است:

«عالیجاه مقرَّب الخاقان میرزا تقی خان بدانند که چون به مزید شایستگی و استعداد و کفایت چند که در کلیات امور دولت قوی بنیاد از او به ظهور رسید موجب اعتماد و وثوق خاطر همایون به حسن درایت و کفایت آن عالیجاه گردیده و مدتی که آن عالیجاه را مأمور به توقف ارزنة الروم و رفع غوایل بین الدولتین علیتین ایران و روم فرموده بودیم اهتمامات کامله به ظهور رسانیده و خدمات شایسته او مقبول حضرت سلطنت آمده ظهور مرحمتی درباره او ملزوم همّت آسمان رفعت آمده در هذه السنه یونتیل خیریت دلیل به اعطای یک قبضه شمشیر مرصع او را مخصوص و مباحی داشتیم و به ظهور این عنایت پایه اعتبارش در میان امثال و اکفا برافراشتیم که شمشیر مرحمتی را زیب میان خدمتگذاری ساخته از روی کمال استظهار و اهتمام به مراتب خدمت اقدام و حسن کفایت و کاردانی خود را زیاده مشهود امنای دولت ابد ارتسام دارد و در عهده شناسد، تحریراً فی شهر ذی حجه ۱۲۶۲.»

از مطالعه این کاغذ اخیر حاجی میرزا آقاسی و فرمان محمدشاه خطاب به امیر معلوم می شود که دولت ایران در آن تاریخ از حسن خاتمت مأموریت امیر کمال رضامندی را حاصل کرده و آن را جهت خود توفیق عظمی می شمرده اند و البته حاجی میرزا آقاسی همه این حسن خاتمه و موفقیت را از برکت کاردانی و سیاست خود می دانسته، چنان که میرزا جعفرخان مشیرالدوله در «رساله سرحدیه» خود به همین نکته ولی بالحنی انتقاد آمیز اشارت می کند و می نویسد:

«وکلاهی دول اربعه مدت چهار سال در ارزنة الروم به گفتگو و قرار کار امتداد و استمرار دادند، میرزا تقی خان مرحوم به علت بی اسبابی و عدم استحضار از اراضی سرحدیه ملکیت محمّره و سایر مطالب حقه این دولت را نتوانست در آن مجالس ثابت نماید و از عهده الزام مدعی به طور شایسته برآید. بعد از این همه طول زمان قرارنامه معینه را که اکنون مدار رفتار دولتین اسلام و استناد هر یک بر اوست مشتمل به نه فقره نوشته به خلاف معروف و معمول دو فقره آن را به قرار سرحد منحصراً مخصوص داشتند. بدتر از همه این است که حضرات در باب محمّره محض برای ابهام این که آن جا ملک عثمانیه بوده و اکنون به دولت ایران واگذار می شود اجمالاً

نوشتند که دولت عثمانیه محمره و لنگرگاه حفار و جزیره الخضر را ملکیت به دولت ایران واگذار می نماید. میرزا تقی خان به قصد باطنی آنها پی نبرده همین الفاظ را قبول و قرارنامه را ممضی و مقبول داشته از ارزنة الروم متفرق شدند. به مجرد رسیدن قرارنامه و کلا به دست حاجی مرحوم به جهت پرده پوشی به ضررهای این دولت و اخفاء خبطهای خود در مجالس متعدده شروع به خودنمایی و رجزخوانی نمود که به قدر ده کروور ملک از دولت عثمانیه گرفتیم و احکام متوالیه صادر و به سرحد منتشر کرد که در محمره قلعه محکم بنا و راه مکه معظمه را از طرف نجد و جبل و انماینده و در عرض راه کاروانسرا و ریاطات بسازند و ساخلو بگذارند. هر سال امیر حاج معتبر از طرف ایران مأمور شده حجّاج را با آن راه به مکه معظمه برساند و مولی فرج الله را به واسطه این مقوله تعهدات از دارالخلافه مرخص و والی عربستان نمود. وقتی که این خیالات واهی به گوش رجال دولت عثمانیه رسید خیال کردند که تحمیل اینها وقوع به هم رسانیده موجب شور و شر شود، لهذا در مبادله تصدیق نامه های قرارنامه تأمل کردند. آن اوقات میرزا محمدعلی خان^۱ از سفارت پاریس به اسلامبول مراجعت کرده و تصدیق نامه این دولت را پیش او فرستاده بودند که رسماً مبادله کند. به او جواب صریح دادند که الفاظ قرارنامه در بعضی مواد مبهم و گنگ است. در این باب استیضاحی از سفرای واسطه نمود و ایشان ایضاحاتی برای آن فقرات نوشته اند. اگر شما این ایضاحات را که متعلق به چهار فقره است قبول می کنید و سند می دهید تصدیق نامه دولتین را مبادله می کنیم و الافلا. میرزا محمدعلی خان جواب داد که من به این کار مأموریت ندارم و نمی توانم در این باب سند بدهم. بدون اذن دولت نوشته من چه اعتبار خواهد داشت، مفید نیفتاد. باز رجال عثمانیه سفرای واسطه را تحریک

۱. میرزا محمدعلی خان شیرازی خواهرزاده میرزا ابوالحسن خان ایلچی معروف است و او در سال ۱۲۶۳ از طرف محمدشاه به سفارت پاریس مأمور گردید و هشت ماه در آن جا بود. ورود او به طهران مقارن شد با فوت محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه. چون در همین ایام حاجی میرزا مسعود گرمرودی وزیر دول خارجه فوت کرد امیرکبیر که خود این سمت را به عهده گرفت میرزا محمدعلی خان را به عنوان نایب اول وزارت خارجه در زیر دست خویش اختیار نمود. میرزا محمدعلی خان چنان که بعد بیاید در رمضان ۱۲۶۷ رسماً به وزارت خارجه منصوب گردید و تا ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۸ که فوت کرد در این مقام باقی بود.

کردند. ایشان به آن مرحوم گفتند که راضی کردن حاجی میرزا آقاسی به ذمه ما، چهار هزار تومان رشوه به اسم جایزه سلطانی به او داده به اصرار و ابرام نوشته را موافق دلخواه دولت عثمانیه از میرزا محمدعلی خان گرفتند. اگرچه سواد نوشته مشارالیه به دست نیامد ولیکن سواد استیضاح دولت عثمانیه و ایضاحات سفرای واسطه موافق قلمداد میرزا محمدعلی خان بدین قرار است:

سؤال اول رجال عثمانی: «دولت عثمانی به موجب شرط فقره قرارنامه تصور می کند که ترک کردن شهر و بندر و لنگرگاه و همچنین جزیره الخضر به ایران این ترتیب نمی تواند احاطه کند نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از شهر محمره است نه سایر بنادر دولت عثمانی که واقع است در آن جاها.»

جواب سفرای متوسطین: «مأمورین دولتین واسطه می گویند که لنگرگاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حفار، لهذا المراتب ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدهد. مأمورین واسطه علاوه بر آن قبول می کنند رأی رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن به ایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر و لنگرگاه محمره و جزیره الخضر است و باب عالی ترک نکرده است در این محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر که در آن جا واقع شده باشد.»

سؤال سوم: «دولت عثمانی سؤال می کند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها می توانند سکنی داشته باشند نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی، در این حالت می تواند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود و به آنها تعلق یابد و چندی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود.»

جواب سفرای متوسطین: «مأمورین دولت ایران به هیچ بهانه نمی تواند به دست بیاورد مملکتی را که در سمت یمین شط العرب است نه زمینی را که در سمت یسار است و متعلق به دولت عثمانی است، اگرچه عشایر ایران نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکنی کرده باشند.»

سؤال سیم: «دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سؤال می‌کند اگر دولت ایران مطالبات خسارات دولتی را می‌تواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند در حالی که ترک کرده است و نیز دولت عثمانی تصور می‌کند که این ادعا نباید داخل بکند به تنها مگر حق عادیه بیلاقیه و بعضی خسارات که فی مابین تبعه دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلاً به واسطه سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این.»

جواب سفرای متوسطین: «معنی محقق اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران می‌تواند در این باب ادعا بکند و هر طریقه که باشد ترک می‌شود و البته باید ترک شود بناء علیه هیچ‌کس نمی‌تواند در این باب حرفی بزند طلب اشخاص طرفین می‌تواند آن اشخاص را راضی بدارد. تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد همچنان که قبول شده است مأمورین به خصوصه که تعیین خواهد شد خلاصه چیزی که ملاحظه شده است در باب طلب اشخاص می‌تواند آن مأمور طی نماید.»

سؤال چهارم: «دولت عثمانی سؤال می‌کند اگر دولت ایران گفتگویی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده بود به فقره دویم و همچنین فقره‌ای که از فصل هفتم که در سواد وکلای طرفین نوشته شده بود.»

جواب سفرای متوسطین: «مأمورین اعتقاد دارند می‌توانند جواب بدهند که دولت علیه ایران قبول کرده‌اند همراه خوشوقتی که علاوه کنند در فقره هفتم در باب مقابله داشتن امتیازات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسول‌ها در باب سؤال قلعه مأمورین خیلی مایل هستند که به مأمورین دولتین واسطه تأکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند، به خصوص این مطلب و امید دارند که بهره‌یاب شوند.» - انتهی^۱.

اگرچه عهدنامه ثانی ارزنة الروم در تاریخ ۲۶ شهر جمادی الثانیة سال ۱۲۶۲ به امضا رسیده بود و به موجب فقره نهم آن بایستی تصدیق‌نامه‌ها به حداکثر بعد از دو ماه از تاریخ امضا مبادله شده باشد به همان علت ابهام و گنگی بعضی از مواد آن که ظاهراً نمایندگان عثمانی به عمد آنها را در متن معاهده به آن شکل داخل کرده و به

۱. رساله سرحدیه مرحوم میرزا جعفرخان مشیرالدوله (نسخه خطی متعلق به نگارنده).

همیت علت هم قبل از مبادله تصدیق نامه‌ها از پیش خود چهار فقره سؤال مذکور در فوق را ترتیب داده و از سفرای انگلیس و روس جواب‌هایی به نفع خود حاصل نموده بودند و ادعا داشتند که آن توضیحات و تفسیرات همه ضمیمه معاهده باشد کار مبادله تصدیق نامه‌ها به تعویق افتاد تا آن که میرزا محمدعلی خان شیرازی سفیر ایران در پاریس به شرحی که دیدیم ندانسته یا به زور رشوه‌ای که گرفته بود بدون اجازه دولت ایران به صحت آن توضیحات اربعه که همه به نفع دولت عثمانی و قبول آنها باعث زحمت کلی ایران در آینده بود امضا داد و تصدیق نامه‌ها به این ترتیب در اوایل سال ۱۲۶۴ اندکی قبل از فوت محمدشاه و برکنار شدن حاجی میرزا آقاسی از صدارت در استانبول مبادله گردید و قرار شد که به موجب فقره سوم معاهده مهندسین و مأمورین دو دولت برای تعیین خطوط سرحدی از دو پایتخت حرکت کنند.

هنوز مهندسین و مأمورین به این قصد حرکت نکرده بودند که محمدشاه در تاریخ شب سه‌شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ فوت کرد. دولت عثمانی که همه وقت برای تجاوز و تعدی به مرزهای غربی ایران پی بهانه و فرصت می‌گشت و به هیچ وجه سر مسالمت و صلح‌جویی نداشت و از عقد معاهده ارزنة الروم هم چندان راضی نبود موقع را برای تجدید تعرض و تولید زحمت جهت دولت ایران متناسب دید، به خصوص که فتنه سالار در خراسان اشتداد یافته و مقارن جلوس ناصرالدین شاه تمام حواس دولت متوجه خواباندن آتش آن فتنه و فتنه‌های داخلی دیگر بود. دولت عثمانی به عجله تمام هیئت نمایندگی خود را به ریاست درویش پاشا روانه سرحد ایران نمود تا ظاهراً به معیت سرهنگ ویلیامس^۱ نماینده سابق‌الذکر انگلیس و سرهنگ چریکف^۲ نماینده روسیه و میرزا جعفرخان مشیرالدوله که از طرف امیرکبیر به سمت نمایندگی ایران نامزد شده بود به تعیین خطوط سرحدی مشغول شوند.

سواد کاغذ امیرکبیر است به ملک قاسم میرزا فرمانفرمای آذربایجان در باب

مأموریت مشیرالدوله:

1. Colonel W. Williams

2. Col. M. Schirikoff

«فدایت شوم، عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مشیرالدوله مأمور سرحدات است و باید زود برود، مبلغ هزار تومان حواله شما بود که از تنخواه میزان به او برسد نواب والا کارسازی او فرموده‌اند، این معنی باعث تعویق رفتن او شده است. لهذا مبلغ یک هزار تومان را از بابت تنخواهی که ابواب‌الجمع عالیجاه میرزا علی پیشخدمت شده است نوشتم به عالیجاه مشارالیه کارسازی نماید که زیاده از این عالیجاه مشارالیه در تبریز موقوف و معطل نشده عازم و روانه بغداد شود. نواب والا هم در این باب کمال سعی و اهتمام را بفرمایند که این تنخواه به او برسد.

شهر ربیع‌الاول ۱۲۶۵^۱

میرزا جعفرخان مشیرالدوله در رساله سرحدیه خود در این خصوص چنین می‌نویسد:

«دولت عثمانیه باطناً به درویش پاشا وکیل خودشان دستورالعمل دادند که از راه وان رفته بلوک قطور را که از جمله توابع خوی و موافق رموز و نکات لشکرکشی محکمه و در بند نیست که شایسته کمال اعتنا و مفتاح سایر جاهاست بدون سند و دلیل و نص صریح قرارنامه بلکه به خلاف عهدنامه سلطان مرادی نیز ضبط و از تصرف مأموران این دولت منتزع نماید. او در عین شدت برف و بارش با وجود حرکت و توجه و کلامی تحدید حدود به سمت سرحدات تنها خود با جمعی از عساکر عثمانیه وارد بلوک قطور شده اهل آن جا را تطمیع و تهدید نموده بدون غایله و ممانعت اهل این طرف بلوک مزبور را تصرف و در دهنه شرقی دره مذکور که مشرف به جلگه شهر خوی است مناری به عنوان علامت خط سرحد بنا و برپا کرد. مع هذا فدوی که از طرف دولت علیه به عنوان وکالت مأمور تحدید حدود بود حسب الامر اولیای دولت علیه در فصل کذایی روانه سرحد شده پیش از همه مأموران به بغداد که محل اجتماع ایشان بود رسیده سایر و کلان نیز چندی پس از فدوی و درویش پاشا وکیل عثمانیه بعد از همگی وارد آن جا گشتند و در آن جا مجلس اول به جهت تمهید مقدمه کار منعقد و مقرر گردید که برای محافظت مال و جان و مأمورین اربعه از اعراب و سایر

۱. سواد مراسله در وزارت امور خارجه ضبط است.

قطّاع الطّریق چهارصد نفر نظام و دویست نفر سوار از طرف دولت عثمانیه و نظیر آن از طرف دولت علیه از مبدأ سرحد تا مقطع همراه و کلا بوده بدین واسطه هر طرف در خاک خود به محافظت ایشان مواظبت نماید. اگرچه میرزا تقی خان مرحوم حرکت فدوی را از بغداد در بادی امر به ردّ بلوک قطور منوط و شروع به تقدیم لوازم مأموریت را به تخلیه آنجا مربوط نمود و بدین علت اقامت و کلا در بغداد هشت نه ماه امتداد یافت لکن چون سفرای واسطه مقیم دارالخلافه مکرر با نوشته تعهد کردند که پس از ورود مأمورین به آنجا این امر موافق حق و قرارنامه صورت خواهد گرفت لهدا در اوایل زمستان به همراهی رفقای خود با راه دجله و شطّ العرب وارد محمره گردید. اعراب و تمامی اهل آنجا در روز ورود به شدّتی اظهار شعف و اهتزاز و شلیک و پیشواز کردند که درویش پاشا مأمور عثمانی با جمعیت خود مخوف شده تا سه چهار شب از راه بدخیالی و سوء ظن خواب نکرد، وقتی که فدوی به این کیفیت منتقل شد جمعیت اعراب را مرخص نمود و بنای مجلس مکالمه را گذاشت.^۱

مذاکرات میرزا جعفرخان مشیرالدوله با درویش پاشا و نمایندگان انگلیس و روس و عملیات مأمورین و مهندسین در برداشتن نقشه و تعیین خطوط سرحدی از مصبّ شطّ العرب تا پای کوه آرارات صغیر از اوایل سال ۱۲۶۵ تا اواسط سال ۱۲۷۱ به طول انجامید و به علت اصرار عثمانی ها در خالی نکردن بلوک قطور و تمسک شدید ایشان به توضیحاتی که آنها را به تصویب وزرای مختار روس و انگلیس در اسلامبول و به امضای میرزا محمدعلی خان شیرازی رسانده بودند کار تعیین خطوط سرحدی و حل اختلافات بین دو دولت به نتیجه صحیح نرسید. شرح این مذاکرات را میرزا جعفرخان مشیرالدوله در رساله سرحدیه خود و درویش پاشا در رساله ای دیگر نوشته اند. رساله درویش پاشا که به ترکی است به عنوان خاطرات درویش پاشا در سال ۱۲۸۶ در استانبول به طبع رسیده ولی رساله سرحدیه مشیرالدوله که او آن را در اوایل سال ۱۲۷۲ تألیف نموده و راجع به سرحدات غربی و ایلات ساکن در آن حدود اطلاعات بسیار نفیسی را متضمن است هنوز همچنان به حال نسخه خطی باقی است.

۱. رساله سرحدیه مشیرالدوله (خطی).

در اواسط سال ۱۲۷۱ به علت بروز جنگ‌های شبه جزیره کریمه مابین عثمانی و روسیه و جانبداری انگلیس از عثمانی کارانجمن سرحدی ایران و عثمانی دچار وقفه گردید و نمایندگان چهار دولت متفرق شدند. تنها حاصلی که از پنج سال گفتگو و عملیات ایشان به دست آمد نقشه‌ای بود که مهندسین از اراضی سرحدی ایران و عثمانی کشیده و در سال ۱۲۸۲ به دو دولت ایران و عثمانی ارائه دادند. اما این نقشه هم کار اختلافات سرحدی را تمام و خطوط مرزی را معین نمی‌کرد، بلکه در روی آن در دو طرف مرز منطقه‌ای به وسعت شصت الی یک صد و بیست فرسنگ آزاد گذاشته بود تا بعدها دولتین خطوط مرزی خود را در این منطقه به هر شکل که توانستند با یکدیگر کنار بیایند مشخص سازند. در سال ۱۲۸۶ انجمن سرحدی دیگری بین ایران و عثمانی منعقد گردید و بالاخره طرفین قرار گذاشتند که تا تعیین تکلیف قطعی خطوط سرحدی همان وضع و حالی را که هست محترم بشمارند. لیکن این قرار هم محترم شمرده نشد و از آن تاریخ تا سال ۱۲۹۵ سه بار دیگر در سرحدات غربی ایران کار اختلاف طرفین حتی به زد و خوردهایی نیز کشید. عاقبت در کنگره برلین که در این سال اخیر برای خاتمه بخشیدن به جنگ‌های بین عثمانی و روسیه تشکیل یافت موضوع سرحدات بین ایران و عثمانی نیز مطرح شد و نمایندگان به موجب ماده شصتم معاهده برلین دولت عثمانی را به تخلیه بلوک قطور مجبور کردند و مأمورین ایران در سال ۱۲۹۶ آن جا را تصرف نمودند و هیئت دیگری که به معیت نمایندگان روس و انگلیس در همین سال ۱۲۹۶ برای اجرای ماده شصت معاهده برلین معین شده بودند بالاخره در تاریخ ۱۲۹۷ موضوع را به نفع ایران خاتمه بخشیدند، لیکن دولت عثمانی به عادت دیرینه هر چند صباح باز موضوع اختلافات سرحدی را عنوان می‌کرد و به تعدی و تجاوز در حدود زهاب و قطور و ماکو می‌پرداخت و کار این اختلافات تقریباً همیشه تا دولت عثمانی به وضع سابق باقی بود و وجود داشت و چندین بار انجمن‌های دیگری برای رفع آنها شد که چون از موضوع بحث ما خارج است از ذکر آنها خودداری می‌نماییم. در موقعی که میرزا جعفرخان مشیرالدوله در حدود غربی ایران با نماینده عثمانی مشغول مذاکره و جرّ و بحث بود مادام که مرحوم

اميرکبير بر سر کار بود دولت عثمانی بیشتر روی سازش و رضا نشان می داد، اما همين که خبر عزل امير رسيد نماينده عثمانی بنای ناسازگاری و تغيير سلوک را گذاشت و مشيرالدوله موضوع را به اطلاع ميرزا آقاخان صدر اعظم رساند. مراسله ذيل سواد جوابی است که ميرزا آقاخان به مشيرالدوله نوشته و چون در آن اشاراتی به مرحوم امير دارد و درجه کينه و بی انصافی ميرزا آقاخان را نسبت به آن مرد بی مانند می رساند، نقل آن خالی از فايده نيست و آن اين است:

«مقرب الخاقانا مخدوما، اگرچه چاپار شما که آمد و نوشتجات شما را آورد به دوستدار چیزی ننوشته بوديد، اما شروحي که به مخدومی وزير امور خارجه^۱ نوشته بوديد همه را ديدم و از مضامين و مسطورات هر يك از آنها مطلع و مستحضر شدم. صورت مجلس را هم که فرستاده بوديد به تفصيل خواندم. سواد نوشتجاتی که شما به مأمورين نوشته بوديد همه را به نظر دقت ملاحظه کردم. از طرز رفتار خودتان نسبت به مأمورين و استقبال فرستادن نور چشمی ميرزا صادق و ديدن کردن خودتان به آنها معلوم شد. بديهی است که وضع آداب دانی و قاعده شناسی شما مستغنی از تعريف و بيان است و هرگز خود را درين خصوصيات مورد بحث و ايراد نخواهند ساخت. اين که نوشته بوديد درویش پاشا درين سفر رفتار متکبرانه خود را تغيير داده راه ملايمت و مسالمت را پيش گرفته است معلوم است در دستورالعملی که تازه از اسلامبول برای او آمده است او را از عمل های سابقش توبيخ و ملامت کرده اند. نوشته بوديد بايد از اين راه که از سعی سفرای اسلامبول شده است در اين جا به وزرای مختار مقيم دارالخلافه اظهار رضامندی شود، معلوم است از قرار صلاح و صوابديد شما عمل خواهد شد. اما از قراری که معلوم می شود نه شما از سفرای مقيم اسلامبول در باب رفتار درویش پاشا به رجال دولت عثمانی اظهار و اعلام شده است بلکه از اولیای دولتين متوسطين هم به خصوصه در اين باب به رجال آن دولت حکايت شده است. اما يك فقره نوشته شما زياده از حد مورث تعجب و تحير آمد که نوشته بوديد حضرات بعد از استماع عزل ميرزا تقی خان و حبس او به کاشان تغيير سلوک داده اند و

۱. يعنی ميرزا محمد علی خان شیرازی.

چنین تصور کرده‌اند که این ایستادگی‌ها و سختی‌ها از وجود شخص خود میرزا تقی‌خان بوده است. شما البته به خوبی رفع این شبهه را از آنها بکنید و بگویید این همه آوازه‌ها از شه بود، گرچه از حلقوم عبدالله بود. اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه ولی نعمت ما بحمدالله تعالی دارای فخر و فرّ دانای نفع و ضرر بنفسه الشریف مراقب امور مصالح ملکیه و دولتی هستند و از عزل یک نفر مثل میرزاتقی‌خان که خاطر اقدس همایون را از غرور شخصی^۱ و رفتار ناپسندیده خود مکدر داشته بلکه اکابر و اصاغر این مملکت از او در وحشت بودند، چه وهن و سستی برای این دولت حاصل می‌شود بلکه به عون الله تعالی پس از عزل او کارها منظم‌تر و امر دولت در هر باب پیشرفتش بهتر است. اگر برای امر حدود است با حضور شما و اطلاعی که از جزئی و کلی امور با کمال دلسوزی و دولتخواهی و صداقت و غیرت ملی دارید و میرزا تقی‌خان هم از شما در این کارها مشورت و مصلحت می‌کرد چرا باید کسی عزل و نبودن او را العیاذ بالله برای این دولت وهن و سستی داند و تغییر سلوک و رفتار بدهد. شما این فقره را حالی آنها بکنید که دربار دولت ایران البته پنجاه نفر بهتر از میرزا تقی‌خان آدم‌های معقول تربیت شده دارد. علاوه از این‌ها چنین نیست که خود شما ندانید افعال و اعمال نیکی که از میرزا تقی‌خان صادر شد در این سه سال از چاکران و جان‌نثاران اخذ کرد و آنچه غرور شخصی و رفتار غیرمستحسن بود از خودش بود. باری رحم الله معشرالماضین. تخطئه اعمال پیشینیان را نباید کرد. همین قدر می‌نویسم که بحمدالله از یمن محبت شاهنشاه جوان‌بخت روحنا فدا به هیچ وجه من الوجوه سستی در کار دولت نیست و نخواهد بود. صورت مجلس را مخدومی وزیر دول خارجه به سفرا نشان داد و نوشتجات آنها را رسانید و رسید گرفته فرستاد، ۲۲ شهر صفر ۱۲۶۸.»

۱. در موقع خود باید ذکر شود که از مجموع گفته‌های دشمنان و دوستان امیرکبیر برمی‌آید که غرور و تکبر او فوق‌العاده بوده و همین تکبر و خودپسندی و حقیر شمردن دشمنان است که بالاخره او را دلیل کرد. (حاشیه به خط مدادی از مرحوم دکتر قاسم غنی).

سواد مراسله امیر به حاجی میرزا آقاسی

«فدایت شوم، رقیمه کریمه مطاعه روز ۲۳ رجب المرجب به توسط مأمورین متوسطین دولت فخمیه انگلیس واصل و زیارت شد. از مرقومات آن و فرمایشات بندگان ولی النعمی دام ظلّه العالی که مشتمل بود به حسن سلوک و ملایمت و عدم درشتی با عالیجنابان مأمورین دولتین فخمیتین روس و انگلیس به تخصیص با عالیجاه انوری افندی مأمور دولت علیه عثمانیه اطلاع کامل حاصل و اطاعت شد. بندگان عالی را قسم می دهم به خدا که این عریضه کمترین را به خصوصه من اوله الی آخره ملاحظه فرمایند. اولاً کمترین چه حدّ دارم این لفظ را بر زبان آورم که اطاعت کردم، کمترین غلام خود را از مثنی خاک کمتر می داند و در جنب بندگان آقایی وجود و شخص خود را محو و لاشیء محض می داند. بدیهی است لاشیء محض یک پارچه اطاعت می شود. این اطاعت تازگی نداشت. کمترین غلام از روز اول عمر خود را و قدرت خود را صرف کرده است که حتی المقدور بر اطاعت بیفزاید. بی صدور هر گونه حرکت مذبوح از این بنده نسبت به شأن و ناموس دولت ابد مأنوس است نه راجع به وجود خود و این شخصیت معدوم در باب ملایمت و عدم درشتی با مأمورین دولتین فخمیتین مرقوم و مقرر فرموده بودید که قرار امور با اولیای دولت قاهره است. آنچه به تو نوشته می شود همان را بدون کم و زیاد بگو و آنچه آنها می گویند به این جا بنویس دیگر درشتی که چرا، در این امر و فرمایش حرفی نیست. البته قرار امور با دولت علیه است وظیفه و شیوه کمترین هم این است به جز این نیست که فرمایشات عالی را بدون کم و زیاد به آنها اظهار بکنم. حالا عرض بنده هم در این است که می خواهم فرمایشات بندگان عالی را بدون کم و زیاد بگویم، همین خلاف رأی حضرات می شود. چون کمترین نمی تواند از فرمایشات بندگان آقایی تخلف ورزد. برمی دارند می نویسند که فلانی با ما ملایمت نمی کند و درشتی می نماید. جسارت می کنم که بندگان عالی در چنین موادّ یکی بپرسد که فلانی چه درشتی کرده و کدام خلاف حرمت و محبت را به عمل آورده تا بنده را از آن درشتی ندامت و انفعالی حاصل آید. پیشتر هم عرض کرده ام به خدا قسم به نمک بندگان عالی

قسم رفتار کمترین در هر حال و هر باب با آنها از ملایمت گذشته سهل است از تملق هم گذشته است باز چاره نمی‌کند و نخواهد کرد، چرا که آنها رهین منت عثمانلو هستند و هر روز انواع مهربانی از هر جور از جانب عثمانلو می‌بینند، بنابراین از هیچ‌گونه تکالیف آنها خود را معاف نمی‌دارند. اغلب رقیمه‌جات بندگان عالی به توسط آنها به کمترین می‌رسد. همین رقیمه سر بازار فردای ورود چاپار بعد از آن که از همه منابر و محافل سرعسکر و انوری افندی فراغتی حاصل کرد و مضمونش پیش از رسیدن رقیمه به کمترین بازاری شد برای کمترین فرستادند. حکمت امور در خدمت و حضور بندگان ولی النعمی است. کمترین چه می‌داند که منظور ولی النعمی چیست، البته خالی از مصلحتی نیست و مقصود کمترین از این فقرات اوضاع نویسی است. اما عثمانلو با غروری که دارند هیچ کاغذی به توسط آنها نمی‌فرستند و هیچ مصلحت باطنی خودشان را به آنها هرگز بروز نمی‌دهند. در حاشیه رقیمه به ملایمت انوری افندی و مهمان خواستن و رفتن به مهمانی او را امر فرموده بودید. اولاً امروز که ۲۶ رجب المرجب بود سه ماه تمام است که مجالس مکالمه موقوف شده. نمی‌دانم ناملایمت از جانب کمترین از چه رهگذر بوده است و حال آن که بیست روز ناخوش و بستری شده دوا خوردم یک احوالپرسی نشد نه از جانب او و نه از جانب سرعسکر. اما پیش از آن تا گفتند سر سرعسکر درد می‌کند فوراً وقایع نگار را به احوالپرسی فرستادم که در اتاق خود نشسته بود بدون درد، که این طور نامهربانی‌ها از جانب کمترین است یا از جانب آنها و ثمره اش عاید وجود نابود کمترین است یا راجع به شأن دولت علیه. مع هذه المراتب مجرد این که همین رقیمه شریفه را زیارت کردم مرقوم فرموده بودید که بدون ملاحظه این جزییات مهمانش بکن مهمانش بشو بدون تأمل محض اجرای حکم بزرگ خودم و اطاعت و امتثال به امر و فرمایش ولی النعمی مدظله وقایع نگار را به دیدن انوری افندی و احوالپرسی او و اظهار کمال محبت و خصوصیت فرستادم و علی‌التعاقب رقعته‌ای در کمال عزت و حرمت نوشته به شب پنجشنبه ۲۶ دعوت کردم، نیامد. جواب نوشت که اول تو بیا بعد من می‌آیم. او نیامد، اما سایر مأمورین دولتین فخریمتین که مدعو بودند آمدند. بلی چون از این رقیمه ولی النعمی مستحضر بود بلکه به تحریک او نوشته و اصدار کرده بودند و می‌دانست

که از امر و فرمایش ولی النعمی تخلف نمی توانم کرد، بدون همه چیز جواب کرده به مهمانی کمترین نیامد و کمترین را به خانه خود خواست. کمترین هم محض اطاعت ولی النعمی نتوانستم ردّ نمایم که مبادا مضمون تراشی کنند و رقیمة دیگر که تهدیدش از این بیشتر و شدیدتر باشد اصدار نمایند. تکلیف او را قبول و دعوتش را اجابت کردم. غرض از در دسر دادن ولی النعمی دو فقره است: یکی این که صریح مرقوم بفرماید که هر چه مأمورین دولتین فحیمتین تکلیف می کنند قبول بکن تا فردا کمترین مورد مؤاخذه نشوم، چرا که اگر قبول نکنم این طور می شود. دیگر درشتی کمترین را با هر کدام از مأمورین دول ثلاثه اتفاق افتاده است معلوم فرموده کمترین را هر طور شایسته می دانند مؤاخذه بفرمایند و جواب این دو فقره را منتظر هستم که مرحمت فرموده مرقوم و مرسوم فرمایید، امر کم مطاع.»

[از اسناد وزارت امور خارجه - مکتوب به خطّ امیر نیست. کسی در روی ورقه علیحده ای که به آن منضمّ است نوشته که آن احتمالاً به خطّ حاجی میرزا احمدخان وزیر مقیم اسلامبول که در آن موقع سمت معاونت میرزا تقی خان را در کمیسیون مختلط ارزنة الروم داشته می باشد.

ظاهراً این مراسله در سال ۱۲۶۱ نوشته شده چه در این سال است که ۲۶ ماه رجب

پنجشنبه بوده.]

پیوست ۲

از کاغذهای حاج میرزا آقاسی خطاب به محمدشاه

«... دیروز هنگام مغرب نوشتجات عالیجاه میرزا تقی خان وزیر نظام رسید. نیم ساعت طول نکشید هر دو وزیران مختاران ملفوفه نوشته بودند که نایبان خودشان به عباس آباد خواهند آمد. انتظار ایشان را کشیدم بعد از ورود جویا شدم برای چه مطلب آمده اند معلوم شد که به جهت مبارک بادی آمده اند حالا رفتند بی وقت بود و حال درست نبود شرفیاب آستان بوسی نتوانستم بشوم معذور بودم روز یکشنبه که فردا باشد قرار دادم شلیک بکنند و به چاپخانه تأکید نمودم که صورت صلح نامه را چاپ کنند و به سرحدّ نشینان برسانند و یک نسخه هم به عالیجاه فرزندی میرزا محمدعلی خان

سفیر دولت فرانسه برسانند و از راه اسلامبول بروند و نامه‌ای به این مضمون به سلطان نوشته شود و کاغذی بنده درگاه به صدراعظم دولت روم می‌نویسیم که در باب ردّ عشایر و مالیات سه ساله آنها و رسوم عادیّه بیلاقات و جوهی که در این سه ساله از زوّار و تجّار گرفته‌اند و حرف حسابی نداشته‌اند قریب سه کروور می‌شود حرف بزند و بگوید من سفیر دولت فرانسه‌ام این اوقات که مأمور خدمت بودم و از اسلامبول عبور می‌کردم این حکم‌ها به من شد این قسم از همه اقسام بهتر است و باعرضه‌تر بینیم ملک می‌دهند یا پول بنده درگاه به هر دو دولت این کلمات را اظهار کردم چنین خواهم کرد اما چون هنوز عرض نکرده‌ام و فرمایشی نرفته قبول یا ردّ صریح نمی‌توانم بگویم و بنویسم...»

پیوست ۳

ایضاً از حاجی میرزا آقاسی خطاب به محمدشاه

«قربان خاک پای آسمان‌سای همایونت گردم، عالیجاه غراف صاحب، برای ابلاغ اخبار روم که عارف پاشا برای عذرخواهی از دولت مأمور است که به ارزنة الروم آمده از عالیجاه میرزا تقی خان عذرخواهی نماید و فوجی از سیواس مأمور شده که به ارزنة الروم آمده مستحفظ باشد و از این قبیل گفتگوها آمده بود بعد از ابلاغ گفتم فی الحقیقة دخیل امور دولتی نمی‌شوم و کسی را به من حرف حسابی نیست مرد ملایی هستم می‌روم پی ملایی خود آنچه خواستم نشد اولاً حرکات دولت روم در محمّره و کربلائی معلی علی ساکنها الصلوة والسلام و کردستان و آذربایجان و عدم ردّ عشایر و ایلات و قتل و نهب و اسر و سلوک‌هایی که با ایرانی می‌کنند عاقبت بعد از توسط دولتین بهیّتین و پذیرفتن تکالیف شاقّه ایشان امر منجر به مهمان‌کشی شد و اهل سفارت ایران را در ارزنة الروم جمعیت غیرمتناهی کرده با تفضیح به قتل رساندند و این عار تا دامن قیامت ماند انتظار می‌کشم که هر قسم سلوک در مهمان‌کشی آنها رفتار می‌کنند دستورالعمل ایرانیان با اهالی سفارت سایر دولت‌ها باشد، بسیار از این نقل مضطرب گشت ثانیاً حرکات دولت روسیه... الخ.»

فصل دوم

۱

جلوس ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر

محمدشاه که از مدتی پیش به مرض نقرس مبتلا داشت و اخیراً باد سرخ نیز بر مزاجش استیلا یافته بود در شب سه‌شنبه ششم شوال از سال ۱۲۶۴ در قصر جدید محمدیه که خود او به تازگی در مغرب تجریش شمیران بنا کرده بود پس از چهارده سال و سه ماه سلطنت فوت نمود. دوره ناخوشی محمدشاه قریب به سه ماه طول کشید و در بیست روز اخیر تقریباً مسلم شده بود که او از چنگ مرگ رهایی نخواهد یافت. به همین جهت وزرای مختار انگلیس و روس برای آوردن ولیعهد از تبریز و حفظ رشته انتظام امور از طرفی و حاجی میرزا آقاسی برای ادامه صدارت خود و مخالفین او برای کوتاه ساختن دست او از کارها از طرفی دیگر به جنب و جوش افتاده بازار توطئه و تحریک سخت بالا گرفته بود.

وزیر مختار روس دالگوروکی پس از مشورت با کلنل فرنت^۱ کاردار سفارت انگلیس چنین قرار داد که به محض وصول خبر مرگ محمدشاه فوراً یکی از اعضای سفارت را چاپاری روانه تبریز نماید تا ولیعهد را به اسرع اوقات ممکنه به طهران برسانند و به این ترتیب جلوی خیالات سوء جمعی از درباریان و امرا را که هر یک به نفع خود در کار طرح نقشه‌هایی بودند بگیرند. اما جمعی از همین درباریان که دوام

1. Colonel Farrant

آشفستگی اوضاع را برای انجام خیالات خود لازم می‌شمردند برای آن‌که خبر مرگ شاه به زودی به ولایات نرسد و ولیعهد تا مدتی از آن آگاه نشود دستجاتی از کسان مسلح خود را بین قصر محمدیه و طهران در سر راه‌ها گذاشته بودند تا از عبور و مرور قاصدین خبر جلوگیری کنند و تا می‌توانند در انتشار واقعه فوت محمدشاه باعث تأخیر شوند.

با این حال هیئت‌های نمایندگی انگلیس و روس که در تقرّب به ولیعهد و اعمال نفوذ در همراهیان او بر یکدیگر خیال سبقت جویی داشتند و حاجی میرزا آقاسی که از قصد مخالفین مقام بلکه جان خود را در خطر می‌دید هیچ‌کدام منتظر فوت محمدشاه نشدند و چون همه یقین کرده بودند که شاه به همین زودی دنیا را وداع خواهد کرد هر کدام قاصد و مأموری روانه تبریز نمودند. کلنل فرنت که به وسیله اطباء دریافته بود که شاه تا چند ساعت دیگر بیشتر زنده نخواهد ماند فوراً قاصدی از جانب خود به تبریز فرستاد و دالگوروکی هم نامه و قاصدی پیش آنیچکف^۱ قونسول روس در تبریز روانه کرد و حاجی هم به همین طریقه عمل نمود، به طوری که خبر مرگ محمدشاه در شش ساعت از شب پنجشنبه یازدهم شوال در تبریز به ناصرالدین میرزا ولیعهد رسید و او از همان شب مهیای حرکت به طهران گردید.

حاجی میرزا آقاسی که در تمام دوره صدارت با بدگویی و استبداد و بی‌کفایتی و خرابکاری همه مردم را از عالی تا دانی از خود رنجانده و در حفظ مقام جز شخص محمدشاه پشت و پناهی نداشت در روزهای آخر حیات محمدشاه از ترس جرأت آن‌که از قلعه عباس آباد (بر سر راه شهر به شمیران) بیرون آید نکرد. حتی در مراسم تکفین شاه نیز حاضر نشد. با این احوال باز از خیال جاه‌طلبی و ریاست‌خواهی دست برنداشته بود، چنان‌که از همان ایام که محمدشاه در حال احتضار سر می‌کرد چند مراسله به رضاقلی خان هدایت که لله‌باشی عباس میرزا برادر کوچکتر ناصرالدین میرزا ولیعهد بود نوشت و از او جداً خواست که عباس میرزا را پیش حاجی ببرد. غرض او این بود که عباس میرزا را تا ورود ولیعهد در طهران نایب‌السلطنه قرار دهد و

1. Anitschkoff

خود ظاهراً تحت حمایت و به نام او کماکان زمامدار باشد و باطناً پادشاهی کند. اما رضاقلی خان لاله‌باشی از ترس مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه میرزا که دشمن عباس میرزا و مادر او بود و به ملاحظه مخالفت سخت رجال دولت با حاجی میرزا آقاسی تکلیف او را نپذیرفت و عباس میرزا را پیش حاجی نبرد. بعد از یأس از این مقدمه حاجی به خواهش و تمنی اعیان درباری را به عباس آباد پیش خود خواست. نه ایشان به عباس آباد رفتند نه حاجی به قصر محمدیه آمد. از طرفی دیگر جمعی از صاحب‌منصبان ماکویی و ایروانی که همشهریان و بستگان حاجی بودند و به قدرت و اسم او به مردم تعدیات بسیار کرده و به این وسیله مقتدر و متنفذ شده بودند به هواخواهی او قیام نمودند و تا چندی در حقیقت زمام طهران در دست ایشان بود و مردم در وحشت و اضطراب سر می‌کردند.

امرا و متنفذین دولت مثل میرزایوسف مستوفی‌الممالک و میرزا محمدخان کشیکچی‌باشی و عباس‌قلی خان والی و محمدحسن خان سردار ایروانی بالاخره شبانه از قصر محمدیه خود را از راه کوچه باغ‌ها به محل بیلاقی سفارت انگلیس در تجریش رساندند و به اولیای سفارت گفتند که ایشان حاضرند که تا ورود ولیعهد زمام امور دولتی را در دست بگیرند و پس از ورود ولیعهد خدمتگزار صمیمی او باشند، ولی به هیچ‌وجه حاضر نیستند که زیر بار امر حاجی میرزا آقاسی بروند، حتی حاضرند که با سلاح و جنگ به مقابله و مقاتله با او اقدام نمایند. کاردار سفارت انگلیس به ایشان گفت که در این قضیه البته باید نظر وزیر روسیه را نیز جلب کرد. به همین جهت امرای درباری روز بعد با دالگوروکی هم ملاقاتی کردند و در نتیجه کاغذی را به امضا رساندند که ایشان نسبت به ناصرالدین میرزا شاه جدید صدیق و وفادار بمانند، اما حاجی میرزا آقاسی باید به کلی از کارها کناره بگیرد و نظامیانی را که گرد خود جمع نموده متفرق سازد. دالگوروکی و کلنل فرنت پس از گرفتن این کاغذ قول دادند که حاجی را وادار کنند که در قلعه عباس آباد آسوده بنشیند و از تحریک و تشبث دست بردارد. چون این قرارنامه به اطلاع مهدعلیا مادر ولیعهد و علی‌قلی میرزا پیشکار او (همان اعتضادالسلطنه عم محمدشاه) رسید مهدعلیا دستخطی دایر به عزل حاجی از صدارت صادر کرد و حاجی به کلی از این بابت مأیوس گردید.

روز بعد از افشای این قرارنامه حاجی غفلتاً از عباس آباد به خانه خود در ارگ طهران آمد و قریب هزار و دویست نفر از همان اتباع ماکویی و ایروانی خود را گرد خویش فراهم ساخت، دروازه‌ها را بست و روابط شهر را با خارج قطع نمود. اما مردم طهران بر ایشان قیام نمودند و برای کشیدن انتقام از آن جماعت متعددی ستمگر به مخالفت و زد و خورد با آنان پرداختند و به سهولت آن عده را متفرق و فراری ساختند. حاجی چون چنین دید به عزم آذربایجان از طهران عازم قریه یافت آباد که ملک خود او بود شد، اما در آن جا هم رعایا به تخفیف و توهین او برخاستند و چون دریافت که به این وضع هرگز نخواهد توانست خود را به آذربایجان رساند فراراً به حضرت عبدالعظیم آمد و در آن جا متحصن گردید.

تمام این حوادث در مدت سه روز از ششم شوال تا نهم این ماه اتفاق افتاد. پس از آن که خاطر امرا از بابت حاجی و اتباع او مطمئن شد به کار نقل نعل محمدشاه از قصر محمدیه به باغ لاله زار که در خارج طهران بود (جنب خیابان لاله زار حالیه) و ترتیب امور دولتی پرداختند. مهدعلیا زمام کارها را به عنوان نیابت از پسرش ناصرالدین میرزا در دست گرفت و میرزا ناصرالله صدرالممالک اردبیلی معلّم سابق محمدشاه را که دم از عرفان و ادب می زد و در شعر «نصرت» تخلص می کرد و با حاجی دشمنی و عنادی تمام داشت به صدارت برداشته شد. امرا کارها را به مشورت می گذراندند و احکام دولتی را به توسط شاهزاده علی قلی میرزا به صحه مهدعلیا می رساندند. اما اوضاع سخت قرین هرج و مرج بود. چه هر یک از امرای درباری رأی خود را از آراء دیگران صائب تر می شمرد و به میل شخصی در امضای امور دستور می داد و هیچ یک نیز خود را برای صدارت در دستگاه پادشاه جدید از دیگران نالایق تر نمی پنداشتند. راه‌های اطراف طهران به هیچ وجه امنیت نداشت و مردم شهر در بی تکلیفی و بیم و هراس سر می کردند. تنها کفایت و لیاقت مهدعلیا فی الجمله نظم و آرامش را حفظ می کرد و به کارها سر و صورتی ظاهری می داد.

در این هنگام مدعی دیگری برای صدارت پیدا شد و آن میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر سابق بود که در دو سال و کسری قبل یعنی در محرم ۱۲۶۲ او را حاجی میرزا

آقاسی در پیشگاه محمدشاه مقصّر کرده و شاه پس از زدن چوب و مصادره دوازده هزار تومان به کاشان تبعیدش نموده بود.

میرزا آقاخان نوری که مدت این دو سال و کسری با برادر خود میرزا فضل‌الله در کاشان در حال تبعید به سر می‌برد دائماً برای برگشتن به طهران و مداخله در کارهای دولتی دست و پامی کرد و با این‌که از مدّتی قبل خود را به سفارت انگلیس بسته بود و تحت حمایت آن دولت می‌زیست تا تاریخ فوت محمدشاه به علّت نفوذ فوق‌العاده حاجی میرزا آقاسی در مزاج شاه و بستگی کلی او به سفارت روس نتوانسته بود راهی برای مراجعت به طهران به دست بیاورد. اما قبل از حرکت از طهران به کاشان به ناصرالدین میرزا ولیعهد توسّل جسته و دستخطی نیز از ولیعهد دریافت داشته بود که چون او به سلطنت برسد میرزا آقاخان را به وزارت لشکر برگرداند. پس از وصول خبر مرگ محمدشاه به کاشان میرزا آقاخان به استناد همان دستخط ولیعهد بدون اجازه دولتی خود را به عجله به طهران رساند و در شنبه بیستم شوال ۱۲۶۴ به طهران رسید. ولی از دم دروازه به کاردار سفارت انگلیس ورود خود را اطلاع داد و اجازه دخول گرفت^۱. مهدعلیا که از پیش با میرزا آقاخان سابقه الفت داشت از ورود او بسیار مسرور شد و امر داد که جمعی از او استقبال کردند و او را در «قصر خورشید» منزل داد و دستخطی به او سپرد که چون پدران وزیر لشکر به پادشاهان قاجاریه خدمت کرده‌اند ناصرالدین شاه نیز او را منظور نظر قرار خواهد داد.

امرای درباری و صاحب‌منصبان لشکری برای آن‌که پس از ورود ولیعهد چه کسی را به مقام صدارت بردارند به دو دسته منقسم بودند. یک دسته طرفداران میرزا نصرالله نصرالممالک اردبیلی که بیشتر از مردم آذربایجان بودند. دسته دیگر طرفداران اللهیارخان آصف‌الدوله دولّو^۲ خال محمدشاه که از ۱۲۳۹ تا ۱۲۴۴

۱. تاریخ ایران واتسن ص ۳۵۹، مؤلف ناسخ‌التواریخ می‌نویسد: «پس چنان صواب شمرد که اول شارژدفر دولت انگلیس را دیدار کند و از آن‌جا به دربار شود تا امرا بدانند که اگر با او طریق مخاصمت سپرند دولت انگلیس به خصمی ایشان جنبش خواهد کرد.»

۲. گویا در این وقت در عتبات مجاور بوده (تحقیق شود) و در سطور پاصفحه‌ای باید شرح حالی از او نوشت و وضع پسران او را شرح داد. (خط مرحوم دکتر قاسم غنی).

صدارت فتحعلی شاه را داشت و افتضاحات او در طی جنگ‌های دوّم روس و ایران مشهور است.

میرزا آقاخان با وجود حمایت سفارت انگلیس و تعلق مهدعلیا که از طرفداران صدرالممالک بیمناک و متنفر بود به علت تبعید و دوری بالنسبه طویل از طهران به ناچار خود را در سلک اتباع آصف‌الدوله کشید. میرزایوسف مستوفی‌الممالک هم چون بسیار جوان و سنّش قریب به بیست و هفت بود هیچ‌گونه ادعایی برای این مقام نداشت. این بود اوضاع طهران. اما اوضاع ولایات از جهت هرج و مرج و بی‌نظمی صد درجه از پایتخت بدتر بود و هر جا مدّعی و گردنکشی قیام کرده سراسر مملکت را انقلاب و آشفتگی فرا گرفته بود. این جمله را به تفصیل در فصل بعد یادآور می‌شویم و می‌گوییم که امیر چگونه تمام آنها را از میان برداشت و کشور را قرین نظم و آرامش کرد.

اما در تبریز چون این خبر به ناصرالدین میرزا ولیعهد که از سال ۱۲۶۱ به ولیعهدی منصوب و از تاریخ رجب ۱۲۶۳ در آن جا به این سمت می‌زیست، رسید وزیر خود میرزا فضل‌الله نصیرالملک علی‌آبادی از مستوفیان سابق دیوان محمدشاه را که در حقیقت پیشکار کلّ آذربایجان بود به حضور خواست و به او تکلیف کرد که جهت تأدیة قروض ولیعهد در تبریز که بالغ بر هجده هزار تومان بود و تهیه اسباب سفر پولی فراهم سازد. چون نصیرالملک خود را از عهده این کار عاجز دید اظهار یأس کرد و ولیعهد به میرزا تقی خان فراهانی وزیر نظام که بعد از مراجعت از سفارت ارزنة الروم چون امیر نظام زنگنه در سال ۱۲۵۷ فوت کرده و مقام او خالی بود در حقیقت جانشینی او یعنی امارت نظام سپاه آذربایجان را داشت، متوسّل شد و از او حلّ این معما را خواست. میرزا تقی خان وزیر نظام که کفایت و درستی و امانتش را همه مردم تبریز دیده و پسندیده بودند بدون تردید و تحاشی انجام مهمّ را به عهده گرفت.

«وزیر نظام پس از تعزیت و تسلیت و تبریک و تهنیت سلطنت اظهار شگفتی نموده معروض داشت که شاهنشاه ایران و مالک‌الرقاب ایرانیان نباید در فراهم نمودن نقود یا نظم ثغور و حدود درماند و رفع اشرار و امنیت بلاد و امصار را به چیزی

شمارد. اگر عرایض این خانه زاد را گوش فرا دهید و به قبول تلقی فرمایید این چاکر در ظلّ مرحم شاهنشاهی تمام مشکلات را حلّ نموده معضلات امور را فیصل می‌دهم. شاه را از سخنان او طمأنینه و امید سرشار پدیدار شده فرموده اکنون فراهم نمودن نقود را که از سایر کارها اهمّ و اقدم است به چه وسیله تهیه خواهی نمود. گفت خطابی به چاکر رقم فرمایید که میرزاتقی فراهانی مبلغی که لازم است از هر که قرض نموده سند بدهد از طرف ما صحیح و ممضی است تا مبلغی کافی که علاوه بر ادای وام مصارف مسافرت را نیز انجام نماید قرض گرفته تقدیم دارم، و پس از گرفتن دستخط یکی از تجّار تبریز^۱ را که با هم سوابق درستی داشته و به معاملات و معاهدات وزیر نظام اطمینانی کامل حاصل نموده بود ملاقات فرمود و سی هزار تومان به عنوان قرض بگرفت که در ورود به طهران ادا نماید و فرع آن را فرمان همایونی صادر کند که خلفاً عن سلف همه ساله به صیغهٔ مواجب از دولت دریافت دارد، و فردای آن روز تمام نقد مرقوم را در پیشگاه همایونی حاضر نموده و بر خلاف آنچه از طهران نوشته و تصویب نموده بودند معروض داشت که مسافرت مرکز خلافت بالشکری لایق و تهیهٔ فایق لازم است و تا یک هفته همه را انجام خواهم داد و در نوزدهم شوّال که شاهنشاه جوان عزیزت طهران نموده هزار مرد سپاهی از سواره و یک هزاروپانصد خیمه با سایر لوازم آماده و مهیا نمود چنان که اسباب عبرت عموم ارکان دولت و اعیان مملکت گردیده بود.^۲

میرزا تقی خان وزیر نظام سه روز بعد از رسیدن خبر مرگ محمدشاه به تبریز یعنی در روز چهارشنبه چهاردهم شوّال ۱۲۶۴ ناصرالدین میرزا را در این شهر به مقام سلطنت نشانید و او به ناصرالدین شاه معروف شد. سن شاه جدید در این تاریخ هفده سال و هشت ماه بود. سپس به دستگیری میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله و ضمانت

۱. این تاجر گویا پدر شیخ محسن خان مشیرالدوله است و گویا اسمش حاج شیخ کاظم بوده تحقیق شود. (خط مرحوم دکتر قاسم غنی)

۲. این حکایت نقل است از کتاب «نوادرا الامیر» تألیف مرحوم شیخ المشایخ معزی که آن را او از مرحوم میرسیدعبدالکریم خان طیب در سال ۱۳۰۵ هجری قمری شنیده بود. و میرسیدعبدالکریم حکایت را از پدرش طیب مخصوص محمدشاه نقل می‌کند. بعد از این هر جا صحبت از کتاب «نوادرا الامیر» به میان آید غرض همین کتاب است که خطی است.

دو قنصل روس و انگلیس و جهی را که لازم بود تهیه و اسباب کار حرکت ولیعهد را فراهم نمود. در روز جمعه نوزدهم این ماه شاه و همراهان او از سران کشوری و لشکری با سپاهیان ملازم از تبریز به سمت طهران حرکت کردند و از جانب شاه جدید شاهزاده ملک قاسم میرزا عمّ او به حکومت آذربایجان و میرزا جعفرخان مشیرالدوله به کارپردازی مهمّ خارج منصوب و به اقامت در تبریز مأمور گردیدند.

با اوضاع آشفته‌ای که در این تاریخ کلیه بلاد و طرق ایران گرفتار آن بود و عده کثیری که در رکاب شاه عازم طهران بودند اداره امور این عده تا طهران و حفظ نظم اردو و مهم‌تر از همه جلوگیری از تعدّیات و اجحافات نظامیانی که مدت‌ها بود به خودسری و تجاوز عادت کرده بودند به شکلی که به مردم و آبادی‌های سر راه از جانب ایشان صدماتی نرسد از مشکل‌ترین کارها بود و قدرت و کفایت و هیبت و صلابتی می‌خواست که اظهار آنها از مردم عادی ضعیف‌النفس یا سران لشکری و کشوری آن زمان که همه خود به تعدّی و گرفتن مال مردم به زور و عنف عادت کرده بودند امکان نداشت. برای نمودن این صفات و تحکیم مبانی انضباط و عدالت و امنیّت که باید کارهای دیگر را بر آن اساس بنا نهاد مردی نو لازم بود که دامانش به لوٹ دزدی و تعدّی آلوده نشده باشد و با غیرت و حمیّتی که هر مرد صالح پاکیزه دامنی در بر انداختن ریشه هرزگی و فساد دارد قدم در این راه نهد. امیرکبیر همان مرد بود و خواهید دید که با چه فراست و کفایتی از عهده این مهمّ برآمد.

در قدم اوّل امیر به جمیع سپاهیان و همراهان شاه امر اکید داد که در عبور از دهات و زراعات مردم باید طوری رفتار کنند که دیناری به کسی خسارت نرسد و اگر احیاناً چهارپای کسی در زراعت رعیتی دیده شود آن حیوان از هر کس که باشد به صاحب زراعت داده خواهد شد. حتی گفت که اگر از کسی تعدّی و تجاوزی سرزند شکم او را پاره خواهد کرد و همه می‌دانستند که امیر مردی گزافه‌گو نیست و امری را که داد ممکن نیست از آن عدول کند. شاید جمعی در مقام خرده‌گیری بگویند که امیر مردی قسی‌القلب و شدید‌العمل بوده و برای خطایی جزئی حتی پاره کردن شکم را به چیزی نمی‌شمرد است. این نوع خرده‌گیری و حکمیّت البته سطحی و ناشی از عدم

تعمّق در قضایاست. مردمی را که سال‌ها بوده است به هرزگی و افسارگسیختگی بار آمده و دزدی و تعدّی به مال مردم خوی ثانوی ایشان شده و برای آن به قبّحی قایل نبوده‌اند با موعظه و نصیحت و وضع قوانین بدون ایمان به اجرای آنها نمی‌توان تربیت کرد و در راه راست انداخت. برای حفظ انضباط و استقرار نظم و عدالت در میان عامّه فاسد متجاوز جز شدّت عمل و سخت‌گیری‌های عادلانه هیچ راهی دیگر نیست و هر کس که در چنین قبیل ممالک به اصطلاحاتی نایل آمده و مردمی جاهل و عقب افتاده را در خطّ صلاح و ترقّی انداخته همین راه را رفته است.^۱ اینک چند حکایت در این باب به نقل از کتاب «نوادرالامیر»:

«جناب مجدالذّاکرین از میرزا سرور قزوینی نقل می‌کند که قبل از ورود موکب مسعود شاهنشاه به قزوین در قافله بودم. نزدیک قزوین دچار جمعی از قطع‌الطریق شدیم و آنچه داشتیم از ما گرفتند. پس از چند روز که ناصرالدین شاه به قزوین رسید همه در معبر ایستاده به امیرنظام شکایت نمودیم و محلی را که سارقین به ما حمله نموده بودند گفتیم. امیرنظام یکی از رؤسای سواران را که ملتزم رکاب بودند بخواست و به او فرمود که عین اموال را سه روزه از تو می‌خواهم. آنگاه روی به ما نموده گفت سه روز دیگر این جا حاضر شوید و اموال خود را دریافت دارید. میرزا سرور می‌گفت روز سوّم تمام اموال را در حضور امیرنظام تسلیم نمودند مگر یک کیسه تنباکو که از من بود. لیکن من سخنی نگفتم تا امیرنظام پرسید دیگر از کسی چیزی باقی مانده است یا خیر. من گفتم کیسه تنباکویی از من بوده و اکنون نیست. رئیس سوار را بانگ زد و از او کیسه را طلب داشت و تا پسین آن روز کیسه تنباکو را نیز آورده به من مسترد داشتند.»

حکایت دیگر:

«جناب شیخ حسن خان معمار.....^۲ حکایت می‌کند که موقع حرکت ناصرالدین شاه از تبریز به طهران که ریاست اردو با امیرنظام بود در یکی از منازل تبریز خود با سه

۱. و همین قبیل احکام سخت سبب می‌شود که فتنه بالا نگیرد که دولت مجبور شود صدها مردم را به شلیک توپ ببندد. (خط دکتر قاسم غنی)

۲. نام راوی حکایت در اصل نسخه نیست و جای آن سفید است.

نفر از سوارانم مأمور انجام مطلبی شده و از اردوی دولتی و موکب سلطنتی عقب مانده بودیم و چون به راه افتادیم و به محلی رسیدیم که روز قبل منزلگاه اردو بود. خیکی سربسته که از روغن پر بود در آن جا بدیدیم. به یکی از سواران گفتم خیک را در لفافه پیچیده بر مال‌های بنه حمل نماید و تا دو منزل دیگر که به اردو رسیده بودیم در تصرف روغن تردید می‌کردم و بالاخره یقین کردم که در تصرف آن از طرف امیر نظام به زحمت خواهم افتاد. لذا ماجرا را به او عرض کردم. فرمودند بر خلاف دستور من خیک را آورده‌ای، می‌باید آن را به جای خود گذاشته باشی و بگذری تا صاحب آن بدون تردید برود و مال خود را در محلی که بوده است ببیند و تصرف کند. اکنون در سیاست تو به همین قدر اقتصار می‌کنم که خیک را ببرید و کماکان به جای خود بگذارید و برگردید و یقین بدانید که صاحب خیک به مال خود خواهد رسید.»

حکایت دیگر:

«آقای محمدباقرخان اعتمادالسلطنه حدیث می‌کند که چون موکب همایون شاهنشاهی به قزوین رسید یک نفر از ملتزمین رکاب به امیرنظام تظلم نمود که بسته‌ای محتوی برده طاقه‌شال کشمیری از من مفقود شده است. امیرنظام پرسید که فقدان در عرض راه اتفاق افتاده یا پس از ورود به این جا. گفت در این جا مطلع شده‌ام و محل فقدان آن را نمی‌دانم. امیرنظام تأملی نموده پس از آن میرآخور همایونی را طلب داشت و فرمود تا پنج ساعت از شب گذشته عین مال را پیدا کنید و بدان که به دادن قیمت مال از مسئولیت من معاف نخواهی شد. میرآخور از این حکم که مقرون به هیچ دلیل موجهی نبود برآشفته و به خود می‌پیچید و چاره‌ای نداشت جز آن که در اصطبل تفتیش کامل بنماید و به خدمه اصطبل سخت بگیرد و ایشان را به وعید و تهدید بیندازد و تا پاسی از شب عملاً اصطبل را گرفتار فشار و مبتلای شکنجه بداشت تا یکی از ایشان سرقت را بروز داد و بسته‌های شال‌ها را از زیر سرگین اسب‌ها بیرون کشید و چون بسته را در محضر امیرنظام تحویل دادند اهالی مجلس از حدس وی و حکمی که در این موضوع نموده بود متحیر مانده و دلیل این گمان صحیح را درباره اهالی اصطبل سؤال نمودند. امیرنظام جواب داد با وجود حکمی که

کرده و سیاستی که به جهت امنیت جان و مال اهالی اردو مقرر کرده بودم یقین داشتم که غیر از چاکران شخص شاهنشاه که به مراحم همایونی مستظهرند احدی جرأت سرقت نخواهد داشت و در چاکران شهریاری به جز اهالی اصطبل دیگری مرتکب سرقت که مایه بی شرفی و ذلت است نخواهد شد و همین سرقت سبب شد که چاکران ایام ولیعهدی شاه به حکم امیرنظام از قزوین به تبریز عودت یافتند.»
حکایت دیگر:

«عده‌ای از معمرین و اعیان و ثقات می‌گفتند که چون شاهنشاهی ایران وراثتاً به ناصرالدین شاه قاجار انتقال پذیرفت و به عزیمت مقرر خلافت از تبریز رهسپار شد ریاست تمام اردو از لشکری و کشوری به میرزا تقی خان وزیرنظام مرحمت گردید و در عرض راه که خبر فوت محمدخان زنگنه ملقب به امیرنظام معروض افتاد^۱ لقب وی به وزیر نظام اختصاص پذیرفت و هیچ روزی بلکه ساعتی نمی‌گذشت مگر این که حکمی جدید و رأیی سدید در امنیت و انتظام امور جمهور از امیرنظام به ظهور می‌رسید و تا زمانی که موکب همایونی به قزوین ورود فرمود زمام تمام مهام به کف کفایت امیرنظام محول و مرجوع شده بود و اقتدار او به درجه‌ای بالا گرفت که چون تمام شاهزادگان عظام و درباریان ذوی‌الاحترام و عملجات خلوت و پیشخدمتان خاصه محمدشاه غازی طاب ثراه از طهران به استقبال شتافتند و به تقبیل سده سنیه و عتبه علیه تشرّف یافتند و واقعه سرقت بسته شال‌های کشمیری چنان که از پیش رقم شد از اهالی اصطبل کشف گردید امیرنظام به عرض همایونی رسانید که اجزاء خلوت و پیشخدمتان زمان ولایت عهد را که در تبریز خدمت کرده‌اند و تا این جا ملازم رکاب و از مراحم شاهنشاهی کامیاب بوده‌اند اگرچه خاطر مبارک به ایشان استیناسی یافته و مورد توجه و مرحمتند لیکن در این موقع که خلوتیان خاص سلطنت شرف‌اندوز شده‌اند لازم است که به جای چاکران شخصی و خلوتیان سابق مشغول خدمت شوند و آنان را مرخص فرموده به تبریز عودت نمایند که این اشخاص عادت به خدمات

۱. این مطلب اشتباه است، زیرا که اگرچه میرزا تقی خان وزیرنظام در طی همین مسافرت شاه از تبریز به طهران به مقام و لقب امیرنظامی نایل گردید لیکن محمدخان زنگنه امیرنظام هفت سال قبل وفات یافته بود. تاریخ فوت او نیمه رمضان سال ۱۲۵۷ است.

ولایت عهد نموده و از عهده خدمت پادشاه که خصایصی و لوازمی افزون از مقام ولیعهدی دارد بر نمی آیند و همواره متوقعند که اعلیحضرت همایونی مانند ایام ولایت عهد با ایشان رفتار نماید و هر یک از خادم و مخدوم را به خلاف عادت باز داشتن مطلبی دشوار و منجر به مضاری بیشمار است چنان که اگر به عادت سابق مستظهر به مراحم شاهنشاهی نمی بودند با این احکام متقنه و سیاست های شدید که در این مسافرت دیده اند هرگز جرأت سرقت بسته شال ها نمی نمودند. بالجمله با آن که دوری خدام بر خاطر منیر شهریاری اقصی الغایه ناگوار بود لیکن به اصرار امیرنظام همه ایشان به جز یک نفر که در حکایت ذیل مرقوم می شود از خدمت منفصل شده و با وظایف و رواتب کافی به آذربایجان عودت یافتند و چاکران سلطنتی که از پایتخت و مرکز خلافت آمده بودند با جرح و تعدیلی اندک به خدمات شخص شاهنشاهی مفتخر و مباهی شدند.

فقیر گوید^۱ که اجرای این مطلب از امیرنظام همواره مورد ایراد و اعتراض بعضی از کوتاه نظران درباری بود که می گفتند اگر امیرنظام این کار را اهمیت نمی داد و در انجام آن و امثال آن اصرار و ابرام نمی فرمود صفای خاطر منیر شاهنشاه را به غبار خودرایی آلوده نمی کرد و ایام صدارت خویش را تا این درجه کوتاه نمی فرمود و زندگانی او به سرعت روبه تباهی نمی رفت. لیکن پس از پنجاه سال که دوره سلطنت ناصرالدین شاه سپری شد و دربار مظفرالدین شاه مشهود افتاد عقاید معترضین تبدیل یافت و رأی امیرنظام را عین صواب و دوراندیشی دیده و می ستودند.»

حکایت دیگر:

«جناب اجل محمد حسین خان امین همایون که از پیشخدمتان شاهنشاه شهید بوده است روایت فرمود که روزی شاه شهید مقرر فرمود که از حال سید محمدخان پیشخدمت تفحص کنند و هر گاه زنده است در هر جا باشد او را حاضر پیشگاه همایونی نمایند. پس از چند روز عرض کردند که هیچ کس نشانی از وی نمی دهد. شاه فرمود از سید قراب که اخوی اوست حالش را سؤال کنید. سید قراب محل او را

۱. یعنی مرحوم شیخ المشایخ مؤلف کتاب نوادر الامیر.

نشان داد و چون حاضرش نمودند شاه فرمود سیدمحمدخان زود پیر و شکسته شده‌ای و این مدت کجا بودی و به چه کاری اشتغال داشتی. عرض کرد در قورخانه خدمت می‌نمایم. شاه فرمود تو را توانایی زحمت خدمت نیست و مقرر فرمود که ماهی یک صد تومان از صرف جیبی مبارک به وی بدهند و در راحتش بدارند. پس از آن به ما که حضور داشتیم فرمود این سید از طفولیت پیش ما بوده و با وی مانوس بودیم و چون از تبریز می‌آمدیم و به قزوین رسیدیم و امیرنظام تمام چاکران ما را به تبریز برگردانید ما امیرنظام را به زحمتی راضی کردیم که این سید را مستثنی داشته و به تبریزش نفرستد و چند روزی پس از ورود به طهران در اتاق شاهنشاه غازی بودیم و امیرنظام پیش روی ما نشست و مشغول تحریر بعضی احکام و ارقام بود. همین سید که سمت پیشخدمتی داشت وارد اتاق شد و ما به دیدن او متبسم بودیم. امیرنظام با اشتغال به تحریر از آئینه‌ای که در مقابل او بود تبسم ما را ملتفت شد و سید را پی‌کاری روانه نمود و چون از اتاق خارج شد امیرنظام از جای برخاسته در را بیست و بازگشت و گفت آیا شایسته است که پادشاه بر روی خدمتگزاران خود خنده کند و آیا ممکن است چنین کسی را نگاه داشت. گفتیم مقصود شما از این سخن چیست. گفت مقصودی نداشتم جز این که وجود این شخص را در دربار شاهنشاهی مضر و منافی مقام سلطنت دیده او را روانه تبریز داشتم و گویا الان به خارج شهر رسیده و به چاپاری می‌رود و از آن زمان تا حال که قریب چهل سال است او را ندیده و از حالش اطلاعی نداشتم.»

خلاصه امیرکبیر با اتخاذ این تدابیر و برقراری این قبیل سیاسات سخت اردوی شاه را در نوزدهم شوال ۱۲۶۴ از تبریز به طهران حرکت داد و چون به منزل او جان رسیدند شاه میرزا تقی خان وزیرنظام را رسماً به لقب امیرنظامی ملقب ساخت و اگرچه شغل امارت نظام را بعد از فوت محمدخان زنگنه (نیمه رمضان ۱۲۵۷) در حقیقت میرزا تقی خان در عهده داشت لیکن لقب امیرنظامی از تاریخ وفات محمدخان تا این زمان به هیچ‌کس دیگر داده نشده بود.

«چون در بین راه که اردوی همایون روی به دارالخلافه می‌آمد بعضی از مکاتیب از خودخواهان دارالخلافه که غافل از حقیقت کار بودند و خود را همه کاره

می‌پنداشتند به نظر همایون پادشاهی رسیده بود از جمله میرزا ابراهیم لشکر نویس و زوایی عریضه‌ای عرض کرده بود به این مضمون که موکب همایون به تعجیل تشریف فرما شده مخدومی میرزا محمد تقی خان را به آذربایجان مراجعت دهند، پادشاه جمجاه این فضولی را از آن فضولان خود پسند نپسندیده بودند در ورود دارالخلافه میرزا ابراهیم را به چوب‌کاری سیاست عبره^۱ لیسایرین تنبیه فرموده محبوساً به قلعه اردبیل فرستادند» (تاریخ نو، ورق ۲۶۷ کتابخانه سلطنتی).

در بین راه به میرزا تقی خان امیر خبر رسید که دو تن از کسانی را که محمد شاه مصادره و از طهران تبعید کرده بود چون خبر مرگ شاه را شنیده‌اند بی‌اجازه از تبعیدگاه خود خارج شده و به انتظار ورود پادشاه جدید بلکه به امید مشاغل و مناصبی نیز نشسته‌اند، یکی میرزا نظر علی حکیم‌باشی که محمد شاه او را در سال ۱۲۶۱ به اقامت در قم مجبور کرده بود، دیگری میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر سابق که تفصیل آمدن او را با برادرش میرزا فضل‌الله امین دیوانخانه از کاشان به طهران پیشتر نوشته‌ایم.

امیر که می‌خواست در قدم اول زهر چشمی از مدعیان خود سر و معتادین به بی‌انضباطی و افسار گسیختگی بگیرد میرزا نظر علی را که با ششصد سوار افشار به قزوین آمده و به این شکل به اردوی ناصرالدین شاه پیوسته بود بلا تأمل به قم برگرداند و دستخطی نیز از جانب شاه به میرزا آقاخان نوشت که چون دولت او را به کاشان فرستاده بود و دولت هم او را نخواسته باید «مجدداً به آن جا معادوت نماید و از قرار حکم مجدد رفتار کند. چون وزیر لشکر از مضمون حکم محکم مخبر و مستحضر گردید از کارگذاران دولت انگلیس حمایت طلبید. از آن جایی که مدتی بود که اهالی دول خارجی به سبب فتور و سستی مصدر صادرات در مهمات داخله جسور و سخت مداخله می‌نمودند این وقت که خود ایام فترت بود لهذا شفاعت و حمایت به عمل آمد و وزیر لشکر از عمارت خورشید به سرای خویش گراییده متوقف گردید.»^۱

۱. حقایق الاخبار ص ۴۶ وقایع سال ۱۲۶۴.

میرزا فضل‌الله نوری برادر میرزا آقاخان در تذکرهٔ احوال خود در این واقعه چنین می‌نویسد:

«چون بلائی ناگهانی میرزا تقی‌خان فراهانی که از جانب حضرت اقدس شاهنشاه روح‌العالمین فداه مصدر امور جمهور خلائق بود با رأی کج و طریقهٔ لج در فکر جان و دور نمودن ما بندگان از خانمان افتاد و هرچند کفاه و رعاة امرا در ردّ این تصوّر و منع این خیال اسباب چیدند مفید نیفتاد بلکه مزید بر علت آمد، غافل از این معنی شد که هر که تخم جفا کارد خرمن وفا بر ندارد و هر که نهال خلاف نشاند ثمر موافقت توقع نیارد، من یزرع الشوک لم یحصد به عنباً، ثعبان آزرده را در جیب گذاشتن و از زهر او آسوده شدن کار زیرکان نیست و بسی معلوم و مشخص است که اگر شاهین مخلب تسلط و تشطط گشاده دارد گنجشک بیچاره را چاره و پناه جز بوته و گیاه نیست، هر بیراهی را راهی لازم است و هر بی‌پناهی را پناهی، لابد دولت انگلیس را از آن بئس المرید که فعال مایرید بود مکمن انس و استیناس خود نموده با حالت تباه پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت ستردیم، باز ترحم پادشاه زمان ما را امان داده به راه هدایت رفتیم.»

سپهر، مؤلف ناسخ‌التواریخ که نسبت به مرحوم امیرکبیر عناد و بی‌انصافی مخصوصی ظاهر کرده و همه جا با تملق و حقیقت‌پوشی از میرزا آقاخان سخن زانده است گوید که میرزا آقاخان پس از رسیدن فرمان ناصرالدین شاه گفت که چون آمدن من به طهران برای آرام نگاهداشتن رؤسای مازندرانی مقیم پایتخت و جلوگیری از بروز طغیان ایشان بوده و این کار صورت گرفته البته امر سلطان را اطاعت می‌کنم و به کاشان برمی‌گردم. این است بقیهٔ گفتهٔ سپهر که به عین عبارت نقل می‌شود:

«چون کار بدین جا پیوست صاحبان مناصب سفارتخانهٔ انگلیس به میان ارگ سلطانی درآمدند و در خدمت مهدعلیا و ستر کبری معروض داشتند که سال‌هاست دولت انگلیس و ایران با هم از در مودت و موالاتند و سود یکدیگر را از دست نمی‌گذارند. ما از قبل دولت خود ابلاغ این خبر می‌کنیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر از این در دور باشد و از آن سوی کارداران مهدعلیا نیز

مراجعت او را راضی نبودند. وزیر لشکر چون در میان بوک و مگر افتاد و بیم کرد که از مراجعت او دولت انگلیس رنجیده شود و از اقامت او امرا زبان ملامت بازدارند و بگویند چرابی اجازت طریق حضرت گرفت پس تدبیری نیکو بیندیشید. در هنگامی که صاحب منصبان سفارتخانه انگلیس و تمامت امرایی که در ارگ جای داشتند و همچنان خادمان حضرت مهدعلیا همه انجمن بودند روی به آن جماعت کرد که این جنگ و جوش بگذارید. این اختلاف کلمه از آن در است که من بی فرمان بدین در آمده‌ام و این رأی بر خطا باشد، همانا من به فرمان آمده‌ام و دست در گریبان برده دستخط مبارک شاهنشاه را که در ایام ولایت عهد بدو داده به محلّ منیع امارت میعاد نهاد و گفت من به حکم این منشور تا به این جا تاختم و هم اکنون به سرای خویش درخواهم رفت و استوار خواهم نشست تا آنگاه که شاهنشاه فراز آید، گر بکشد حاکم است و بنوازد رواست، دوست و دشمن چون آن خطّ بدیدند زبان‌ها به کام در کشیدند. پس وزیر لشکر از ارگ سلطانی به سرای خویش رفت و برادر او میرزا فضل‌الله امیر دیوان هم در خانه خویش جای گرفت.»

اردوی همراه ناصرالدین شاه روز پنجشنبه بیستم ذی القعدة ۱۲۶۴ به قریه یافت آباد حالیه در غربی طهران رسید و قرار شد که روز بعد که جمعه بیست و یکم است شاه و همراهیان به پایتخت ورود کنند. در یافت آباد غالب اعیان و رجال درباری محمدشاه به استقبال و پذیرایی پادشاه جدید آمدند و بین ایشان گفتگو و اختلاف بود که صدارت نصیب که خواهد شد و چون میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی از مدتی قبل در ارگ در خانه‌های حاجی میرزا آقاسی جا گرفته و خود به خود امور صدارت را به خویش متعلق دانسته بود جمعی حدس می زدند که شاه تازه صدرالممالک را صدارت خواهد بخشید. اما بعد از آن که اوضاع و احوال را در یافت آباد به چشم دیدند و ملاحظه کردند که حلّ و عقد امور همه با میرزاتقی خان امیر نظام است دانستند که صدراعظم آینده اوست و میرزا نصرالله و مدعیان دیگر بیهوده آهن سرد می کوبند، به خصوص که از یافت آباد به میرزا نصرالله امر شد که خانه‌های حاجی میرزا آقاسی را خالی کند و آنها را به تصرف گماشتگان امیر نظام

بدهد. صدرالممالک و جمعی دیگر از مدعیان صدارت زمزمه مخالفت را شروع کردند، لیکن دست و پای ایشان در این راه بسته ماند و از صدارت امیر نتوانستند جلوگیری نمایند.

در همین منزل یافت آباد میرزا تقی خان امیر یکی از منشین زبردست خود یعنی میرزا محمدسعید انصاری را به عنوان کاتب احکام مخصوص و اسرار مکتوم دولتی معرفی نمود و این میرزا سعید که اصلاً آذربایجانی و ابتدا معمم و مردی ادیب و فصیح بود در موقع حرکت اردوی ناصرالدین شاه در باسمنج یک منزلی تبریز برای عرض حالی به خدمت امیر آمد و امیر چون خط و ربط او را پسندید او را خواه ناخواه با اردو به طهران آورد و ملاً سعید به تدریج میرزا سعید و بعدها میرزا سعیدخان و مؤتمن الملک شد و چنان که بعدها خواهیم دید به مقام وزارت امور خارجه و مقامات دولتی دیگر ارتقاء یافت.

ناصرالدین شاه در روز جمعه بیست و یکم ذی القعدة به طهران وارد شد و در شب شنبه هفت ساعت و بیست دقیقه از شب گذشته رسماً به تخت سلطنت جلوس کرد و در همان شب میرزا تقی خان امیرنظام را به خلعتی که حواشی آن تمام مروارید بود مخلع و به صدارت عظمی منصوب ساخت و به لقب اتایکی و صدراعظمی ملقب شد و امیر از فردای آن روز به رتق و فتق امور و عزل و نصب مأمورین و نظم و نسق کارها و رفع انقلابات و هرج و مرج ها مشغول گردید. در انتصاب امیرکبیر به صدارت اگرچه بیش از همه لیاقت و کاردانی شخصی او دخالت داشته و کفایتی که او در تهیة وسایل حرکت شاه جدید از تبریز و رساندن اردو به طهران ظاهر ساخته در آن ایام از کسی دیگر ساخته نبود لیکن ظاهر این است که این کار یعنی نصب امیر به صدارت بی میل عمال سیاسی روسیه در آذربایجان صورت نگرفته. چه از یک طرف روابط امیر از خیلی پیش با قونسول روسیه در تبریز خوب بوده و وجهی را که امیر برای حرکت دادن ناصرالدین شاه از تبریز تهیة کرده به کمک آن قنسول به دست آورده و به قولی تمام خیال امیر این بوده است که اگر وقتی وزیر شود با روس ها بسازد و لطمه

بزرگی به عثمانی‌ها بزند و تلافی صدماتی را که در ارزنة الروم دیده بود در بیاورد^۱ و از طرفی دیگر غالب عمال لشکری و کشوری آذربایجان به علت نزدیکی به قفقازیّه و روسیه و حشر و نشر دایم با کارکنان روسی به خصوص بعد از شکست‌هایی که ایران از روسیه خورده بود در روسیه به چشم دیگری می‌دیدند و خواهی نخواهی نسبت به نفوذ آن دولت نظر احترامی داشتند مخصوصاً دو سفر به پترزبورگ و ایروان به معیت محمدخان زنگنه و محبت‌هایی که از طرف امپراطور روسیه مشمول حال نمایندگان ایران شد در ایشان تأثیری عظیم کرد، تا آن‌جا که در همان ایام مسافرتین خارجی غیر روسی محمدخان زنگنه و هم‌سفران او را به روسیه و پس از برگشت از این مسافرت متمایل به سیاست این دولت اخیر نوشته و گفته‌اند این مسافرت در روحیه و خطّ مشی ایشان اثر مهمّی داشته است.^۲

اظهار تعلق محمدخان امیرنظام زنگنه به روسیه و امپراطور روس از همه آشکارتر بود چنان‌که در ماه شعبان ۱۲۵۱ موقعی که او به توسط محمدشاه از تبریز به طهران احضار شد و عده‌ای تصور می‌کردند که جانشین میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام خواهد شد امیرنظام شبی هیئت نمایندگان انگلیس و روس را در طهران به ضیافت عظیمی دعوت کرد و در این ضیافت که میرزامسعود گرمروودی وزیر دول خارجه و میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی کبیر وزیر خارجه سابق نیز حضور داشتند در برابر کنت سیمونیچ^۳ و وزیرمختار روسیه و ال‌س^۴ و وزیرمختار انگلیس موقعی که این شخص دوّم جای خود را برای نوشیدن به سلامتی پادشاه ایران برداشت امیرنظام در نوشیدن جام خود به سلامتی پادشاهان متبوع سیمونیچ و ال‌س نام نیکلا امپراطور روسیه را عملاً بر نام پادشاه انگلستان مقدم داشت. این امر بسیار بر ال‌س و وزیرمختار انگلیس ناگوار آمد و به امیرنظام گفت که: «ای کاش جنابعالی لندن را هم مثل سن پترزبورگ دیده بودید» و چون امیرنظام پیوسته عجایب و تنعمات پترزبورگ را

۱. کتاب خلسه اعتماد السلطنه.

2. Stuart, *Journal of a residence in northern Persia*, pp. 175-176. Comte de Sercey, *La Perse* p. 131.

3. Comte Simonitch

4. Henry Ellis

به رخ حاضران می‌کشید الس به او گفت که: «خوب است که او و میرزاسعود از عجایب و لذایذ پترزبورگ فقط با دوستان خود صحبت بدارند». سپس فردای آن روز الس رسماً مراتب گله خود را از این پیشامد به امیرنظام و میرزاسعود نوشت و ایشان را در این معامله ملامت نمود.^۱

حمایت شدید انگلیسی‌ها از میرزاآقاخان نوری و بند و بست‌های ایشان با مهدعلیا و علی‌قلی میرزا پیشکار او قبل از ورود ناصرالدین‌شاه و امیر به طهران شاید همه به علت همین توهمی بوده است که نمایندگان انگلیس از بستگی امیر به دولت روسیه داشته‌اند. اقدامات دیگر ایشان در نگاهداری میرزاآقاخان در طهران برخلاف دستور سریع امیر و شاه برای مراجعت او به کاشان و شریک ساختن او در کارهای دولتی با امیر که به دست عمال انگلیس در طهران انجام یافت همه برای حفظ تعادل سیاسی و مقابلی با سیاست روسیه بوده که انگلیس‌ها امیر را به خطا عامل اجرای آن پنداشته بودند. سیاستی که بعدها امیر در وزارت خارجه و صدارت خود ظاهر ساخت به دوست و دشمن فهماند که محرک امیر در کارهای او فقط غیرت وطنی و ایران‌دوستی است و آن‌جا که پای منافع وطن او ایران در میان باشد انگلیس و روس و عثمانی و فرانسه در چشم او همه یکسانند.

امیرکبیر در قدم اول یا به مصلحت وقت یا بر اثر فشار کاردار سفارت انگلیس و مهدعلیا چاره‌ای ندید جز آن‌که میرزاآقاخان نوری وزیر لشکر سابق را در کارهای دولتی دخالت دهد و چون سمت امارت نظام یعنی وزارت لشکر را خود در عهده داشت میرزاآقاخان به وزارت کشور منصوب شد و این کار تا حدی نیز به صلاح امیر بود، چه او هنوز چنان‌که باید نسبت به امور مالی و کشوری کلیه نقاط ایران احاطه نداشت و چون بیشتر عمرش در آذربایجان گذشته و در کارهای آن حدود صرف شده بود از احوال بلاد دیگر ایران تا حدی بی‌خبر می‌زیست. برخلاف میرزاآقاخان بر همه این دقایق بصیرت داشت و اگر با امیر راه موافقت می‌سپرد می‌توانست در اداره کارها دستیار و معین مفیدی جهت او باشد.

1. Strart, *Journey of a residence in northern Persia*, p. 207.

ازدواج با عزة الدوله و شورش نظامیان

در روز جمعه بیست و دوم ماه ربیع الاول از سال ۱۲۶۵ ناصرالدین شاه، ملکه زاده خانم خواهر تنی خود را که عزة الدوله لقب یافت^۱ به عقد میرزاتقی خان امیر درآورد و شب چهارشنبه چهارم ربیع الثانی از همان سال او را به منزل امیر روانه داشتند. این ازدواج عزت و احترام امیر را بیش از پیش در نظرها افزود و برای او در مقابل دشمنان و مخالفینش قدرت و قوتی دیگر شد. عزة الدوله در این تاریخ قریب به سیزده سال داشت. حکایت ذیل در کتاب «آگهی شهان از کار جهان» تألیف حاجی میرزا حسن خان انصاری در باب عروسی امیر و عزة الدوله آمده و چون محتمل است که خالی از صحّت نباشد آن را عیناً نقل می‌کنیم:

«عزة الدوله گوید شبی مرا با شکوه سلطنتی به خانه امیر بردند و در سیزده سالگی نور از ماه چهارده می‌ربودم. تا نیمه شب امیر به اندرون نیامد و شاهزاده خانم‌های حرم شاهی چون ستارگان به هم ریخته و به جذب و دفع یکدیگر آمیخته و شوری از ساز و آواز در انداختند که خواجه آواز ورود امیر را داد. چنان خاموش شدند که گویی همه مردند و هر یک سر به گوشه‌ای فرو بردند. من ماندم و دایه. امیر به ورود حجله شام و غلیان خواست و نشست به حکم نوشتن. شام آوردند و خورد و سخنی به من نگفته تنها در بستر خفت و سپیده دم بیرون رفت. من هم به بستر دیگر خفته. تا هفده شب بدین منوال گذشت. محفلی‌ها رفتند، من ماندم و دایه و خانه. برخاستم جامه‌دان امیر را گشودم آنچه لباس چرکین بود دادم شستند و دوختنی‌ها را دوختم و به صندوق گذاردم و به خانه‌داری از تنظیف حجرات و تنظیم بیوتات پرداختم. شب هجدهم که امیر آمد و مرا به کدبانویی دید پسندید و آن شب همبستر من شد.»^۲

کسی که تهیه اسباب عروسی امیر و عزة الدوله را در عهده گرفت میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوانخانه بود و این میرزا نبی خان پدر حاجی میرزا حسین خان سپهسالار و یحیی خان مشیرالدوله است و همین میرزانبی خان است که در سال ۱۲۶۱

۲. کتاب آگهی شهان ص ۵۹.

۱. بعدها لقب یافته یعنی بعد از امیر. (خط دکتر قاسم غنی)

جشن عروسی ناصرالدین میرزای ولیعهد را با دختر^۱ احمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه در طهران برپا داشته و آن را اداره می نموده است.

در همین ایام یعنی ده روز پس از ازدواج امیرباخانم عزةالدوله درست در موقعی که تمام حواسش جمع فرستادن پول و سپاه به یاری سلطان مراد میرزا به خراسان برای دفع فتنه سالار و اصلاح حال خزانه دولتی و استقرار نظم و امنیت در سراسر کشور بود و هنوز کارها سر و صورتی نیافته پنج فوج از افواج آذربایجانی مقیم طهران از جمله فوج قهرمانیه شورش کردند و به قصد تغییر صدارت و عزل امیر از خدمت قیام نمودند.

بهبانه این فوج شورشی آذربایجانی آن بود که چون میرزا حسن خان وزیرنظام برادر امیر که بعد از حرکت او در تبریز از برادر کفالت می کرد نسبت به سربازان بدرفتار است و با خشونت و تکبر نسبت به ایشان معامله می کند و ایشان نیز جرأت شکایت از او را به امیر ندارند قیام کرده اند تا امیر را از صدارت بیندازند و به این ترتیب از شر استبداد و کج رفتاری برادر او نیز خلاصی یابند. اما حقیقت واقع این بود که دشمنان امیر در این کار دست داشتند و کسانی که به علت جلوگیری های امیر از حرکات بی قاعده ایشان و جهد او در قطع حقوق ها و مستمریات بیجا از او رنجیده و بیمناک شده بودند سربازان را تحریک کرده و در این کار خلوتیان اندرون شاهی و بعضی از اعیان دخالتی تمام داشتند و سلسله جنبان این قیام یکی آغابهرام خواجه سرای میرزانبی خان قزوینی امیر دیوانخانه بود، دیگری اسماعیل خان فرآشباشی. طرفداران میرزانصرالله صدرالممالک اردبیلی هم که به اقامت در قم مجبور شده بود دستی در این کار داشتند.

شورش نظامیان به شدت بالا گرفت، چه همه ایشان مسلح بودند و با آذوقه و قورخانه به دور منزل امیر آمدند و اگر به احترام خانم عزةالدوله خواهر شاه نبود مسلماً به داخل خانه امیر نیز می ریختند و او را به قتل می رساندند، چنان که در همین هنگامه دو تن از مستحفظین او را کشتند.

۱. ناصرالدین شاه از این زن پسری داشت به نام محمود میرزا که ولیعهد محسوب بود و امیرکبیر «اتابیک» او بود و این بچه در نه ماهگی (ظاهراً) مرد. (خط دکتر قاسم غنی)

شاه و درباریان در مقابل این غوغا چنان مصلحت دیدند که امیر را به این اسم که از صدارت معزول شده از ارگ که خانه او در آن جا بود به خارج بفرستند تا هنگامه از در خانه او که مجاور قصر سلطنتی بود برداشته شود. سپس تدبیری در کار آرام ساختن شورشیان بنمایند. به همین نظر امیر در شب شانزدهم ربیع الثانی به خانه میرزا آقاخان نوری رفت و عباس قلی خان جوانشیر والی و حاجی علی خان مقدم مراغه‌ای با دو نفر دیگر از اعیان به استمالت سربازان شورشی به سربازخانه رفتند و ایشان را به وعد و وعید آرام ساختند و جمعی از رؤسای آنان را به در منزل میرزا آقاخان آوردند. میرزا آقاخان نیز به استمالت آنان پرداخت. سپس امیر در مقابل ایشان حاضر شد و سران افواج شورشی در مقام عذرخواهی برآمدند و امیر وعده داد که شاه را به بخشودن گناهان شورشیان وادارد. روز بعد امیر به خانه و مقام خود برگشت و گناه شورشیان بخشوده شد. اما آغابهرام خواجه را از طهران و صدرالممالک را از قم به کرمانشاهان فرستاد و اسماعیل خان فرّاشباشی را به پرداخت پنجاه هزار تومان جریمه مجبور ساخت. میرزا آقاخان در ازاء خدمتی که در خواباندن شورش افواج آذربایجانی بروز داده بود به لقب اعتمادالدوله و حاجی علی خان مراغه‌ای به سمت فرّاشباشی‌گری منصوب گردید.

عبّاس میرزا ملک آراء در سرگذشت خود در باب این واقعه چنین می‌نویسد:
 «شبی در ارگ همایونی غلغله و آشوبی افتاد. یک فوج نظام قهرمانیه شورش کردند به در خانه امیر نظام به قصد قتل او و بنا گذاشتند به شکستن در و هرزگی کردن. اتفاقاً از جمله حرف‌ها یکی این شده بود که ای امیر تو می‌خواستی عبّاس میرزا را که پسر آقای ماست کور کنی. این کلام را امیر در دل گرفت و چنان تصوّر نمود که این عمل از تحریک من است و کینه به هم رسانید و حال آن‌که به هیچ وجه اطلاع نداشتیم و شهدالله و کفی به شهیدا که همیشه به جز آسودگی و امن و راحت عبادالله چیزی را طالب نبوده و نیستم.»

اگرچه در ابتدای کار به مصلحت دید امیر و به علت آن‌که عده دیگری از سربازان آذربایجانی در خراسان به دفع فتنه سالار مشغول و مأمور بودند و تنبیه همشهریان

ایشان ممکن بود در آن جماعت تأثیری سوء کند افواج شورشی طهران مورد عفو قرار گرفتند، اما امیر و شاه از این حرکت که نشانهٔ عدم انضباط سربازان بود بسیار متأثر و خشمناک شدند و کینهٔ ایشان را در دل گرفتند تا در سر فرصت آن عده را سیاست کنند، چنان که در موقع خود کردند. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه در نمرة ۲۴ (۱۷ رمضان ۱۲۶۷) چنین می نویسد: «چون در بدایت طلوع کوكب فروزندهٔ این سلطنت سنیّه سه فوج از افواج آذربایجانی در سربازخانهٔ میان ارگ آغاز هرزگی کرده مفسدهٔ عظیم برانگیختند و بنای یاغی گری از دولت گذاشته بی آن که حقی یا حرف حسابی داشته باشند محض اغوای اشرار میان فوج شورش و هنگامه برپا کردند و دو شب و یک روز یاغی شده در انبار قورخانه را شکسته و فشنگ و سنگ^۱ برای خود درآوردند و جا داشت که در همان وقت سرکار اعلیحضرت پادشاهی حکم به اعدام کلّ آنها بفرمایند، لیکن به جهت مقتضی نبودن در آن وقت از سیاست و تنبیه آنها به اغماض چشم پوشیدند. از جملهٔ آن افواج یکی فوج قهرمانیه بود که علی الظاهر منشاء فساد بود از همه جدی تر حرکت می کردند و بعد از این هنگامه هم که فوج مزبور را مأمور کرمانشاهان نمودند در آن جا نیز آغاز خودسری و هرزگی نموده در خدمت مساهله و مماله کردند و این حرکت آنها نیز علاوه بر تقصیر سابق گردید، لهذا اعلیحضرت پادشاهی به موجب دستخط همایون حکم... به صاحب اختیار آذربایجان و بزرگ قشون آن جا فرمودند که مفسدین و اشرار فوج مزبور را تنبیه و سیاستی سزاوار نمایند که عبرت کلّ قشون شود و تا بعد از این احدی هوس این گونه جسارت ننماید. این اوقات از قراری که از آذربایجان خبر رسید به قدر صدوپنجاه نفر از اشرار آنها را که منشاء فساد و مصدر تقصیر بودند گرفته و سیاست به قانون نظام کرده هر یک را درخور خیانت و اندازهٔ تقصیر تنبیه نمودند. چند نفری که بیشتر مصدر خیانت و باعث جنایت بودند به سزای خود رسیدند و تتمهٔ علی قدر مراتبهم نیز تنبیه نظامی گردیده بقیهٔ فوج در نوکری خود آسوده و برقرار گردیدند و مشغول خدمت می باشند و فوج ششم تبریزی با پنج دسته از فوج خاصهٔ تبریزی نیز در این

۱. یعنی سنگ چخماق تفنگ.

شرارت و یاغی‌گری داخل بودند و لکن چون به تلافی این تقصیر فوج ششم تبریزی در خراسان خوب خدمت کردند و پنج دسته فوج خاصه نیز در دعوی فرقه ضالّه بایّه در خمسه به جان‌نثاری کوشیده بودند لهذا سرکار اعلیحضرت پادشاهی از تقصیر فوج ششم و پنج دسته خاصه تبریزی به سبب خدمات آنها گذشت فرمودند که به سبب آن تقصیر از آنها مؤاخذه نخواهد شد.»

سواد کاغذی است که امیر در همین موقع به خط میرزا محمدسعید انصاری به ناصرالدین‌شاه نوشته و در باب اخبار این واقعه به حمزه میرزا و سلطان مراد میرزا که هر دو در این تاریخ برای خواباندن انقلاب خراسان در آن سرزمین بودند به شاه دستور می‌دهد:

«قربان خاکپای اقدس همایون حاجت روای مبارکت شوم دو دستخط همایون التفات فرموده بنگارید یکی به نوّاب حمزه میرزا اما لفظ والی در حقّ او مرقوم نفرماید. یکی به نوّاب سلطان مراد میرزا مضمون این باشد که بعضی از جهّال دو فوج آذربایجانی به تحریک یک دو نفر از جهّال و اجامره در طهران هرزگی و شیطنتی کردند، یک شبانه روز هرزگی کردند داد و فریاد نمودند اگرچه به سزای خود رسیده و می‌رسند اما به آن عمّ نامدار مرقوم می‌فرماییم که سران سپاه و سایر لشکر نصرت‌پناه را به کمال مرحمت ما امیدوار بدارید تفصیل را جناب امیر نظام به شما نوشته‌اند الامر الاشرف الارفع الاقدس مطاع^۱»

اما حاجی علی خان مقدّم مراغه‌ای که در این جا صحبت او به میان آمد و امیر او را به جای اسماعیل خان فراشباشی دربار کرد و بعد از سه سال دیگر به شرحی که خواهد آمد مأمور اجرای قتل امیر شد در ابتدا یعنی در عهد حکومت محمدشاه از جانب عبّاس میرزا بر مراغه از غلام بچگان او بود در زمان ولیعهدی او سمت صندوقداری یافت و در دوره سلطنت این پادشاه تا مدّتی سمت خوانسالاری و ناظری دربار را داشت. در اواخر عمر محمدشاه زوجه دیگر او یعنی مادر عبّاس میرزا

۱. عین این مکتوب در جزء مجموعه‌ای است از مکاتیب که همه به خط یا به دستور امیر کبیر است و تعلق به آقای دکتر [قاسم] غنی دارد.

ملک آراء از حاجی علی خان به شاه شکایت برد و شاه او را با چوب زد و داغ کرد و از نظارت انداخت و تمام اموال او را گرفت^۱ و حاجی علی خان به همراهی مادر محمدشاه به مکه رفت و پس از مراجعت به تبریز آمد و خود را علی رغم مادر عباس میرزا ملک آراء به مهدعلیا مادر ناصرالدین میرزا ولیعهد بست و پیش آن زن مقرب و محترم شد و با او به طهران آمد. چون محمدشاه مرد و زمام کارها موقتاً در دست مهدعلیا قرار یافت او حاجی علی خان را برای وصول مالیات به اداره امور گیلان فرستاد و موقعی که ناصرالدین شاه به طهران آمد و بر تخت جلوس کرد حاجی علی خان در گیلان بود، سپس از آن جا معزول شد و به طهران آمد و بی کار بود تا آن که امیر به شرح مذکور در فوق او را فرّاشباشی کرد و بعدها حاجب الدّوله و ضیاءالملک و اعتمادالسّلطنه لقب و مقاماتی یافت و حوادثی بر او گذشت که به جمله ای از آنها در طی فصول آینده اشاره خواهیم کرد.

۱. از یکی از مراسلات حاجی میرزا آقاسی خطاب به محمدشاه: «در باب علی خان ناظر عرض می شود که پدرش به جهت خلاف با بنده رفت و در مراغه وفات یافت و خودش به واسطه خیانت به مال پادشاه دین پناه روحنا فداه گرفتار آمد زیادتر نترسانند که او هم تلف شود همه مالها از میان می رود به آرام و استادی مالها را از او بخواهند.» (مأخذ و نشانی آن؟ - خط مرحوم دکتر قاسم غنی)

فصل سوم

فتنه سالار

مهم‌ترین واقعه داخلی در اوآن جلوس ناصرالدین‌شاه فتنه محمدحسن‌خان سالار بود در خراسان که از اواخر ایام سلطنت محمدشاه شروع شده و دنباله آن همچنان تا این ایام امتداد داشت و اگر جلادت و کفایت میرزاتقی‌خان امیرکبیر نبود بیم آن می‌رفت که آتش فتنه آن غالب نقاط ایران را بگیرد، حتی سلطنت را هم از خاندان فتحعلی‌شاه یعنی شعبة قوانلو منتزع و به شعبة دولو که خاندان سالار باشد منتقل نماید.

محمدحسن‌خان قاجار دولو پسر اللهیارخان آصف‌الدوله صدراعظم سابق فتحعلی‌شاه است. برای آن‌که مقدمه قیام او به خوبی دانسته شود لازم می‌دانم که مجملی از احوال پدر او و کیفیاتی را که موجب رنجش این پدر و پسر از دستگاه دولتی محمدشاه شده در این جا شرح دهیم.

اللهیارخان آصف‌الدوله پسر میرزامحمدخان بیگلربیگی دولو قاجار ملقب به رکن‌الدوله است. او را به این جهت بیگلربیگی می‌گفتند که هنگام لشکرکشی آقا محمدخان به قراباغ و شوشی بیگلربیگی یعنی حاکم طهران بود و چون آقامحمدخان در پشت قلعه شوشی در تاریخ ۲۱ ذی‌الحجه ۱۲۱۱ به قتل رسید میرزامحمدخان بیگلربیگی شهر طهران را به خوبی محافظت نمود تا باباخان یعنی فتحعلی‌شاه از شیراز به پایتخت رسید و به جای عمّ مقتول خود به تخت سلطنت نشست. در نتیجه

این خدمت فتحعلی شاه همیشه بیگلربیگی را معزز و محترم می‌داشت و در میان خوانین قاجاریه او را حق تقدم می‌داد، چنان‌که همین شاه یکی از دختران خود یعنی حاجیه مریم خانم خواهر محمدتقی میرزای حسام‌السلطنه را به زوجیت به رستم خان یکی از پسران بیگلربیگی داد و چون پس از هفت ماه رستم خان فوت کرد فتحعلی شاه آن دختر را محض مزید التفات به بیگلربیگی در عقد پسر دیگر او اللهیارخان آصف‌الدوله درآورد. این زن یعنی حاجیه مریم خانم مادر پسران آصف‌الدوله از جمله محمدحسن هان سالار است. فتحعلی شاه در همین مجلس عقد گوهر خانم دختر بیگلربیگی و خواهر آصف‌الدوله را به عقد خود درآورد و بعدها خواهر دیگر همین زن را هم برای پسرش عباس میرزا ولیعهد به زنی گرفت. محمدشاه و برادرانش بهمن میرزا و قهرمان میرزا از همین خواهر آصف‌الدوله‌اند که در عقد عباس میرزا بوده. پس اللهیارخان آصف‌الدوله قاجار دوئو از یک طرف داماد و برادرزن فتحعلی شاه و از طرفی دیگر برادرزن عباس میرزا یعنی خالوی محمدشاه است و محمدحسن خان سالار پسر او و محمدشاه پسر دایی و پسرعمه یکدیگر بوده‌اند. پس از فوت میرزا محمدخان بیگلربیگی پسرش اللهیارخان در دربار فتحعلی شاه به رتبه حاجب سالاری یا ایشیک آقاسی‌باشی رسید. چون در اواخر سال ۱۲۴۰ فتحعلی شاه در سفر اصفهان بر عبدالله خان امین‌الدوله به علت خیانتی که به او منسوب شده بود بدگمان گردید او را که بعد از پدرش حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی صدارت داشت از این مقام انداخت و پس از برگشتن به طهران اللهیارخان را به لقب آصف‌الدوله ملقب و به صدارت منصوب نمود و پسرش حسن خان را به جای پدر به منصب ایشیک آقاسی‌باشی یعنی سالاری دربار برقرار کرد. علت اشتها حسن خان به سالار هم همین است.

دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه که در سال ۱۲۴۱ شروع شده در ایام صدارت آصف‌الدوله بوده است. از آن‌جا که یک عده از درباریان فتحعلی شاه از عباس میرزا ولیعهد و فرمانده کل قوای ایران در مقابل روسیه و وزیر و مدبر کارهای او میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی مظنون و ولیعهد را به مواضعه با روسیه متهم داشته بودند

فتحعلی شاه را واداشتند تا آصف الدوله را از طهران به آذربایجان فرستاد برای آن که در عملیات جنگی شرکت کند و عباس میرزا و سران لشکری او به رأی صدراعظم و فرستاده مخصوص شاه رفتار نمایند.

در جنگ سوم گنجه که پشت مقبره حکیم نظامی در ۲۳ ربیع الاول ۱۲۴۲ اتفاق افتاد به علت اختلاف نظری که بین ولیعهد و قائم مقام از طرفی و آصف الدوله از طرفی دیگر روی داد و در نتیجه آن آصف الدوله در رساندن کمک به سپاه ولیعهد مداخله نمود و در حین جنگ گریخت لشکر ایران شکستی سخت خورد و کلیه فتوحاتی که در سه هفته اول جنگ نصیبشان شده بود از کف رفت. سال بعد هم در جنگ قلعه عباس آباد آصف الدوله باز چنان که باید در معرکه پایداری نمود و آن قلعه مسخر سپاه روس شد. عاقبت آصف الدوله در سال ۱۲۴۴ از طرف شاه به حفظ تبریز مأمور گردید، اما در آن جا هم کمال بی کفایتی را ظاهر ساخت و تبریز به علت خیانت میرفتاح به دست روس ها افتاد و آصف الدوله در خانه ای پنهان شد. فرمانده سپاه روس او را یافت و در حبس خود نگاه داشت و او همچنان در حبس روس ها بود تا آن که پس از عقد معاهده منحوس تر کرمان چای در ۵ شعبان ۱۲۴۳ آن را او و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه از طرف فتحعلی شاه امضا کردند و آصف الدوله به طهران آمد.

فتحعلی شاه که از خیانت و سستی های آصف الدوله در جنگ با روسیه سخت در خشم آمده بود پس از برگشتن او به طهران امر داد که او را در ارگ به توپ مروارید بستند و چوب زدند. حسب الامر شاه اولین چوب را هم عباس میرزا برادرزن [و شوهر خواهر]^۱ آصف الدوله به او زد.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام که از آصف الدوله دلی پر خون داشته در باب همین فرار او از گنجه و از کنار رود زگم می گوید:

بگریز به هنگام که هنگام گریز است رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است
جانست، نه آنست که آسانش توان داد بشناس که آسان چه و دشوار چه چیز است

۱. خط مرحوم دکتر قاسم غنی.

از رود ارس بگذر و بشتاب که اینک ای خائن نام و نمک شاه و ولیعهد سختم عجب آید که تو را با صد و ده توپ آن آهوی رم دیده که در یک شب و یک روز نه دشمن روس است که در جنگ و جهاد است پرگرد و غبار از چه شود حیف بود حیف آن صلح به هم برزن و از جنگ به در زن گوید که غلام در شاهنشهم اما بار و بنه را ریخته از معرکه بگریخت الخ...

بعد از پیش آمد این وقایع فتحعلی شاه اگرچه آصف الدوله را از صدارت انداخت و بار دیگر عبدالله خان امین الدوله را بر روی کار آورد ولی گناهان آصف الدوله را هم عفو نمود و مثل سابق به همان سمت صاحب سالاری برقرارش کرد. از این تاریخ که ۱۲۴۴ است تا مرگ فتحعلی شاه در جمادی الاخری ۱۲۵۰ یعنی در تمام دوره دوم صدارت عبدالله خان امین الدوله، آصف الدوله در همین مقام بود. اما هیچ گاه از خیال صدارت بیرون نمی رفت و پیوسته در پی فرصت برای تحصیل مقام از دست رفته می گشت.

با زحماتی که میرزا ابوالقاسم قائم مقام در رساندن محمدشاه به تخت سلطنت متحمل شد و بعضی از عملیات زشتی که برای تحکیم کار محمدشاه به دست او صادر گردید، مانند کور کردن جهانگیر میرزا و خسرو میرزا برادران این شاه و غیره، تقریباً یقین بود که در جلوس محمدشاه صدارت نصیب قائم مقام خواهد شد. اما عبدالله خان امین الدوله و اللہیارخان آصف الدوله که هر دو تعلق خاطر محمدشاه را به قائم مقام و سخت کشی و بطش قائم مقام را از پیش می دانستند و صدارت شاه جدید را هم هر یک برای خود می خواستند در صدد برآمدند که مانع وصول قائم مقام به مقصود شوند. امین الدوله پیش از حرکت محمدشاه از تبریز خود را به علیشاه

ظل السلطان عمّ او که در طهران به ادّعی سلطنت برخاست بست و جانب او را گرفت، ولی همین که دید که اساس کار ظل السلطان سست است و محمدشاه عنقریب بر همه مدعیان غالب می آید در اصفهان به خانه حاج سید محمدباقر شفتی حجة الاسلام متحصن گردید و چنین شهرت داد که دیگر در امور مملکت مداخله نخواهد کرد. بنابراین برای قائم مقام یک مدعی بیش نماند و آن اللهیارخان آصف الدوله خال محمدشاه بود که به علت سابقه صدارت و انتساب به قاجاریه و نسبت نزدیک به شاه بسیار متنفذ و قوی بود و طرفدارانی صاحب قدرت و نفوذ نیز داشت اما قائم مقام به زیرکی و تدبیر بالاخره آصف الدوله را هم از میدان در کرد و برای او فرمان حکومت فارس را از محمدشاه گرفت. آصف الدوله آن را پذیرفت به شرط آن که حسن خان پسرش سالار باشد و پسر دیگرش محمدقلی خان حاکم اصفهان و پسر شومش بیگلربیگی طهران و حکومت بروجرد و همدان را هم به کسان او واگذارند، و بسی امتیازات دیگر از این قبیل خواست. قائم مقام همه را فهرست نمود و پیش محمدشاه برد و آنها را با آب و تاب تمام به عرض رساند و گفت آصف الدوله با این ترتیب فتوت به خرج داده و از تقاضای تاج و تخت ایران در گذشته است! محمدشاه خشمناک شد و او و پسرش حسن خان را ظاهراً به حکومت خراسان فرستاد، در صورتی که به تحریک قائم مقام ایشان را از طهران تبعید نمود تا در کارهای دربار و صدارت دخالتی مستقیم نداشته باشند، اما محمدقلی خان همچنان در طهران ماند و سمت صاحب سالاری یافت. به مناسبت ذکر عبدالله خان امین الدوله می گوئیم که این مرد با وجود آن که در خانه حاج سید محمدباقر بست نشسته و ظاهراً از تصدی امور دنیوی تبرّی کرده بود باز دست از زمینه سازی بر نمی داشت. کاغذ ذیل که یکی از شاهکارهای منشیانه قائم مقام است و قائم مقام آن را از جانب محمدشاه به حاج سید محمدباقر به اصفهان نوشته بر این مدعی دلیل است:

«مسطورات آن جناب به نظر اصابت اثر رسید و چون وصول مکاتبات به قاعده مشهوره بدلی از حصول ملاقات می تواند شد خاطر مهر مظاهر را که در هوای شوق دیدار بود زاید الوصف مسرور و مبتهج ساخت. سابقاً در باب مقرّب الخاقان

امین‌الدوله اظهاری کرده بودند و بر وفق خواهش آن جناب مقرر شد که اگر مصلحت خود را در تقلد اشغال دنیوی می‌داند به آستانه اقدس شتابد و اگر به اقتضای سن و التزام تشریح راغب اعمال اخروی است به عتبات عالیات عرش درجات عازم شود و در هر حال بعد از فضل خدا به واسطه آن جناب در کنف رأفت و توجه ما باشد. لیکن بعد از آن سطور توسط آن جناب و این‌گونه تفقد ما چندی گذشت که به هیچ‌یک از این دو کار اقدام نکرد و در میان دنیا و آخرت معطل بود و به تواتر و شیاع رسید که در این ظرف مدت بیکار نبوده و بی سبب تعطیل جایز نداشته. بر آن جناب مستطاب بهتر معلوم است که تا حال چه مبلغ مال مردم در اصفهان تلف شده و چه قدر دماء و نفوس در خارج و داخل آن ولایت بر باد فنا رفته، اگر سخن مردم در حق او صدق است واجب است که از آن ولایت اعراض کند و اگر مبنی بر اغراض است چه لازم است که در میان دارالخلافه و فارس بنشیند و عرض سهام تهمت گردد، بالجمله باز آنچه در باب مصلحت مملکت و آسودگی او به خاطر فاتر می‌رسد همین است که یا به خدمت ما در طهران یا به طاعت خدا در عتبات پردازد و تا زود است به یکی از این دو کار اقدام کند و در هر صورت آن جناب مأذون است که به وکالت نواب همایون ما مشارالیه را اطمینان دهد. اما هرگاه از این مصلحت دید ما که محض خیرخواهی خلق و رأفت درباره اوست تخلف کند از آن جناب خواهش داریم که او را در جوار خود راه ندهد و من بعد هر گونه خواهشی که باشد اظهار کند که معتقدانه در مقام انجام برآیم.^۱

امین‌الدوله به این مراسله تهدیدآمیز اعتنایی نکرد و چون در پناه حجة الاسلام شفتی که در عهد خود بسیار مقتدر و متنفذ بود می‌زیست زیاد از کسی باک نداشت و دائماً در کار حکامی که به اصفهان می‌رفتند اخلال می‌کرد.

پس از قتل قائم‌مقام، محمدشاه بار دیگر امین‌الدوله را تکلیف کرد که یا به طهران بیاید و یا عازم عتبات شود و برای ابلاغ این تکلیف در شوال ۱۲۵۱ یکی از پیشخدمتان خاصه خود را به اصفهان فرستاد. امین‌الدوله قریب شش ماه مأمور محمدشاه را سر دواند تا آن‌که به دستگیری مستر مک‌نیل وزیرمختار انگلیس از

محمدشاه تأمین گرفت و عازم عتبات شد و تا شعبان سال ۱۲۶۳ که در کربلا به سن هفتاد فوت کرد در آن بلاد مجاور بود.

اما آصف الدوله به شرحی که در احوال حاجی میرزا آقاسی گفتیم پس از آن که خبر قتل قائم مقام را شنید خود را به عجله به طهران رساند که جای مدعی دیرینه خود را بگیرد و بر کرسی صدارت بنشیند. اما در این مرتبه هم توفیق نیافت و شاه بعد از نصب حاجی میرزا آقاسی به صدارت به آصف الدوله امر داد که به خراسان بازگردد.

آصف الدوله که از دستگاه دولت ملالت بسیار در خاطر داشت این بار بیشتر ملول گردید و با کینه شدیدی نسبت به حاجی میرزا آقاسی به خراسان برگشت و از این تاریخ بین او و حاجی روز به روز دشمنی بالا می گرفت و دو طرف به هر قدرت که بود در شکست کار خود می کوشیدند. اما قدرت حاجی به علت ضعف نفس محمدشاه و نفوذی که این وزیر در مزاج او داشت به مراتب بر قدرت آصف الدوله می چربید. به همین جهت هر اقدامی که آصف الدوله برای تزلزل مقام حاجی به دستیاری خواهرش مهدعلیا مادر شاه می کرد خنثی و بلا اثر می ماند.

در سال ۱۲۵۳ که محمدشاه برای سرکوبی کامران میرزا حکمران هرات عازم آن سرزمین گردید، آصف الدوله در بسطام به خدمت او رسید و شاه او را به تسخیر بادغیس مأمور نمود و آصف الدوله در شمال افغانستان حالیه به فتوحات مهمی نایل آمد و در تمام مدت محاصره هرات در اردوی شاه بود و در کشمکش ها دخالت داشت.

دشمنی بین آصف الدوله و حاجی میرزا آقاسی در اواخر سلطنت محمدشاه سخت بالا گرفت، به خصوص که آتش این دشمنی را خصومت بین محمدقلی خان پسر آصف الدوله ایشیک آقاسی باشی محمدشاه و الله قلی میرزا ایلخانی پسر زن حاجی هر روز دامن می زد و بر شدت آن می افزود. الله قلی میرزای ایلخانی پسر زن حاجی که پسر عمه محمدشاه و پسر دایی محمدقلی خان بود به شرحی که خواهیم دید با وجود بی لیاقتی و عیاشی به علت آن که مادرش را حاجی در عقد خود داشت بر همه بزرگان و اعیان دولت تحکم می کرد و همه را مطیع امر و منقاد اراده خود می خواست و به هر فتنه و فساد و هرزگی و تعدی که اراده می نمود دست می زد و از

کسی اندیشه نداشت. محمدقلی خان که این گستاخی را از او می‌دید و بی‌کفایتی و ضعف نفس شاه و وزیر را علناً مشاهده می‌کرد پیوسته مراتب را به پدر و برادر به مشهد می‌نوشت و تزلزل دولت محمدشاه و لزوم دفع حاجی را به ایشان گوشزد می‌نمود. در سال ۱۲۶۲ متولی آستانه رضوی حاجی میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام فوت کرد. آصف‌الدوله از موقع استفاده نموده از شاه درخواست کرد که چون پیر شده آفتاب عمرش روبه زوال است می‌خواهد که این بقیه عمر را از خدمات دولتی معاف و به خدمتگزاری آستانه قدس رضوی مشغول باشد و به جای او پسرش حسن خان سالار امور مملکت خراسان را اداره کند. در حقیقت غرض آصف‌الدوله و سالار این بود حال که از شرّ مرد متنفّذ مقتدری مثل حاجی میرزا موسی خان آسوده شده‌اند سمت تولیت را نیز خود در دست داشته باشند و نگذارند که کسی دیگر از طهران به عنوان مأمور و جاسوس حاجی میرزا آقاسی به مشهد بیاید و خار راه ایشان در وصول به مقاصدی که دارند بشود.

پس از آن که حسن خان سالار از طرف پدر بالاستقلال فرمانفرمای خراسان شد قدم در عرصه طغیان علنی نسبت به دربار طهران گذاشت، حتی به داعیه استقلال و سلطنت طلبی نیز برخاست و مکرّر این بیت فردوسی را می‌خواند که:

مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی

عمده تکیه سالار در قیام خود بر کردان قوچان و ترکمان شمال خراسان بود و می‌خواست که با شوراندن این دو طایفه بر دولت و استعانت از ایشان اساس کار خود را محکم کند. به همین نیت ابتدا دختر خود را در عقد جعفرقلی خان بُزنجردی پسر نجف‌قلی خان ایلخانی کردان شادلو درآورد و خواهر او را هم به زنی گرفت. چون جعفرقلی خان نسبت به دولت یاغی بود حاجی میرزا آقاسی از شنیدن خبر این مواسلت برآشفست و به آصف‌الدوله دستور داد که جعفرقلی خان را روانه طهران نماید. اما هرچه حاجی از طرف محمدشاه در این کار اصرار می‌ورزید آصف‌الدوله و پسرش سالار از قبول فرمان سر می‌پیچیدند و به اقسام بهانه‌ها و عذرها توسل می‌جستند.

پس از وصلت سالار با جعفرقلی خان بزنجردی یکی دیگر از خوانین کرد به نام محمدحسن خان دینی که سابقاً از وابستگان جعفرقلی خان و نجفقلی خان بود و در این ایام آصف‌الدوله و سالار دیگر اعتنایی به او نمی‌کردند به رغم این جماعت به طهران آمد و با دادن هدایا و تقدیمی‌ها از حاجی میرزا آقاسی فرمان حکومت قلعه نردین (مابین جاجرم و استرآباد بر سر راه ترکمانان) را گرفت و چون به مقرّ مأموریت بازگشت به دستور حاجی میرزا آقاسی به آصف‌الدوله و سالار اعتنایی نکرد و خود را مستقل و از اطاعت حاکم خراسان بی‌نیاز شمرد. آصف‌الدوله قلی خان شادلو را محرمانه به قتل او واداشت. جعفرقلی خان هم جمعی از سواران کرد و ترکمن را به این کار مأمور کرد. ایشان شبانه بر سر محمدحسن خان نردینی ریختند و او را کشتند و قلعه نردین را خراب کردند. بعد از آن که حاجی و شاه از این واقعه خبردار شدند از آصف‌الدوله بازخواست سخت نمودند و ارسال جعفرقلی خان را به طهران مؤکداً خواستند. آصف‌الدوله از نسبت قتل محمدحسن خان به خود تبری کرد و در فرستادن جعفرقلی خان هم کمافی‌السابق تعلل نمود. عاقبت محمدشاه آصف‌الدوله را به طهران خواست، اما او به آسانی زیر این بار نرفت و به بهانه آن که آستانه بی‌متولی می‌ماند تا مدتی در رفتن به طهران مسامحه به خرج داد و نامه‌ها و پیغام‌های فراوان به دربار فرستاد همه دایر بر دشمنی صریح با حاجی میرزا آقاسی و لزوم عزل او. لیکن با وجود ارادت عجیب محمدشاه به حاجی تمام این نوشته‌ها و پیغام‌ها بلااثر ماند و شاه حاضر نشد که به هیچ‌یک از آنها توجهی کند. عاقبت حاجی میرزا آقاسی برای بستن راه بهانه آصف‌الدوله و کوتاه کردن دست او از آستانه یکی از منسوبان خوئی خود را به نام حاجی میرزا عبدالله سمت تولیت آستانه داده روانه مشهد نمود. آصف‌الدوله چاره‌ای ندید جز آن که در سال ۱۲۶۳ با صد هزار تومان پول عازم طهران شود تا شاید با خرج این پول حاجی را از مقام صدارت بیندازد و بر جای او بنشیند و موجب تحکیم کار سالار پسرش در خراسان شود. اما این وسیله هم مؤثر نیفتاد. چه حاجی قبل از رسیدن آصف‌الدوله به طهران با شاه طرح تبعید او را ریخته بودند. این بود که آصف‌الدوله پس از وصول به پایتخت علاوه بر آن که مورد بی‌عنایتی شاه گردید به او

حکم شد که به سفر مکه عازم شود. آصف‌الدوله هم با مهدعلیا یعنی خواهر خود و مادر محمدشاه به آن صوب عزیمت نمود و پس از ادای مراسم حجّ به عتبات آمده در آنجا مقیم گشت. بعد از حرکت آصف‌الدوله از طهران به حجاز یعنی پس از کوتاه شدن قطعی دست او از سیاست و توطئه، محمدشاه برادر بزرگتر سالار میرزا محمدخان بیگلربیگی را که داماد شاه نیز بود به جای سالار به حکومت خراسان فرستاد و سمت تولیت آستانه را به سالار سپرد و غرضش از این کار آن بود که شاید بین دو برادر اختلاف بیفتد. یا آنکه لااقل سالار امر برادر بزرگتر را اطاعت کند و از نافرمانی دست بردارد. میرزا محمدخان بیگلربیگی به مشهد رفت، اما از آنجا که سالار از او زیرک‌تر و با کفایت‌تر بود به جای آنکه سالار مطیع او شود او تحت نفوذ برادر کوچک‌تر قرار گرفت و در حقیقت یار و یاور برادر در عصیان و طغیان بر ضدّ شاه و حاجی شد.

در موقعی که آصف‌الدوله به طهران می‌آمد و داعیه سلطنت‌خواهی پسرش سالار را هم می‌دید به او گفت که چون ما از خاندان سلطنت نیستیم بسیار مشکل است که مردم زیر بار پادشاهی ما روند، بهتر آن است که بهمن میرزا برادر شاه را که مردی لایق و در آذربایجان مقتدر و متنقذ است و با حاجی و شاه هم میانه خوبی ندارد برای این کار برانگیزانیم و به دست او دولت این شاه و وزیر بی کفایت را براندازیم. چون این توطئه معلوم حاجی میرزا آقاسی شد به شرحی که سابقاً دیدیم او در صدد استیصال بهمن میرزا برآمد و عاقبت آن قضیه به پناهنده شدن بهمن میرزا و فرار او به روسیه و ماندن و مردن او در آنجا منتهی گردید.

از آنجا که شورش خراسان و فتنه سالار بالا گرفت شاه و حاجی مجبور شدند که برای قلع ریشه این فساد سپاه و سرداران کافی به آن سمت روانه دارند، به خصوص که علاوه بر کردان بجنوردی قسمتی از ترکمانان استرآباد هم به اغوای سالار سر به طغیان برداشته و بر حاکم این ولایت عاصی شده بودند و سالار هم پس از تسخیر قلعه کلات با سپاهسانی قریب به ۲۵،۰۰۰ نفر به عزم تسخیر طهران تا مزینان جلو آمده بود.

محمدشاه ابتدا از طهران ابراهیم خلیل خان سرتیپ را مأمور خراسان کرد. او در خاک بسطام جعفرقلی خان ایلخانی شادلو را مغلوب نمود. اردوی دیگری که به سرکردگی محمدعلی خان سرتیپ ماکویی بود در ده ملاّ بر یاران سالار غلبه کردند. اردوی سوّمی هم به سرکردگی حمزه میرزا برادر شاه که به حکومت خراسان تعیین شده بود رسید و این سه سپاه به کلی رشته مقاومت سالار و یاران کرد و ترکمان او را درهم شکستند و سالار و جعفرقلی خان منهدماً به میان قبایل ترکمان پناه جستند و میرزا محمدخان بیگلربیگی برادر سالار در آستانه رضوی متحصّن گردید.

با وجود فرار سالار به میان ترکمانان و تحصّن برادرش در آستانه باز این دو برادر از تعقیب خیالات خود دست برنمی داشتند، به خصوص که جمع کثیری از مردم مشهد باطناً با ایشان همدست بودند و به علّت مرضی که در همین ایّام بر حمزه میرزا مستولی شد و او را از توجه کامل به امر سالار بازداشت و رفتار زشتی که از سربازان دولتی در مشهد بروز کرد زمینه تجدید فساد برای آن دو برادر مساعد بود. سالار از خارج و میرزا محمدخان بیگلربیگی از داخل آستانه به تحریک هواخواهان مشهدی خود مشغول شدند و این جماعت قبل از هر چیز به قتل حاجی میرزا عبدالله خوبی متولّی آستانه که جاسوس حاجی میرزا آقاسی و سبب عمده شکست کار سالار شده بود پرداختند. همچنین داروغه شهر را کشتند و جسد متولّی را بر یکی از دروازه های شهر آویختند و به هواخواهی سالار و برادرش سر به شورش برداشتند. سالار هم به عجله خود را از سرخس به مشهد رساند و بین قوای دولتی که قسمتی در ارگ شهر و قسمتی دیگر در خارج آن تحت امر حمزه میرزا بودند از طرفی و شورشیان شهری و اتباع سالار در گرفت و قریب به سه ماه نزاع و جنگ بین دو طرف برقرار بود و روز به روز بر قوّت و قدرت سالار افزوده می شد و بر سپاهیان دولتی شکست های عنیف وارد می آمد. طغیان مردم مشهد و شورش دوّم سالار از تاریخ بیست و پنجم رمضان ۱۲۶۴ یعنی ده روز قبل از تاریخ فوت محمدشاه و پنجاه و شش روز پیش از ورود ناصرالدین شاه و میرزاتقی خان امیرکبیر به پایتخت شروع شده است.

در اوان کشمکش حمزه میرزا با سالار در مشهد خبر مرگ محمدشاه نیز به اردوی طرفین رسید و این خبر به همان اندازه که اسباب ضعف کار سپاهیان دولتی شد بر قوّت و شوکت سالار افزود مخصوصاً که در دوره فترت بین مرگ محمدشاه و ورود ناصرالدین شاه به طهران دیگر کسی نبود که بتواند به اردوی دولتی در خراسان کمکی برساند و حمزه میرزا در نتیجه بیماری و قحط و غلایی که در لشکریان او افتاد دچار نکبتی شدید شد تا آن جا که بیش از سه هزار پیاده و سواره جنگی نداشت، در صورتی که عده اتباع سالار چندین برابر بیشتر بود و به استثنای یکی دو تن از رؤسا و خوانین خراسان بقیه همه به یاری و موافقت او قیام کرده بودند.

در فتنه مشهد یار محمدخان وزیر هرات که بعدها ظهیرالدوله لقب یافت تهیه سپاه و استعداد جنگی مفصلی دیده مهیا نشده بود که ببیند عاقبت کار خراسان به کجا منتهی می شود و او چگونه می تواند از این اوضاع استفاده کند.

در حین محاصره مشهد سالار، جعفرقلی خان شادلو را به استقامت پیش یار محمدخان به هرات فرستاد و حمزه میرزا هم که به قدرت شخصی از عهده سالار برنیامد دست توسل به دامن یار محمدخان دراز کرد و به او وعده داد که اگر به مشهد بیاید و به یاری او فتنه سالار دفع شود حمزه میرزا بیست عراده توپ و مقدار زیادی تفنگ و حکومت دو قلعه از قلاع سرحدی خراسان را به او وا خواهد گذاشت. این بود که یار محمدخان با دو هزار سواره افغانی و مقدار کثیری آذوقه و مهمات به مشهد حرکت نمود و جعفرقلی خان شادلو را هم با خود همراه داشت، لیکن هیچ کس درست باطن خیال او را نمی دانست و سالار و حمزه میرزا هر یک چنین تصوّر می کردند که یار محمدخان به یاری او می آید. یار محمدخان بالاخره جانب حمزه میرزا را گرفت و افاغنه همراه او و قوای دولتی به مشهد حمله ای سخت بردند لیکن شکست خوردند و عاقبت در صدد برآمدند که با سالار داخل در مذاکره صلح شوند و برای تهیه زمینه این مذاکره یار محمدخان جعفرقلی خان شادلو را پیش سالار فرستاد. جعفرقلی خان که از یار محمدخان به علت بد رفتاری او نسبت به خود رنجیده بود پس از برگشتن به خدمت سالار برعکس او را به پایداری در مقابل حمزه میرزا و یار

محمدخان تشویق نمود، به همین علت قصه صلح بین طرفین سر نگرفت و یار محمدخان به حمزه میرزا توصیه کرد که با سپاهیان خود به هرات عقب بنشیند تا کار سلطنت در طهران سر و صورتی پیدا کند و دولت جدید برای تدبیر کار خراسان راهی بیندیشد. پس از عقب نشینی حمزه میرزا از مشهد به هرات که در حدود اوایل محرم ۱۲۶۵ اتفاق افتاد سالار به سرعت به طرف راه مشهد به طهران به پیشروی مشغول شد و جام و نیشابور و قوچان و سبزوار را هم تحت امر خود درآورد و در حقیقت مالک سراسر خراسان گردید و آن سرزمین وسیع را به کلی از اطاعت مرکز سلطنت قاجاریه خارج ساخت.

این بود اوضاع و احوال خراسان مقارن ایامی که ناصرالدین شاه و امیرکبیر تازه از تبریز به طهران رسیده بودند و هنوز چنانکه باید سلطنت شاه جوان و صدارت وزیر جدید اساس و استحکامی پیدا نکرده بود.

امیرکبیر که در عقل و تدبیر او جای هیچ سخنی نیست در اول ورود به پایتخت دید که با نداشتن دیناری پول در خزانه و هیچ گونه سلاح و سپاهی برای فرستادن به خراسان جز افتتاح ابواب مذاکره با سالار و گرم کردن سر او به گفتگو چاره‌ای دیگر نیست. به همین جهت حاجی نورمحمدخان عم سالار را با سلیمان خان افشار که از دوستان جعفرقلی خان شادلو بود به استمالت یاغیان روانه خراسان نمود و در همین ایام هم شب و روز به تهیه سپاه و قورخانه مشغول گردید. سلیمان خان افشار در نیشابور جعفرقلی خان را به اطاعت دولت درآورد و او عریضه‌ای در طلب عفو به طهران نوشت و از سالار تبری نمود. ولی سالار با این که پس از مذاکراتی که با عم خود نمود و قرار گذاشت که یکی از پسران خویش را به عذرخواهی روانه طهران نماید قریب دو سه هفته را همچنان به تعلل و ممانده گذراند و چون امیرکبیر به وسیله مأمورین محرمانه خود بر نیات سوء سالار کاملاً اطلاع یافته بود قریب هفت هزار سپاهی و هجده عراده توپ و پانصد بار قورخانه را که به عجله تهیه دیده بود از طهران به سرکردگی سلطان مرادمیرزا برادر حمزه میرزا روانه خراسان نمود و نیتش این بود که سلطان مرادمیرزا را پس از یافتن قدرت و قوت به جای حمزه میرزا والی خراسان

نماید، چه امیر از سابقه حکومت حمزه میرزا و بدرفتاری سپاهیان او با مردم مشهد و فرارش به هرات راضی نبود و ابقای او را پس از عاجز ماندن از تسخیر مشهد و دفع فتنه سالار صلاح نمی دانست. لیکن منظور خود را فاش نکرد و ابتدا چنین وانمود که سلطان مراد میرزا را به یاری حمزه میرزا می فرستد. در نامه ای که امیر کبیر اندکی پس از فرستادن سلطان مراد میرزا به خراسان به ناصرالدین شاه نوشته و در آن به شاه جوان دستور می دهد که تفصیل واقعه شورش نظامیان را در طهران بر صدراعظم (در ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۶۵) به حمزه میرزا و سلطان مراد میرزا بنویسد صریحاً به شاه می نویسد که از استعمال لفظ «والی» در حق حمزه میرزا خودداری کند. سواد آن مکتوب را که عین آن به خط میرزا محمد سعید انصاری (منشی میرزا تقی خان امیر که بعدها مؤتمن الملک لقب یافت و وزیر خارجه شد) در تصرف جناب آقای دکتر غنی است ذیلاً نقل می کنیم:

«قربان خاک پای اقدس همایون حاجت روای مبارکت شوم، در دستخط التفات فرموده بنگارید یکی به نواب حمزه میرزا اما لفظ والی در حق او مرقوم نفرمایند، یکی به نواب سلطان میرزا. مضمون این باشد که بعضی از جهال دو فوج آذربایجانی به تحریک یک دو نفر از جهال و اجامره در طهران هرزگی و شیطنتی کردند یک شبانه روز هرزگی کردند داد و فریاد نمودند، اگرچه به سزای خود رسیده و می رسند اما به آن عم نامدار مرقوم می فرماییم که سران سپاه و سایر لشکر نصرت پناه را به کمال مرحمت ما امیدوار بدارید. تفصیل را جناب امیر نظام به شما نوشته اند. الامرالاشرف الارفع الاقدس مطاع». بدبختانه عین مراسله امیر نظام یعنی امیر کبیر به حمزه میرزا و سلطان مراد میرزا به دست نیامد. سلطان مراد میرزا در غره محرم ۱۲۴۵ به سبزوار رسید و امیر اصلان خان پسر سالار را که در آن جا بود به اطاعت دولت خواند، لیکن او زیر بار نرفت و ابواب شهر را بر روی سلطان مراد میرزا و لشکریان او بست و سلطان مراد میرزا به محاصره آن جا پرداخت. اما کمی بعد دریافت که تسخیر آن جا به آسانی دست نخواهد داد مخصوصاً که سالار هم با عده ای مردان جنگی به یاری پسر شتافته بود، ناچار تسخیر سبزوار را برای موقعی دیگر گذاشت و به سمت نیشابور و قوچان و

جوین و اسفراین رفت و بعد از تسخیر این بلاد و دست یافتن بر قلعه‌های مستحکم آن نواحی به سبزوار برگشت و در تمام این مدت امیرکبیر مرتباً از طهران فوج فوج سواره و پیاده و بار بار قورخانه و مهمات دیگر به مدد سلطان مرادمیرزا می‌فرستاد و بر عدت و شوکت او می‌افزود. سلطان مرادمیرزا بعد از مدتی محاصره بالاخره در چهاردهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۵ ارگ سبزوار را که مهم‌ترین پناهگاه امیراصلان‌خان پسر سالار بود گشود. امیراصلان‌خان گریخت ولی عمّ او میرزا محمدخان بیگلربیگی و جمعی دیگر از سران سپاهی سالار اسیر شدند و سلطان مرادمیرزا پس از این فتح بزرگ در ۲۰ ربیع‌الثانی به نیشابور رفت. اما حمزه میرزا پس از شنیدن خبر آمدن سلطان مرادمیرزا و فتوحاتی که به دست او صورت گرفته بود از هرات به نیشابور آمد و در این نقطه با برادر ملاقات کرد و در همین جا بود که فرمان احضار او به پایتخت و حکم حکومت سلطان مرادمیرزا از طرف امیرکبیر رسید. حمزه میرزا عازم طهران شد و شاه به دستور امیر پس از چندی او را به حکومت آذربایجان فرستاد و به او لقب حشمة‌الدوله داد.

هنگامی که سلطان مرادمیرزا در نیشابور بود امیرکبیر چراغ‌علی‌خان زنگنه از منسوبین میرزا محمدخان امیرنظام را که از دست پروردگان او و امیر هر دو و مورد اطمینان امیر بود روانه خراسان کرد تا باز سالار را به اطاعت دولت بخواند و ترتیبی کند که کار فتنه او بدون جنگ و خونریزی بیشتر خاتمه یابد. چراغ‌علی‌خان پس از رسیدن به خدمت سلطان مرادمیرزا در نیشابور به مشهد شتافت و با سالار ملاقات کرد و پیغام‌های امیر را به او رساند مشعر بر این که عجالتاً یکساله عازم زیارت مکه شود تا غوغای خراسان بخوابد و پس از مراجعت بار دیگر به حکومت خراسان برگردد. اما سالار که به این امر راضی نبود فقط قبول کرد که یکی از پسرانش را به عنوان گروه به طهران بفرستد و پس از آن که از بخشایش گناهانش از طرف شاه و امیر اطمینان حاصل شد خود نیز عازم پایتخت شود. چون این سفارت هم نتیجه‌ای نداد و اتباع سالار هم با چراغ‌علی‌خان بدسلوکی کردند به سلطان مرادمیرزا از طرف امیر امر شد که به قلع ماده سالار اقدام نماید. سلطان مرادمیرزا پس از مسخر ساختن قلعه کلات به دور شهر مشهد آمد و آن جا را در محاصره گرفت.

در این ایام تمام فکر و ذکر امیرکبیر در طهران متوجه فیصله بخشیدن کار خراسان بود و چون از استعداد فوق‌العاده سالار و طرفداران بیشمار او از رؤسای کرد و ترکمن و خوانین و علمای خراسان گرفته تا مردم شهر مشهد و بعضی دیگر از بلاد اطلاع کامل داشت و ضعف قوای دولتی نیز در اول کار مشهود بود به همین علت در این مرحله با احتیاط و اندیشه بسیار می‌رفت، از یک طرف پی‌درپی به سلطان‌مراد میرزا کمک می‌رساند و از طرفی دیگر با فرستادن نمایندگان چند پیش‌سالار او را به استمالت و طلب عفو می‌خواند و در حقیقت تا موقعی که اسباب کار سلطان‌مراد میرزا را کاملاً فراهم سازد سالار را به مذاکره و مجامله از حرکت باز می‌داشت و آنی نبود که رسل و رسایل بین او و سلطان‌مراد میرزا قطع شود و چون مردم خراسان از حرکات بسیار زشت سپاهیان حمزه‌میرزا یادگاری مولم داشتند و در حقیقت همان طرز معامله ناپسند ایشان هم اهالی مشهد را به طغیان و طرفداری از سالار واداشته بود امیرکبیر بیش از هر چیز به سلطان‌مراد میرزا توصیه می‌کرد که طوری حال انضباط را در میان سربازان خود حفظ کند که به احدی از مردم تعدی نشود و حال تنفر و وحشت سابق تجدید نگردد، حتی سلطان‌مراد میرزا را در صورت ظهور تعدی و اجحاف از سربازان زیر دستش شخصاً مسؤول قرار داد و او را به مجازات سخت تهدید نمود. حکایت ذیل که از کتاب «آگهی کارشهان» تألیف آقای حاج میرزا حسن خان انصاری نقل می‌شود بر این مدّعی شاهدهی است. مؤلف دانشمند آن کتاب می‌گوید:

«شبی در مجلس انس با آصف‌الدوله شیرازی و مرحومین جلوه و حاج میرزا صفا سخن از گذشته می‌داشتیم، گفتند ما نفهمیدیم محمدشاه غازی بود که سال‌ها با روسیه می‌جنگید [کذا] و سالار به زمان او چندان بسط شوکتی در خراسان نداشت و علناً اظهار مافی‌الضمیر نمی‌نمود. فقط می‌گفت بهمن میرزا ولیعهد باشد تا رونق قاجار دولو را حفظ کند، چه شد هر قدر محمدشاه قشون فرستاد شکستند و محمدشاه از غصه دق کرد و مرد و ناصرالدین‌شاه جوانی شهوانی وقتی به تخت نشست نه یک دینار پول در خزانه بود نه یک نفر سرباز و یک توپ در لشکرخانه، نه یک ولایت امن داشتند و از اطراف سرکشان همه ولایات پا از گلیم بیرون گذاشتند، شاه بود و طهران

و تبریز آن هم بی استعداد و نزدیک بود شوکت سالار و دیگر یایان به اغتشاش داخلی قدرت مرکز را هم از شاه بگیرد چه در فارس و بهبهان و مازندران و اصفهان نیز فتنه بود، به اندک زمانی خراسان امن و هرات و مرو و سرخس و ترکمان تحت امر آمدند. پیری حاضر بود گفت از من بپرسید، به اثر تفاوت دو جمله سخن شد. خودم ایستاده بودم محمدشاه پانزده فوج سوار مستعد مکمل روانه خراسان نمود. وقت سان دادن در میدان به آنها شخصاً خطاب نمود ای سرباز و سوار، زن و بچه خراسانیان یای را به شما بخشیدیم بروید هر چه می خواهید بکنید این خبر به خراسانیان رسیده همه در طغیان و همراهی سالار فدایی وار کوشیدند و هر چه قشون رفت خلع اسلحه نموده و کشتند و باز خود ایستاده بودم امیرکبیر به زحمتی فوق الحصر چند فوج راه انداخت، روز سان به حسام السلطنه فرمود مرادمیرزا خراسان ملک شاه است و خراسانیان اولاد شاه، تو مأموری با این افواج بروی یک نفر حسن خان سالار را که می گویند یای شده بگیری اگر شنیده شد یک سوار یک توپره گاه بی پول و بی رضایت از خراسانی گرفته و تو شکم آن سوار را ندریده ای شاه شکم تو را خواهد درید. عیناً این کلام به خراسانیان رسیده خودشان ولایت به ولایت بی جنگ دروازه را بر روی قشون دولتی باز کرده تا جایی که ایلخانی با وصلت به سالار بر سالار برگشته و تابع دولت شده کلید دروازه مشهد هم اگر به دست سالار و قشونش نبود همان ساعت ورود بر روی حسام السلطنه می گشودند^۱».

محاصره مشهد از نیمه رجب ۱۲۶۵ تا نهم جمادی الاولی ۱۲۶۶ طول کشید و در این مدت پیوسته بین طرفین در خارج شهر جنگ و قتال برقرار بود و سالار و پسرش امیراصلان خان مکرر از شهر به قصد شکستن حلقه محاصره و عقب راندن اردوی دولتی بیرون می آمدند، ولی با وجود نهایت رشادت و جلادت که از این پدر و پسر ظاهر شد هیچ گاه به شکست دادن قطعی سپاهیان سلطان مرادمیرزا توفیق نیافتند و هر قدر قدرت محاصره به طول می انجامید از عده اتباع سالار و از مقدار مهمات و سیورسات او کاسته می گردید و با این که چند بار هم تراکمه به او مدد رساندند و برای

راه انداختن چرخ معاش یومیۀ سپاهیان خود به خزاین و انبارهای آستانه دست انداخت لیکن باز قدرت و قوت او افزایش نیافت، برخلاف قوای دولتی که روز به روز عدد و اسباب کارشان بیشتر و فراهم تر می شد. چه امیر در این ایام دقیقه‌ای از کار خراسان غافل نبود و کمتر هفته یا ماهی بود که اردو و مهمات تازه‌ای روانۀ خراسان ننماید چنان‌که در حین محاصره مشهد یک‌بار اردوی مجهزی به سرکردگی سرتیپ سامسون‌خان (سمسام یا صمصام‌خان) مهاجر روسی که سابقاً در ضمن احوال محمدشاه از او صحبت کرده‌ایم به معیت چراغ‌علی‌خان زنگنه سابق‌الذکر کرمانشاهانی روانۀ مشهد نمود و بار دیگر اردوی جدیدی به آن‌جا فرستاد و محمد ناصرخان دولو را که بعدها ظهیرالدوله لقب یافت به فرماندهی کل سپاه خراسان تحت امر سلطان‌مراد میرزا مأمور کرد.

محاصره مشهد به علت پایداری سخت سالار و ترکمانان هم‌دست او و احتیاط سلطان‌مراد میرزا در حمله به داخل شهر برای احتراز از کشتار بی‌فایده قریب سیزده ماه به طول انجامید. عاقبت چون مردم مشهد از حرکات زشت اتباع سالار و طول محاصره و قحط و غلابه تنگ آمدند به تدریج از دور او پراکنده و به وسیله رسولانی که به اردوی سلطان‌مراد میرزا می‌فرستادند هواخواه والی خراسان شدند. سلطان‌مراد میرزا که از انحراف مردم شهر از سالار و سست شدن بنیان کار او اطمینان حاصل کرده بود بالاخره تصمیم گرفت که با حمله مشهد را مسخر سازد و چون در یک یورش قسمتی از سنگرهای دور شهر به تصرف قوای دولتی درآمد اهالی شهر از ترس ریختن سپاهیان سلطان‌مراد میرزا به داخل مشهد فرستادگانی به خدمت او فرستادند و در این ضمن جمعی نیز از یاران سالار تسلیم والی خراسان شدند. سلطان‌مراد میرزا با فرستادگان مردم شهر قرار گذاشت که اهالی صد هزار تومان وجه نقد بپردازند تا از غارت شهر به دست سپاهیان خودداری شود و به سالار به تنهایی اجازه داده می‌شود که به هر جا که خواهد برود کسان و بستگان او نیز درامان خواهند بود و سلطان‌مراد میرزا به این تعهدات قسم به قرآن یاد کرد. به این ترتیب یاغیان ابتدا ارگ، سپس تمام شهر را به تصرف قوای دولتی دادند و روز نهم جمادی‌الاولی ۱۲۶۶ چراغ‌علی‌خان

زنگنه و سامسون خان به شهر وارد شدند، اما سالار به عهد سلطان مرادمیرزا اطمینان نکرد و از وحشت با دو پسر خود امیراصلان خان و یزدان بخش و برادرش میرزا محمدعلی خان به آستانه رضوی تحصن و پناه جست. چراغ علی خان به دستور سلطان مرادمیرزا او و پسران و برادرش را از صحن بیرون آورد و پیش والی خراسان فرستاد. در همین ایامی که سالار به صحن آستانه رضوی پناه برده بود و قاصد خبر فتح مشهد را به طهران به امیر رسانده بود امیر خلاصه این واقعه بسیار مهم را در طی نامه‌ای به ناصرالدین شاه به شرح ذیل می نویسد:

«قربان خاک پای حاجت روای مبارکت شوم، چاپار اسمش محمدتقی بیک است که در بسطام همیشه مأمور بود، دو نفر از آدم‌های او در اردوی ارض اقدس بوده‌اند از قرار تقریر غلامعلی چاپار او که از ارض اقدس به بسطام نزد او رسیده است این است که عرض می شود. روز شنبه هشتم همین ماه صبحی صمصام خان چراغ علی خان و حسین پاشا خان با ابواب جمعی خودشان ارگ را گرفته‌اند و بهادرخان را هم با چند نفر گرفته‌اند. سالار ناپاک خود را به بست حضرت افکنده در بست شرمنده مانده است. قشون و سپاه و سرکردگان دیگر هم در برج و باره‌های شهر بوده و تصرف کرده‌اند. سلطان مرادمیرزا و هر چه سوار هست اطراف شهر را گرفته‌اند که اگر از متمرّدین کسی فرار نماید آنها را بگیرند و نگذارند احدی از آنها فرار کند و فردا و پس فردا چاپارها با عرایض فتوحات انشاءالله تعالی به خاک پای اقدس خواهند رسید. خود این محمدتقی بیگ روز سه شنبه ظهری از بسطام سوار شده و امروز مغرب این جا رسید. به فضل و کرم خدا و به فرّ و اقبال سایه خدا راست و یقین و محقق است که ارگ و شهر گرفته شده است، الامر الاشرف الاعلی مطاع.»^۱

پس از رسیدن خبر فتح مشهد به طهران شاهزاده سلطان مرادمیرزا به دریافت تمثال همایون و شمشیر و محمدناصرخان دولّو به اخذ نشان الماس و سران سپاهی دیگر هر یک به تحصیل امتیازاتی درخورشان و خدمات خود نایل آمدند و شاه

۱. اصل این مراسله که به خط یکی از منشیان زیردست امیرکبیر است در جزء مجموعه‌ای متعلق به جناب آقای دکتر غنی باقی است.

سلطان مراد میرزا را لقب حسام السلطنه داد، و حسام السلطنه به شرحی که می‌دانیم لقب محمد تقی میرزا یکی از پسران فتحعلی شاه بود که به تازگی در همین اوقات فوت کرده بود.

در ورود لشکریان دولتی به شهر مشهد به دستوری که سلطان مراد میرزا از امیر داشت و ترس و وحشتی که در صورت تخلف از هیبت امیر در دل او بود این سپاهیان فاتح چنان به انضباط و احتیاط رفتار کردند که به احدی تعدی و تعرض نرسید و به همین جهت اطمینان مردم در استقبال از ایشان زیاد شد و عامه که از ترس قتل و غارت عام راحت نداشتند از این پیش آمد غیر مترقب همه به دعاگویی دولت شاه و صدراعظم جدید پرداختند.

اما سالار و دو پسر و برادر او همچنان در حبس حسام السلطنه بودند تا از طهران دستور کشتن ایشان رسید. حسام السلطنه هر چهار تن را در شب دوشنبه نهم جمادی الاخری خفه کرد و میرزا محمدخان بیگلربیگی برادر دیگر سالار را هم که سابقاً در سبزووار اسیر شده بود پیشتر از ایشان در طهران به دار آویخته بودند.^۱

اگرچه حسام السلطنه با قلع ماده فتنه سالار، شهرت و افتخار بزرگی پیدا کرد ولی بدبختانه شکنجه و عذابی که در طی دوره حبس سالار به او داد تا آن که دفینه‌ها و پول‌های خود را به او نشان دهد تا حدی نام او را لکه‌دار نموده است.

۱. و در خواجه ربیع مشهد مدفون شدند [خط مرحوم دکتر قاسم غنی].

فصل چهارم

۱

روزنامه وقایع اتفاقیه

در روز جمعه پنجم ماه ربیع الثانی از سال ۱۲۶۷ به دستور امیرکبیر در طهران روزنامه‌ای طبع و نشر شد به نام «روزنامه وقایع اتفاقیه». این روزنامه برخلاف تصور اکثر مردم، اول روزنامه‌ای نیست که در ایران انتشار یافته. برای آن که سابقه این کار در ایران معلوم شود و روزنامه‌ای که سرمشق «وقایع اتفاقیه» شده شناخته آید شرحی در این باب بر سبیل مقدمه ذکر می‌کنیم:

از اواخر سلطنت فتحعلی شاه در طهران روزنامه‌ای منتشر می‌شد که نامی مخصوص نداشت و آن را که در روی دو ورق بزرگ که یک روی هر ورق آن سفید بود چاپ می‌کردند، میرزا صالح شیرازی مهندس، اداره می‌کرد و در ابتدای یک نسخه از آن که عیناً در مجله انجمن آسیایی انگلیس (ج ۵ از سال ۱۸۳۹ میلادی) نقل شده این عبارت مسطور است: «اخبار و وقایع شهر محرم الحرام ۱۲۵۳ در دارالخلافه طهران انطباع یافته». این روزنامه که به گفته نویسنده مقاله مجله انجمن آسیایی انگلیس از چند سال پیشتر از تاریخ مذکور چاپ می‌شده لااقل تا سال ۱۲۵۵ تاریخ تحریر آن مقاله باقی بود، ولی سرنوشت بعدی آن معلوم نشد.^۱

۱. برای اطلاع بیشتر راجع به این روزنامه و نمونه‌ای از مندرجات آن رجوع کنید به دوره جدید روزنامه کاوه شماره ۳ سال اول و شماره ۵ سال دوم.

ادموند دو تامپل^۱ در تاریخ مختصری که از قاجاریه نوشته و در سال ۱۸۷۳ مسیحی مطابق ۱۲۹۰ هجری در پاریس طبع کرده در باب این روزنامه چنین می نویسد:

«در عهد محمدشاه به سال ۱۸۳۷ میلادی (مطابق ۱۲۵۳ هجری) اولین بار در طهران روزنامه‌ای دولتی انتشار یافت و این روزنامه ماهیانه بود. تاریخ انتشار اولین شماره آن، اول ماه مه (دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳) بود. این روزنامه با چاپ سنگی به قطع یک ورق بزرگ از کاغذ خانباغ چاپ می شد و چاپ آن چندان عالی نبود. روزنامه مزبور نام مخصوصی نداشت، فقط در آخر صفحه اول آن نشان دولتی ایران دیده می شد. همین روزنامه است که پس از تغییراتی محسوس به صورت روزنامه وقایع اتفاقیه روزنامه رسمی طهران درآمده است.^۲»

از این بیان صریحاً معلوم می شود که تاریخ انشای روزنامه بی نام میرزا صالح شیرازی دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳ است. پس عکسی که در روزنامه انجمن همایونی انگلیس در تاریخ ۱۸۳۹ (۱۲۵۵) از این روزنامه چاپ شده راجع به اخبار و وقایع شهر محرم الحرام ۱۲۵۳ عکس شماره اول روزنامه است و این که نویسنده آن مقاله می گوید این روزنامه چند سالی است دایر است، مقصودش چند سال از تاریخ تحریر مقاله یعنی چند سال قبل از ۱۲۵۵ یا تقریباً از دو سه سال پیش از آن است، بنابراین روزنامه چنان که در مجله کاوه حدس زده شده در اواخر سلطنت فتحعلی شاه تأسیس نیافته بلکه چنان که گفتیم در ۱۲۵۳ سال چهارم سلطنت محمدشاه ایجاد شده و لااقل تا قریب به سه سال از تاریخ انشاء یعنی تا ۱۲۵۵ باقی بوده است.

اما این میرزا صالح شیرازی مهندس، چنان که سابقاً در فصل اول گفته ایم از شاگردانی است که در سال ۱۲۳۰ از طریق عباس میرزا نایب السلطنه و به دستور وزیر او میرزا بزرگ قائم مقام اول برای تحصیل علوم و فنون به انگلیس فرستاده شده و در اوایل سال ۱۲۳۵ به ایران برگشته و در مدت سه سال و نه ماه و بیست روزی که در انگلیس بوده زبان های انگلیسی و فرانسه و لاتینی را فرا گرفته و در تاریخ و طبیعیات

1. Edmond Duteuple

2. Edmond Duteuple, *Les kad?ars'* p. 43-44.

و بعضی فنون مثل شیشه‌سازی و ساختن مرکب چاپ و ساختن حروف مقطعه و حکاکی و غیرها کار کرده و با سرمایه وافر از این معلومات به تبریز برگشته و شرح رفتن و برگشتن و دوره اقامت خود را در انگلیس در طی کتاب بسیار شیرینی به عنوان سفرنامه خود نوشته و از این سفرنامه یک نسخه در کتابخانه آقای دکتر غنی هست که از روی نسخه متعلق به آقای ملک الشعراء بهار استنساخ شده.

در این سفرنامه میرزا صالح راجع به مطبوعه و روزنامه در انگلیس و خرید و تهیه اسباب چاپ جهت خود شرحی می‌نویسد که آنها را عیناً در این جا نقل می‌کنیم.

میرزا صالح شیرازی در سفرنامه خود می‌نویسد:

«بنده را یقین این شد که رفتن ما به ایران جزم است، با خود اندیشه نمودم که به جز تحصیل اگر توانم چیزی از این ولایت به ایران برم که به کار دولت علیه آید شاید خوب باشد و مدت‌ها بود که خیال بردن چاپ و صنعت باسمه در سر من افتاده بود. چند روزی بعد از آن به لندن رفته عالیجاه قولونل خان را دیده کیفیت را به او حالی کردم. این مطلب را پسندید و از آن پسر مستر داتس نامی که استاد چاپ‌ساز است یعنی مختص به آن است که انجیل را در زبان فارسی و هندی و سریانی و عربی و سایر زبان‌های غربیه چاپ می‌زند دیده که روزی دو ساعت بنده در کارخانه او رفته من البدایة الی النّهایة چاپ را آزموده و از آن پس خانه‌ای در حوالی کارخانه آن دیده و اتاق نشیمن و اتاق خواب و اتاق دیگر به جهت معلم فرانسه طی کرده مستر بالفور که در زبان فرانسه مهارت تامی داشته دیده که الی ورود ایلچی ما^۱ در منزل من شب و روز مانده خوراک و منزل و خواب او در پیش من باشد... هر روز پنج ساعت قبل از ظهر از خواب برخاسته الی دو ساعت قبل از ظهر در نزد مستر بالفور زبان فرانسه خوانده و از آن پس نهار کرده پس از آن مجدداً درس خود را خوانده و از آن پس الی دو ساعت بعد از ظهر کتاب دیگر فرانسیس را خوانده و از آن پس لباس انگریزی در بر کرده به منزل استاد چاپ زن رفته الی چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته در کارخانه چاپ‌سازی مانده از آن پس به یکی از مهمانخانه‌ها شام خورده و از آن پس به منزل

۱. یعنی میرزا ابوالحسن خان که خبر سفارت دوم او به لندن رسیده بود.

برگشته بعضی از تواریخ روم و گریک و روس و ترکی و ایران و داستان‌ها به زبان انگریزی خوانده و صفحه‌ای از فرانسه ترجمه به زبان انگریزی نوشته الی نصف شب...»

«... استماع افتاد که در دهم ماه جولای (۲۲ شوال ۱۲۳۴) عازم ایران هستیم، بنده به دیدن مستر داتس رفتم. چون در این مدت وقت در کارخانه او همیشه مستمراً یعنی هر روزه دو ساعت در کارخانه او رفته الحقیق از ابتداء الی انتهاء کار از او آموخته و مشارالیه از راه خیرخواهی و نیک ذاتی و صداقت و راستی و درستی کار خود را به من نموده و مرگب‌سازی را با وجود این که خلاف قاعده کسبه آن ولایت که مرگب چاپ را مخفی داشته به هیچ کس نشان نمی‌دهند معهداً به بنده نشان داده خود او و زن او نوع رفتاری با من کرده مبالغ معتدّی اجناس چاپ‌سازی آن را با پرس کوچکی از برای من خریده و هر چه ابتیاع نمود در نهایت ارزانی بود و قدری از وجه اسباب چاپ باقی بود از سرگور اوزلی^۱ قرض کرده و قدری دیگر نیز به مستر داتس قرض دار شد...».

در باب روزنامه که میرزا صالح آن را «کاغذ اخبار»^۲ می‌نامد و آن ظاهراً ترجمه Newspaper انگلیسی است چنین می‌نویسد: «در انگلند علی‌الخصوص در لندن کاغذ اخبار را به تعجیل هرچه تمامتر به ولایات انگلند مصحوب کوچ (یعنی پُست) می‌فرستند، به علاوه این که اموراتی که در کل دنیا واقع می‌شود مجموع مردم انگلند بلکه اهالی انگریزی در هندوستان اطلاع می‌یابند و جوهر عظیمه از بابت مخارج خراج کاغذ اخبار حاصل دولت انگریز می‌شود. اولاً هر کاغذی را چهار پول سیاه خراج شاهی به دولت انگریز می‌دهند و ثانیاً هر که را خانه و اسبابی است که بخواهد به فروش رسانند و یا بخرند و هر کاری دارد بخواهد مردم را اطلاع دهد در چاپخانه رفته موافق سطور اخبار اجرت به چاپخانه داده مطلب او را در کاغذ اخبار چاپ

۱. Sir Gore Ouseley سفیر سابق انگلیس در ایران.

۲. کاغذ اخبار به معنی روزنامه در ایام محمدشاه و فتحعلی‌شاه و اوایل ناصرالدین‌شاه مصطلح بوده، در یکی از مراسلات حاجی میرزا آقاسی آمده: «دولت‌های خارجه همه تماشا می‌کنند... یکی توقف کشتی هاست در سرحد استرآباد که باعث حرف‌های دولت‌های دیگر آمده از جمله در کاغذ اخبار دولت فرانسه نوشته‌اند و بعضی را به کاغذ اخبار هندوستان محول نموده...»

در سفرنامه ابوالحسن خان آمده: «کاغذ اخباری که نوز News می‌گویند به کشتی آورده بودند»، «چه خواهند گفت و در کاغذهای اخبار چه خواهند نوشت.»

می‌کنند و کمترین وجهی که از برای مطالب مزبور به استاد چاپ زن دهند شش شلینگ ونیم است و هرچه مطلب زیاده دارند زیاده وجه اجرت را به استادان داده و به علاوه این که از هر کاغذ اخبار چهار پول سیاه خراج دیوانی می‌گیرند. هر یک از اخباراتی که مردم علاوه و وجهی داده چاپ می‌زنند سه شلینگ ونیم به دیوان می‌دهند. این گونه اخبار را آدورتیزمنت^۱ می‌گویند... الخ.»

پس از مراجعت به ایران میرزا صالح شیرازی به خیال تأسیس چاپخانه و روزنامه افتاد و با اسبابی که خود همراه آورده و تحصیلاتی که در این راه کرده بود این کار برای او تا برای دیگران آسان تر می‌نمود، بعدها یکی از مردم شیراز را هم با مخارج زیاد برای یاد گرفتن صنعت چاپ به پترسبورگ فرستاد و او پس از مراجعت در تبریز مطبعة سنگی (لیتوگرافی) تأسیس نمود.^۲

میرزا صالح شیرازی که در اوایل سال ۱۲۳۵ به تبریز برگشته^۳ و عنوان مهندسی پیدا کرده به علت دانستن چند زبان و آشنا بودن به فنون مختلفه هم مأمور تعلیم شاگردانی شد و هم در دستگاه قائم مقام اول و عباس میرزا از او در ترجمه و کارهای سیاسی استفاده می‌کردند در سال ۱۲۳۷ به عنوان سفارت مخصوص مأمور لندن شد^۴ و بعدها به وزارت طهران رسید و در سال ۱۲۴۸ از کسانانی بود که به پذیرایی از وزیر مختار جدید روسیه در طهران مأمور گردید.^۵ میرزا صالح در سپتامبر سال ۱۸۲۲ (ذی الحجة ۱۲۳۷ یا محرم ۱۲۳۸) در دربار لندن بار یافت (Hertslet, Treaties' p. 222) و ظاهراً در سال ۱۲۴۱ به ایران برگشت.

در روضة الصفاى ناصرى در وقایع سال ۱۲۴۱ چنین مذکور است:

1. Advertisement

۲. روزنامه کاوه دوره جدید شماره پنجم از سال دوم، این مطبعه اول مطبعه‌ای نبود که در ایران تأسیس یافت، برای معرفت به سابقه این کار رجوع شود به روزنامه کاوه همان شماره.

۳. به اتفاق دکتر میرزا حاجی بابا افشار [خط مرحوم دکتر قاسم غنی].

۴. رجوع شود به روضة الصفاى ناصرى در وقایع سال‌های ۱۲۴۱ و ۱۲۴۸.

Hertslet, Treaties etc, p. 222.

۵. روضة الصفا در وقایع سال ۱۲۴۸.

«چون هنری ولک Henry Willock وکیل دولت بهیئه انگلیس از جانب اصل دولت در دربار این شاهنشاه قوی صولت مقیم بود و کارگذاران نواب نایب السلطنه به بعضی جهان از او خشنود نبودند و به قول و فعلش اعتنایی که باید نمی نمودند میرزا صالح شیرازی مهندس را به دارالملک لندن سفیر کردند و او ولک صاحب را معزول کرد».

عاقبت کار و سال فوت او به دست نیامد. همین قدر مسلم است که تا سال ۱۲۵۵ که روزنامه او در طهران دایر بود حیات داشته است. این جمله را برای آن نوشتیم تا خوانندگان اجمالاً به احوال و اقدامات یکی از اولین کسانی که در راه نشر معارف جدید در ایران کوشیده و تا آن جا که اطلاع داریم اولین مؤسس روزنامه در کشور ماست سابقه پیدا کنند.

در مدت سیزده چهارده سالی که مابین انتشار روزنامه میرزا صالح شیرازی و تأسیس «وقایع اتفاقیه» فاصله است نمی دانیم که در ایران روزنامه دیگری وجود داشته یا نه، حتی نمی دانیم که روزنامه میرزا صالح هم تا چه مدتی دایر بوده و عجیب این است که در تمام منابع ایرانی ابدأً ذکری از چاپخانه و روزنامه میرزا صالح نیست. «وقایع اتفاقیه» که به تشویق و دستور امیر تأسیس و شماره اول آن در روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ در طهران انتشار یافت روزنامه ای بود هفتگی و به چاپ سنگی در سه یا دو ورق به تفاوت هفته به طبع می رسید. شماره اول آن در چهار ورق است که صفحه اول و آخر آن سفید گذاشته شده و عنوان مخصوص هم ندارد. سرلوحی دارد که علامت شیروخورشید ایران در میان دو درخت نقش است و در بالای آن علامت نوشته شده: «یا اسدالله الغالب». ولی در شماره دوم بالای شیروخورشید ساده این عبارت را نوشته اند: «روزنامه وقایع اتفاقیه به تاریخ جمعه یازدهم شهر ربیع الثانی مطابق سال ایتئیل ۱۲۶۷» و جزء اول این عبارت یعنی «روزنامه وقایع اتفاقیه» در هر شماره تکرار می شود.

شماره اول چنین شروع شده:

«از آن جا که همت حضرت اقدس شاهنشاهی مصروف بر تربیت اهل ایران و استحضار و آگاهی آنها از امورات داخله و وقایع خارجه است لهذا قرار شد که هفته به هفته احکام همایون و اخبار داخله مملکتی و غیره را که در دول دیگر گزرت می نامند در دارالطباعة دولتی زده شود و به کل شهرهای ایران منتشر گردد که اهالی ممالک ایران نیز در هر هفته از احکام دارالخلافة مبارکه و غیره اطلاع حاصل نمایند و از جمله محسنات این گزرت یکی آن که سبب دانایی و بینایی اهالی این دولت علیه است دیگر این که اخبار کاذبه اراجیف که گاهی برخلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات ایران پیش از این باعث اشتباه عوام این مملکت می شد بعد از این به واسطه روزنامهچه موقوف خواهد شد و بدین سبب لازم است کل امنای دولت ایران و حکام ولایات و صاحب منصبان معتبر و رعایای صادق این دولت این روزنامه ها را داشته باشند^۱ و برحسب قرارداد فوق در یوم جمعه پنجم شهر ربیع الثانی ایتیل سنه ۱۲۶۷ به این کار شروع شد و مباشر این روزنامه ها به هر کس که طالب باشد هفته به هفته خواهد رساند.»

از این روزنامه مجموعاً چهل و یک شماره در عهد صدارت امیرکبیر انتشار یافت و آخرین شماره ای که در ایام او بیرون آمده شماره ۴۱ است به تاریخ پنجشنبه نوزدهم محرم الحرام ۱۲۶۸ و در همین روز پنجشنبه نوزدهم محرم الحرام ۱۲۶۸ است که فرمان عزل امیر از صدارت صادر شده و خبر آن در شماره ۴۲ (پنجشنبه ۲۶ محرم ۱۲۶۸) از همین روزنامه به طبع رسیده. وقایع اتفاقیه تا مدت ها دوام داشت ولی اسم آن بعدها به «روزنامه دولت علیه» و «ایران» و چندی بعد به «روزنامه دولتی» تبدیل یافت.

در تمام مدتی که امیر صدارت داشته هر جا صحبت از اقدامات و اصلاحات و تصمیمات دولت است مباشرین روزنامه همه را به نام «امنای دولت» و عباراتی نظیر آن ذکر می کنند و هیچ گونه تظاهری به نام و القاب امیرکبیر دیده نمی شود. لیکن پس از

۱. هر کس در ایران دارای دویست تومان مواجب دولتی است باید اجیر یک روزنامه شده در سال دو تومان قیمت آن را بدهد. (صدورالتواریخ)

عزل امیر تظاهر واضح به نام و القاب میرزا آقاخان نوری در غالب شماره‌های روزنامه به نظر می‌رسد مثل: «جناب جلالت مآب کفالت و کفایت انتساب مقرب الخاقان اعتمادالدولة العلیة العالیة...» و امثال آن.

مدیریت این روزنامه از طرف امیر کبیر در عهده حاجی میرزا جبار رئیس تذکره که بعدها ملقب به ناظم المهام شد (پدر میرزا جوادخان سعدالدوله) قونسول سابق ایران در بغداد گذاشته شد و مباشر و مترجم آن شخصی بود انگلیسی به نام ادوارد برجیس^۱ و شخص دیگری به نام میرزا عبداللّه روزنامه‌نویس^۲ نویسنده (ظاهراً کاتب) آن بود. برجیس در ۱۲۷۷ مرده بود و Eastwick قبر او را در این سال در تبریز دیده. (Residen in Persia. I, 193).

راجع به احوال برجیس مذکور فقرات ذیل را از مکتوبی که در تاریخ ۱۳۳۰ قمری هوتوم شیندلر به آقای تقی‌زاده در باب مطابع و روزنامه‌های اولی ایران نوشته عیناً نقل می‌کنیم و اطلاعات دیگری را که راجع به او یافته‌ایم به آنها ضمیمه می‌نماییم، این است عین نوشته شیندلر به نقل از روزنامه کاوه:

«ادوارد برجیس از آن استادان و صنعتگران متعددی بود که عباس میرزا نایب السلطنه از فرنگستان و خصوصاً از انگلیس خواسته و مستخدم ساخت و در حدود سال ۱۲۴۰ و یحتمل قدری قبل از آن به تبریز آمد و ظاهراً در کار مطبعة تبریز بوده و بعد از فوت عباس میرزا (سنه ۱۲۴۹) مطبع طیوگرافی تبریز موقوف شد و برجیس صاحب که در این بین به اشاره عباس میرزا مشغول تجارت هم شده بود چندی بعد از فوت فتحعلی‌شاه (۱۲۵۰) به دارالخلافه طهران آمده دکانی و انباری باز کرده اسباب و اجناس فرنگی مخصوصاً انگلیسی می‌فروخت و جهت پیشرفت تجارت خود گاهی میان طهران و تبریز سفر می‌کرد. از بعضی یادداشت‌ها معلوم می‌گردد که در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه تقریباً در سال ۱۲۶۶ برجیس صاحب را مترجم خطاب

1. Edward Burgess

۲. در منتظم ناصری (ج ۳، ص ۲۳۰) در وقایع سال ۱۲۷۰ چنین آمده: «برجیس صاحب مباشر روزنامه و مترجم دیوان و میرزا عبداللّه روزنامه‌نویس به خلعت همایون سرافراز گردیدند.»

می‌کردند و کمی بعد در اداره روزنامه به اتفاق میرزا ابوالحسن غفاری^۱ و غیره مشغول شد، برجیس صاحب چند سال دیگر فوت شد.^۲

برجیس صاحب در تمام دوره سلطنت محمدشاه در تبریز و طهران به تجارت اشتغال داشت، در موقعی که مستر الس^۳ وزیرمختار جدید انگلیس با هیئتی از همراهان از جمله کاپیتین شیل^۴ (که بعدها کلنل و وزیرمختار انگلیس در ایران شد) به تبریز رسیدند یعنی در رمضان ۱۲۵۱ برجیس در تبریز تجارت می‌کرد و در جزء استقبال‌کنندگان به خدمت مستر الس رسید.^۵

«در شعبان ۱۲۵۲ محمدشاه به بهانه ترویج کالاهای داخلی امر داد که درباریان و اعضای خاندان سلطنتی هیچ‌یک از مال‌التجاره‌های برجیس را نخرند، در صورتی که برجیس در موقع داخل کردن این کالاها حقوق گمرکی را منظمأ پرداخته بود. محمدشاه گفت که هر کس این کالاها را که ممنوع است از برجیس بخرد قمرساق است. البته این پیش‌آمد برای یکی از بستگان عباس میرزا که به تشویق او در خط تجارت افتاده بود ناگوار و تحمل آن دشوار می‌نمود.

عشق و علاقه مردم به خرید اجناس انگلیسی به قدری زیاد بود که با وجود حکم شاه سه تن از شاهزادگان شبانه به انبار برجیس آمدند و از او مقداری اشیاء خریدند. برجیس را بالاخره به حضور محمدشاه بردند و پیش‌کشی لایقی تقدیم کرد، ولی به دستور مستر الس در باب معامله‌ای که با او شده بود ابدأ شکایتی نکرد. شاه از پیش‌کشی برجیس بسیار مسرور شد و وعده داد که به برجیس از پدرش عباس میرزا

۱. نقاش‌باشی عموی مرحوم کمال‌الملک که کارهای او فراوان است از جمله نقاشی‌های کتاب هزارویک شب کتابخانه سلطنتی که ملاحظه فرموده‌اید و در چند صورت از حکایات هزارویک شب که نام شاه و وزیر وارد شده صورت شاه را ناصرالدین شاه و صورت وزیر را میرزاتقی خان کشیده. [خط مرحوم دکتر قاسم غنی].
۲. به نقل از مکتوب هوتوم شیندلر Houtoum Schindler به آقای تقی زاده مندرج در شماره ۶ سال دوم کاوه (دوره جدید).

3. Mr. Ellis

4. Captain Sheil

۵. Stuart, Journey etc, p. 138. بارون کورف Korff روسی در کتاب یادبود (بند هفتم ترجمه آقای عبدالحسین هژیر در روزنامه طوفان ۱۳۰۶) در ضمن صحبت از تجارت آذربایجان از «برجیس» نیز نام می‌برد که در اواسط سال ۱۲۵۰ مقداری مال‌التجاره از انگلیس به تبریز وارد کرده بود.

بیشتر محبت کند. بعد شاه به بعضی از نوکرانش دستور داد که از برجیس همان کالاهایی را که چندی قبل خرید آنها را خود او منع کرده بود بخرند.^۱

در اوایل عهد ناصرالدین شاه که وزارت خارجه را هم امیر کبیر اداره می‌کرد برجیس که به احتمال قوی در تبریز با امیر آشنایی به هم رسانده بود به سمت مترجمی دعوت شد و او عنوان «مترجم دیوان» پیدا کرد و پیش از تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه برای اطلاع دیوان یعنی دولت و شاه قسمت‌های مفید بعضی از جراید فرنگی به خصوص روزنامه‌های انگلیسی را ترجمه می‌نمود و به همین سمت بود که امیر او را در جزء کارکنان روزنامه وقایع اتفاقیه داخل کرد.

خانم شیل در کتاب خود راجع به روزنامه وقایع اتفاقیه چنین می‌نویسد:

«چند ماه بعد از ورود ما به طهران صدراعظم ایران روزنامه‌ای دایر کرد و برای مزید اطمینان از انتشار آن در پایتخت و ولایات قبول اشتراک آن را برای مستخدمین دولت تا رتبه معینی اجباری قرار داد. مباشرت این روزنامه به عهده یک آقای انگلیسی وا گذاشته شده و وظیفه او این است که برای نشر از جراید فرنگی مطالبی را که با افکار ایرانی سازش دارد ترجمه و استخراج کند. مقالات اساسی روزنامه غالباً به قلم خود صدراعظم است و اکثر در ستایش کارهای دولت شاهنشاهی است و این عمل ظاهراً اختصاص به ایران ندارد و چنین می‌نماید که این روزنامه عیناً تقلیدی باشد از روزنامه پترزبورگ. شخص انگلیسی که مباشر و مترجم روزنامه است مزد مخصوصی برای این وظیفه خود دریافت نمی‌دارد و او علاوه بر این روزنامه که برای عامه است مأمور تهیه روزنامه دیگری است که باید فقط به نظر شاه و صدراعظم برسد. این روزنامه ثانوی متضمن کلیه مسایل سیاسی راجع به اروپا است که اطلاع بر آنها به نظر ایشان برای عامه ایرانیان مصلحت نیست. گذشته از این مطالب در این روزنامه اخیر اخبار مضحک و نوادر وقایعی که ممکن است مایه مسرت خاطر شاه باشد گنجانده می‌شود.»^۲

کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در طهران پس از انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه در طهران در ضمن مراسله‌ای خطاب به امیر چنین می‌نویسد:

1. Stuart, Journey etc. P. 225-226.

2. Lady Sheil, *Glimpses of Life etc in Persia*, p. 200-201.

«این روزها جناب جلالت‌مآب و نجالت نصاب لُرد پالمَرستون^۱ دوستدار را مأمور کرده‌اند به آن جناب اظهار دارد که از وقوع کاغذ اخبار^۲ که آن جناب در ایران قرار گذاشته‌اند که هر هفته باسمه شود و باعث آگاهی خلائق ایران گردد دولت انگلیس از استماع این فقره زیاد خشنود و خرسند گردیده‌اند و هم به دوستدار اعلام داشته‌اند که از آن جناب خواهش نماید که از این گزت اخبار قرار بدهند که هفته‌ای یک گزت هم به اسم جناب معظم‌الیه به این سفارت بفرستند که دوستدار ارسال دارد، از این که از جانب معظم‌الیه مأمور بود نگارش رفت. زیاده زحمتی ندارد. - ۶ شهر رمضان ۱۲۶۷.»
جوابی است که در ۹ رمضان همین سال از جانب امیر به کلنل شیل در این خصوص نوشته شده:

«ملفوفه آن جناب واصل شد و از مسطوراتش استحضار و آگاهی حاصل آمد. این که اظهار داشته بودند که جناب جلالت‌مآب لارد پالمستان وزیر دول خارجه دولت بهیئه انگلیس کاغذ اخباری که در دارالخلافه باسمه می‌شود پسندیده‌اند و میل کرده‌اند که هر هفته یک طغرا از آن کاغذ اخبار به اسم جناب معزّی‌الیه فرستاده شود در این وقت شرحی به عالیجاه مستر برجیس مباشر روزنامه اخبار نوشته شد که هر هفته یک کاغذ اخبار به اسم جناب معزّی‌الیه به سفارتخانه آن دولت بهیئه بفرستد که آن جناب ارسال دارند. زیاد مصدّع نشد، حرّرفی ۹ شهر رمضان سنه ۱۲۶۷.»
در نمره هفتم وقایع اتفاقیه (جمعه هفدهم جمادی‌الاولی ۱۲۶۷) چنین آمده:

«در اول راه افتادن این روزنامه‌ها بعضی از اهالی این دولت علیه نظر به این که قانون روزنامه در میانشان متداول نبوده و محسنات آن را نمی‌دانستند چندان طالب نبودند. بعد از چند هفته که روزنامه قرار گرفت غیر از امنای دولت علیه و صاحب‌منصبان نظامی و حکام ولایات که از دولت علیه حکم شده بود که روزنامه بگیرند بسیاری اشخاص با رغبت و میل خودشان اسامی خود را قلمداد نموده و از این روزنامه‌ها خواهش کرده‌اند که هفته به هفته به آنها نیز برسد که استحضار حاصل نمایند. البته در

۱. Lord Palmerston وزیر امور خارجه انگلیس.

۲. عین همان اصطلاح میرزا صالح شیرازی.

ابتدای هر کاری خوبی آن معلوم نمی‌شود بعد از آن که قرار گرفت امید هست که روز به روز بهتر بشود و خاص و عام از فواید آن بهره‌یاب گردند. آنها که سیاحت کرده‌اند و از امورات دول خارج اطلاع دادند می‌دانند که در اکثر دول روی زمین هم دولت و هم اعیان و رعایا و خاص و عام از این روزنامه‌ها خیر و منفعت می‌برند. از آن جا که همت خسروانی اعلیحضرت پادشاهی مصروف به تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبه دولت خود است که بر دانش و بینش آنها بیفزاید و از گزارش داخله و خارجه خبردار باشند لهذا به انطباق روزنامه و انتشار آن به ممالک محروسه فرمایش علیّه فرمودند و امید کلی هست که به واسطه این روزنامه‌ها اطلاع و آگاهی و دانایی و بینایی اهالی این دولت علیه بیشتر شود.»

۲

بنای مدرسه دارالفنون

در سال ۱۲۶۶ امیر تصمیم گرفت که برای تعلیم و تعلم «علوم و صنایع»^۱ در طهران مدرسه‌ای بنا کند و چون بنا بود که هر فنی در آن تعلیم شود قرار شد که نام آن را «دارالفنون» بگذارند.^۲ طرح بنای ساختمان را میرزا رضا مهندس‌باشی^۳ ریخت و محمدتقی خان معمارباشی مأمور بنای آن گردید.^۴

ساختمان بنای مدرسه دارالفنون قریب به یک سال طول کشید. چه کاری که در ۱۲۶۶ شروع شده بود در اواخر سال ۱۲۶۷ به انجام رسید و در این مدت امیر جهد بسیار در اتمام آن داشت و خود غالباً به بنایی آن جا سرکشی می‌کرد و در موقعی که با شاه به سفر اصفهان رفته بود بهرام میرزا حاکم طهران را به این کار مأمور ساخت. در نمره ۲۹ روزنامه وقایع اتفاقیه (پنجشنبه ۲۳ شوال ۱۲۶۷) چنین مسطور است:

۱. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۲۹ (پنجشنبه ۲۳ شوال ۱۲۶۷).

۲. ایضاً نمره ۴۳ (پنجشنبه سوم صفر ۱۲۶۸).

۳. از شاگردهایی است که عباس میرزا به فرنگ فرستاده [خط مرحوم دکتر قاسم غنی].

۴. مرآة البلدان ج ۲، ص ۷۲.

«پارسال امنای دولت علیه قرار گذاشتند که در میان ارگ سلطانی دارالخلافه طهران تعلیم‌خانه‌ای بسازند که علوم و صنایع در آنجا تعلیم و تعلم شود، از آن وقت هم مشغول ساختن این عمارت هستند ولیکن هنوز تمام نشده است و چون که کارش خیلی است تمام کردنش طول دارد. در روز دوشنبه گذشته نواب شاهزاده بهرام میرزا به آنجا رفتند و رسیدگی به کار آنجا کردند و اهتمام نمودند که زود و خوب به انجام برسانند و به طوری محکم و مضبوط بسازند که بیشتر از اغلب بناهای این ولایت سال‌های سال آثار جلال این ایام فرخنده باقی خواهند ماند.»

بدیهی است که فکر ایجاد و تأسیس دارالفنونی در ایران برای امیرکبیر پس از مسافرت به روسیه و دیدن مدارس فنی و صنعتی و نظامی آنجا پیش آمده و البته نظر او هم در تأسیس چنین مدرسه‌ای بیشتر مدرسه‌ای فنی و نظامی و صنعتی بوده است برای رفع حوایج نظامی و فنی کشور و شاید به تعلیم و تعلم علوم عالییه و ادبیات که آنجا نمی‌تواند مثمر ثمری عملی برای مردم باشد کمتر نظر داشته و یحتمل که خبر ایجاد دارالفنونی در استانبول که به سال ۱۲۶۳ اتفاق افتاد نیز در این اقدام او بی‌تأثیر نبوده است. مسلم است امیر که مردی زیرک و خبیر و دنیادیده و تجدّدخواه بود می‌دانست که داشتن دارالفنون تنها به بنای عمارتی تازه و مجلل برای آن نیست، بلکه چون منظور اساسی او از ایجاد دارالفنون آشنا ساختن مردم ایران بود به صنایع و حرف و فنون جدیده اروپا و انتشار این جمله در ایران، در همان حین که به ساختن بنایی جهت دارالفنون در داخل ارگ طهران امر داد درصدد جلب معلّمین متخصص نیز از اروپا جهت معلمی آنجا برآمد و مسیو جان داوید^۱ را که مدّت‌ها پیش یعنی در ایّام سفارت ارزنة الروم در خدمت او بود و مترجم اول دولت علیه محسوب می‌شد و در این تاریخ در جزء اعضای سفارت ایران در سن پترزبورگ سر می‌کرد برای آوردن معلّمینی از آلمان و پروس مأمور نمود. این است سواد فرمان امیر خطاب به مسیو جان داوید در این مأموریت:

«عالیجاه ذکاوت و فطانت همراه زبده‌المسیحیین موسیو جان داوید مترجم اول دولت علیه ایران را مرقوم می‌شود که از قراری که در نوشته علیحده به آن عالیجاه

1. Jean David

نوشته شده است شش نفر معلّم با سررشته صاحب و قوف برای مکتب‌خانه پادشاهی که در دارالخلافت طهران بنا شده است ضرور و در کار است، لهذا آن عالیجاه مأذون و مرخص است که به مملکت نمسا^۱ و پروسا^۲ رفته شش نفر معلّم ماهر به موجب تفصیل علیحده برای مکتب پادشاهی تا مدت شش سال اجیر کرده تا مبلغ چهار هزار تومان برای مقرری آنها و برای هر یک از آنها به جهت مخارج آمدن و رفتن مبلغ چهارصد تومان قرار بدهند و نوشته و داد و ستد کند از آن قرار در دولت علیّه ممضی و مقبول است، تحریراً فی شوال ۱۲۶۶.»

ایضاً خطاب به همو، از جانب امیر کبیر:

«عالیجاه فطانت و ذکاوت همراه زبده‌المسیحیین مسیو جان داود مترجم اوّل دولت علیّه ایران را مرقوم می‌شود که چون برای مکتب‌خانه پادشاهی که در مقرّ خلافت باهره بنیان شده است شش نفر معلّم که کمال مهارت و وقوف داشته باشند از قرار تفصیل: معلّم نظام پیاده یک نفر، معلّم توپخانه یک نفر، معلّم علم هندسه یک نفر، معلّم علم معادن یک نفر، معلّم حکمت^۳ و جراحی و تشریح یک نفر، معلّم سواره‌نظام یک نفر ضرور و در کار است لهذا آن عالیجاه از جانب شرافت جوانب اولیای دولت علیّه مأمور و مرخص است که به مملکت نمسا و پروس رفته معلّم‌های مزبور را از قرار تفصیل فوق تا مدت پنج شش سال اجیر کرده با مخارج آمدن و رفتن قرارنامه نوشته به آنها داده هر قراری که عالیجاه به آنها بدهد در نزد اولیای دولت ابدمدّت مقبول و ممضی است، حرّره فی شهر شوال ۱۲۶۶.»

در ثانی مرقوم می‌شود که قرار معلّم‌ها و مخارج آمدن و رفتن آنها از قراری است که در نوشته جداگانه که به عهده آن عالیجاه مرقوم است قید و اشعار شده است، آن عالیجاه موافق همان قید و اشعار خود را مأذون دانسته در انجام خدمت مرجوعه اهتمام نماید.»^۴

۱. اتریش. ۲. آلمان.

۳. حکمت در این جا به معنی مصطلح آن زمان یعنی طب است نه فلسفه.

۴. سواد این دو مراسله در وزارت خارجه محفوظ است.

سواد کاغذ دیگری است از امیر به مسیو جان داود:

«عالی‌جاه مجدت همراه عزیزا، در شهر رمضان مبارک از چمن قهیر نوشتجاتی چند در جواب مطالب آن عالی‌جاه نوشته به اسلامبول نزد عالی‌جاه محمدخان مصلحت‌گذار روانه نمودم که برساند. ضمناً اظهار شده بود که مدرسه نظامیه در دارالخلافه الباهره ساخته شده و به اتمام رسیده است. البته آن عالی‌جاه بدون هیچ معطلی معلمین را برداشته با خود بیاورد زیادتر از این طول ندهد. باز هم از بابت تأکید به آن عالی‌جاه می‌نویسم که خیلی زیاد معطل شد و سفر خود را طول داد. به مجرد وصول این نوشته می‌باید دیگر آن عالی‌جاه معطل نشود و با معلمین عزیمت دربار همایون نماید که هر قدر زود بیاید دیر است. معلوم است که به نهج مسطور معمول خواهد داشت، بسیار بسیار زود با معلمین شرف‌اندوز دربار همایون خواهد شد. — تحریراً فی ۲۴ شهر رمضان ۱۲۶۷.»

سواد کاغذ امیر به محمدخان مصلحت‌گذار سن پترزبورغ:

«عالی‌جاه عزت و مجدت همراه عزیزا، چند روز قبل از این پاره‌ای نوشته‌جات به عالی‌جاه مسیو جان نوشته نزد آن عالی‌جاه فرستاده شد که به مشارالیه برساند، البته خواهد رسید و انشاءالله تعالی آن عالی‌جاه هم خواهد رسانید. اما مشارالیه سفر خود را زیاد طول داد و خیلی معطل شد. مدرسه نظامیه دارالخلافه ساخته شده و به اتمام رسیده است و هنوز معلمین نیامده‌اند. لهذا نوشته تأکیدی به مشارالیه بازنوشته اینک نزد آن عالی‌جاه فرستاد که هر طور باشد خیلی زود برساند و خود آن عالی‌جاه هم به مشارالیه بنویسند که چرا خود را این همه معطل داشته و سفر خود را طول داده، البته دیگر معطل نشده با کمال تعجیل عزیمت رکاب مبارک را کرده معلمین را هم با خود بیاورد و معلوم است که آن عالی‌جاه هم مسامحه در این باب نخواهد کرد. — ۲۵ شهر رمضان ۱۲۶۶.»

مسیو جان داود که به وینه رفته بود به خدمت پادشاه اتریش رسید و پادشاه مزبور او را به ملاحظت پذیرفت و از طرف او به اعطای یک رشته حمایل سرخ سرتیپی سربلند شد^۱ و در ماه محرم ۱۲۶۸ اندکی پس از عزل امیر با هفت تن معلّم به ایران برگشت، اسامی ایشان از این قرار است:

(بارون کومونس) معلّم پیاده - (اگوست کی ژیرو) معلّم توپخانه - (کولوسطی) معلّم مهندسی - (مرو) معلّم سوارنظام - (دکتر پولاک) معلّم طبّ و جراحی - (چارنوطا)^۱ معلّم علم معدن - (کوکاتی) معلّم دواسازی.

«بعد از آن که معلّمین مزبور به دارالخلافه رسیدند و طرف شرقی مدرسه مبارکه که نیز تمام شد روز یکشنبه پنجم ماه ربیع الاول ۱۲۶۸ یک صد نفر از اولاد شاهزادگان عظام و امرا و اعیان و رجال دولت که برای تحصیل در این مدرسه منتخب شده بودند به توسط میرزا محمدعلی خان وزیر دول خارجه شرف اندوز خاک پای مبارک شده بعد از آن به مدرسه مبارکه آمده به میمنت شروع به تحصیل کردند و در این روز دارالفنون افتتاح یافت و حسب الرّسم تشریفات معمول عمل آمد و ابتدا علمی که شروع شد مشق پیاده نظام و مشق توپخانه و مشق سواره نظام و هندسه و طبّ و جراحی و علم دواسازی و علم معدن بود و مقرّر شد هر دسته لباس علیحده بپوشند که فقط از وضع لباس شغل هر یک معلوم شود و قرار دادند مترجمین از برای مدرسه تعیین کنند و از آن روز علوم جدید و انکشافات نافعۀ ملل فرنگ که در چند ماهه به زحمت بسیار و مشقّت بی شمار معلوم شده بود در این مملکت شروع به انتشار نمود.»^۲ ریاست مدرسه دارالفنون در عهدۀ رضاقلی خان هدایت طبرستانی امیرالشّعراء مؤلّف مجمع الفصحاء و روضة الصّغای ناصری گذاشته شد که سابقاً عنوان لله باشی عبّاس میرزا ملک آرا را داشت و به تازگی از سفارت خوارزم که امیر او را به آن سمت فرستاده بود مراجعت کرده بود.

هفت نفر معلّمی که به دستور امیر و به دستگیری مسیو جان داود از اتریش به ایران آمدند با یک عدّه از اروپائیان که سابقاً در این کشور بودند به کار تدریس در دارالفنون و تعلیم جوانان ایرانی شروع کردند و از معلّمین و مستشاران قدیمی که از همه مشهورتر یکی بروسکی^۳ لهستانی است که به کار تعلیم جغرافیا و زبان فرانسه

1. Chamotta

۲. مرآة البلدان ج ۳، ص ۸۰-۸۱.

3. Borowski

پرداخت، دیگر بوهلر^۱ فرانسوی معلم ریاضی، دیگر مسیو ریشاد^۲ فرانسوی که در اواخر عهد محمدشاه به ایران آمده و در عهد امیر چنان که بیاید مأمور خدماتی شده بود و او بعدها اسلام آورد و به میرزا رضاخان معروف گردید، دیگر شلیمر^۳ از اطبای هلندی مؤلف لغت نفیسی که به نام او معروف است، دیگر لمر^۴ فرانسوی معلم موسیقی و غیره.

در میان معلمین مدرسه سوای چند تن ایرانی که به تعلیم ادبیات و شرعیات یا به شغل مترجمی معلمین اروپایی سر می‌کردند یک عده از ارامنه آذربایجان یا جلفا نیز بودند که به یکی یا چند زبان خارجه و به علت مسافرت یا تحصیل در خارج به پاره‌ای از علوم جدید آشنا شده بودند، مانند ملک‌خان پسر میرزا یعقوب جلفایی که بعدها ناظم‌الدوله لقب یافت و به مقاماتی رسید و نظراً از ارامنه آذربایجان که برای زبان روسی مترجم دوم وزارت خارجه بود در عهد امیرکبیر و اندکی بعد یمین‌السلطنه لقب یافت و وزیرمختار پاریس شد، و مادروس‌خان از ارامنه جلفا که روسی و فرانسه خوب می‌دانست و سابقاً در مسکو تحصیل کرده و مترجم دولتی بود.

از هفت تن معلمی که به فرمان امیر استخدام و در ابتدای سال ۱۲۶۸ به طهران رسیدند چارنوطا معلم معدن‌شناسی در سال ۱۲۷۰ در طهران فوت کرد و بارن کومنس معلم پیاده که دو ساله استخدام شده بود در اواخر سال ۱۲۶۹ به اتریش برگشت و بقیه نیز در سال‌های ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ ایران را ترک گفتند. از این میان دکتر پولاک^۵ در سال ۱۲۷۲ موقعی که دکتر کلوک^۶ فرانسوی طبیب سابق محمدشاه و ناصرالدین‌شاه در طهران مرد حکیم‌باشی شاه شد^۷.

1. Bohler

2. Richard

3. Schlimer

4. Lemaire

5. Dr. J. E. Polak

6. Dr. Cloquet

۷. به کتابخانه مدرسه دارالفنون مراجعه شود. از ۱۲۷۲ مرتباً تفصیل مدرسه و معلمین و شاگردان مضبوط است [به خط دکتر قاسم غنی].

فصل پنجم

امیر کبیر و علمای دین و مسایل مذهبی

امیر کبیر مردی دیندار بود و مثل هر ایرانی مسلمانی که از طفولیت و از راه تعبد به حفظ آداب دینی و رعایت اصول و قواعد مذهب بار آید همه ظواهر مذهب تشیع را که مذهب آباء و اجدادی و دین رسمی مملکت بود رعایت می کرد. نماز و روزه او ترک نمی شد. در مجالس روضه حضور می یافت و هنگامی که فرصت داشت از خواندن دعا و زیارت نامه نیز غفلت نمی ورزید. با این حال چون مردی سیاست مدار بود و در رعایت عدالت و حفظ حقوق مردم و جلوگیری از تعدی و تجاوز از هر ناحیه که بود جدّ بلیغ داشت هر گاه می دید و می شنید که عالمی روحانی به نام دین و مذهب مانع اجرای اصول صحیحه ایست که او برای اداره مملکت و مصالح عامه پیش گرفته به سختی تمام جلو او را می گرفت و راه نفوذ غیر مشر و عش را می بست، به این معنی که امیر نمی خواست که در مقابل قدرت دولت قدرتی دیگر قد علم کند تا هر وقت اراده کرد با برانگیختن مردم و بهانه ساختن مصلحت دین دولت را از کار بازدارد.

از این گونه معاملات امیر نباید چنین استنباط کرد که او با مذهب مخالف بوده و مثلاً مانند بعضی از مصلحین فرنگی خیال داشته است که دین را از سیاست مجزاً نماید، چنان که از مجاهدات او در راه قلع و قمع بابیه نباید پنداشت که امیر به نام یک مدافع متعصب مذهب شیعه در برافکندن این طایفه جهد می کرده. در این قضیه هم چنان که عنقریب خواهیم دید امیر خیالی جز دفع فتنه جمعی آشوب طلب که سراسر

مملکت را به حال انقلاب و تشنج انداخته و در قتل شاه و وزیر و بزرگان توطئه می کرده‌اند منظوری دیگر نداشته است.

امیر کبیر در ابتدای صدارت همچنان که زمام کلیه امور ملکی را از کشوری و لشکری و حساب و دفتر و دیوان گرفته تا سیاست خارجه خود به دست گرفته بود خواست که قطع و فصل مسایل حقوقی و محاکمات شرعی مردم را نیز شخصاً اداره کند، لیکن به زودی فهمید که این کار از او ساخته نیست و بی رجوع به حکام شرعی که مورد اعتماد عامه باشند و بدون احاطه تمام به جمیع احکام دینی که امیر از آن بی بهره بود میسر نخواهد شد. به همین جهت از دخالت در این قسمت از کارها خودداری نمود و کار را به کاردانان سپرد. حکایات ذیل را برای روشن شدن این مبحث از کتاب نوادر الامیر مرحوم شیخ المشایخ عیناً نقل می‌کنیم:

«در اوایل صدارت در گفتگوهای حقوقی و محاکمات شرعی امیر نظام شخصاً مداخله و رسیدگی می‌کرد و اخقاق حق ذوی الحقوق می‌نمود تا اتفاقاً دو نفر از اواسط الناس گفتگوی ملکی داشتند و مابه‌النزاع ایشان به ده هزار تومان تقویم شده بود و پس از تظلم امیر نظام به اسناد طرفین رسیدگی کرد و یکی از مترافعین را ذیحق فهمیده ملک متنازع فیه را به تصرفش داد. دیگری که محکوم علیه شده بود بعد از تأمل و تعمق در مآووع یقین حاصل نمود که امیر نظام در این حکم اشتباه کرده و بعضی از جمل اسناد را کماهو حقه دقت ننموده است. لاجرم چاره کار را در این دید که هر قسم بتواند اسناد خود را مجدداً از نظر امیر نظام بگذراند. پس با یکی از مقربان او مطلب را اظهار داشته و سبب اشتباه را به او بنمود و از او تمنی فرمود در موقع مناسبی که امیر نظام را فراغت و انبساطی باشد اجازه گرفته اسناد را به او ارایه دهد و چون به ملاحظه فلان سند مشغول شود استدعا نماید چند سطر آن را با دقت ملاحظه فرماید و آن شخص پس از مدتی که موقع را مناسب و در خور اظهار دید عرض مطلب نمود. امیر نظام استشمام کرد که گمان اشتباهی در حق او نموده‌اند و حکم او را برخلاف حق دانسته‌اند. بنابراین لازم دید که تجدید نظر خویش را در اسناد پذیرفته اشتباه خود یا مدعی را مکشوف دارد. پس اسناد را بخواست و هر یک را من البدایة

الی‌النهاییه به واجبی می‌رسید و روابط آنها را با هم می‌سنجید و چون شروع به ملاحظهٔ سند معهود نمود شخص واسطه پیش آمد و محل مقصود را به امیر ارایه داد و عرض کرد صاحب این اسناد استدعا دارد که در مفاد این چند سطر دقتی فرمایند. امیرنظام نیز غوری در آن بنمود و سر بلند کرد و امر فرمود تا صاحب اسناد را حاضر کنند. آن بیچاره با دهشتی تمام و وحشتی کامل حضور یافت. امیرنظام با مهربانی و ملاحظت گفت اعتراف می‌کنم که در حکم اشتباه کرده‌ام و جمله‌ام را در یکی از اسناد که دلیل حقانیت شما بوده است ملتفت نشده‌ام و در اجراء آن تسریع نموده‌ام و شما صاحب ملک هستید، لیکن حکمی را که به مدعی شما داده‌ام فسخ نمی‌کنم چنان‌که برای تزییع حق شما نیز حاضر نیستم و ده هزار تومان قیمت ملک را که بین شما و مدعی مسلم بوده است از مال خود می‌دهم. صاحب اسناد که از سخنان او جانی تازه و فرحی بی‌اندازه پیدا کرده بود عرض نمود اولاً خدا را شکر می‌کنم که حقانیت بنده به وضوح پیوست و مظلومیتم بر خاطر منیر مکشوف افتاد، ثانیاً با نهایت رضایت ملک را که به مدعی مرحمت فرموده‌اید امضا می‌کنم و دیناری از قیمت آن را متوقع و متقاضی نیستم. امیر فرمود من هم خود را زیر بار چنین ظلم و ستمی نمی‌گذارم که کیفر این مسؤولیت در آن نشانهٔ فوق توانایی من است و اگر قیمت را نگیری حکم می‌کنم تو را شکنجه کنند تا قبول نموده و تمام را دریافت نمایی. آنگاه بفرمود تا ده هزار تومان به وی تسلیم نمودند، لیکن پس از این واقعه خویش را از محاکمات مشکله معاف داشته و متداعیین را غالب با مأموری به محاضر شرعیّه ارجاع می‌نمود و در تشیید اساس شریعت و ترویج اهل علم و تسدید مبانی معدلت چنان سعی بود که حکایات ذیل مثبت و محقق این مدعی است.

«کرّة بعد اولی از بعضی از علمای ماضی و آنان که در قید حیات اند کثرالله اخیارهم، شنیده‌ام که امیرنظام غالب خصومات را به مرحوم شیخ ملا عبدالرحیم بروجردی که از زمان شاهنشاه غازی مقیم دارالخلافه بود می‌فرستاد و در مواقع ملاقات نسبت به این مرد که به زیور علم و تقوی محلی بود به درجه‌ای ادب می‌کرد و احترام او را مراعات می‌نمود که لدی‌الورود چند قدم او را استقبال و عندالخرود چند

قدم مشایعت می فرمود و پیوسته بر خود مقدمش می نشانید و در هیچ مأکول و مشروبی بر وی پیشی نمی جست و از این رویه هرگز نمی کاست، چنان که طلاب و محصلین علوم دینیّه از مشاهده این احترامات رغبتی فوق العاده و شوقی زیاده از حدّ به تحصیل علم و زهدات پیدا کرده بودند. بالجمه از قضایای واقعه این بود که شخصی بر یکی از خدّام مخصوص و مقرب امیرنظام مدّعی مالی و طلبی بود و به امیرنظام تظلم نمود. یک نفر مأمور فرمود که خادم و مدّعی او را به محضر شیخ عبدالرحیم برده محاکمه نمایند. شیخ هم شروع به رسیدگی به اسناد طرفین نمود و به لوازم محاکمه از اقامه شهود و احلاف و امثالها قیام فرمود تا محاکمه تمام شد و موقع صدور حکم برسید. چند روزی جناب شیخ در اعطاء حکم تعلّل نمود و به معاذیر مختلفه متشبّث می گردید تا این که عارض ناچار شده به امیر شکایت کرد که شیخ در دادن حکم ممانعت کرده به طفره می گذراند. امیرنظام عبدالله خان نامی را که به وی اعتماد تمام داشت و هر پیغامی را سنجیده می رسانید و جواب را فهمیده محفوظ می داشت بخواست و نزد شیخ فرستاد که سبب تأخیر حکم را جویا شود و تأکیدی در انجام عمل متداعیین نماید. عبدالله خان خدمت جناب شیخ رفته در مراجعت جواب را در مجلس امیرنظام چنین عرض کرد که فرمود آنچه محقق شده است این است که ملازم امیر محکوم است و حقّانیت مدّعی او معلوم، در این صورت لازم است که شرح قضیه را حضوراً عرض نمایم و آنچه بفرمایند چنان کنم. امیرنظام از سخن وی به غایت برآشفّت و بانگ بر زده گفت وای بر تو، این چه تهمتی است که نسبت به آن جناب بسته ای، شایسته است که تو را تیرباران کنم و حکم به حبس وی داد. لیکن طولی نکشید که جناب شیخ به مجلس امیرنظام وارد شد و احتراماتی که لازم بود به عمل آمد. آنگاه شیخ سر پیش برد و محرمانه اظهار داشت که در محاکمه فلان و فلان آنچه محقق شده و به ثبوت پیوسته این است که خادم سرکاری محکوم علیه است، اکنون چه قسم می فرمایید عمل را فیصل دهم. حالت امیرنظام از این سخن تغییر کرد و آثار شگفتی و امارات آشفستگی در ناصیه او هویدا شد و توجه خود را

بالمرّه از شیخ موقوف داشت و ابدأً با وی متکلم نشد و شیخ از این ترتیب سرافکننده و خمول^۱ مانده ناچار با دلی تنگ آهنگ منزل نمود و از مجلس بیرون رفت و ملازم خانه خویش گردید و از بی‌اعتنایی و سلب توجه امیرنظام به درجه‌ای حامل‌الذکر^۲ و بیچاره شد که نتوانست با آن حال در طهران بماند و راه وطن خویش پیش گرفت.^۳

امیرنظام پس از این واقعه محاکمات را به محضر جناب شیخ عبدالحسین تهرانی شیخ‌العراقین ارجاع می‌نمود و یوماً فیوماً عقیده او نسبت به جناب شیخ افزون می‌گردید و از قراری که مسموع شده در مطالب مشکله و امور مفصله با او مشورت می‌نمود. بالاخره وصایت امیرنظام با او بوده و مدرسه و مسجد شیخ عبدالحسین را از ثلث امیر بنا نمود^۴ و جناب اجل آقای حاج سید نصرالله اخوی مدظله حکایت می‌نمود که شنیدم که چون شیخ عبدالحسین از عتبات عالیات پس از تحصیل علوم دینیّه به طهران بازگشت فرمود به درجه‌ای گرفتار ضیق معاشق بود که یک اتاق مستطیل واقع در طبقه فوقانی از خانه گذر بین‌الحرمین اجاره کرده و نصف آن را پرده کشیده و عیال خود را پشت پرده منزل داده و مابقی اتاق را حصیری افکنده و خود می‌نشست و به جز چند جلد کتاب شیء زایدی که بهایی داشته باشد در آن جا دیده

۱. خمول: تنها و گوشه گیر. ۲. حامل‌الذکر: بی‌ارزش و از چشم افتاده.

۳. وفات این شیخ عبدالرحیم بروجردی روز پنج‌شنبه شانزدهم ماه رمضان سال ۱۲۷۷ اتفاق افتاده (رجوع کنید به مآثر و الاثار ص ۱۵۹ که مؤلف آن سر بسته به همین واقعه مذکور در متن اشاره می‌کند).

۴. شیخ عبدالحسین بن علی تهرانی ملقب به شیخ‌العراقین یکی از جمله علمای بسیار فاضل و مشهور قرن اخیر است. او پس از آن‌که در عتبات از تحصیل علوم دینیّه فراغت یافت و به درجه اجتهاد رسید به زودی مرجع تقلید و مقبول رجال دولت عثمانی گردید و به علت تبحر در علوم و عشق به جمع کتاب و رونق حوزه درس شهرتی عظیم حاصل کرد و امیرکبیر مخصوصاً او را پس از آمدن به طهران به قطع و فصل امور شرعیه برگماشت و وصایت خود را به او سپرد، چنان‌که این جمله از عبارات متن و شرحی که در فصل خواهیم گفت واضح می‌شود. پس از مرگ امیر نیز شیخ عبدالحسین در طهران پیش شاه محترم و مورد اعتماد بود و ناصرالدین شاه او را در ۱۲۷۴ برای تعمیر صحن کربلا و کاظمین و سامره مأمور نمود و شیخ از ۱۲۷۴ تا ۱۲۸۶ که در کربلا در ۲۲ رمضان این سال اخیر فوت کرد به این کار اشتغال داشت. کتابخانه شخصی او در کربلا به واسطه داشتن نسخه‌های خطی نفیس مشهور بود و شیخ آن را بر طلاب وقف کرد. از شیخ عبدالحسین کتاب کوچکی در شرح احوال رواه باقی بوده است. عالم بزرگ حاج میرزا حسین نوری صاحب کتاب مستدرک الوسایل از شاگردن محضر و از معاشرین او بوده و در خاتمه کتاب مستدرک (ص ۳۹۷، ج ۳) به تجلیل تمام از او نام می‌برد. برای شرح احوال او علاوه بر این کتاب رجوع کنید به مآثر و الاثار ص ۱۳۹ و ۱۸۱ و کتاب احسن الودیعه جلد اول ص ۷۵-۷۸.

نمی‌شد و متدرجاً مبلغی به اهالی بازار از بقال و عطار و امثالها مقروض شده و راه خرجی از هیچ طرفی برای او مریی نبود، تا آن‌که بعضی از دوستان موقع ملاقات و اطلاع بر چگونگی حالات او صلاح‌اندیشی نموده اظهار داشتند که سبب عسرت و ضیق معاش شما از گوشه‌گیری و عدم مرادۀ با خلق است که احدی مطلع بر مراتب علم و دانش شما نشده و از دیانت و امانت و زهد جنابعالی آگاهی نیافته‌اند. بهتر آنست که با مردم خاصه علما آمیزش نموده و مقداری از فضایل خویش را در مذاکرات علمیّه بروز دهید. شیخ فرمود از معاشرت اهل علم ابا ندارم، لیکن با این زندگی و عسرتی که مراست پذیرایی مردم که از لوام مرادۀ است می‌بینید که بی‌نهایت مشکل است. گفتند عجالاً ممکن است که صبح پنجشنبه در منزل جناب شیخ محمد تقی قزوینی که از اجلۀ علماست و مرثیه‌خوانی هست حاضر شوید و چنان‌که اغلب اوقات پس از استماع مصایب صحبت علمی می‌شود خویشان را مقداری معرفّی نمایید و شاید بعضی از طلاب که واقعاً طالب علم و جویای مدرّس صحیح هستند خواهش درس و استفاده نموده اسباب‌گشایش و فتح بابی از این طریق فراهم آید. جناب شیخ سخن ایشان را پذیرفته و یوم خمیس به مجلس مرثیه مرقومه برفت و در محلی پست‌تر از مقام خود بنشست و پس از ختم روضه فضلائی آن محضر شروع به ذکر مسایل علمیّه نموده و شیخ استماع می‌نمود تا کلام ایشان زمینه پیدا کرد که شیخ تکلم خود را در گفتگو به‌جا و به‌موقع دید و چون مقداری از افادات وی گوشزد ایشان شد و فضل سرشار او را مقداری ملتفت شدند به لسان واحد از او معذرت خواسته و در صدر مجلسش جای دادند و چون به منزل بازگشت عصر آن روز به او خبر دادند که شخصی بر در شما را می‌خواهد. شیخ از اتاق خود پایین آمده در را باز کرد. آن شخص که درزی و لباس‌فراش بود عرض کرد که فردا اول صبح امیرنظام به دیدن شما تشریف می‌آورند. فرمود گویا اشتباه کرده باشید زیرا که من با امیر سابقه و مرادۀ ندارم تا به دیدن من آید. گفت مگر شما شیخ عبدالحسین تهرانی نیستید. فرمود بلی هستم، لیکن ممکن است که شیخ عبدالحسین دیگر باشد. فراش گفت شما امروز در خانه شیخ محمد تقی قزوینی نبوده‌اید، گفت

بوده‌ام. گفت پس اشتباهی نشده و مهیای آمدن امیر باشید. فرمود من منزلی که امیر در آن جا بیاید ندارم. گفت مگر همین جا منزل شما نیست. فرمود منزلم همین است اما بیایید و ترتیب آن را معاینه کنید که بدانید این جا نمی‌آید و او را به اتاق بالاخانه برد و وضع آن جا را دید و گفت مخصوصاً همین جا خواهد آمد و برفت و صبح خود امیر بیامد و شیخ به قدری که تیسر^۱ یافته بود پذیرایی نمود. آنگاه امیر نظام اظهار داشت که این منزل شایسته شما نیست و خانه مختصری با لوازم و اثاث البیب در عباس آباد تهیه شده به آن جا نقل مکان فرمایید و یک صد اشرفی زر مسکوک به شیخ نیاز نمود و فرمود قروض شما را در بازار مطلع ام این وجه را نیز به وامخواهان خود داده تا باز شما را زیارت کنم و برخاسته برفت و از آن پس همواره در ترویج شیخ اقدامات کافی نمود و روز به روز در عقاید او نسبت به شیخ می‌افزود تا آن که محلّ و ثوق امیر شد و طرف مشاوره در بعضی از مور مشکله گردید.

از متنفذترین علمای طهران در ابتدای صدارت امیرکبیر میرزا ابوالقاسم امام جمعه برادرزاده و داماد میرمحمد مهدی حسنی حسینی خاتون آبادی بود که عمّ او را فتحعلی شاه به مقام امامت جمعه طهران منصوب کرد و مدرسه سلطانی یعنی مسجد شاه حالیه را در سال ۱۲۳۶ مخصوصاً برای او بنا نموده بود. پس از فوت میرمحمد مهدی در سال ۱۲۶۳ امامت جمعه طهران به میرزا ابوالقاسم رسید و میرزا ابوالقاسم در آخر عهد محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی کمال نفوذ و قدرت را در پایتخت داشت و همواره می‌خواست که به همین حال بماند و احکام او قاطع و فیصل دهنده مراعات و دعاوی مردم باشد.

در ابتدای کار امیر، یعنی در موقعی که افواج آذربایجانی به تحریک مخالفین آن وزیر بر او شوریدند و چنان که دیدیم میرزا ابوالقاسم امام جمعه در خواباندن آن شورش مداخله کرد و از امیر حمایت نمود. چون فتنه مزبور خوابید ادّعای امام جمعه همیشه این بود که اگر او در این کار دخالت نمی‌نمود دولت امیر برباد می‌رفت و معنی این ادّعا آن بود که امیر مادام‌العمر باید خود را مرهون و تحت‌الحمایه امام

۱. تیسر: در حد امکان، میسر.

جمعه بداند و دست او را در هر کاری که می خواهد بکند باز بگذارد. اما امیر که این ادعا را به حق بیجا می دانست و زیر بار این گونه حرف ها نمی رفت به محض این که دید امام جمعه احکام سرسری به دست مردم می دهد و مجرمین را در خانه خود و مسجد سلطانی به بست می پذیرد و مانع اجرای حکم عدالت است او را بر سر جای خود نشاند و راه پناه گناهکاران را به در خانه او مسدود نمود و او را از مداخله در قطع و فصل مرافعات و صدور حکم محروم و کارش را به همان پیش نمازی مسجد شاه منحصر ساخت. اینک شرح قضایایی که بین امیر و میرزا ابوالقاسم امام جمعه رخ داد: «روزی امام جمعه توصیه ای از عارضین نطنز نوشته بود. امیر به فرستاده اش گفت میرزا ابوالقاسم را بگو اگر دیگر چیزی نوشته ای اخراج بلد^۱ت می کنم، تو هم اگر کاغذش را آوردی سیاست می شوی. پیغام امیر را که امام شنید شرحی سخت و بد به امیر نوشت که پس مظلوم کجا رود و به همان آدم داد ببرد. آدمش نپذیرفته گفت معاذالله تو را که از شهر بیرون می کند به جای خود، مرا هم می کشد. امام سخت گرفت به آدمش. عاقبت قرار شد آن خط را لَف^۲ کاغذ دیگر گذارده برای منشی امیر و کاغذ منشی را برساند. آدم امام کاغذ را برد جا جرود هنگامی که امیر مشغول گرفتن افواج بود به دیگری داد به منشی رسانده خود از دور می نگریست، دید منشی خطها را گشود و دید جرأت خواندن نکرد. امیر پرسید چیست. گفت عریضه میرزا ابوالقاسم است. فرمود بخوان. منشی سر به زیر انداخت. امیر به تغیر گفت بلکه فحش داده بخوان. منشی خواند. گفت جوابی به احترام بنویس و فردا شب را به شام دعوتش کن. جواب را که آوردند اصحاب امام گفتند نرو می خواهد از همان جا اخراج بلدت نماید. امام فرمود چنین نیست و رفت. در ورود به امیر کمال احترام را به امام گذارده گفت از کاغذ اول چنین پنداشتم به هوای ریاست شخصی نوشته ای ولی خط دوم را که دیدم قصدت فریادرسی مظلوم بوده ممنون شدم و حاکم نطنز را عزل و ادب کردم و البته هر جا ستم دیده ای دیدی به من آگاهی ده و رسیدگی به مظلومین فریضه اولیاء دولت است و محتاج به بست و بقعه و شفیع و رقعه نیست و بست مسجد شاه را بست.»^۳

۲. لف: میان، لا.

۱. اخراج بلد: از شهر و دیار بیرون کردن، تبعید.

۳. کتاب آگهی شهان، ص ۵۶-۵۷.

«یک نفر از کسبه که حاجی نیز بود به چند نفر مدیون و از روی سندهای معتبره که یکان یکان در دست داشتند باز حاجی در ادای طلب ایشان تعلل می نمود و پس از مدتی ورقه افلاس نامه به مهر مرحوم علیین مکان میرزا ابوالقاسم امام جمعه اعلی الله مقامه به وامخواهان اظهار نموده و همه را از وصول طلب مأیوس کرد و طلب ایشان بالغ بر سه هزار تومان بود و نمی توانستند ضرر این مبلغ را بر خود هموار نمایند سیمای^۱ با علم قطعی که حاج مدیون مفلس نیست و به اشتباه کاری و شهود مجعوله این افلاس نامه را به مهر آقای امام رسانیده لاجرم با هم اتفاق نموده به امیرنظام متظلم شدند و شرح حال حاجی مدیون را باز گفتند. امیرنظام حاجی را بخواست و به او فرمود این همکارهای شما ادعای طلبی از شما دارند و اسناد مؤجله^۲ از شما نشان می دهند که مدتی از وعده آنها گذشته است شما چه می گوید. گفت طلب ایشان صحیح است لیکن چه کنم که دارایی من از میان رفته و قوه ادای قرض خویش ندارم. امیرنظام گفت دلیل ورشکستگی و افلاس شما چیست. عرض کرد اشخاصی که از حالم اطلاع دارند خدمت آقای امام شهادت داده و به ثبوت رسیده و حکم افلاس مرا صادر فرموده است، آنگاه ورقه افلاس نامه را که به مهر و سجل امام جمعه موشح بود تقدیم نمود. امیرنظام آن را بگرفت و یکی از ملازمان خویش را بفرستاد تا دفاتر و نوشتجات حاجی مدیون را از حجره تجارته وی بیاوردند و چند کس از تجار و اهل خبره را امر فرمود که دفتر و نوشتجات را تفتیش کنند و هر گاه خساراتی از غرق و حرق و سرقت و غیرها به مالیه او وارد آمده است بنمایند و پس از رسیدگی عرض کردند در تمام دفاتر و روزنامه جات تجارته ضرر و خسارته معلوم نشده است. امیرنظام فرمود که سه هزار تومان طلب وامخواهان را از خزانه بدادند. آنگاه روی به حاجی کرده گفت وجود رعیتی مانند تو که بلاجهت ورشکسته و بدون سبب مالیه خود و مردم را تلف کرده است برای دولت و ملت مضر و موجب زحمت است و میرغصبی را طلب کرده فرمود این حاجی را به سبزه میدان ببر و در پای قاپوق از زندگی جهان فانی راحتش کن. جلاد دست حاجی را گرفته حرکت داد که ببرد. اولاد

۱. سیمای: به ویژه، مخصوصاً. ۲. مؤجله: تعهدآور.

و اقربا و دوستان حاجی که در اطراف دیوانخانه متدرجاً آمده و نگران بودند که واقعه حاجی به کجا منتهی می‌شود از حکم امیرنظام آگاه شده و با دهشت و وحشتی مالا کلام جمع آمده جلاد را به التماس نگاه داشتند تا امیرنظام را دیده و قتل حاجی را به دادن طلب و امخوانان موقوف دارند و چند نفر از معاریف ایشان پیش آمده به امیر عرض کردند که ما هر قدر امر بفرمایید از خودمان وجه نقد تقدیم می‌کنیم که حاجی را نکشید و به ما ببخشید. امیرنظام فرمود از شما دیناری برای خلاصی او قبول نمی‌کنم مگر آن که خود حاجی مالیه و ثروت خویش را بروز داده و قرض خود را از مال شخص خویش بپردازد. حاجی که از حیات خود بالمره^۱ مأیوس شده بود با لکنت زبان و لرزش اعضا و ارکان عرض کرد چنین می‌کنم. امیرنظام او را پیش طلبیده شروع به پرسش نمود تا تمام ثروت حاجی را کماهو از دفاتر و اسناد او به دست آورد و او را با مأمور امینی از خود فرستاده سه هزار تومان زر مسکوک بیاورده تسلیم خزانه نمودند. آنگاه امیرنظام اسناد دارایی حاجی را با افلاس نامه به یک نفر بداد و فرمود حاجی را با خود به منزل آقای امام جمعه ببر و عرض کن با این اسنادی که از حاجی بروز کرده و با ثروتی که داشته است جنابعالی ورقه افلاس نامه مهر و مسجل فرموده به او داده‌اید که اسباب تضييع سه هزار تومان یا بیشتر از مردم بیچاره شود و حقوق جمعی به واسطه خط و مهر آقا پایمال گردد و البته خواهند فرمود که پیش من اشتباه کاری نموده‌اند، من هم تصدیق می‌کنم و می‌گویم در محضری که بشود اشتباه کاری نمود لیاقت محاکمه نخواهد داشت و علیهذا ایشان به جز نماز جماعت که در مسجد سلطانی می‌خوانند من بعد حق هیچ قسم مداخله در محاکمات و فصل خصوم نخواهند داشت و به ایشان عرض کنید که احترام خاتم خویش را نگاه دارند و وارد این‌گونه مطالب نشوند.»^۲

دیگر از کارهای امیر در تحدید نفوذ علمای مصر تبعید میرزا علی اصغر شیخ الاسلام بزرگ تبریز و پسر او میرزا ابوالقاسم بود که خانه خود را بست قرار داده و با غرور و

۱. بالمره: به یکباره.

۲. نوادر الامیر (خطی). وفات میرزا ابوالقاسم امام جمعه در سال ۱۲۹۱ اتفاق افتاده و قبر او در نزدیکی دروازه طهران به ری، آنجاست که به سر قبر آقا مشهور شده.

کبریای مخصوص رفتار می‌کردند. امیر که این حالت را خود از ایشان در تبریز دیده بود پس از آن‌که در طهران مقام خویش را مستحکم نمود سلیمان‌خان افشار را روانه تبریز نمود و حشمة‌الدوله حمزه میرزا والی آذربایجان را بر آن داشت که شیخ‌الاسلام و پسرش را روانه طهران نماید و بساط اقتدار و مداخلات نامشروع ایشان را بدین وسیله در تبریز برچیند. شیخ‌الاسلام خواست عصیان کند لیکن حشمة‌الدوله به تدبیر بر او و بر پسرش دست یافت و ایشان را روانه طهران نمود و تا امیر زنده بود ایشان اجازه مراجعت به تبریز نیافتند.^۱

فصل ششم

اوضاع مالی ایران در عهد محمدشاه

در اواخر عهد فتحعلی شاه، اوضاع مالی ایران پس از جنگ‌های طولانی با روسیه و پرداخت هشت کرور تومان خسارت به آن دولت به موجب عهدنامه ترکمان‌چای بی‌نهایت پریشان بود. خزانه دولتی هیچ قسم نقدینه‌ای در اختیار نداشت و والیان ولایات هم که اکثر پسران گردنکش شاه بودند و در دشمنی علنی یا کینه باطنی نسبت به عباس میرزا ولیعهد دولت و فتحعلی شاه حامی جدی عباس میرزا سر می‌کردند از پرداخت مالیات و وجوه دیوانی خودداری داشتند. به همین جهت چرخ امور به کلی از کار افتاده بود و مواجب و حقوق و مستمری‌ها هیچ‌یک به موقع و به میزان حقیقی به دست ذوی‌الحقوق نمی‌رسید.

در همین ایام چون پسر فتحعلی شاه حسین علی میرزا فرمانفرما والی فارس چهار سال بود که مال دیوانی حوزه مأموریت خود را نپرداخته و قریب ۶۰۰/۰۰۰ تومان بدهکار دیوان بود و خوانین سرکش بختیاری نیز بین اصفهان و طهران قسمتی از مال خزانه دولتی را که از اصفهان به پایتخت می‌آوردند به غارت برده بودند این پادشاه عازم جنوب شد تا بقایای مالیاتی فارس را وصول و بختیاریان سرکش را تنبیه کند. فتحعلی شاه نزدیک به یک ماه پیش از مرگ خود یعنی در اواسط جمادی‌الاولی سال ۱۲۵۰ از طهران به اصفهان حرکت نمود و حسین علی میرزا را از شیراز به اصفهان برای تفریغ^۱ حساب خود خواست.

۱. تفریغ: تسویه و سراسر کردن.

شاه در چهارم جمادی الاخری به اصفهان رسید و حسین علی میرزا به حضور او بار یافت. اما به جای ۶۰۰/۰۰۰ تومان بدهی خود فقط ۱۳/۰۰۰ تومان تحویل داد و فتحعلی شاه که در پول پرستی و لثامت طبع کم نظیر بود به قدری از این عمل حسین علی میرزا متغیّر گردید که به حبس او دستور داد و امر کرد که تا وصول دینار آخر بقایای فارس او را همچنان در زندان نگاه دارند. اما حسینعلی میرزا پیش پدر متعهد شد که با مأمورین دیوان به شیراز برود و در تهیّه بقیّه مال دیوانی فارس با ایشان کمک نماید و بقایای چهار ساله را گرد آورده پیش فتحعلی شاه بفرستد. شاه هم او را با عبدالله خان امین الدوله صدراعظم و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و قریب ده هزار نفر سواره و پیاده مأمور شیراز نمود. لیکن قبل از آن که این هیئت از اصفهان خارج شوند شاه بر اثر تبی مختصر و بروز مرض ذات‌الجنب در ۱۹ جمادی الاخری ۱۲۵۰ در همان شهر مرد. امین الدوله گوشه گیری اختیار نمود. حسین علی میرزا هم به شیراز رفت و به طغیان و داعیه سلطنت پرداخت. سپاهیان نیز پراکنده گردیدند و بقایای مالیاتی فارس هم همچنان لاوصول ماند.

پس از رسیدن خبر مرگ فتحعلی شاه به طهران پسر دهم این پادشاه علی میرزا ملقب به ظلّ السلطان خود را شاه خواند و لقب علی شاه و عادل شاه اختیار نمود و او اوّل کاری که کرد دستبرد به خزانه خصوصی فتحعلی شاه و بذل و بخشش های بی جا از آن محلّ بود، چنان که در یک وهله ۴۰۰/۰۰۰ تومان زر مسکوک به کسان و فرزندان جماعتی که در رکاب فتحعلی شاه به اصفهان رفته بودند بخشید و در وهله دیگر ۴۰۰/۰۰۰ تومان نیز به شاهزادگان و سران سپاهی و میرزا آقاخان وزیر لشکر که از اصفهان به طهران رسیدند داد و ظاهراً علت این که ظلّ السلطان را عادل شاه لقب داده اند به این علت بوده است که در پراکنده ساختن خزانه فتحعلی شاه عیناً به معامله عادل شاه برادر نادر شاه نسبت به خزانه نادری تشبّه ورزیده است.

با این حرکت بی خردانه ظلّ السلطان خزانه مخصوص فتحعلی شاه که بیشتر وجوه نقدی آن از کمک خرجی بود که سابقاً حکومت هندوستان و دولت انگلیس به موجب عهدنامه مخصوص به ایران پرداخته بودند و فتحعلی شاه اختیار آن را در

دست زوجهٔ محبوبهٔ خود تاج‌الدوله گذاشته بود و در اندرون آن را با لثامت و امساک خاصی حفظ می‌نمود در مدتی قلیل به باد فنا رفت و برای محمدشاه که با دست تهی و کیسهٔ خالی به طهران می‌آمد از این محل چیز قابلی باقی نماند.

در موقع حرکت محمدشاه از تبریز به عزم طهران برای جلوس بر تخت سلطنت ولیعهد ایران و وزیر او میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام برای حرکت دادن اردو و تهیهٔ ذخیره و آذوقه گرفتار بی‌پولی بودند. وزیرمختار انگلیس سرجان کمبل^۲ که در فرستادن محمدشاه از تبریز به طهران اصرار و عجلهٔ بسیار داشت هرچه پول برای این کار لازم بود تهیه نمود و قائم‌مقام را که در این عمل کفایت و شوری ظاهر نمی‌ساخت بالاخره به حرکت دادن محمدشاه وادار کرد.

در موقعی که محمدشاه می‌خواست از تبریز عازم طهران شود و برای ملازمت رکاب قشون آذربایجان را از خوی به تبریز احضار نمود محمدخان امیرنظام زنگنه به علت آن که شش سال بود که موجب سربازان نرسیده بود به شاه تازه و قائم‌مقام نوشت که سرباز چون موجب شش ساله‌اش نرسیده است حاضر به حرکت نیست. بالاخره به هزار وعد و وعید امیرنظام و لشکریان ابواب جمعی او را به تبریز آوردند و سربازان را به مساعدت پولی و وزیرمختار انگلیس روانهٔ طهران کردند.

در رسیدن محمدشاه به طهران با این وضع پریشان مالی و به غارت رفتن خزانهٔ مخصوص فتحعلی‌شاه البته صدراعظم دولت جدید یعنی میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بایستی تدبیری برای اصلاح این حال ناگوار بیندیشید و راهی برای تهیهٔ پول جهت گرداندن چرخ‌های کار باز کند. لیکن بدبختانه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام مرد این میدان نبود، چه او با وجود کمال زیرکی و هوشیاری و هنرمندی و سحر در انشاء و بلاغت آن کفایت مملکت‌داری و پا کدامنسی سیاسی را که مردم قبلاً در مربئی و پدر بزرگوار او

۱. طاوس‌خانم ملقبه به تاج‌الدوله از زنان رقاصهٔ اصفهانی و دختر مردی کبابی بود که پس از درآمدن به عقد فتحعلی‌شاه پیش آن پادشاه بسیار عزیز و محبوب شد. این زن که پیش میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط تحصیل خط و ربطی کرده بود خالی از ذوق و هنر انشاء نبود.

[تفصیل حال این زن در تاریخ عضدی هست. دختر همین زن را حاج محمدحسین‌خان صدر اصفهانی برای پسر خود گرفت و اول دختر دادن قاجاریه به خارج از خانواده بوده است. (خط دکتر قاسم غنی).]

میرزا بزرگ قائم‌مقام دیده بودند و چهارده سال بعد در مرتباً^۱ی او میرزاتقی خان امیرکبیر دیدند نداشت. چه او با این همه علم و کمال مردی بود دسیسه‌کار و توطئه‌ساز و طمّاع و پول‌پرست و قسّی القلب. اکثر عایدات آذربایجان به جیب او فرو می‌رفت و با این حال در رساندن حقّ سربازان و شاهزادگان حتی شاه نیز کار را به مسامحه و سخت‌گیری می‌گذراند. به همین علل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در دورهٔ صدارت خود برای اصلاح حال مالیّه ایران کاری که نکرد سهل است وضع آن را خراب‌تر هم نمود و سران لشکری و کشوری و شاه و شاهزادگان و مردم که به علل دیگری هم از او رنجیده بودند به دشمنی جدّی با او قیام نمودند و شاه را به توقیف و قتل او واداشتند و پس از شیوع خبر قتل او کمتر کسی هم از شنیدن این واقعه تأثر پیدا کرد، زیرا که همه از طرز کار و سیاست و سخت‌کشی و صلابت او ناراضی و در عذاب بودند و فنای او را به جان و دل از خدا می‌خواستند.

پس از قتل قائم‌مقام در سلخ^۲ ماه صفر ۱۲۵۱ از کمال بدبختی ایران محمدشاه که مردی ضعیف‌النفس و بی‌خرد و قلندر مشرب بود به جای آن که مرد درست کار آگاه با کفایتی را به صدارت خود اختیار کند زمان کار را به دست حاجی میرزا آقاسی داد که علاوه بر بی‌خبری از احوال عالم و سیاست و ملک‌داری از کلیهٔ فضایلی هم که میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در مقابل معایب خود داشت خالی بود. نه فقط به کار صدارت مملکت آشفتهٔ پریشانی مثل ایران در آن دوره نمی‌خورد، بلکه هیچ‌گونه هنر و شایستگی و خبرت و بصیرتی نیز در او نبود که بشود او را لایق شغلی از مشاغل مملکتی یا مهمّی از مهمّات دنیایی دانست.

مجملی از احوال حاجی میرزا آقاسی^۳

حاجی میرزا آقاسی لقب آخوند ملاعبّاس پسر میرزا مسلم از ایل بیات ماکوست که در سال ۱۱۹۸ در ایران تولّد یافته و در جوانی برای تحصیل علوم دینیّه با پدر

۱. مرتباً: پرورده شده. ۲. سلخ: آخر هر ماه قمری، مقابل عُره اول ماه قمری.

۳. شبیهی از او دارم [خط دکتر قاسم غنی].

خویش به عتبات رفته و در آن جا در میان علمای شیعه نسبت به مولانا فخرالدین عبدالصمد همدانی که مردی فقیه و لغوی و عارف مسلک بود^۱ سمت ارادت پیدا کرد. در سال ۱۲۱۶ موقع فتنه وهابیة سعودی که ملا عبدالصمد مزبور در کربلا به قتل رسید حاجی میرزا آقاسی عیال و اطفال استاد و مراد خود را برداشته به حال فقر و بینوایی خود را به همدان رساند و در آن جا نیز مدتی به تحصیل و سیر و سلوک مشغول بود و کم کم از لباس ملایی درآمده جامعه درویشان و قلندران در بر کرد و گیسوان خود را پریشان ساخت و به ادعای مرشدی و قطبی پرداخت و در سیر آفاق و انفس به تبریز رسید و به شکلی خود را به میرزا بزرگ قائم مقام نزدیک نمود. میرزا بزرگ او را در خانه خود جا داد و تعلیم و تربیت پسر خود میرزا موسی را به او وا گذاشت و بار دیگر او را به لباس ملایی درآورد. به تدریج حاجی در دستگاه عباس میرزا نایب السلطنه نیز رفت و آمد و شهرتی پیدا کرد تا آن که میرزا بزرگ قائم مقام در سال ۱۲۳۸ وفات یافت و بین دو پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی و میرزا موسی بر سر مقام پدر نزاع در گرفت و چون میرزا ابوالقاسم غالب آمد و وزیر عباس میرزا شد کینه حاجی میرزا آقاسی را که محرک برادر می دانست در دل گرفت و به آزار او پرداخت. به این معنی که حاجی در طئی معلمی میرزا موسی و توقف در خدمت میرزا بزرگ قائم مقام در دو قریه از قرای نزدیک تبریز علاقه ای به هم رسانده و در عداد ملاکین درآمده بود. میرزا ابوالقاسم قائم مقام بر حاجی سی صد تومان بقایای مالیاتی نوشت و برای وصول آن محصلی بر او گماشت. حاجی از چنگ محصل قائم مقام گریخت و به ماکو و خوی فراری و به مدعیان قائم مقام در آن نواحی ملتجی گردید و قریب دو سالی از تبریز دور بود.

اینک شرحی را که الله قلی میرزا ایلخانی پسر زن حاجی میرزا آقاسی^۲ در باب ابتدای کار حاجی نوشته عیناً از کتاب صدورالتواریخ نقل می کنیم:

۱. برای شرح احوال او رجوع شود به روضات الجنات ص ۳۵۳.

۲. این الله قلی میرزا ایلخانی پسر موسی خان برادرزاده فتحعلی شاه است، یعنی جدش حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه بوده. مادر او عزت نساخانم دختر همین پادشاه یعنی دختر عم اوست. عزت نساخانم پس از مرگ شوهر اول خود موسی خان پدر الله قلی میرزا ایلخانی به شرحی که در متن مندرج است به عقد حاجی میرزا آقاسی درآمد.

«علی خان ماکویی به مناسبت دوستی با پدر مرحوم حاجی حاجی را به ماکو آورد و محمدخان پدر خانباخان سردار امیرتومان یک زن محترمه داشت که به واسطه ناسازگاری او را مطلقه نمود، آن زن را با خانه و اثاث البیت به مرحوم حاجی داد و قرار داده بودند در ماکو بمانند. به این جهت خانباخان را به لفظ پسر (او غلم) می نامید و خطاب می فرمود. از آن زن یک پسر متولد شد که در سن چهار سالگی به رحمت خدا رفت و تا اواسط دولت شاه مرحوم (یعنی محمدشاه) که حاجی در طهران بود آن زن هم در تبریز بود.

«مرحوم محمدخان با فوج ماکو به تبریز احضار شد. حاجی را هم با خود از ماکو به تبریز آورد. در آن مدتی که در تبریز بود با مرحوم فریدون میرزای فرمانفرما الفتی پیدا کرد و در آن وقت مرحوم ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا معلّمی جهت درس و تربیت اولادشان می خواستند که مشغول درس و تربیت ولیعهدزاده ها بشود. مرحوم فرمانفرما از مرحوم حاجی تعریف کردند و او را خدمت ولیعهد آوردند و سالی هزار تومان مقرری از برای آن مرحوم قرار دادند و معلّم عموم اولاد ولیعهد شد. محمد میرزا در آن معلّمی به مرحوم حاجی ارادت یافتند. در این بین مرحوم فرمانفرما حاکم خوی شدند و حاجی مرحوم را همراه خود بردند و وزیر خود قرار دادند. نواب محمد میرزا در خدمت پدر عرض کرد من بی معلّم مانده ام و فریدون میرزا حاجی را در خوی برده وزیر قرار داده است، مقرر فرمایید که او را ثانیاً به جهت تعلیم من به تبریز بیاورند. نایب السلطنه هم فوراً مأمور فرستادند مجدداً حاجی را به تبریز آوردند. شاه مرحوم حاجی را از همه ربودند و معلّم مخصوص خودشان کردند. روزی محمد میرزا قبل از ولایت عهد به خانه حاجی مرحوم می روند کتابی در طاقچه بود برمی دارند. حاجی مرحوم دست او را می گیرند، هرچه می خواهد باز نکند نمی شود. باز می کنند کاغذی به خطّ حاجی مرحوم در میان آن کتاب می بینند که در آن کاغذ سال فوت شدن ولیعهد مرحوم و بعد فوت شدن خاقان مغفور بعد سلطنت محمدشاه طاب ثراه مفصلاً نوشته شده است. بعد مرحوم حاجی التماس می کند که حالا که این را دیدید به کسی بروز ندهید، شاه طاب ثراه می فرمودند این

اوّل کرامتی است که از حاجی دیدم. در آن ایّام حاجیه شاهزاده والدّه من به مکه معظّمه می رفت. حاجی مرحوم وقتی می شنود که حاجیه شاهزاده به تبریز آمده و مرحوم محمدشاه به این خیلی مرحمت داشتند به همین احمد میرزای معین الدوله، حالیه می فرمایند برو به عمّهات بگو بیا زن من شو، من تو را ببرم به مکه. وقتی که معین الدوله می رود این را می گوید حاجی چنین پیغامی کرده مرحومه حاجیه شاهزاده به او متغیّر می شود که پسر این فضولی ها به تو نیامده، برو به آن ملای شپشو بگو از این غلط ها نکند، حدّ خودش را بداند. وقتی معین الدوله این پیغامات را به حاجی مرحوم می گویند حاجی مرحوم به شاه مرحوم عرض می کند باشد عمّه تو را من در طهران بگیرم. این مسئله به همین قسم می ماند. چهار سال از این مقدمه گذشت. ولیعهد در خراسان مرحوم شد. بعد خاقان مرحوم در اصفهان به رحمت ایزدی پیوست. بعد شاه مرحوم به طهران آمد. بعد از آمدن طهران دستخط به مادر من نوشت باید زن حاجی میرزا آقاسی شوی، والاّ پسرت را یا کور می کنم یا خواهم کشت. ناچار چون حکم سلطان بود تمکین کردند. این دو کرامت بزرگ یکی سلطنت و دیگری گرفتن مادر من را همیشه شاه مرحوم می فرمودند که اسباب زیادتی اعتقاد و ارادت من شد.»

چنان که ملاحظه می شود ارادت محمد میرزا نسبت به حاجی که او را مراد و مرشد خود می دانست به کلی کورکورانه بود، بلکه در حقّ او به کشف کرامات و اخبار از مغیبات اعتقاد داشت. پیشگویی که حاجی از سلطنت محمدشاه کرده و بعدها معلوم شد که او عین همین وعده را محرمانه به بعضی دیگر از پسران نایب السلطنه نیز داده بود چنان مطبوع طبع محمدشاه افتاده و پیش او حتمی الوقوع شمرده می شد که او نیز به حاجی وعده وزارت خاصّه داده بود و اگر در ابتدای سلطنت استیلائی فوق العاده قائم مقام و ترس از قدرت و هیبت او نبود محمدشاه در سپردن صدارت خود به حاجی به هیچ وجه تأملی نمی کرد. همین که قائم مقام به دستور شاه و به تحریک حاجی و مدعیان دیگر آن وزیر از میان رفت محمدشاه با وجود مردان کافی سابقه داری مانند محمدخان امیرنظام و اللهیارخان آصف الدوله حاجی را بر مسند

صدارت نشانند و دست بسته مطیع فرمان و محکوم حکم و اراده او شد و در تمام مدت سیزده سال صدارت حاجی پادشاه ایران در حقیقت حاجی بود و محمدشاه علاوه بر آن که به هیچ وجه در مقابل اعمال و اقوال و خواهش و فرمایش حاجی مخالفتی نشان نمی داد با وجود همه خطاها و خرابکاری های حاجی هر کس هر چه در باب او می گفت علاوه بر آن که نمی شنید به تبعید و آزار او نیز می پرداخت و چنین عقیده داشت که حاجی هر چه بخواهد می شود و هر چه بکند عین صواب است و مسئله بی جواب. چنان که می گفت که: «این درد پای مرا حاجی نمی خواهد خوب بشود، از برای این که این زحمت ها را در دنیا بکشم و در آخرت بهتر بروم. اگر حاجی بخواهد خوب خواهد شد.»^۱ در دستخط هایی که محمدشاه به حاجی میرزا آقاسی خطاب کرده عنوان غالب آنها چنین است: «جناب حاجی سلّمه الله تعالی» یا «جعلت فداک» یا «روحی فداک» یا «جناب روح پاک». در حاشیه مراسله ای که حاجی به شاه نوشته و رأی خود را در باب امری تقریر نموده محمدشاه نوشته است: «رأی آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی».

این حال مریدی و مرادی بین شاه و وزیر ظاهراً از هر دو جانب بوده، زیرا که حاجی نیز در پاره ای از مراسلات خود خطاب به محمدشاه او را ولیّ خدا می داند و می نویسد که: «به آن خدایی که آفریننده زمین و زمان و خورشید، آسمان است من بنده به صداقت حضرت مالک اشتر علیه السلام پیوسته خدمتکار صادقم و به ولیّ مطلق علیه السلام که سرکار پادشاهی را ولیّ خدا می دانم...» به همین وجه برای خود بر محمدشاه حقوقی چند قایل بوده و به استظهار^۲ آنها دخالت در کارهای مهم مملکتی را به وجود خویش برانزده می پنداشته است. چنان که در یکی از مراسلات خود خطاب به محمدشاه می نویسد: «... چندان سررشته از قشون گردانیدن ندارم اما از این مردمان ظاهراً بهتر فهمیده باشم... چندین حقّ بندگی در خدمت دارم، حقّ تعلیم، حقّ نوکری، حقّ باطن، حقّ ظاهر، حقّ دولت خواهی...».

۱. صدورتواریخ.

۲. استظهار: پشت گرمی.

خلاصه به گفته یکی از مسافریں فرنگی که حاجی را دیده و اقوال و اطوار او را از نزدیک مشاهده کرده بوده است «شخص حاجی میرزا آقاسی عجیب‌ترین خلقتی بوده است که برای اداره امور یک ملّتی می‌شود تصوّر وجود او را کرد.»^۱ کنت دو سرسی وزیر مختار فرانسه در باب حاجی چنین می‌نویسد:

«حاجی میرزا آقاسی پیرمردی است که تمام قدرت ایران و تمام بی‌کفایتی دولت آن در وجود او خلاصه شده. محمدشاه نسبت به او اعتمادی نامحدود دارد و این اعتماد را از عهد طفولیت به او پیدا کرد. در آن عهد حاجی معلّم گمنامی بود که پسران عبّاس میرزا را درس می‌داد. چنین می‌گویند که حاجی برای جلب توجه پسران عبّاس میرزا به هر یک از ایشان محرمانه گفته بود که طالع ایشان را دیده و دانسته است که او به سلطنت می‌رسد. محمد میرزای جوان هم مثل برادران دیگر این پیشگویی حاجی را به خوشی تمام پذیرفته بود. به همین جهت وقتی که به سلطنت رسید مربّی قدیمی و پیشگویی درست او را فراموش نمود. در این اثنا حاجی میرزا آقاسی به مکه رفته و با عنوان حاجی برگشته و اعتبار او در چشم شاگرد سابقش افزایش یافته بود. اما کرسی صدارت خالی نبود و مرد محکم‌الاراده قابل‌ی زمام امور را در دست داشت. محمدشاه بر اثر سعایت دایمی این و آن بالاخره وزیر خود را خفه کرد و حاجی را بر جای او نشاند و حاجی به نام شاگرد خویش اداره امور مملکت را بلامنازع و بدون ترس از حساب و کتابی در دست گرفت. امروز هیچ کاری بی‌اراده او انجام نمی‌پذیرد، لیکن از بدبختی مملکتی که حاجی بر آن حکومت دارد اکثر اوقات خیالات عجیب و غریبی به کله او راه می‌یابد. این پیرمرد که در کهنسالی تازه داخل در کارهای دولتی شده با این که منکر هوش او نمی‌توان شد از معرفت به کوچک‌ترین اجزاء و ساده‌ترین کارهای اداری خالی است. می‌گویند که خدمتگزار روسیه است، چه قسمت مهمّ خانواده او در ایروان^۲ اقامت دارند. همه فعالیت او در یک زبان فوق‌العاده ناسزاگوست و در صفای نیّت او نیز شک می‌رود. وقتی که من به دیدن او

1. Stuart, Journey etc. p. 199.

۲. در اصل کتاب «نخجوان» آمده و آن چنان که مخفی نیست اشتباه است.

رفتم او را در اتاقی نشسته دیدم که کثافت وضع آن باعث اشمئزاز بود و حاجی همه کس را در آن جا می پذیرفت. پنجره‌های بی شیشه آن به طرف باغ‌شاه باز می شد، به شکلی که هر حرفی که در یک طرف می زدند در طرف دیگر آن را می شنیدند. هیچ امری عجیب‌تر از شنیدن نظریات و نقشه‌های این مرد مقتدر نبود، به خصوص که او آنها را با یک آرامش طبع شگفت‌آوری شرح و تفصیل می داد. یک روز به من گفت که از دست تقاضاهای بی‌جای انگلیس جگرم خون است، چیزی نمانده است که سپاهی به کلکته بفرستم و ملکه و یکتوریا را دستگیر کنم و در ملاءعام او را به دست سپاهیان بسپارم تا هر معامله ناسزا که می خواهند نسبت به او روا دارند. روزی دیگر از کشتی‌هایی که در خیال خود آنها را ساخته بود صحبت می‌داشت و می‌گفت که می‌خواهد با آنها تجارت بحری انگلیس را نابود سازد. خلاصه از این قوه تخیل بی‌پایان حاجی غالباً حرکات عجیب و غریبی سر می‌زند که هیچ ذهن روشنی به کشف اسرار آنها نمی‌تواند پی ببرد.^۱

سولتیکف روسی که در سال ۱۲۵۴ به ایران آمده در باب حاجی میرزا آقاسی چنین

می‌نویسد:

«چند روز پس از رسیدن به طهران به خدمت حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران معرفی شدم. مرا از دالان‌های تنگ و تاریک و از درهای کوتاه به عمارت خیلی ساده‌ای بردند که صدراعظم در آن جا بود. این شخص پیرمردی است بسیار زشت منظر ولی جامه‌هایی از شال‌های بسیار زیبا در بر دارد. چنان‌که طبیعی است حاجی پیش از هر صحبتی از من پرسید که دماغ شما چاق است. اما بالحن خشکی که از طبیعت ذاتی او حکایت می‌کرد و می‌فهماند که او چندان به موضوع سؤال خود نیز اهمیتی نمی‌دهد و امر برای او علی‌السویه است هنگامی که من برای تهیه جواب این سؤال که هنوز به آن خو نگرفته بودم دست و پا می‌کردم حاجی به بحث ریختن توپ مشغول

1. Comte de Sercey, La Perse en 1839-1840, p. 247.

حکایاتی که در کتاب مقالات گوناگون دکتر خلیل خان اعلم‌الدوله از قول ریشاردخان از او حکایات گردیده، حکایت زن او، حاج میرزا حسین سبزواری، مقنی و امثال آن، [خط دکتر قاسم غنی].

شد. عشق به توپ برای حاجی میرزا آقاسی به درجه جنون خانمان سوزی رسیده، چه با تمام شور و شوقی که او در این راه ظاهر می‌کند جبهه‌خانه ایران بیش از سه عراده توپ و چند تفنگ شکسته چیزی دیگر ندارد. با این حال حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر مختار سابق ایران در لندن به شاه گفته است که جبهه‌خانه ایران از ذخیره وولپچ^۱ انگلیس پرمایه‌تر است. باید دانست که حاجی میرزا آقاسی در همین ایام هم مشغول ریختن چند لوله توپ دهان‌گشاد است و او به قدری به کار جبهه‌خانه اهمیت می‌دهد که گویی آرزوی آن دارد که در کارخانه توپ ریزی به خاک سپرده شود.^۲

استوارت انگلیسی حاجی را به این شکل معرفی می‌کند: «وی پیرمرد خوشمزه‌ای است، بینی درازی دارد. قیافه‌اش اگرچه ابله‌وار نیست لیکن از غرابت اخلاق و از خودراضی بودن او حکایت می‌کند. حاجی مدعی است که در جنگ شیری است. می‌گوید ناپلئون سگ کیست که بتواند با او در مقام قیاس آید. به عقیده حاجی تمام احتیاج محمدشاه به ۶۰/۰۰۰ قبضه تفنگ است که باید متحدین ایران آن را به اختیار او بگذارند و پول آن را بگیرند، آن وقت او به خیره خواهد تاخت و به قهر و غلبه اسرای ایرانی را خلاص خواهد بخشید. بلوچستان را مطیع امر خود خواهد ساخت و پیش از انجام سال بعد سلطه ایران را بر افغانستان استوار خواهد نمود.»^۳

در باب مسایل نظامی حاجی فقط به خیالبافی و اظهار نظر اکتفا نمی‌کرد، بلکه شخصاً نیز در این امور مداخله نمی‌نمود. چنان‌که در محاصره هرات برای حمله به آن شهر و طرز محاصره به سران سپاهی و مهندسین دستور می‌داد و برای ریختن توپ و سایر آلات و ادوات جنگی نقشه‌ها و یادداشت‌هایی داشت و در حین محاصره در همان جا چند توپ ریخت. در کتابخانه سلطنتی کاخ گلستان کتابی است به اسم «صواعق النظام» (در علم ترکیب توپ و خمپاره و ترتیب گلوله و عراده و سایر آلات و ادوات حربیه). جامع کتاب که همان میرزا محمد رضای مهندس تبریزی از محصلین همراه میرزا جعفرخان مشیرالدوله و میرزا محمد علی چخماق‌ساز و از تحصیل‌کردگان لندن است که شرح حالشان گذشت، در مقدمه آن کتاب چنین می‌نویسند:

1. Wollwich

2. Prince Soltykoff, Voyage en Perse, PP. 105-106.

3. Stuart, Journey etc, pp. 202-214.

«کتاب صواعق النّظام که به اشاره جناب... حاجی میرزا آقاسی هنگام محاصره هرات در معسکر فیروزی اثر به برهان عقل و علم نوشته و به معیار قسطاس فراست و فطانت سنجیده در اوراقی چند مندرج داشته بودند که استادان این فنّ و متعلمین این صنعت را به کار آید... بالجمله رأی رزین^۱ جناب معظم‌الیه قرار بر این یافت که اوراق متفرّقه که در این فنّ مختصراً یادداشت شده بود به تجدید نظر و دقت خاطر با کتب معتبره حکمای طبیعی دان فرنگی موازنه و تطبیق نموده نسخه مبسوط و مفصل ترتیب یابد... حضرتش انجام این مهمّ خطیر و اتمام این خدمت دقیق را به عهده کمین بنده فدوی محمدرضای مهندس تبریزی محوّل و مفوض داشتند که رساله جامع در این علم مرتّب دارد و به نظر آفتاب اثر همایون رساند. به تاریخ اواسط شهر رمضان المبارک ۱۲۵۴ هجری در دارالخلافة طهران این نسخه بدیع که مسمّی به صواعق النّظام است صورت نظم و ترتیب یافت.»

عشق دیگر حاجی میرزا آقاسی حفر قنوات و جاری ساختن انهار و آباد کردن اراضی بایر و صحاری غیر مزروع بود، چنانکه در اطراف طهران مبلغها پول صرف این کار کرد و در صدد آوردن شقّه نهری از جاجرود و کرج به طهران بود. آب جاجرود را زارعین و رامین و خوار از ترس خشک شدن مزروعات خود ممانعت کردند، ولی از کرج در سال ۱۲۶۰ نهری به طرف طهران جاری شد.

اگرچه حاجی کم و بیش درست فهمیده بود که حفظ حدود و ثغور مملکت به داشتن توپ و تفنگ بسته و قسمتی از آبادی و ثروت آن به آبیاری و زراعت منوط است لیکن از بدبختی حاجی می خواست که این دو کار مهمّ فنی را تنها به خیال و طرح ریزی و مباشرت دماغ کوچک خود به انجام رساند و ابداً حاضر نمی شد که از خبرگان و اهل تخصص و بصیرت استمداد جوید، بلکه اگر کسی هم به مصلحت‌اندیشی و خیرخواهی راهی پیش پای او می گذاشت در نپذیرفتن رأی او و تعقیب راه کج خویش عناد و لجاج به خرج می داد. به همین جهت از اقدامات حاجی در راه توپ ریزی و کاریزکنی علاوه بر آن که خیر بزرگی عاید ایران نشد یک قسمت عمده

۱. رزین: استوار و منطقی.

از مال دیوانی در آن راه به هدر رفت و مالیه‌ای که در جلوس محمدشاه به شرح مذکور در فوق پریشان بود بر اثر کج خیالی‌های ساده‌لوحانه حاجی پریشان‌تر شد. میرزا محمدعلی خان شمس‌الشعراء سرورش اصفهانی در همین باب به تعریض حاجی می‌گوید:

نگذاشت به ملک شاه حاجی درمی
 شد خرج قنات و توپ هر بیش و کمی
 نه مزرع دوست را از آن آب نمی
 نه خایه خصم را از این توپ غمی
 علاوه بر این مخارج بیهوده حاجی میرزا آقاسی نه آن‌که برای اصلاح حال آشفته و مالیه و افزودن اعتبار آن کاری نکرد بلکه به واسطه طمع ورزی و حرص در جمع ملک و بذل و بخشش‌های بی جا به هر سیّد و ملاّ و درویش و خوانین و سران سپاهی بیات و ماکویی بیش از پیش در خرابی وضع مالی کشوری و بی‌اعتباری آن کوشید. موقعی که حاجی پس از ورود ناصرالدین شاه به حضرت عبدالعظیم گریخت دهات و املاک او را مستوفیان ۱۴۳۸ ده و قریه و مزرعه و قنات و مستغّل صورت دادند و حاجی که فرزندی نداشت و هر آن می‌ترسید که املاک او به ضبط دیوان درآید برای بستن زبان حسودان آنها را به صیغه شرعی به ولیعهد ایران هبه^۱ کرده بود.

«یکی از وسایلی که حاجی برای کسب شهرت و جلب توجه عامّه اختیار کرده بود این بود که هرگز به درخواست‌های پولی یا مستمرّی تقاضاکنندگان جواب رد نمی‌داد مگر ندرتاً. اما جز در مورد بستگان یا طرفداران خود کمتر کسی در مقابل تقاضا مستقیماً به اجابت مسؤول خود توفیق می‌یافت. حاجی نوعاً در جواب هر تقاضایی براتی بر سر حاکم یکی از ولایات می‌نوشت، اما نیت واقعی او این نبود که این قبیل بروات وصول شود و چون حکام را مسؤول لاوصولی آنها می‌شمردند و حاجی به نیک نفسی و گذشت شهرت می‌کرد. نتیجه این طرز که طرز خاصّ شرقی است و غرض از آن هم تحصیل شهرت و نیک‌نامی است این شد که امیرکبیر در ابتدای صدارت با مقدار عظیمی بدهی دولتی مواجه گردید و چاره‌ای برای او نبود جز آن‌که یا تمام آنها را معتبر بداند یا آن‌که با وازدن آنها که به صحه صدر اعظم ایران بود اعتبار

۱. هبه: بخشیدن مالی بی دریافت چیزی.

دولت را متزلزل سازد. کمتر ایرانی بود که این حال را ببیند و با به کار بردن تدبیر و حيله‌ای راه فرار از پرداخت را اختیار ننماید. اما عظمت امیر کبیر در این بود که با کمال جسارت طریق صحیح را در حلّ این مشکل برگزید.^۱ و ما تفصیل اقدامات امیر کبیر را در این راه بعد خواهیم نوشت.

با این طرز اداره‌ای که حاجی در کار مالیه ایران پیش گرفته و بی انضباطی عجیبی که در وصول و ایصال مالیات‌ها موجود بود. و عدم قدرتی که دولت برای گرفتن بقایای مالیاتی از حکام و جلوگیری از دزدی‌های محصلین و مستوفیان داشت معلوم بود که کار پریشانی خزانة و اختلال احوال مالیه به کجا می‌کشد. برای آن که شمه‌ای از این وضع ناگوار دستگیر خوانندگان محترم گردد ذیلاً یکی از مراسلات حاجی را که به محمدشاه در اواخر سلطنت او نوشته نقل می‌کنیم به خصوص که مراسله مزبور خالی از لطف نیز نیست، از این قرار:

«قربان خاک پای آسمان‌سای همایونت کردم، دستخط همایون را زیارت کردم و نواب حمزه میرزا حاکم همایون را رساند، نوکرهای سرکار پادشاهی از بی‌عرضه‌گی به هر کس می‌گویند که حاکم هستی پول بده به جز آه و ناله و آقا کم‌التفات است، جبّه مندرس نجس آقا را به من بدهید که اعتبار پیدا کنم اما پول نیست. حاجی محمدخان مرحوم خانه‌ای در تبریز ساخته بود الحاح و اصرار کرد که به خانه من پا بگذارید و برکتی پیدا کند بعد از این من بروم تا سلامت باشم، گفتم مرد حسابی چهل سال است در خانه خودم هستم هیچ برکتی ندیدم این یک ساعت که به خانه شما بروم چه برکت حاصل خواهد شد. به این نوکرهای دله بی‌عرضه می‌گویم که این جبّه مندرس نجس به جز بی‌آبرویی و فحش از سرباز و ملا و سید بی‌عقل شنیدن ثمری برای من نبخشید به تو چه نفع خواهد کرد می‌گوید آقا کم‌التفات است. تصدّقت شوم من کی آقا بودم، مرد درویش فقیر هستم و التفات و عدم التفات بنده به کجا می‌رسد، باید پول بدهید قشون راه بیفتد، زمستان نزدیک است کاری از پیش نمی‌رود هیچ‌کس یاری نمی‌کند، سه هزار تومان حاضر است شب هم به اطراف آدم فرستادم پول قرض کنند بیاورند

1. Watson, *A History of Persia*, pp. 373-364.

قشون راه بیفتد چنین می دانم که انشاءالله تعالی هفت هزار تومان پیدا شود این ده هزار تومان، فوج کزاز و فراهان همراه عالیجاه صمصام خان می رود، فوج خاصه هیچ طلب نداشتند، لوطی ها به زور گردن آنها گذاشتند، بی جهت سی و چهار هزار تومان گرفتند، از دوستان هم اعانت خواسته ام که یک ماهه پنج هزار تومان قرض بدهند بینم چه حاصل خواهد شد تا سواره همراه کنم، نه کرمان پول دارد نه اصفهان، از فارس قدرقلیلی رسید تا خدا چه حکم فرماید، ندانستم این قدر پول که کمترین بنده بندگی کرد به چه مصرف رسید، باز می فرمایند حاصل چهارده ساله سلطنت پانزده هزار تومان بود آن هم مصرف شد، باری نوّاب حمزه میرزا را بگویید خزانه را به دست مازندرانی بسپارد، فوج ما کویبی مفت خور این جا هستند به خزانه یا جاهای صعب نمی گذارم اما به اصطبل و دارالنظاره و قورخانه خوب است این همه جسارت ندارم. امرالاشرف مطاع.»

از سوء اداره حاجی غالب حکام ولایات نیز علاوه بر تعدی فوق العاده به مردم هرچه ابواب جمعی مالیاتی ایشان بود بالا می کشیدند و کمتر به دولت چیزی می دادند. از این جماعت یکی منوچهرخان معتمدالدوله بود که در قسمت اخیر عمر در عربستان و فارس و اصفهان حکومت داشت و در سال ۱۲۶۳ که مرد قریب هفت کروار از او ثروت به جا ماند. ظریفی در حق او گفته است:

بی خایه را به قدر جهان مایه داده ای ما را به قدر مایه او خایه داده ای
اما از این مال هنگفت که شرعاً و حقاً باید به پادشاه ایران که معتمدالدوله غلام خاصه او بود برسد دیناری نصیب محمدشاه نشد. خزانه دار ارمنی او به نام داود^۱ همه را با خود به قفقازیه برد و خود را تحت تبعیت دولت روسیه کشید و دولت ایران هر قدر برای برگرداندن او و گرفتن آن اموال اقدام کرد به جایی نرسید. خلاصه مطلب آن که در آخر سلطنت محمدشاه در نتیجه سوء اداره حاجی میرزا آقاسی خرج دولت بر دخل آن قریب دو کروار فزونی داشت «و حقوق دیوانی مردم به تومانی یک قران و

۱. یا برادرزاده او؟! - رجوع شود به آرشیو وزارت امور خارجه و مکاتیب بین سفیر روس و امیرکبیر. [خط دکتر قاسم غنی].

بیشتر و کمتر بیع و شری می شد و ارباب و ظایفی که مورد ملاحظه و اهمیّت بودند اگر مرسومات خود را تومانی چهار یا پنج قران دریافت می نمودند به خود بالیده و آن را دلیل بزرگواری خود قرار می دادند.^۱ حاجی میرزا آقاسی گاهی شعری نیز به عربی و فارسی می گفت و «فخری» تخلص می کرد.

فصل هفتم

نظام جدید لشکری

با این که در عصر شاه عباس بزرگ (۹۹۶-۱۰۳۸) به توسط برادران شرلی انگلیسی سپاهیان ایران تا اندک زمانی به نظام جدید لشکری اروپا آشنا بودند و پادشاه مزبور در جنگ با ترکان عثمانی از این اصول تازه لشکرآرایی و جنگ آزمایی فواید بسیار نیکو برد لیکن طولی نکشید که به علت انحطاط دولت صفوی و حوادث دیگر تعقیب سیرهٔ پسندیدهٔ شاه عباس در این راه متروک ماند و باز اوضاع سپاه در ایران به همان اصول بومی قدیم برگشت و این حال تا ایام جنگ‌های اول ایران و روس (۱۲۱۸-۱۲۲۸) دوام داشت.

چند سالی قبل از شروع این دوره جنگ‌ها عباس میرزا نایب‌السلطنه و وزیر باتدبیر بلندنظر او میرزا بزرگ قائم‌مقام اول برای اصلاح احوال قشون آذربایجان و اقتباس اصول نظام لشکری معمول بین اقوام اروپایی از چند تن از صاحب‌منصبان روسی که تصادفاً به آذربایجان آمده بودند در این راه استفاداتی کردند ولی به علت بروز جنگ بین روسیه و ایران این حال نیز متوقف ماند. در عوض شکست‌هایی که در این دوره متوجه قشون ایران گردید آن شاهزادهٔ قابل و وزیر زیرک او را بیش از پیش بیدار کرد و این دو تن به زودی دریافتند که یکی از علل عمدهٔ شکست سپاه ایران و پیش نرفتن کار ایشان بدی وضع آرایش لشکر و نبودن حال نظم و انضباط در میان افراد آن و پستی توپخانه و اسلحه و احتیاج به وجود صاحب‌منصبان تعلیم یافته و

نقشه کار و این قبیل لوازمی است که بی مدد آنها هیچ جنگی ممکن نیست به نتیجه صحیح منتهی گردد.

جیمز موریه می گوید:

«در یکی از ملاقات های اولی عباس میرزا با سرگور اوزلی وزیر مختار انگلیس در سال ۱۲۲۸ فرمانده کل سپاه ایران با نهایت سادگی به وزیر مختار مزبور می گفت که من به خوبی دریافته ام که جنگ با روسیه تا سربازانی مانند سربازان ایشان نداشته باشیم بیهوده است، باید با توپخانه ای مثل توپخانه روسی در برابر آن به مقابله پرداخت، تمام مجاهداتی که با دسته های بی سروسامان انجام یابد مؤثر اثری نخواهد بود. اقدامات اولیّه عباس میرزا در راه ایجاد نظام جدید و داخل کردن انضباط در سپاه ایران چندان مقرون به توفیق نشد چه سپاهیان ایرانی که به راه و رسم کهن خود سخت تعلق خاطر نشان می دادند از هر گونه تشبّه به فرنگیان استنکاف داشتند، مخصوصاً که این امر مستلزم تقلید از کفار روسی بود که مردم ایران ایشان را دشمن ملت خود می شناختند و شاید هم به علت وحشتی که از آنان حاصل کرده بودند از آن طایفه بیشتر از سایر اروپائیان نفرت داشتند و به همین علت زیر بار قبول آداب فرنگی نمی رفتند. عباس میرزا برای آن که بر مقاومت مردم در این راه غالب آید خود اول بار لباس نظام جدید در بر کرد و پیش یک نفر روسی به آموختن فنون نظامی مشغول شد، بعد این کار را به همراهی بیست تاسی نفر سپاهی در حیاطی محصور تکرار می نمود تا مردم آن را با استهزاء تلقی ننمایند. سپس اعیان زبردست خود را به این عمل و مشق تفنگ واداشت و موفق شد که در این مرحله به نتایجی برسد، یعنی با زحمات زیاد توانست که جمعی از زبردستان خویش را به مشق های دسته جمعی و حرکت جبهه ای و عقب گرد با فرمان و نواختن طبل آشنا کند. لیکن اشکال کار در نداشتن صاحب منصب بود و شاید اگر هیئت نمایندگان فرانسوی از جانب ناپلئون بناپارت در این موقع به خدمت عباس میرزا نمی رسیدند و صاحب منصبان آن هیئت به کار تعلیم قشون ایران دست نمی زدند و نظریات او را تا حدی که او انتظار آن را هم نداشت پیش نمی بردند اقدامات نایب السلطنه در خطّ اصلاح نظام ایران از این جلوتر نمی رفت.»^۱

در طی جنگ‌های اول روس و ایران به شرحی که می‌دانیم فتحعلی شاه پس از پیچیدن آوازه فتوحات ناپلئون بناپارت در مشرق در صدد ایجاد روابطی با او و عقد اتحادی با فرانسه بر ضد روسیه برآمد و ناپلئون هم که در این تاریخ با روسیه و انگلیس هر دو در جنگ بود و خیال داشت که با حمله به هندوستان و تولید مشکلاتی برای انگلیس در آسیا کار او را در اروپا بسازد این توجه فتحعلی شاه را به سمت خود به حسن استقبال پذیرفت و نتیجه آن معاهده‌ای شد که در قریه فین‌کن‌اشتاین^۱ محل اردوی ناپلئون در لهستان تحت شانزده ماده در تاریخ ۲۵ صفر ۱۲۲۲ مطابق ۴ مه ۱۸۰۷ به امضاء رسید. نماینده ایران در عقد این معاهده میرزا محمد رضا خان بیگلر بیگی قزوین بود.^۲

ماده ششم معاهده فین‌کن‌اشتاین چنین است:

«چون اعلیحضرت پادشاه ایران مایل است که پیاده‌نظام و توپخانه و استحکامات خود را بر طبق اصول اروپایی منظم نماید اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا متعهد می‌شود که توپ‌های صحرائی و تفنگ‌ها و سرنیزه‌هایی را که اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای او تدارک نماید، قیمت این اسلحه مطابق ارزش آنها در اروپا محسوب خواهد شد.»

و ماده هفتم آن چنین است:

«اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بر عهده می‌گیرد که هر اندازه صاحب‌منصب توپخانه و مهندسی و پیاده‌نظام که اعلیحضرت ایران وجود آنها را برای تحکیم قلاع و تنظیم توپخانه و پیاده‌نظام ایران بر طبق اصول فنّ نظام اروپایی لازم بشمارد تحت اختیار او بگذارد.»

ناپلئون برای اجرای این دو ماده از معاهده فین‌کن‌اشتاین و برداشتن نقشه از راه‌ها و معابر و بنادر ایران و تعلیم سپاه و ساختن قلاع و توپ و تهیه مقدمات حمله به

1. Finkenstien

۲. برای مقدمات روابط بین ایران و فرانسه در عهد فتحعلی شاه و مواد عهدنامه فین‌کن‌اشتاین رجوع شود به کتاب یادداشت‌های ژنرال گاردان صفحات ۷-۱۷ و ۳۶-۴۰ ترجمه نگارنده این سطور.

روسیه و صاف کردن راه هندوستان هیئتی را به ریاست ژنرال گاردان^۱ آجودان مخصوص خود روانه ایران داشت و این هیئت از هفتاد نفر صاحب‌منصب و مهندس و نقشه‌کش و منشی و مترجم و مبلغ مذهبی مرکب بود و قبل از این که ایشان به ایران برسند چند تن نماینده و صاحب‌منصب حامل مراسلاتی از ناپلئون برای پادشاه ایران به این کشور آمده و به افتتاح روابط و تهیه مقدمات کار شروع کرده بودند. مشهورترین افراد این دسته بن‌تان^۲ است از صاحب‌منصبان قسمت مهندسی که حسب‌الامر ناپلئون پس از رسیدن به ایران به اردوی عباس میرزا ملحق گردیده و در میدان جنگ مقابل روس‌ها رفته بود.

ژنرال گاردان قبلاً اکثر اعضای این هیئت فرانسوی را از راه‌های مختلف روانه ایران کرد و خود او نیز در شوال ۱۲۲۲ به طهران رسید. سپس صاحب‌منصبان همراه خود را به فوریت به برداشتن نقشه‌های نظامی و تعلیم سرباز بر طبق اصول جدید و ساختن توپخانه واداشت و ایشان هم با حرارت و پشتکار مخصوص به انجام دادن مأموریت‌هایی که به ایشان محول گردیده بود مشغول شدند.

مشهورترین اعضای نظامی این هیئت غیر از ژنرال گاردان و بن‌تان که ذکر او گذشت عبارت بودند از فابویه^۳ و ربول^۴ هر دو نایب توپخانه، تره‌زل^۵ و برنارد^۶ هر دو مهندس جغرافیا آجودان ژنرال گاردان، تروی‌لیه^۷ و لامی^۸ هر دو دارای رتبه سلطانی در صنف مهندسی، وردیه^۹ سلطان پیاده‌نظام، بیانچی^{۱۰} ایتالیایی سلطان مهندسی. از این عده فابویه و ربول در اصفهان به ساختن توپ و تهیه قورخانه مشغول شدند و با وجود نبودن هیچ نوع اسباب کار به خوبی از عهده این کار برآمدند. وردیه و بن‌تان و بعضی دیگر در آذربایجان به تعلیم پیاده و سواره پرداختند و لامی به تعمیر و ساختن قلاع. ایشان به زودی افواجی منظم و توپ‌هایی تازه فراهم کردند و

1. Général Gardane

2. Cap. Bonten

3. Fabvier

4. Reboul

5. Trézel

6. Bernard

7. Truihilier

8. Lamy

9. Verdier

10. Bianchi

از سان شاه و ولیعهد گذراندند. عده‌ای نیز به کردستان و کرمانشاه رفتند تا کردان زیر دست محمدعلی میرزا دولت‌شاه را تحت نظم و انضباط بیاورند.

هیئت مأمورین فرانسوی بر اثر بدعهدی ناپلئون و سازش او با روسیه بدون این‌که در برگرداندن گرجستان به ایران و ختم جنگ بین این دولت و روسیه اقدامی کند و به علت تحریکات و پول‌افشانی‌های انگلیسی‌ها در ربیع‌الاول ۱۲۲۳ به ترک ایران مجبور گردیدند. به همین جهت اقدامات مفیدی که ایشان در مدت یک سال و اندی اقامت شروع کرده و برای آینده سپاه و سلاح ایران می‌توانست بنیان بسیار خوبی باشد چنان‌که باید نتیجه ثابتی نداد و چون شروع آن بر اثر مصالح سیاسی یک دولت خارجی بود با وجود کمال عشق و علاقه عباس میرزا و میرزا بزرگ و فتح‌علی شاه در آن زمینه همین‌که جریان این مصالح سیاسی تغییر یافت معطل و موقوف ماند و آرزوی بزرگان ایران در تهیه سپاه منظمی که بتواند جلوی دشمن قوی پنجه‌ای مانند روسیه مقاومت کند نقش بر آب شد. همین قدر بود که فواید نظام و اسلحه جدید معلوم مردم ایران گردید و در زیر دست صاحب‌منصبان فرانسوی عده‌ای از سران سپاهی ایران تربیت یافتند و توپخانه و افواجی درست شد که تا مدت‌ها اساس کار نظام و سلاح عباس میرزا بر روی آن مبتنی بود.

در موقعی که هیئت مأمورین فرانسوی در ایران بودند دولت انگلیس سر هر فرد جونس^۱ را به سفارت فوق‌العاده به ایران فرستاد تا هم پای فرانسویان را که تا این اندازه اسباب وحشت انگلیس شده بودند از ایران به کلی قطع کند و هم برای دفاع سرحدات هندوستان از طرف مغرب تدابیری بیندیشد و در این زمینه‌ها با ایران معاهده‌ای ببندد. وزیر مختار مزبور با آوردن هدایای بسیار و صرف پول‌های گزاف بالاخره موفق شد که ریشه فرانسویان را از ایران بکند و در تاریخ ۲۵ محرم ۱۲۲۴ معاهده اتحادی با ایران ببندد. به موجب این معاهده دولت انگلیس تعهد کرد که سالی ۲۰۰،۰۰۰ تومان نقداً به ایران بپردازد و عده‌ای صاحب‌منصب و نظامی در اختیار این دولت بگذارد.

به موجب همین قرارداد سال بعد موقعی که سر جان ملکم به سفارت سوّم خود به ایران آمد همراه خویش از هند یک عدّه صاحب منصب و خبره نظامی و جغرافیایی آورد که یک عدّه از ایشان بعدها به مقامات مهمّ مثل فرماندهی اردو و سفارت و غیره‌ها رسیدند، مشهورترین آن جماعت عبارتند از پوتین جر^۱ و کریستی^۲ و مک‌دونالد کنر^۳ و مون‌تیث^۴ و لیندزی^۵ و ویلک^۶ و الیس^۷ و بریگس^۸ و گرانت^۹ و فائرینگام^{۱۰}. این صاحب‌منصبان موقعی به ایران رسیدند که جنگ‌های بین ایران و روس هنوز دوام داشت و ایران پس از رفتن فرانسویان به وجود ایشان کمال احتیاج را حسّ می‌کرد. پوتین جر در بلوچستان سیاحت کرد. الیس بعدها وزیر مختار انگلیس شد. مک‌دونالد کنر نیز همین مقام را یافت و او مؤلف کتاب نفیسی است در مطالعات جغرافیایی راجع به ایران. مون‌تیث مهندس بود و قریب بیست سال در سپاه ایران خدمت نمود سپس با پاسکیویچ در سال ۱۸۲۸ در جنگ با عثمانی شرکت نمود. جنرال بریگس مترجم تاریخ فرشته است. کاپیتن گرانت و فائرینگام را سر جان ملکم برای جمع‌آوری اطلاعات به بغداد و مون‌تیث و مک‌دونالد را به بصره فرستاد. در ماه مارس ۱۸۱۰ گرانت و فائرینگام در لرستان از طرف یک دسته از لُران به سرکردگی کلبعلی مورد تعرّض قرار گرفتند. گرانت کشته شد و فائرینگام گرفتار گردید. لُران به او تکلیف کردند که مسلمان شود چون نپذیرفت او را نیز کشتند (Markham 374). گرانت و پوتین جر و کریستی و مون‌تیث و مک‌دونالد کنر هر کدام کتاب‌هایی راجع به ایران نوشته‌اند.

از میان این صاحب‌منصبان کریستی که درجه یآوری داشت به تعلیم پیاده‌نظام ایران در آذربایجان مشغول شد و لیندزی به اصلاح توپخانه، مخصوصاً لیندزی که از صاحب‌منصبان لشکر انگلیس در مدرس (هند) و درجه او نایبی بود در تهیه توپخانه آذربایجان رنج بسیار برد و نتایج عالی گرفت و در این راه عبّاس میرزا هم کمال

1. Pottinger

2. Christie

3. Macdonald-Kinneir

4. Monteith

5. Lindsay

6. Willock

7. Ellis

8. Briggs

9. Grant

10. Fotheringham

مساعدت را در حقّ او داشت و به او اختیارات تامّه داده بود که به هر نحو بخواهد سربازان زیر دست خود را تنبیه کند، فقط در باب تراشیدن ریش افراد نظامی عبّاس میرزا با رأی لیندزی موافقت نمی‌کرد. تا این که روزی در موقع آتش دادن توپ‌ها در حضور ولیعهد ظرف باروتی^۱ در دست یکی از سربازان که ریشی دراز داشت آتش گرفت، شعله باروت ریش او را از چانه کند و لیندزی که پی فرصت برای اثبات رأی خود می‌گشت آن سرباز ریش سوخته را به همان حالت پیش عبّاس میرزا برد و پس از نشان دادن حال زار او به نایب‌السلطنه فرمان تراشیدن ریش سربازان را از او گرفت. پیاده نظام تحت تعلیم و فرمان یاور کریستی از صاحب‌منصبان سپاه انگلیس در بمبئی قرار داده شد و او که نظامی بسیار بالیاقتی بود در وجود افراد زیر دست خویش همان روح سلحشوری را که خود از آن بهره‌ء وافى داشت دمید و سربازانی قابل و لایق تربیت کرد.

عبّاس میرزا که به سربازان تعلیم یافته خود علاقه مخصوصی داشت و در راه بار آوردن ایشان چه خود او چه فرانسویان زحمت بسیار کشیده بودند چنین تصور می‌کرد که چون بیشتر از یاور کریستی اوقات خویش را در نظام صرف کرده از او ماهرتر و چابک‌تر است. به این نظر یک روز به او پیشنهاد کرد که به یک جنگ خیالی بپردازند و هر کدام فرمانده عده خود باشند. در این جنگ خیالی سربازان تحت امر نایب‌السلطنه به شدت تمام بر افراد تحت فرماندهی کریستی آغاز حمله کردند. کریستی فرمان حمله با سرنیزه داد و سپاهیان نایب‌السلطنه گریختند. زیردستان کریستی که شاید درست به جنبه غیر جدی جنگ پی نبرده و از این توفیق که نصیبشان شده بود بادی در آستین خود انداخته بودند افسوس کنان می‌گفتند چه خوب بود که با خود گلوله و فشنگ داشتیم.^۲

با وجود اتحادی که انگلیس با ایران بسته بود به علت همدستی با روسیه در اروپا و دشمنی مشترک ایشان در آن قطعه با حریفی پرزور مثل ناپلئون بناپارت دولت مزبور

۱. باروت: مواد منفجره.

از هر گونه مساعدتی نسبت به ایران در جنگ با روسیه دریغ نمی‌کرد و با این که ایران خیالی جز دفع روسیه و پس گرفتن گرجستان و ولایات دیگر از دست رفته نداشت انگلیس با تمام قوی سعی می‌کرد که به یک شکلی جنگ بین ایران و روسیه را به انجام برساند و روسیه را در اروپا و ایران را در آسیا آلت اجرای مقاصد خود قرار دهد. به همین علت وقتی که دولت ایران از سر جان ملکم خواست که با صاحب‌منصبان همراه خود در جنگ با روسیه شرکت کند به این بهانه که از دولت خود اجازه ندارد از این عمل استنکاف ورزید، فقط کریستی و لیندزی را در اختیار نایب‌السلطنه باقی گذاشت و خود به هند برگشت.

در سال ۱۲۲۶ موقعی که سفیر تازه انگلیس سرگور اوزلی به ایران آمد او نیز همراه خود چند تن صاحب‌منصب نظامی و یک عده سرجوقه (سرجوخه) پیاده‌نظام داشت. مشهورترین نظامیان همراه سرگور اوزلی یکی یاور داریسی^۱ بود که بعدها به مقام سرهنگی رسید دیگری یاور استن^۲ که کمی پس از رسیدن به ایران مرد.

سرگور اوزلی نیز پس از رسیدن به اردوی عباس میرزا نظر به صلحی که در اروپا بین انگلیس و روس برقرار شده بود به عنوان واسطه خود را به میان انداخت و در قدم اول به صاحب‌منصبان انگلیسی که در اردوی عباس میرزا بودند امر کرد که در جنگ بر ضد روسیه مشارکت نکنند، لیکن پس از اصرار زیاد عباس میرزا و میرزابزرگ قائم‌مقام وزیرمختار مزبور اجازه داد که کریستی و لیندزی و سیزده تن سرجوقه در میان لشکریان ایران به مقام‌های اولی خود باقی بمانند و در جنگ اصلاندوز (شوال ۱۲۲۷) شرکت کنند. کریستی در این جنگ به قتل رسید و لیندزی با سپاه منهزم عباس میرزا به تبریز آمد. جانشینی کریستی در فرماندهی پیاده‌نظام سپاه عباس میرزا به یاور هارت^۳ صاحب‌منصب دیگر انگلیسی واگذار گردید.

بر اثر آمدن هیئت صاحب‌منصبان فرانسوی و انگلیسی و زحمات ایشان در راه اصلاح نظام لشکری و ساختن توپ و قورخانه و قلاع و استخراج معادن روح تازه‌ای در کالبد نیم‌مردۀ سپاه ایران دمیده شد و اگر حماقت و غفلت بعضی از سران سپاهی

1. D'Arcy

2. Major Stone

3. Major Hort

قدیم و عناد ایشان با هر وضع تازه و رقابت‌های همسایگان ایران با یکدیگر نبود نهالی را که عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم‌مقام به آن زحمت نشانده بودند به زودی مثمر ثمری نیکو می‌شد، لیکن بدبختانه طولی نکشید که به علل مذکور در فوق و شکست‌های ایران از روسیه و تبدیل یافتن دایمی صاحب‌منصبان خارجی نظام جدید چنان‌که باید اساسی محکم و پایدار پیدا نکرد و با این‌که هرچند صباح اصلاح آن به وضع اروپا از نو مورد توجه اولیای امور می‌شد باز کاری چندان از پیش نمی‌رفت و اوضاع ناگوار سابق تجدید می‌شد.

با این‌که مکرر گفته‌ایم باز هم تکرار می‌کنیم که کانون این اصلاحات جدید به جهاتی که سابقاً هم گوشزد نموده‌ایم آذربایجان و محرک عمده این نهضت وجود عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم‌مقام بوده و شاید در این مرحله قدر قائم‌مقام هنوز بر بسیاری مجهول مانده باشد. این مرد کاری کافی که از فضل و هوش بهره‌ای وافی داشت و مردی درستکار و متقی و دیندار بود بیش از هر کس در اصلاح احوال سپاه آذربایجان و اقتباس وسایل تمدن جدید می‌کوشید و چون از خوشبختی عباس میرزا هم به سخنان او به ارادت تمام گوش می‌داد و از او احترام می‌کرد کارها پیشرفتی به‌سزا داشت. میرزا بزرگ قائم‌مقام نخستین کسی است که برای آموختن زبان‌های خارجه و علوم و صنایع اروپایی و استخراج معادن و یاد گرفتن هنرهای نظامی محصل به انگلیس و روسیه روانه نمود و به آوردن کارخانه و استخراج فلزات در آذربایجان و ترجمه کتب اقدام کرده و از صاحب‌منصبان و خبرگان فنی خارجی منتهای فایده را به خیر و صلاح ایران برداشته و برای نظام جدید اصطلاحات تازه وضع نموده، کلمات نظام (برای سپاه منظم به طرز اروپایی) و سرباز (پیاده) و جانباز و سرجوقه و نایب و سلطان و یاور و سرتیپ و امیرپنجه و امیرتومان و غیرها که تا این اواخر معمول بود همه از اوست. موریه در سفرنامه اول خود از میرزا بزرگ قائم‌مقام با این عبارات سخن می‌گوید:

«میرزا بزرگ وزیر عباس میرزا به نظر من بزرگ‌ترین مردی است که من در ایران دیده‌ام. وقتی من از جانب وزیر مختار برای او هدیه‌ای بردم، به من گفت که آن را به نام

خودم تقدیم ولیعهد کنم، زیرا که در این مملکت عادت بر این جاری است که دست خالی به دیدن بزرگان نروند. من در این باب اصرار کردم زیرا که من در قدم اول به هیچ وجه احتیاجی به چنین دیدن در خود حس نمی‌کردم و در این ایالت مسافری بیش نبودم و با دستگاه ولیعهد سروکاری نداشتم. من این گذشت میرزابزرگ را به آن علت که نظایر آن در میان هموطنان او کم است مخصوصاً ذکر می‌کنم. وزیر مذکور از اصلاحاتی که عباس میرزا در آذربایجان وارد کرده بسیار صحبت داشت ولی هیچ وقت از رأی یا شرکت خود در این راه با این که بسیاری از آنها از اوست سخنی نمی‌گفت، بلکه پیوسته همه را به کفایت و کاردانی عباس میرزا منسوب می‌داشت. گفت که در عرض یک سال توپخانه خود را به کمالی رسانده‌اند که با توپخانه دشمن یعنی روس‌ها برابری می‌کند. پیاده نظام کنونی در فن استعمال اسلحه کامل شده‌اند و به اقرار روس‌ها سربازان ایرانی به حدی رسیده‌اند که حریف ایشانند. سپس از زحماتی که برای تحصیل تدابیر نظامی و اصول قلعه‌سازی که از کتب فرانسوی و روسی جمع‌آوری و به توسط نایب‌السلطنه ترجمه شده است سخن راند. میرزابزرگ می‌گفت که نایب‌السلطنه تنها کسی است در ایران که از قوانین و نقشه‌های آلات جنگی اروپائیان مجموعه کاملی را مالک است. می‌گفت که به تازگی در آذربایجان معادنی از آهن و مس به دست آورده و با تدابیری که ممکن می‌شده است آنها را به کار انداخته‌اند، ولی به علت نداشتن خبرگان مخصوص و عملجات معدن استخراج آنها دچار زحمت شده و چنان که انتظار می‌رفت از آنها حاصلی برداشته نمی‌شود و دخل و خرج نمی‌کند. بنا به اظهار میرزابزرگ حالیه توپ‌هایی که در تبریز ساخته می‌شود به مراتب از توپ‌های اصفهان بهتر است و در این جا به اختراع یک نوع توپخانه سبکی توفیق یافته‌اند که می‌توان آنها را با استر حمل کرد و با سواره نظام به کوهستان برد.

وقتی من به او پیشنهاد کردم که از انگلیس، کتاب یا هر چیز دیگری که مفید شود و در رفع نقایص منظوره‌های ایشان کمکی باشد بخواهم، میرزابزرگ گفت که هیچ چیز از این بالاتر موجب خشنودی نایب‌السلطنه و او نخواهد بود. لیکن یک چیز هست که انگلیس از آموختن آن به ما مضایقه دارد، چنان که نسبت به سایرین هم مضایقه

کرده و آن فن کشتی سازی است. به او اطمینان دادم که انگلیس نه تنها از آموختن فن کشتی سازی به ایرانیان مضایقه نخواهد ورزید بلکه استادان این کار را هم به ایران خواهد فرستاد، چنان که به روسیه و عثمانی هم فرستاده است. گفت ممکن است که این جمله درست باشد اما به هر حال انگلیس در بحریه فنونی مخصوص دارد که اسرار آن را از سایر ملل مخفی داشته و اگر چنین نیست چگونه است که هیچ کس نمی تواند بر آن دولت در جنگ بحری غالب آید. در جواب گفتم که تفوق انگلیس تنها در کشتی های آن نیست، بلکه از لطف خدا این تفوق را انگلیس مدیون کسانی است که بر آن کشتی ها سوارند چنان که در ساختن کشتی ما اگر از فرانسه عقب تر نباشیم با آن دولت برابریم، با این حال بر آن برتری داریم در صورتی که یک قسمت از کشتی های ما از جمله غنایمی است که در جنگ به چنگ آورده ایم. با این حال میرزابزرگ قانع نشد و عقیده او همچنان بر آن بود که سرّی در کار ساختن کشتی ها هست که همان مایه تفوق ماست. در دیدنی که برای تحصیل اجازه عزیمت به ملاقات او رفتم از من خواست که چون نایب السلطنه بسیار مایل است که اطلاعاتی از تاریخ انگلستان داشته باشد در مراجعت چند کتاب راجع به این موضوع برای او بیاورم و تقاضا داشت که چند کتاب هم در تاریخ فرانسه و روسیه جهت او فراهم کنم تا با آنهایی که تا کنون تحصیل نموده مقایسه کند. چه می گفت که انگلیسی ها چنین مشهور است که همیشه راست می گویند ولی فرانسوی ها و روس ها زیاد به این امر پایبند نیستند. نایب السلطنه از آنچه که تا کنون در این باب خوانده چندان استرضای خاطر حاصل نکرده، به همین جهت می خواهد این جمله را با نوشته هایی که به قلم یک نفر انگلیسی نگارش یافته باشد تأیید نماید.^۱

در صحبت از میرزابزرگ همین موریه می گوید که وقتی در حضور او با وزیر مختار انگلیس در باب گرجستان و این که تملک آن برای ایران مستلزم چه فایده ایست گفتگو می کردیم میرزابزرگ ریش خود را در دست گرفت و گفت که این ریش هیچ مورد استعمال ندارد و مفید هیچ فایده ای هم نیست ولی باز از محاسن است.^۲

اگرچه میرزابزرگ در تبریز اسماً قائم مقام میرزا شفیع صدراعظم بود ولی به علت آن که تبریز در این ایام مرکز حقیقی سیاست ایران به شمار می رفت زحمت بسیاری از مسایل سیاسی و نظامی این ایام ایران به گردن او بود و آن مرد جلیل در طی جنگ های اول روس و ایران و آمدن هیئت های نظامی فرانسه و انگلیس به آذربایجان دچار مشکلات بسیار شد، چنان که پس از مرخصی گرفتن گاردان از فتحعلی شاه و عزیمت او و همراهانش به مراجعت میرزابزرگ در تبریز سعی بسیار به کار برد که اقلأً دو تن از همراهان گاردان برای اصلاح توپخانه آذربایجان در ایران بمانند. ولی گاردان استنکاف نمود. همچنین در نگاه داشتن کلیه فرانسویان که به علت آمدن سر هر فرد جونس و اصحاب او در خشم و عازم مراجعت بودند اصرار زیاد کرد و در مقابل تحکیمات و تقاضاهای بیجای ایشان جواب های بسیار عاقلانه داد، چنان که وقتی در ملاقات با نمایندگان فرانسه که آمدن فرستادگان انگلیسی را به ایران معارض با ماندن خود می شمردند گفت: «انگلیسی ها را دولت ایران مثل یک قطعه سیر زیر سرپوش در طهران نگاه خواهد داشت تا بوی بد آن اسباب آزار فرانسویان نشود. اگر هم از این بابت مختصر کرامتی فراهم آید خواهش دولت ایران این است که فرانسویان این امر ناخوش ساده را برای خاطر او تحمل نمایند. هر وقت ایران خواست این قطعه سیر را در حلقوم فرانسویان به علف فرو کند ایشان حق هر گونه مخالفت شدید را خواهند داشت.»

موقعی دیگر به گاردان که اصراری به بیرون کردن انگلیسی ها از ایران داشت گفت: «اگر دولت ایران انگلیسی ها را خارج کند و متعاقب آن مجبور به جنگ با ایشان شود آیا امپراطور فرانسه حاضر به کمک با ایران هست یا نه؟ آیا ناپلئون می تواند در صورت بروز جنگ بین ایران و انگلیس دولت روسیه را به حال بی طرفی نگاه دارد و اگر با ایران تجدید خصومت کند به یاری ایران قیام نماید؟»^۱ البته جواب گاردان جوابی هوایی بود و مانند وعده های ناپلئون اساس متینی نداشت.

در اصلاح امر نظام و وارد کردن اصلاحات جدید عباس میرزا و میرزابزرگ قائم مقام علاوه بر مشکلات فنی و موانع سیاسی خارجی در داخله نیز با محظورات بزرگی

۱. یادداشت های ژنرال ترهزل صفحات ۸۵ و ۸۷ ترجمه نگارنده این سطور.

دست به گریبان بودند، اهم آنها مخالفت دشمنان شخص ولیعهد و وزیر او با این قبیل کارها بود، مخصوصاً از یک طرف محمدعلی میرزا دولت‌شاه برادر بزرگ تر عباس میرزا که با او صفایی نداشت به هر گونه تحریکی تشبث می جست و از طرفی دیگر معارضین میرزا بزرگ در دربار فتحعلی شاه از بدگویی و کارشکنی دقیقه‌ای آرام نمی نشستند.

عباس میرزا به عنوان شکایت از محمدعلی میرزا به سرگور او زلی گفته بود که او برای این که عباس میرزا و نظام جدید او را در انظار ایرانیان منفور نماید می کوشید که قبول آداب و لباس کفار را در چشم مردم مخالف با دین اسلام جلوه دهد و می گفت که اسلام را امروز هم می توان با همان اصول و اسلحه‌ای که در عهد حضرت رسول معمول بوده دفاع کرد. برای ردّ این ادّعا عباس میرزا با استشهاد به یکی از آیات قرآنی توسّل جسته و آن را که مشعر بر لزوم اصلاح و سایل دفاع از دین است پس از گرفتن صحّه علما در سراسر ایران منتشر ساخته است.^۱

در باب نظام جدید و مجاهدات عباس میرزا در این راه عبدالرزاق بیک دنبلی مؤلف مآثر سلطانیّه چنین می نویسد:

«حضرت نایب‌السلطنه قاعده قدیمه را ضمیمه اهل ارادت ضمیمه ایران ساخت و به دربار کیوان مدار پادشاهی عرضه داشت کرده بر حسب اشارت شاهنشاهی احکام رفیعه به حکام ولایات آذربایجان و پس از چندی به سایر ممالک محروسه در اجرای نظام جدید صادر گردید و در آذربایجان جوانان دلاور شایسته برگزیدند و مواجب و جیره و ملبوس و سایر تدارکات از سرکار تسلیم فرمودند و معلّمان قاعده‌دان از فرانسه و انگلیس تعیین و در تعلیم اعمال حرب و پیکار به ایشان برگماشتند و در رکاب منصور در مدت دو سال دوازده هزار سرباز قدرانداز در نظر مبارک جلوه استحسان پذیرفت و به علاوه چابکی و تیراندازی و نشانه زنی و قاعده خصم افکنی و سربازی که پی در پی تفنگ را پر کرده و خالی می کردند و دود را از هم نمی گسستند در پیادگی مشق را به جایی رسانیدند که اگر به سمّتی مأمور می شدند بی بهانه خستگی به دشمن می آویختند و ظفر می یافتند، چنان که چندین دفعه در سفر بلباس و اکراد و

1. J. Morier, *Second Journey*, p. 213.

جای دیگر اتفاق افتاد و در هنگام مشق و تیراندازی و آتش افشانی و قاعده‌شناسی و نظام گاهی به نفس نفیس به عرصه تعلیم ایشان توجه فرموده خود نیز مشق می‌فرمودند و صفوف ایشان را به آیین و زیبایی که باید ترتیب می‌داند و اطوار هر کدام که به قاعده نظام در نظر جلوه گر می‌شد به نوازش و انعام سرافرازی می‌یافت و در آن اوان مساوی شش هزار قبضه تفنگ که گلوله ایشان همه از یک قالب و تمامت به یک ساخت و اندام بود از ممالک انگلیس رسید و مقرر فرمودند که استادان تفنگ‌ساز ایران در جبهه‌خانه سرکار بنای ساختن تفنگ به همان ساخت و ترکیب نمایند و در اندک وقتی مساوی بیست هزار قبضه تفنگ قضا آهنک آذرفشان به سعی استادان ایران موجود گردید و از آن زمان تا حال مشغول کارند و سوای جنس تفنگ تفنگ‌های جوهردار به طرز حسن جزایری و موسی و طرح قریم و نمونه سایر کارخانه‌های روم که از هفتصد قدم و هزار قدم نشان می‌زنند برای چاکران سرکار و غلام تفنگچیان جرّار می‌سازند و تکلف و تصنع آنها که از تفنگ‌های جوهردار روم نیست و سایر اسباب ایشان نیز بدین نهج صورت اتمام می‌یابد و باروت‌خانه به وضع باروت‌خانه فرنگ ساخته و پرداخته گردید که روزی قریب به سه خروار باروت در آن جا به عمل می‌آید و به این تصنعات قناعت نفرموده استادان از ایران به انگلیس فرستادند و مبالغی خطیر هر ساله در وجه مواجب آن جماعت تعیین و بعد از چهار و پنج سال مراجعت کردند. اکنون در ایران چخماق و تفنگ و سایر اسباب و آلات جنگ که از دستگاه استادان ایرانی به عمل می‌آید تکلف و پرکاری آنها از کار انگلیس بیشتر است. حضرت نایب‌السلطنه توپچیان چابک‌دست دوزخ شرار از انگلیس و فرانسه چون مستر لنزی (همان لیندزی) و غیر او تعیین و مقرر فرمود و جوانان تنومند دلیر با غیرت قاعده‌دان توپچی گرفتند و بنای مشق کردن نهادند و کوره توپ‌ریزی و چرخ سوراخ کردن توپ به وضع فرنگ ساخته گردید و از اول تا کنون قریب صد قبضه توپ صخره‌کوب جهان آشوب از کوره بیرون آمده و به سعی استادان ایرانی صورت اتمام یافته است. توپ‌ها را به عراده‌ها سوار کرده‌اند، توپی را که نادرشاه به آن اقتدار بر سر دره خوارو و رامین برای جنگ افغان بی‌تمکین با صد

نفر می‌برد و با بیست و سی نفر پر کرده خالی می‌نمودند الحال با پنج و شش نفر توپچی و چهار سراسب کوه‌پیکر پیل‌تن در میدان دشمن می‌گردد و به هر طرف که می‌خواهند می‌گردانند. توپچیان به جدّ و جهد تمام مشق توپ‌اندازی کرده از چابک دستی و مهارت در یک دقیقه هفت بار توپ را پر کرده خالی می‌نمایند و آنّا فآناً دود به دود متصل کرده خرمن خرمن آتش بر هوای افشانند و سوای توپچی‌باشی و نایب و خدمه اسبان توپخانه قریب هزار نفر عمله توپخانه می‌باشد که در کار توپخانه از سرکار شوکت‌مدار مواجب و علوفه دارند، به غیر از اسبان توپخانه که آنها را نیز به قیمت خطیر خریداری می‌فرمایند و در همان عرّاده‌های گردون شکوه می‌اندازند. هر یک از این‌ها که مذکور گردید به آسانی میسر نمی‌شود. بلکه خزاین باید بر باد داد تا این کارهای شگرف صورت اتمام و اختتام گیرد. اکنون در تمامت ایران بلکه در دیار فرنگستان اهتمامی چنین و تدارکی با قاعده و آیین بدین سان دست نمی‌دهد. در سنه هزار و دویست و سی و دو که یرملوف^۱ سردار گرجستان از دولت روس برای انجام صلح میان دولت ایران و روس با هدایا و تحف به درگاه جهان‌پناه آمده بود در تبریز در خدمت نایب‌السلطنه بر سر توپخانه به ملاحظه و تماشا شرف‌اندوز بود توپچیان چابک‌دست آتش‌فشان مشق توپ می‌کردند، سردار مزبور ملاحظه کرده خود اذعان و اقرار نمود و عرض کرد که در فرنگستان توپچیان ایشان را توپ‌اندازی به این قاعده و چابکی و جلددستی میسر نیست و عرض کرد که آداب‌دانی و چابکی و جوانی ایشان به مراتب بر فرنگیان ترجیح دارد و در کار بنای نظام جدید سلطان سلیم پادشاه روم سعی‌ها کرد با آن عدّت و شوکت و کثرت بی‌نهایت که ممالک روم را میسر است اما این قاعده را جاری و بز دوام نتوانست نمود. اجاق ینکچری (ینی‌چری) بر وی شوریده حضرتش را از سلطنت معزول و سلطان مصطفی فرزند سلطان عبدالحمیدخان را به سلطنت برداشتند و حاجی ابراهیم نامی را که مؤسس اساس جدید شده بود با جمعی از رجال دولت گرفته مقتول ساختند و حضرت نایب‌السلطنه‌العلیه به توفیق الهی و تأیید پادشاهی و غایت اهتمام در کار و جدّ و جهد

در کارزار مؤسس اساس قاعده نظام جدید آوردند با سوار و پیاده و سرباز و توپچیان آذربایجان به جنگ روسیه پرداختند و آن جماعت را در چندین جا شکست‌های فاحش داده رایت استیلا و استعلا در جهان افراختند. کار چنین بود تا به خواهش پادشاه روس در میان دو دولت کار به صلح انجامید. جمعی از امیرزادگان این دیار که به فطانت و کیاست معروف بودند به تعلیم علم هندسه به قاعده فرنگ به علاوه علم هندسه ایران بازداشتند و آن جماعت در اندک وقتی نزد موسی لامی^۱ فرانسه که مهندسی زیرک و فیلسوفی صاحب مدرک بود مهارتی کامل حاصل نمودند و در علم هندسه و دانستن آداب مساحت و شناخت مکامن^۲ طعن و ضرب و ترتیب مقام اردو و ضابطه گسترده خیام به نظام و ساختن قلعه‌ها به طرز و اسلوب فرنگ صاحب فن شدند و چند نفر عالم به لغت فرانسه و نوشتن و خواندن خطوط و مراسلات فرانسه گردیدند. بعد از کشته شدن یاور کریستی در جنگ اصلاندوز جانشینی او در اداره پیاده نظام آذربایجان چنان که گفتیم به یاور هارت انگلیسی رسید و توپخانه هم همچنان تحت فرماندهی و تعلیم لیندزی همشهری او بود. این دو صاحب منصب در ایران هر دو به مقاماتی عالی ارتقاء یافتند. لیندزی که قدی بالنسبه طویل داشت (شش پا و هشت اینچ انگلیسی) و مردم ایران او را به رستم مانند می‌کردند به علت خدماتی که در ایران کرده بود دولت انگلیس او را به مقام بارونت^۳ ارتقاء داد و به لقب سر هنری بشون^۴ ملقب و مفتخر ساخت و او که تا اوایل عهد امیرکبیر در حیات بود و سه بار به ایران آمد در جلوس محمدشاه و وقایع بعد مصدر خدماتی شد که ما به شمه‌ای از آنها بعدها اشاره خواهیم کرد. یاور هارت پس از کریستی پیاده نظام آذربایجان را تحت تعلیم خود گرفت و آن را به حد کمال رساند و او تا اوایل سال ۱۲۴۶ که به مرض وبا در تبریز فوت کرد^۵ در همین مقام باقی بود و شاه و ولیعهد او را مورد اعتماد کلی خود می‌دانستند و زیردستانش نیز در او به نظر اطاعت صرف و احترام تمام می‌دیدند.

1. Monsieur Lamy

۲. مکامن: جمع مکمن، کمین‌گاه‌ها.

3. Baronet

4. Sir Henry Bethune

۵. جان مک‌دونالد کنز از صاحب منصبانی که سابقاً با سر جان ملکم از هند به ایران آمده و در ۱۲۴۱ از طرف حکومت هندوستان به وزارت مختار فوق‌العاده در ایران معین شده بود در همین روز در تبریز مرد.

چون هارت در بیرون شهر تبریز مرده بود و می خواستند که نعش او را برای دفن در کلیسای آرامنه به داخل شهر بیاورند و مردم داخل کردن نعش را از دروازه شوم می شمردند جسد او را در حالی که لباس نظامی در بر داشت در تخت روانی مثل این که زنده باشد نشانند و به این حال آن را برای تدفین به کلیسای آرامنه بردند.^۱ بعد از ختم دوره اول جنگ های ایران و روس و عقد معاهده گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۸) عباس میرزا آن حرارتی را که در طی این جنگ ها برای اصلاح نظام لشکری ایران به خرج می داد به تدریج از دست داد، حتی نسبت به صاحب منصبان انگلیسی هم که در سپاه او بودند سوءظن پیدا کرد. به همین جهت از طرف وزیر مختار انگلیس به کلیه ایشان امر شد که از ایران خارج شوند. فقط چند تن معدود از آن جماعت ماندند، مثل یاور هارت سابق الذکر و داری که به معیت سرگور او زلی به ایران آمده و در خدمت نایب السلطنه رتبه سرهنگی یافته و امتیاز استخراج معادن آهن قراجه داغ را تحصیل کرده بود.

بعد از خارج شدن صاحب منصبان انگلیسی از خدمت عباس میرزا این شاهزاده و وزیر او میرزا بزرگ ابتدا تصمیم گرفتند که بار دیگر از فرانسه صاحب منصبانی جهت تعلیم سپاه و اداره قورخانه ایران استخدام کنند، لیکن این خیال دنبال نشد و نایب السلطنه و میرزا بزرگ به شرحی که در عنوان فرستادن محصلین ایران به انگلستان و احوال میرزا صالح شیرازی بعدها به تفصیل بحث خواهیم کرد پنج تن از ایرانیان مقیم آذربایجان را در سال ۱۲۳۰ به همراهی همین کلنل داری روانه انگلیس نمودند تا در آن جا به تحصیل علم و فنون جدید و اصول نظام و توپخانه و اسلحه سازی جدید مشغول شوند، با این حال بعضی از صاحب منصبان فرانسوی برای تعلیم کردان حوزه حکومتی محمدعلی میرزا دولت شاه به کرمانشاه آمدند که مشهورترین ایشان کور^۲ و دهو^۳ و از همه معروف تر سرهنگ دروویل^۴ است که موفق شد که یک فوج سوار نیزه دار تربیت کند. لیکن عملیات این جماعت هم اثر

1. Curzon-Persia, vol. I, p. 578.

2. Court

3. Devaux

4. Colonel Drouville

ثابتی نداد و کار مهمی از پیش ایشان نرفت. پس از حرکت دروویل از ایران فرماندهی این فوج به هنری ویلک از صاحب‌منصبان سابق‌الذکر انگلیسی رسید. اکثر صاحب‌منصبان فرانسوی که در اردوی محمدعلی میرزا بودند پس از فوت او به پنجاب به خدمت رنجیت سنگ راجه آن جا رفتند.

از این تاریخ تا شروع دوره دوم جنگ‌های ایران و روس یعنی تا ۱۲۴۱ دیگر هیچ‌گونه اقدام جدی برای اصلاح و تعلیم سپاه ایران نشد حتی به واسطه رها کردن دنباله اقدامات حسنه‌ای که سابقاً در این مرحله شده بود قشون این کشور به حال بی‌انضباطی و انحطاط و پستی افتاد و آثار آن در طی همین دوره جنگ‌ها که به شکست قطعی ایران و عقد معاهده ترکمانچای (۵ شعبان ۱۲۴۳) منتهی گردید به خوبی ظاهر شد و با این‌که هنوز چند تنی از صاحب‌منصبان خارجی در سپاه آذربایجان مانده بودند دیگر هیچ‌کدام آن حرارت و صفای خدمتی که از امثال وردیه و لامی در عهد‌گاردان یا از کریستی و لیندزی در دوره اول ورود انگلیسی‌ها به خدمت نایب‌السلطنه ظاهر شده بود دیده نمی‌شد.

بعد از فوت هارت (اوایل ۱۲۴۶) صاحب‌منصبان خارجی که در سپاه عباس میرزا مانده بودند عبارت بودند از شی^۱ و برجس^۲ و لیتل جان^۳ و کریستیان^۴ و بروسکی^۵ لهستانی و هشت سرجوخه. بعضی از این صاحب‌منصبان مثل شی و جینس^۶ سرجوخه در اردوکشی‌های نایب‌السلطنه در ایران شرقی شرکت داشتند.^۷

فتوحاتی که در یزد و کرمان و خراسان نصیب عباس میرزا شد که در این عملیات خود فرماندهی اردو را داشت مردم ایران را بار دیگر به قدرت نظامی خود مغرور ساخت و چنین در ذهنشان فرو رفت که بی‌مدد صاحب‌منصبان و معلمین اروپایی نیز می‌توان بر دشمن غالب آمد و جنگ را به ظفر منتهی نمود. به همین علت بی‌اعتنایی ایشان نسبت به اصول نظام جدید و لزوم استفاده از کارآگاهان اروپایی بیش از پیش شد.

1. Shee

2. Burgess

3. Littlejohn

4. Christian

5. Borowski

6. Gibbons

7. Curzon, *Persia*, vol I, p. 582.

یک دسته از سپاه‌یانی که در اردوی عباس میرزا از تاریخ ۱۲۴۲ وارد شده بودند جمعی بودند از فراریان قشون روسیه که در حمله سپاه ایران به قلعه شوشی در این سال به اردوی عباس میرزا پیوسته و قبول اسلام کرده بودند. عباس میرزا از این فراریان و اسرای دیگر روسی فوجی تشکیل داده بود به نام «بهادران» و فرماندهی ایشان با سرهنگ سامسون خان بود که دختر والی سابق گرجستان را در ازدواج داشت و او هم از سپاه روس روی گردانده و به اردوی ایران پیوسته بود. نام این سامسون خان را در بعضی از کتب عهد قاجاریه سمسام خان با دو سین نوشته‌اند. این عده که مواجبی قابل می‌گرفتند در جنگ‌ها به خوبی از عهده وظایف محوله برمی‌آمدند و به همین حال بودند تا آن‌که در عهد صدارت حاجی میرزا آقاسی بر اثر فشار روس‌ها فوج بهادران منحل گردید و غالب افراد آن هم به عنوان مهاجر به روسیه تحویل داده شدند.

در اواخر دوره فتحعلی شاه حکومت هندوستان برای تقویت سپاه ایران مقدار زیادی اسلحه و لوازم دیگر در طی سال‌های ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ به این کشور فرستاد و در بهار سال ۱۲۵۰ قریب به شش ماه قبل از فوت فتحعلی شاه هیئت بالنسبه مفصلی از صاحب‌منصبان نظامی و سرجوقه‌های انگلیسی با اسلحه فراوان از هندوستان به ایران آمدند. مشاهیر این جمع عبارت بودند از جستین شیل^۱ و هنری راولین سن^۲ که بعدها هر دو به مقام سفارت انگلیس در طهران رسیدند و هنری راولین سن همان کسی است که به خواندن کتیبه‌های میخی بیستون توفیق یافته، سرهنگ فرن^۳ که در ایام مرگ محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه کاردار سفارت انگلیس در طهران بوده و سرهنگ پاسمور^۴ و سرهنگ استودارت^۵ و سرهنگ داری تود^۶ یعنی همان کسی که در ۱۲۳۰ از طرف عباس میرزا محصلین ایرانی را به لندن برد و لیندزی فرمانده سابق توپخانه عباس میرزا که در این تاریخ به سر هنری بثون ملقب شده بود و غیره. از این جماعت شیل که درجه سرهنگی یافت به تشکیل فوجی از این شقاقی مأمور آذربایجان شد و سرهنگ پاسمور به مازندران رفت و سر هنری راولین سن برای تهیه

1. Sir Justin Sheil

2. Sir Henry Rawlinson

3. Colonel Farrant

4. Colonel Passmore

5. Col. Stoddart

6. Col. D'Arcy Todd

افواجی از میان دو ایل کلهر و گوران به کرمانشاه مأموریت یافت و دو سال بعد به مدد سپاهیان که خود تربیت کرده بود به معیت بهمن میرزا والی کرمانشاهان به سرکوبی یاغیان لرستان و خوزستان روانه شد و از این راه خود را به شوشتر رساند. توپخانه در عهده سرهنگ داری گذاشته شد و فرماندهی کل سپاه را سر هنری بثون قبول کرد و همو بود که محمدشاه را با وجود مدعیان سلطنت و قیام علی شاه ظلّ السلطان به سهولت به طهران رساند و به دستکاری منوچهرخان معتمدالدوله گرجی حسینعلی میرزای فرمانفرما را در فارس مغلوب و اسیر نمود. دولت انگلیس هم برای کمک به قشون ایران دو هزار قبضه تفنگ و ۵۰۰،۰۰۰ چخماق داد و یکی از صاحب‌منصبان خود را که درجه نایبی و ویلبراهام^۱ نام داشت با هشت سرجوخه برای تعلیم فنون نظامی به سربازان ایرانی به این مملکت فرستاد.

اگرچه این هیئت مدت دو سال در ایران به کار تعلیم نظامیان و تهیه اسلحه مشغول بودند لیکن به علت دشمنی علنی که همیشه بین ایشان و سران سپاهی ایران و رؤسای ایلات بروز می‌کرد و عدم قدرت و میلی که از جانب محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی در حمایت از صاحب‌منصبان مزبور ظاهر بود نگذاشت که کاری حسابی از پیش ایشان برود و امری که بیش از هر چیز شکست کار صاحب‌منصبان انگلیسی را موجب شد نظریات سیاسی ایشان بود. به این معنی که جدّ و جهد دولت انگلیس و حکومت هندوستان در اصلاح نظام لشکری ایران و تهیه سپاهیان قوی در این سرزمین بیش از همه برای آن بود که در مقابل اقدامات آینده دولت روسیه که به تسخیر هرات و رسیدن به هندوستان نظر کلی داشت سدّ و مانعی ایجاد نماید. اما چون نفوذ دولت روسیه در این ایام در دربار طهران بسیار زیاد بود و محمدشاه و وزیر او حاجی میرزا آقاسی آلت اجرای مقاصد آن دولت محسوب می‌شدند و در خود جرأت و جسارت مخالفت با اوامر وزیرمختار روس را نداشتند انگلیس‌ها طرف بی‌مهری و بی‌اعتنایی بودند و شاه و مردم علناً از ایشان بد می‌گفتند و هیچ علاقه‌ای به ماندن آن طایفه ظاهر نمی‌ساختند، به خصوص که اکثر این صاحب‌منصبان

1. Lieutenant Wilbraham

در حقیقت مأمورین سیاسی دولت انگلیس و حکومت هندوستان بودند و منحصرأً به نفع کشور خود کار می کردند و اگر مصلحت اقتضا می کرد از پشت پا زدن به منافع و مصالح ایران هیچ مضایقه نداشتند. چنان که در اوایل سال ۱۲۵۳ موقعی که محمدشاه برای سرکوبی سرکشان افغانی عازم تسخیر هرات گردید این کیفیت به خوبی آشکار شد و با این که دولت انگلیس با ایران معاهده کرده بود که در اختلافات بین ایران و افغان مداخله نکند جداً با لشکرکشی محمدشاه به هرات مخالفت نمود و به تقویت امرای یاغی افغان و برانگیختن ایشان بر ضد ایران پرداخت و بر اثر این اختلاف نظر شدیدی که بین دو دولت در موضوع هرات بروز کرد به دستور وزیرمختار انگلیس جمیع صاحب منصبان و سرجوگان انگلیسی که در اردوی محمدشاه بودند در اواخر سال ۱۲۵۴ ایران را ترک گفتند. غیر از صاحب منصبان انگلیسی از خارجیان کسان دیگری که در اردوی محمدشاه بودند یکی بروسکی شاهزاده لهستانی بود که سابقاً ذکر او گذشت. دیگری سامسون خان روسی. بروسکی در طی محاصره هرات به قتل رسید و سامسون خان زخم برداشت.

در محاصره هرات بیشتر صاحب منصبان انگلیسی که سابقاً در خدمت عباس میرزا و محمدشاه بودند و در این تاریخ دیگر در سپاه ایران سمتی نداشتند برای پیشرفت مقاصد دولت انگلیس و حکومت هندوستان کاملاً بر ضد منافع ایران دست به کار اقداماتی شدند، چنان که پوتین جر در داخل هرات به استحکام و دفاع قلعه آن جا پرداخت و شیل^۱ و استودارت در فشار آوردن به دولت ایران برای برداشتن محاصره و تقویت کامران میرزا و وزیر او یارمحمدخان با جان مک نیل وزیرمختار انگلیس در طهران همدست بودند و سرهنگ داری در دستگاه کامران میرزا ریاست هیئت نمایندگان انگلیسی را داشت و مشیر و مشار او بود.

چنان که در تاریخ روابط بین ایران و فرانسه یادآور خواهیم شد محمدشاه در سال ۱۲۵۴ موقعی که هرات را در محاصره داشت و از حرکات مک نیل وزیرمختار

۱. شیل گویا در آن وقت ماژور بوده، رجوع شود به نسخ التواریخ و روضةالصفای ناصری برای تفصیل خیانت او [خط دکتر قاسم غنی].

انگلیس سخت رنجیده بود حسین خان مقدم آجودان‌باشی را در ۲۳ جمادی‌الثانیه ۱۲۵۴ از طهران به اروپا فرستاد تا در دربارهای وینه و پاریس و لندن عهدشکنی‌های دولت انگلیس و حرکات نابجای وزیرمختار آن دولت را به اطلاع اولیای امور آن ممالک برسد و در عزل مک‌نیل سعی کند. آجودان‌باشی را دولت انگلیس رسماً نپذیرفت. ولی او در طی ملاقات با شارل دهم پادشاه فرانسه و ابلاغ رسالات و تقدیم هدایای محمدشاه توفیق یافت که بین فرانسه و ایران ابواب ارتباط را بار دیگر مفتوح سازد و از دولت فرانسه برا تعلیم سپاه ایران معلّمین و صاحب‌منصبانی بگیرد. دولت فرانسه با این پیشنهاد موافقت کرد و همراه کنت دو سرسی^۱ وزیرمختار فوق‌العاده‌ای که به دربار محمدشاه فرستاده سه نفر معلّم توپخانه و دو نفر معلّم سواره‌نظام و پنج نفر معلّم پیاده روانه ایران داشت. مشهورترین این فرانسویان سرتیپ فرّیه^۲ است.

فرّیه از تاریخ ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۹ در ایران بود و سمت ژنرال آجودانی سپاه را داشت. اما از آن‌جا که با سیاست روسیه مخالفت شدید می‌ورزید و طرفدار نفوذ انگلیس بود حاجی میرزا آقاسی بر اثر فشار وزیرمختار روس او را معزول ساخت و فرّیه به فرانسه برگشت. ولی دو سال بعد به آسیا برگشت و به هند و از آن‌جا از طریق بغداد داخل ایران و افغانستان گردید و سپس مجدداً به هند رفت. سفرنامه فرّیه به این نواحی مشهور است.

دیگر از صاحب‌منصبان فرانسوی سرتیپ سمینو^۳ مهندس بود که در محاصره هرات کار می‌کرد.

از این هیئت تازه صاحب‌منصبان فرانسوی نیز نتیجه مهمی به دست نیامد و ایشان هم یکی یکی به تدریج خدمت دولت ایران را ترک گفتند، به طوری که مقارن جلوس ناصرالدین‌شاه و صدارت امیرکبیر جز چند تن خارجی که خصوصاً خدمت در نظام ایران را پذیرفته بودند کسی دیگر از صاحب‌منصبان بیگانه در قشون ایرانی نبود.

شرح اقدامات امیرکبیر را در آوردن صاحب‌منصبان اتریشی و مجارستانی و مساعی او را در اصلاح نظام لشکری بعدها تحت عنوان مخصوص ذکر خواهیم کرد.

1. Comte de Sérécy

2. Général Férrier

3. Général Semineau

وزارت دول خارجه

از موقعی که پای نمایندگان خارجی به ایران باز شد فتحعلی شاه میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله اصفهانی را که منشی الممالک بود به کفالت مهّام^۱ خارجه و رسیدگی به امور سفرا معین نمود، ولی معتمدالدوله در این سمت هیچ وقت عنوان وزارتی مخصوص نداشت.

در اوایل سال ۱۲۳۹ که فتحعلی شاه در اصفهان بود حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی را به منصب وزارت دول خارجه منصوب نمود و گویا این اولین مرتبه ایست که در تاریخ ایران جدید نامی از وزیر دول خارجه و وزارتی به این اسم برده می شود. حاجی میرزا ابوالحسن خان پسر میرزا محمدعلی شیرازی و خواهرزاده و داماد حاجی ابراهیم کلانتر صدراعظم فتحعلی شاه است که در تاریخ ربیع الاول ۱۲۲۴ به سفارت مخصوص عازم لندن گردید و سال بعد به همراهی سرگور اوزلی^۲ وزیر مختار انگلیس به طهران برگشت و در هر دو مسافرت رفتن و برگشتن جیمز موریه^۳ منشی سفارت انگلیس در طهران با او همراه بود. پس از برگشتن فتحعلی شاه به او لقب خانی داد و او در ۱۲۲۸ عهدنامه گلستان را از طرف ایران امضاء نمود و برای

۱. مهّام: امور بزرگ و مهم.

2. Sir Gore Ouseley

3. James Morier

مبادله آن به پترزبورگ مأمور گردید. در ۱۲۳۲ بار دیگر به پایتخت روسیه به سفارت رفت و سال بعد مأمور لندن شد و پس از سه سال در ۱۲۳۵ به ایران مراجعت نمود. حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی از اوایل ۱۲۳۹ تا سال فوت فتحعلی شاه یعنی ۱۲۵۰ همچنان به وزارت دول خارجه برقرار بود. چون فتحعلی شاه مرد و در طهران علی شاه ظلّ السلطان پسر او ادّعی سلطنت کرد حاجی میرزا ابوالحسن خان که از میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی وحشتی در دل داشت و به همین جهت به سلطنت محمدشاه راضی نبود جانب ظلّ السلطان را گرفت و در رجب این سال عده‌ای از بزرگان طهران را به سلطنت ظلّ السلطان راضی کرد و از ایشان در این باب نوشته گرفت. پس از شکست یافتن ظلّ السلطان و ورود محمدشاه به طهران در تاریخ دوّم رمضان ۱۲۵۱ حاجی میرزا ابوالحسن خان از ترس قائم مقام به حضرت عبدالعظیم پناه جست و تا قائم مقام باقی بود از آن جا جرأت نکرد بیرون آید. پس از قتل قائم مقام حاجی میرزا آقاسی حاجی میرزا ابوالحسن خان را تأمین داده از بست خارج نمود و محمدشاه او را مورد التفات خود قرار داد و سمت ایشیک آقاسی باشی یافت. در دوره صدارت قائم مقام اداره امور سیاسی با خود آن مرد بود و پسرش میرزاعلی در این کار با او معاضدت می نمود.

حاجی میرزا آقاسی در بدو صدارت وزارت خارجه را در عهده حاجی میرزا مسعود انصاری گرمردی آذربایجانی گذاشت. به این ترتیب حاجی میرزا مسعود (اگر از وزارت اسمی میرزاعلی پسر قائم مقام صرف نظر کنیم) دوّمین کسی است که در عهد قاجاریّه به استقلال به مقام وزارت دول خارجه منتصب شده است و او یکی از دختران فتحعلی شاه یعنی شاه بیگم خان ملقب به ضیاء السلطنه را به عقد خود درآورد.

حاجی میرزا مسعود از منشیان دستگاه محمدخان زنگنه بود و در سفری که او به معیت خسرو میرزا و میرزاتقی خان امیر در سال ۱۲۴۴ برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف به پترزبورگ رفت او نیز همراه بود. از همین سفر حاجی میرزا مسعود به احوال قسمتی از فرنگستان و زندگانی سیاسی آشنایی پیدا کرد و او چون قبلاً در آذربایجان پیش مبلغین یسوعی فرانسوی مقیم آن جا مقداری تحصیل زبان فرانسه نموده بود می توانست تا حدّی به این زبان تکلم کند و چیز بنویسد.

در سال ۱۲۵۴ موقعی که خبر مرگ ویلیام چهارم پادشاه انگلیس به طهران رسید فرهاد میرزا که در غیاب محمدشاه در طهران نایب‌الایاله بود حاجی میرزاسعود وزیر دول خارجه را برای عرض تسلیت به خراسان پیش مک‌نیل وزیرمختار انگلیس فرستاد و میرزاسعود به غوریان هرات رفت و تا سال ۱۲۵۶ حاجی میرزا آقاسی او را در آن جا نگاه داشت و بار دیگر حاجی میرزا ابوالحسن خان مورد توجه او شد. در عقد معاهده تجارتي که در دوازدهم رمضان ۱۲۵۷ بین ایران و انگلیس به امضا رسیده نماینده ایران حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه بوده است. از این جا معلوم می‌شود که حاجی میرزا ابوالحسن خان بار دیگر به وزارت خارجه برگشته (برای متن این معاهده رجوع کنید به ناسخ‌التواریخ در وقایع سال ۱۲۵۷ و Hertslett, Treaties, p. 9-11).

میرزا جعفر خورموجی در کتاب آثار جعفری در شرح حال حاجی میرزا ابوالحسن خان چنین می‌نویسد: «در اوّل دولت شاهنشاه باذل^۱ عادل محمدشاه غازی تغمده الله بغفرانه خدمت وزارت دول خارجه به حاجی میرزاسعود آذربایجانی مفوض گردید. بعد از چندی مجدّد به حاجی میرزا ابوالحسن خان عنایت شد و به این مناصب و خدمات ایّام حیات را گذرانید تا در سنه هزار و دو بیست و شصت و دو زمانه زمانش را به سر رسانید».

بنابراین شکی نمی‌ماند که حاجی میرزا ابوالحسن خان دوبار به وزارت دول خارجه رسید: یکی در عهد فتحعلی شاه از ۱۲۳۹ تا ۱۲۵۰، دیگری در زمان محمدشاه از حدود ۱۲۵۴ تا سال ۱۲۶۲ که سال فوت اوست. همچنین حاجی میرزاسعود هم دوبار در ایّام محمدشاه به این مقام رسیده: یک بار از جلوس محمدشاه از ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۴، بار دیگر باز بعد فوت حاجی میرزا ابوالحسن خان از ۱۲۶۲ تا رسیدن امیر به طهران.

اگرچه عنوان و سمت وزارت خارجه با حاجی میرزا مسعود گرمرودی بود اما حاجی میرزا آقاسی که خود را بسیار عاقل و سیاستمدار می‌پنداشت اختیار تمام کارهای خارجی ایران را هم مثل سایر امور به خود منحصر کرده بود، چنان‌که در

۱. باذل: بذل‌کننده، بخشنده.

اواخر صدارت او خارجیان تنها کسی را که برای گذراندن کارهای خود مرجع واقعی حساب می‌کردند حاجی بود و حاجی به امر محمدشاه در حقیقت وزیر خارجهٔ ایران محسوب می‌شد و میرزاسعود به عنوان وزیر دول خارجه و میرزاسعود علی خان شیرازی برادرزادهٔ حاجی میرزا ابوالحسن خان ایلچی به رسم نایب اول وزارت مزبور در زیر دست او کار می‌کردند.

اگرچه اسم وزیر دول خارجه و وزارت به این نام از مدتی قریب به ربع قرن قبل از صدارت امیرکبیر در ایران معمول شده و در این مدت روابط مفصل بین ایران و دول خارجه برقرار بوده و مکاتبات بالنسبه زیادی نیز بین ایشان رد و بدل گردیده اما بدبختانه وزارت دول خارجهٔ ایران هیچ وقت سروصورتی حسابی به شکل یک ادارهٔ منظم پیدا نکرده و دفتر و ثبت و ضبطی معین نداشته است. تنها بعضی از معاهدات و اسناد مهمه را در خزانهٔ دولتی ضبط می‌کردند، بقیهٔ اسناد در دست صدراعظم و وزرای خارجه و منشیان ایشان بود و غالباً جزء نوشته‌ها و کاغذهای شخصی ایشان از میان می‌رفت. یعنی در حقیقت وزارت خارجه هم مانند اکثر وزارتخانه‌های دیگر آن عهد خانه و دستگاه کسی بود که عهده‌دار ریاست یا نیابت یا نظامت آن جا می‌شد و همین که او تغییر می‌یافت اسناد و نوشته‌های دولتی هم در خانهٔ او می‌ماند و از میان می‌رفت. خانم شیل در کتاب خود می‌نویسد که یکی از وزرای خارجهٔ سابق ایران (ظاهراً حاجی میرزاسعود گرمرودی) وقتی یک تن از هیئت نمایندگی انگلیس را در طهران به حضور طلبید تا سندی را در حضور او به مهر برساند، همین که سند برای مهر حاضر شد هر قدر پی مهر وزیر گشتند نیافتند. پس از تفحص بسیار فهمیدند که مهر وزیر و وزارتخانه پیش خانم وزیر مانده و خانم هم برای زیارت به حضرت عبدالعظیم رفته است.^۱

پس از جلوس ناصرالدین شاه به تخت سلطنت در ۲۲ ذی‌القعدة ۱۲۶۴ و ارتقاء امیرکبیر به مقام صدارت حاجی میرزاسعود همچنان در شغل خود یعنی وزارت دول خارجه برقرار ماند و امیر او را در آخر ذی‌القعدة به همین سمت رسماً به

1. Lady Sheil, Glimpses of life etc, p. 145.

سفارت خانه های خارجه در طهران معرفی نمود و میرزا محمدعلی خان شیرازی را هم که تازه از سفارت فوق العاده پاریس برگشته بود به عنوان نایب اول یا ناظمی آن وزارتخانه برقرار کرد. اما حاجی میرزا مسعود در این ایام پیر و مریض بود چنان که سه چهار ماه بعد یعنی در اواخر ربیع الاوّل ۱۲۶۵ وفات یافت و پس از فوت او امیر دیگر وزیری مستقل برای وزارت خارجه اختیار ننمود بلکه امور آن جا را خود تحت نظر گرفت و میرزا محمدعلی خان تا ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ که سمت وزیر مستقل پیدا کرد همواره به عنوان نایب اول وزارت دول خارجه زیر دست امیر کبیر به امور آن جامی رسید. در دوره کوتاهی که وزارت دول خارجه مستقیماً تحت اداره امیر کبیر قرار یافت به تدریج سروصورتی پیدا کرد. ثبت و ضبط آن منظم شد. ترتیب تذکره به شکل صحیحی مجری گردید. مأمورین ایران در خارجه موظف شدند که از حوزه مأموریت خود و احوال اتباع ایران در آن حوزه ها همه ماهه اطلاعاتی صحیح و مرتب به وزارتخانه بفرستند و در باب جزئیات امور از امیر و دستگاه سیاسی او در طهران دستور بگیرند. ثبت و ضبط مرتب وزارت امور خارجه ما در حقیقت از دوره امیر است و قبل از آن تاریخ کمتر سند یا نوشته ایست که به جا مانده باشد.



از آن جا که غیرت ملی امیر به سرحد کمال بود و همیشه می خواست که عرض و مال ایرانی در خارج از تعرض بیگانگان مصون بماند و مأمورین ایران در خارج مرتکب اعمالی نشوند که نام ایران و ایرانی به زشتی و خفت مشهور شود فوق العاده در طرز رفتار ایشان دقت به خرج می داد و غالباً با ارشاد و تحذیر ایشان را به راه راست می خواند. اینک چند فقره از دستورهایی که او خطاب به مأمورین زیر دست خود فرستاده:

۱- دستورالعملی که امیر برای مأموریت به میرزا حسین خان (یعنی حاجی میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی) کارپرداز ایران در بندر بمبئی داده و او یعنی میرزا حسین خان که در آخر سال ۱۲۶۶ به این مأموریت نامزد شده بود در اوایل ۱۲۶۷ به بمبئی عازم گردیده است.

«از این که بعد از انعقاد معاهده تجارتي دولتین بهیتین ایران و انگلیس بر وفق شروط عهدنامه مقررّه تا به حال مأموری مخصوص تعیین نشده بود که در بمبئی اقامت کرده به سرپرستی و غوررسی امور تجّار و عموم تبعه دولت علیّه که در آن جا و در سایر ممالک هندوستان مرادوت و معاملت دارند پردازد و آنها را کما یجب در حفظ و حمایت و رعایت خود بدارد لهذا آن عالیجاه به موجب حکم محکم اقدس پادشاهی و صدور فرمان ظلّ اللّهی مأمور است که به بندر بمبئی رفته در آن جا اقامت کرده به مراقبت امور و به نهج مسطور به تقویت و حمایت تجّار و تبعه دولت علیّه اعمّ از مجاور و مسافر که در بمبئی و سایر ممالک هندوستان هستند پردازد، وظیفه آن عالیجاه این است که به هیچ وجه من الوجوه از احوال آنها غافل نبوده کمال حمایت و تقویت از آنها بنماید و نگذارد از کسی به آنها آزار و اذیتی برسد و در عین بی غرضی خاطر آنها را از خود راضی و خشنود دارد. از گرفتن تعارف و رشوه محترز بوده مطلقاً طمع و توقعی از آنها ننماید و اگر تقصیری از آنها صادر شود مأذون و مرخص نیست که آنها را به زجر و شکنجه و چوب مبتلی سازد. اگر تقصیر جزئی است او را چند روزی محبوس داشته مرخص کند و اگر کلی است او را روانه ایران نموده تقصیر او را موافق تصدیق جمعی شهود معتبر به عرض اولیای دولت ابد مدّت برساند تا موافق قانون دیوانخانه عدالت تنبیه و سیاست شود. وظیفه تجار تبعه دولت علیّه ایران این است که کمال توقیر و احترام از آن عالیجاه به عمل آورده از سخن و صلاح دانی آن عالیجاه بیرون نروند و بدون استحضار آن عالیجاه اقدام به هیچ امری ننمایند، جمیع معاملات و داد و ستدی که می کنند باید به اطلاع آن عالیجاه باشد و تمسکات آنها به مهر دولتی شیروخورشید مهر شود و در دفتر آن عالیجاه ثبت شود و از قرار صد یک به آن عالیجاه کارسازی نمایند و آنچه معاملاتی که می شود از نقد و جنس می آید و از ایران می رسد ثبت برداشته ماه به ماه بفرستد. برای عموم تجّار و تبعه دولت علیّه ایران لازم است که تذکره دولتی را در دست داشته باشند و هر یک از رعایای ایران که در بمبئی هستند خود بگیرند و آنهایی که در سایر بلاد هندوستان هستند از آن عالیجاه بخواهند و قیمت آن را که یکی ده شاهی است به عالیجاه

کارسازی نمایند. تذکره مزبور تا مدت یک سال معتبر است و بعد از مدت مزبور آن تذکره باطل و بی حاصل، باید آن تذکره را نزد آن عالیجاه آورده که خط بطلان کشیده تذکره دیگر بگیرند. اگر از این حکم تخلف نمایند و تذکره نگیرند از منسوبان نزدیک و شرکاء آنها مؤاخذه خواهد شد، آن عالیجاه مراتب را حالی آنها نماید. منازعات و مرافعات که دو نفر از تبعه دولت علیه با یکدیگر دارند باید نزد آن عالیجاه به اجلاس و مصالحه بگذرد و اگر نگذرد و مرافعات کلی باشد باید به حکام شرع ایران رجوع نماید و طرفین را روانه ایران سازد. و اگر مرافعه آنها با تبعه دولت بهیئۀ انگلیس باشد باید در حضور وکیلی از آن عالیجاه در محکمه عدالت به مرافعه آنها پردازند. در باب وجه گمرک که در عهدنامه نوشته شده است تبعه دولت علیه ایران موافق دول متحابه^۱ بدهند. آن عالیجاه صورت معاهده دول متحابه را به دست آورده بفرستد و اهتمام داشته باشد که تبعه دولت علیه زیادتر از دول متحابه ندهند. آن عالیجاه ماه به ماه تفصیل اوضاع تبعه دولت علیه و روزنامه صادر و وارد را باگازت بمبئی بفرستد و از آن جا به اتفاق سفاین تجارتي دولت علیه نزد حاکم بوشهر ارسال داشته که از آن جا همراه قاصد به نواب نصره الدوله به شیراز برساند که از آن جا همراه چاپار دولتی ماه به ماه بفرستد و در زود فرستادن کاغذ و رساندن اخبار زیاد اهتمام داشته باشد. آن عالیجاه مأذون است که سالی یک دفعه وکیلی امین به جای خود تعیین کرده برای سرکشی امورات تبعه دولت علیه که در کلکته هستند رفته امورات آنها را منتظم داشته معاودت کند و در سایر شهرها که تبعه دولت علیه مجاورت و مسافرت دارند وکیلی از جانب خود گذارد که به امورات آنها واریسی نماید و ثبت معاملات آنها را به آن عالیجاه برساند. از قراری که مذکور می شود در ایام عاشورا فیما بین شیعه و طایفه کدکنی که اهل کوچه و سنی هستند منازعه می شود، البته آن عالیجاه پیش از حادثه منازعه چند نفر سالدات برای ممانعت از منازعه از حاکم آن جا گرفته نگذارد فیما بین آنها به منازعه و محاربه برسد. اگر یکی از تبعه دولت علیه وفات نماید و شریک و وکیلی در آن جا نداشته باشد آنچه از او مخلف می شود به شهادت و استحضار جمعی

۱. متحابه: دوست و هم پیمان.

از تجار اموال او را تصرف کرده اطلاع دهد که به وراثت و کسان او برسد. حرّرفی شهر ربیع الثانی ۱۲۶۷. مجدداً قلمی می‌شود که اگر آن نور چشم مطالب و اموراتی که به کارگذاران ممالک هندوستان بگوید و نگذرانند آن عالیجاه مأذون است به عالیجاه مقرب الخاقان شفیع خان مصلحت‌گذار دولت علیّه ایران که در لندن اقامت دارد بنویسد که عالیجاه مشارالیه به کارگذاران دولت بهیّه انگلیس اظهار کرده جواب حاصل کرده نزد آن نور چشم بفرستد و مراتب را به اولیای دولت قاهره هم عرض کند. حرّرفی التّاریخ.^۱

۲- کاغذی است که امیرکبیر به حاجی میرزا محمدخان کارپرداز ایران مقیم هشرخان نوشته^۲

«عالیجاه مجدت همراهها عزیزا، نوشته آن عالیجاه واصل شد و از مسطوراتش آگاهی و استحضار حاصل گردید. فقراتی که از مراتب صداقت و خدمتگذاری خود نوشته بود معلوم شد، جوهر ذاتی و حسن استعداد و قابلیت آن عالیجاه مشهود و معلوم افتاد و بر اعتقاد و اعتماد اینجانب درباره آن عالیجاه افزود و از رفتار آن عالیجاه بسیار رضامندی حاصل نمود و موجب مزید میل و محبت اینجانب درباره آن عالیجاه گردید. انشاءالله سعی و اهتمام نماید که زیاده از پیش مصدر خدمات کلیّه گردد که در این ره نباشد کاری اجر. در باب این که نشان خواسته بود بدیهی است بعد از آن که خدمات کلیّه از آن عالیجاه به ظهور برسد مورد عاطفت خسروانه خواهد شد و به اعطای نشان مفتخر خواهید گردید، به راحتی نرسید آن که زحمتی نکشید. در باب این که اذن خواسته بود چندی برای سرکشی امور تجارت دولت علیّه ایران به بازار مکاریه رود چه عیبی دارد. آدم امین کاردانی از جانب خود در حاجی ترخان گذاشته برود و اگر به قدر دو هزار تومان در آن جا اسباب خوب و مرغوب ببیند به

۱. در ذیل سوادى که از این دستور در دفتر اسناد وزارت خارجه ضبط است مهر چهارگوشى است با این نقش: «افوض امرى على الله عبده محمد حسين» که مهر حاجى میرزا حسین خان است و آن علامت قبولی و سپردن الزام از جانب اوست.

۲. یعنی حاجى میرزا محمدخان همان مجدالملک سینیکی پدر مرحوم حاجى میرزا علی خان امین الدوله و مؤلف رساله مجدیّه است.

جهت اقدس همایون شاهنشاهی ابتیاع نموده ایفاد دارد، تنخواه آن را کارگذاران دیوان همایون اعلیٰ به آن عالیجاه خواهند رسانید. این که برای اینجانب ظرف آب پاشی فرستاده بود این چیزها مایه خرسندی و خشنودی اینجانب نمی شود، زیادی خدمتگذاری آن عالیجاه باعث مزید میل و محبت اینجانب است. نه اینجانب و نه خدام علیّه پادشاهی هیچ کدام به جز ظهور خدمتگذاری توقع دیگر نداریم. در باب پول کالسکه که نوشته بود باید به حاجی سید جواد برسد مبلغ ششصد تومان برات حواله عالیجاه میرزا ابراهیم خان دریابگی نموده دادیم که سید مشارالیه نزد آن عالیجاه بفرستد. در باب مواجب هم مبلغ دویست تومان افزوده شد و در کتابچه گیلان نوشته می شود که مباشرین آن جا هر ماهی صد تومان از سال نواز قرار قبض آن عالیجاه که به هر کس حواله نماید کارسازی دارند و در باب جواب سایر مطالب آن عالیجاه از قراری است که عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمدعلی خان نایب الوزاره به آن عالیجاه نوشته است و البته از آن قرار معمول خواهد داشت. همه روزه حقایق نگار صور حالات و مهمات باشد. حرّرفی ۲۴ شهر ربیع الاول ۱۲۶۷.»

۳- سواد مراسله امیر که در تاریخ ذی القعدة ۱۲۶۵ به میرزا جعفرخان مشیرالدوله نماینده ایران در انجمن سرحدی بغداد نوشته:

«مقرب الخاقانا مخدوما مهربانا، نوشتجاتی که به عالیجاه موسی جان نوشته بودید دیدم و از مضامینش مطلع، این که در باب پاره ای جزئیات گله کرده بودید انجام و انجاح^۱ آنها بسیار سهل و آسان است و خود شما البته مراتب دوستی و یک جهتی مرا دانسته اید و می دانید که قلباً به شما محبت دارم و هیچ چیز از شما مضایقه ندارم، زیرا که می دانم که چقدر به کار خدمت دولت می آید و تا چه حد غیرت ملت و خاک خود را دارید و به چه طریق دلسوزی و غمخواری در خدمات دولتی می نمایید. به حق خدا و به جیقه مبارک شاهنشاه روح العالمین فداه قسم است اگر می دانستم کسی دیگر از عهده خدمت سرحد برمی آید هرگز نمی خواستم از من دور باشید. حالا هم به همین امید هستم که انشاءالله به یمن اقبال و بخت بلند شاهنشاه جمجاه روحنا فداه

۱. انجاح: روا داشتن و برآورده کردن.

بعد از انجام این خدمت به سلامت و سعادت از این سفر معاودت نمایید و کمک حالی برای من باشید و مادام‌العمر با هم باشیم. زیاده چه نویسم. البته وجدان پاک خودتان دریافت این معانی را کرده است. باقی والسلام.»

۴- دستورالعملی است که امیر به میرزا حسن کارپرداز ایران در ارزنة الروم نوشته: «عمده مأموریت آن عالیجاه برای سرپرستی تجار تبعه دولت علیه ایران مقیم ارزنة الروم است که بر وفق شروط معاهده قدیم و جدید دولتین علیتین ایران و عثمانی امورات آنها را با تبعه دولت علیه عثمانی بگذرانند و نگذارد به آنها جور و اعتسافی^۱ برسد و آنچه معامله و داد و ستد که فیما بین آنها می شود باید آن عالیجاه تمسکات آنها را به مهر دولتی که دارد معتبر نماید و ثبت آنها را ماه به ماه برداشته به دربار همایون بفرستد. اگر کسی از تبعه این دولت علیه بخواهد تبعیت دولت علیه عثمانی را اختیار کند کمال ایستادگی و اهتمام را در این باب فرموده نگذارد کسی از تبعه این دولت داخل تبعه دولت علیه عثمانی شود و به هر یک از تبعه این دولت علیه تذکره رعیتی بدهد. مطالبی که تجار و تبعه این دولت علیه داشته باشند مکتوباً به جناب حمیدی پاشا مشیر ارزنة الروم بنویسد و جواب آن را مکتوباً بخواهد. اگر کار عمده باشد که در آن جا نگذرد به عالیجاه محمدخان مصلحت گذار دولت علیه مقیم اسلامبول بنویسد که با رجال آن دولت علیه گفتگو کرده جواب حاصل نموده برای آن عالیجاه بفرستد و صورت سؤال و جوابی که می کند ماه به ماه به طور روزنامه نوشته به دربار همایون ایفاد دارد. تذکره عبور و مرور به تجار تبعه این دولت علیه که بخواهند به عزم تجارت و کاسبی به مملکت دولت علیه عثمانی بروند بدهد، اما کمال دقت و احتیاط نماید که کسان هرزه و بیکاره به آن طرف نروند. اگرچه از سرحد کمال انتظار را دارد و البته نخواهند گذاشت که چنین اشخاصی از سرحد عبور کنند لکن آن عالیجاه هم منتهای اهتمام را در این باب بنماید و به آدم‌های مفسد و هرزه و بیکاره تذکره عبور و مرور ندهد. در باب برافراشتن بیرق چنانچه حق داریم کارپردازهای این دولت علیه که در ممالک دولت علیه عثمانی اقامت دارند برافرازند آن عالیجاه هم در ارزنة الروم بیرق

شیر و خورشید این دولت علیه را برافرازد و اگر بخواهند ممانعت کنند مراتب را به اولیای دولت علیه عرض کرده تا شهیندر و قنصولهای دولت علیه هم که در ممالک محروسه این دولت علیه اقامت دارند در برافراشتن بیرق ممنوع باشند. امورات دولتی که جناب حمیدی پاشا از کلی و جزیری با آن عالیجاه گفتگو می کند مآذون نیست که از پیش خود جواب گوید، تفصیل را به اولیای دولت قاهره عرض کرده جواب از این جا بخواهد. فی ۲۱ شهر جمادی الاول ۱۲۴۷.» (محل مهر: عبده الرّاجی محمد حسن)

۵- دستور العمل رضاقلی خان لله باشی هدایت که مأمور سفارت خوارزم و خیوه بود^۱: منظور و مقصود از مأموریت آن عالیجاه برای اطلاق اسرای مسلمانان و منع آنها از بیع و شرای بندگان خداست که می باید کمال جدّ و جهد در این باب به عمل آورد و هر قدر بتواند مسترد ساخته با خود بیاورد و صراحتاً به خان جلالت نشان خیوق اظهار دارد که از آن جا که مقتضای جهت جامه اسلامیّه و مقتضای آیه شریفه و جعل بینکم موده سلم و اسلام و امن و ایمان را ملحوظ خواستیم به طور خوشی ماده بغض و معاندت فیما بین مسلمین مرتدع شود اول به ارسال رسل و رسایل دوستی آمیز و پیغامات محبت انگیز به دفع بدع^۲ و اطلاق اسرای مسلمانان و بیع و شرای اهل قبله و قائل کلمتین طیبتین شهادتین که موافق حدیث من قال لا اله الا الله حقن ماله و دمه مخالف قانون شرع شریف و منافی احکام ملت منیف است پردازیم و نخواستیم که دماء مسلمین ریخته شود، اگر خان جلالت بنیان خوارزم به قدم صدق و صفا و وفاق و وفا پیش آمد و به اطلاق اسرا و رفع بدع سابقه به جمیع ایلات و ولایات خود حکم داد قاعده شرع و قانون خیرخواهی را رعایت کرده و خواهند کرد و اگر مثل سابق باز به اسر^۳ و نهب^۴ و بیع و شرای اهل قبله و قایل کلمتین طیبتین که فعلی حرام است پردازند و در اطلاق اسرای مسلمین بنا را به طفره و اهمال و دفع الوقت و تفریق و نفاق مابین مسلمین گذارند موافق آیه شریفه فمن اعتدى فاعتدوا علیه به مثل ما اعتدى علیکم آن وقت بر اولیای دولت لازم می شود که حفظ نفوس مسلمین و اطلاق

۲. بدع: بدعت‌ها.

۱. شرح این سفارت را بعدها ذکر خواهیم کرد.

۴. نهب: غارتگری و تاراج.

۳. اسر: اسیری.

اسرای آنها را به هر طور که اقتضا نماید بکنند و به مقام چاره‌جویی برآیند. و نیز آن عالیجاه نباید زیاده از یک ماه در خیوق معطل شود و مراتب مسطوره را حالی نموده خدمات خود را انجام داده اسرا را مطلق‌العنان ساخته با خود بیاورد و نیز مأمور است که روزنامجات از روز مأموریت الی معاودت و شرفیابی آستان مهر لمعان را مفصلاً نوشته با شرح و بسط تمام از وقایع اتفاقیه از اسامی منازل و تعیین فراسخ و اسامی ایلات و سرکردگان و ریش‌سفیدان آنها را کلاً نوشته با خود بیاورد که آن عالیجاه از عموم آن بااطلاع باشد و هرچه سؤال شود از روی بصیرت و آگاهی معروض دارد. حرّرفی شهر جمادی‌الاول سنه ۱۲۶۷. (محلّ مهر رضاقلی ۱۲۴۷)

منصب وزارت دول خارجه تا رمضان سال ۱۲۶۷ در حقیقت در عهده شخص امیر کبیر بود و میرزا محمدعلی خان شیرازی وکالت و نیابت آن وزارتخانه را داشت. در ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ موقعی که ناصرالدین شاه و امیر در اصفهان بودند و وحشت بین شاه و وزیر روبه قوت می‌رفت ناصرالدین شاه یا نظر به سوءظنی که در طی این سفر از امیر پیدا کرده بود یا بر اثر تحریکات نمایندگان خارجی که در اردو بودند و هیچ‌وقت هم از امیر دلی خوش نداشتند به موجب فرمانی میرزا محمدعلی خان را در کار وزارت دول خارجه مستقل قرار داد و او را به لقب وزیر دول خارجه که بعد از فوت حاجی میرزا مسعود گرمرودی (ربیع‌الاول ۱۲۶۵) به کسی دیگر عطا نشده بود ملقب ساخت، این است عین فرمان ناصرالدین شاه در این خصوص:

«عالیجاه میرزا محمدعلی خان، در این مدت که به حکم همایون آن عالیجاه [متصدی] فیصل امورات خارجه بود و شغل نیابت وزارت خارجه داشت از طرز خدمت و طور راستی و صداقت خود خاطر همایون ما را مسرور داشت و مراتب کفایت و خیرخواهی و فدویت و دولتخواهی آن عالیجاه روز به روز در نظر انور ظاهر و جلوه‌گر آمد، چون بر مراتب اعتقاد و اعتماد ما افزوده خواستیم محض مرحمت در رتبه شأن آن عالیجاه نیز بیفزاییم، لهذا در این وقت شغل جلیل و لقب نبیل^۱ وزارت مهام دول خارجه را که از معظم مشاغل و مناصب است به آن عالیجاه

۱. نبیل: عالی، بزرگ و نجیب.

محوّل و به این التفات ممتاز و سرافراز فرمودیم که به صدق عقیدت و خلوص نیت به لوازم این شغل خطیر پرداخته امورات و مطالب متعلّقه به خود را به عرض اقدس رسانیده موافق فرمایش و دستخط ما صورت انجام دهد و حسن خدمت خود را ظاهر و مبرهن سازد. به جناب امیرنظام مقرر فرموده‌ایم که از قرار همین دستخط مبارک فرمان صادر کند. ۱۹ شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۶۷».

سواد کاغذی است که امیرکبیر به وزرای مختار روس و انگلیس و ایلچی بزرگ عثمانی در این باب نوشته:

«چون به قاعده معموله کُلّ دول، امورات خارجه این دولت وزیر و کافلی لازم داشت و بعد از فوت مرحوم حاجی میرزا مسعود وزیر مهابه دول خارجه چندی این منصب مهمل مانده از آن جا که مقرب الخاقان میرزا محمدعلی خان مدت‌ها در این دولت علیه مباشر مهمات دول خارجه بوده و کمال صداقت و منتهای حسن خدمت را به تقدیم رسانیده به تخصیص در این عهد روزافزون که مراتب لیاقت و کفایت و خیراندیشی او زیاده در پیشگاه حضور همایون اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و دولته ظاهر و جلوه گر آمده است در این وقت از قرار صدور دستخط مبارک و فرمان همایون معزّی‌الیه را به منصب نبیل و شغل جلیل وزارت مهام دول خارجه منصوب و سرافراز فرمودند و کفالت این خدمت را به معزّی‌الیه مفوض داشتند. لهذا آن جناب از این بعد معزّی‌الیه را وزیر دول خارجه بالاستقلال دانند و امور دایره بین‌الدولتین را از جزیی و کلی به معزّی‌الیه مرجوع و محول فرمایند و بدیهی است موافق شغل و شأن و القاب او را مرعی و منظور خواهند داشت، چون لازم بود اظهار شد. حرّرفی ۲۲ شهر رمضان ۱۲۶۷».

میرزا محمدعلی خان شیرازی بعد از عزل و قتل امیر نیز همچنان شغل وزارت دول خارجه را بر عهده داشت، لیکن دوره وزارت بالاستقلال او زیاد دوامی نکرد. چه او در هجدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ مرد و کفالت وزارت مزبور در عهده میرزا محمد سعید آذربایجانی ملقب به مؤتمن‌الملک که منشی اول وزارت خارجه بود گذاشته و لقب خانی به او داده شد و میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک در زیر دست میرزا آقاخان صدراعظم

امور آن وزارتخانه را اداره می نمود تا آن که در اوایل ربیع الثانی ۱۲۶۹ مستقلاً سمت وزارت یافت. وزارت اول میرزا سعیدخان مؤتمن الملک از ربیع الثانی ۱۲۶۹ تا شعبان ۱۲۹۰ یعنی اندکی بیش از ۲۱ سال طول کشید. در این تاریخ چون شاه پس از عزل حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله از صدارت او را به وزارت خارجه منصوب نمود میرزا سعیدخان تولیت آستانه ارض اقدس را یافت. در اوایل شوال ۱۲۹۷ حاجی میرزا حسین خان از سپهسالاری و وزارت دول خارجه معزول و به حکومت قزوین برقرار گردید و بار دیگر شاه مؤتمن الملک را از مشهد خواسته به وزارت خارجه گماشت. دوره دوم وزارت خارجه میرزا سعیدخان مؤتمن الملک تا سال ۱۳۰۱ که سال فوت اوست دوام داشت. اسامی وزرای دول خارجه ایران و مدت وزارت هر یک را از ابتدای نصب حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به این سمت تا اعلان مشروطیت از فهرست ذیل می توان دانست:

۱- حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی کبیر بار اول (۱۲۳۹-۱۲۵۰)

۲- میرزا علی پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام (از رمضان ۱۲۵۰ تا سلخ صفر ۱۲۵۱)

۳- حاجی میرزا مسعود انصاری گرمرودی بار اول (از ربیع الاول ۱۲۵۱ تا حدود ۱۲۵۴)

۴- حاجی میرزا ابوالحسن خان بار دوم (از حدود ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۲)

۵- حاجی میرزا مسعود انصاری بار دوم (از ۱۲۶۲ تا ربیع الثانی ۱۲۶۵)

۶- میرزا تقی خان امیر با نیابت میرزا محمدعلی خان شیرازی (از ربیع الثانی ۱۲۶۵ تا ۱۹ رمضان ۱۲۶۷)

۷- میرزا محمدعلی خان شیرازی بالاستقلال (از ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ تا ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۸)

۸- کفالت میرزا سعیدخان مؤتمن الملک (از ربیع الثانی ۱۲۶۸ تا ربیع الثانی ۱۲۶۹)

۹- دوره وزارت اول میرزا سعیدخان مؤتمن الملک (از ربیع الثانی ۱۲۶۹ تا شعبان ۱۲۹۰)

۱۰- حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم (از شعبان ۱۲۹۰ تا شوال ۱۲۹۷)

- ۱۱- دورهٔ وزارت دوم میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک (از شوال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۱)
- ۱۲- محمودخان ناصرالملک قراگوزلو (از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳)
- ۱۳- یحیی‌خان مشیرالدوله برادر حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار (از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵)
- ۱۴- میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله (از ۱۳۰۵ تا هجدهم محرم ۱۳۱۴)
- ۱۵- میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان با نیابت میرزا نصرالله‌خان مشیرالملک نائینی (از هجدهم محرم ۱۳۱۴ تا جمادی‌الاولی ۱۳۱۴)
- ۱۶- حاجی شیخ‌محسن‌خان مشیرالدوله (از جمادی‌الاولی ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۷)
- ۱۷- میرزا نصرالله‌خان نائینی مشیرالدوله (از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۴)

۲

جلوگیری از مداخلهٔ خارجی‌ان در امور داخلی

بعد از شکست‌های ایران از روسیه و عقد معاهده‌های بسیار شوم با دول خارجی یعنی از اواخر عهد فتح‌علی‌شاه نفوذ نمایندگان روس و انگلیس به قدری در ایران زیاد شده بود که کمتر کاری بدون اجازه و صوابدید ایشان می‌گذشت و این نفوذ تنها در مسایل سیاسی مشهود نبود بلکه نمایندگان مزبور حتی در امور شخصی افراد ایرانی نیز مداخله می‌کردند و شاه و وزرا باید میل و ارادهٔ وزیرمختار انگلیس و روس را مانند وحی منزل و قانون جاری محترم و مطاع بشناسند تا آن‌جا که وزیری که تحت حمایت ایشان قرار می‌گرفت و اوامر آنان را اجرامی کرد اگر مرتکب هر خلاف قاعده و بی‌عدالتی می‌شد از تعرض مصون بود، ولی اگر برخلاف در این مرحله حسن‌نیتی نشان نمی‌داد هیچ‌کار او پیشرفت نداشت و دیر یا زود محکوم به ترک مقام و مسند یا دست‌شستن از مال و جان بود. مردم ایران هم که تا این اندازه نمایندگان خارجی را صاحب نفوذ کلمه و اولوالامر می‌دیدند برای حفظ جان و مال یا پیشرفت کارهای دنیایی و رسیدن به مقامات یا برای فرار از مجازات و تعقیب دیوان در صورت ارتکاب جرم و خیانت به ایشان توسل می‌جستند و این توسل از طرف خارجی‌ان به

حسن استقبال تمام پذیرفته می‌شد، چه هم وسیله‌ای بود برای مزید نفوذ آنان و هم بهانه تازه‌ای جهت فشار دایم به حکومت ایران و آزار و تهدید آن.

امری که بدبختانه توجه روزافزون مردم را در استعانت از نفوذ خارجیان شدت می‌داد استبداد شخصی پادشاه و نزدیکان او و سفاکی و طمع‌ورزی هیئت حاکمه و بی‌عدالتی و اجحاف عمومی بود، چه شاه بدون آن‌که خود را در پیشگاه هیچ مبدا و مقامی مسئول بداند و از هیچ قانون و عدالت و جزایی که وجود نداشت بترسد به هوای نفس هر کس را می‌خواست به یک اشاره لب می‌کشت یا کور می‌کرد و مال هر که را که می‌خواست ضبط می‌نمود و در این راه حتی دست رد بر سینه نزدیک‌ترین کسان به خود نیز نمی‌گذاشت. خونریزی‌های بی‌رحمانه و گوش و بینی بریدن‌های سبانه آقامحمدخان و سفاکی‌های فتحعلی‌شاه نسبت به خاندان حاجی ابراهیم کلانتر و شخص خود او و کور کردن برادرش و کور کردن محمدشاه دو تن از برادران خود را و قتل فجیع میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به دست او و نابینا شدن شجاع‌السلطنه عم او به فرمان وی و هزار حرکت دیگر از این قبیل که همه یا به سعایت بدخواهان صورت می‌گرفت و یا به صرفت توهم و بدگمانی برای هیچ‌کس تأمین مالی و جانی باقی نگذاشته بود. توسل بسیاری از اعیان و شاهزادگان و تجار و وزرای ایرانی به نمایندگان خارجی غالب اوقات برای مصون ماندن از گزند شاه و نزدیکان او بود، والا با قوت تعصب دینی که در این ایام بر مزاج مردم ایران غلبه داشت کمتر اتفاق می‌افتاد که کسی به طیب خاطر تحت حمایت دولتی خارجی قرار گیرد و در میان هموطنان خود این ننگ را بر خود هموار کند.

در دوره سلطنت محمدشاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴) که بر اثر بی‌خبری و ضعف نفس و علت مزاج شاه و سوء سیاست و خودخواهی‌های احمقانه حاجی میرزا آقاسی ایران از هر جهت دوره بسیار بدی را می‌گذراند نفوذ سیاسی نمایندگان روس و انگلیس و مداخله ایشان در کارهای داخلی به اوج شدت و نهایت قوت رسید، تا آن‌جا که شاه و وزیر گاهی در اقدام به جزیی‌ترین کارها برای آن‌که مبدا به زلف یار بر بخورد بدون استشارة^۱ قبلی نمایندگان خارجی قدمی بر نمی‌داشتند و چون در این دوره یعنی پس

۱. استشارة: شور و نظرخواهی.

از قتل قائم مقام و بر روی کار آمدن حاجی میرزا آقاسی غلبه با سیاست روس بود شاه و وزیر به همه حال آلت اجرای ارادهٔ سفیر روس بودند و به همین علت هم غالباً بین دربار ایران و سفارت انگلیس در آن ایام کشمکش و حتی در پاره‌ای اوقات حالتی شبیه به حالت جنگ موجود بود. حاجی میرزا آقاسی در یکی از مراسلات خود به محمدشاه چنین می‌نویسد:

«... کمترین بنده می‌خواستم تا عباس آباد^۱ بروم اما به واسطهٔ این که جناب وزیر مختار انگلیس تشریف خواهند آورد نتوانستم. نه بنده می‌میرم نه آنها دست می‌کشند. نه وجود مبارک صحت کامل می‌یابند که پدر این‌ها را از گور درآورند. حالا جناب وزیر مختار دولت منتظر این است که یکی از نوکرهای متشخص در خانه شال و کلاه کرده برود و عذر بخواهد که چرا دیر ملک ایران را تصرف کردید، نمی‌دانم مقدر چیست و برای چه این ذلت را بکشیم. به سر مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه و ائه لقسم عظیم، نزدیک است به مرگ مفاجات بمیرم. نه دنیا دارم نه آخرت نه آبرو. نوکر دولت روسیه مرا به قراول بیندازد دیگر چیزی باقی نمانده که به سر من بیاید، لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم. باری مقرر فرماید که یکی رفته عذر بخواهد. اقلای عالی جاه شهبازخان برود و سوار شوید بروید می‌گویم من فرستادم قبلهٔ عالم و عالمیان روحنا فداه استحضار ندارند...»

در کاغذی دیگر حاجی پس از ملاقات با مترجم اول سفارت روس به محمدشاه چنین نوشته: «... در نه سال نهصد هزار تومان پول مرا دولت روسیه برده علاوه املاک ایروان را ضبط کرده علاوه هر وزیر مختار صد هزار نامربوط که به تون نابی نمی‌توان گفت به من نوشته و گفته‌اند...»

در عهد حاجی میرزا آقاسی جسارت و گستاخی نمایندگان روس و انگلیس در طهران به آن اندازه رسیده بود که هر حکم و امری داشتند آن را آمرانه به او می‌نوشتند و به دست قراول یا نوکری می‌دادند و پیش صدراعظم ایران می‌فرستادند. این مأمور

۱. دهی است که خود او دایر کرده [خط دکتر قاسم غنی].

اجازه داشت که شخصاً پیش صدراعظم برود و نامه را برساند و همان‌جا بایستد تا جوابی مساعد بگیرد.

این بود مجملی از حال نفوذ نمایندگان روس و انگلیس در عهد صدارت حاجی میرزا آقاسی تا مقارن ایامی که امیر کبیر بر کارها مسلط شد و زمام امور را با کمال اقتدار و قوت نفس به دست گرفت.

امیر کبیر که طبعاً از مداخله هر ذی‌نفوذی در کارهای دولتی خشمناک بود و در مرحله اول از دوره زمامداری خود با وساطت مصرانه کلنل فرنت کاردار سفارت انگلیس در باب میرزا آقاخان نوری مصادف گردید به تمام قدرت کوشید که راه مداخلات غیرقانونی نمایندگان خارجی را در کارهای داخلی ایران که برخلاف جمیع قوانین بین‌المللی بود ببندد و کم و بیش از ایشان زهرچشمی بگیرد تا با اعمال نفوذهای بیجا کارهای داخلی این مملکت را فلج نکنند و هر روز به میل و هوای نفس در قضایایی که به هیچ‌وجه ارتباطی با ایشان ندارد دست نیندازند و در مراعات بین حکومت ایران و رعایای آن ادعای حکمیت و مصلحت‌اندیشی ننمایند.

یکی از اولین مواردی که تا حدی نمایندگان خارجی در مقابله با سیاست امیر کبیر و معامله با او حساب کار خود را فهمیدند و دانستند که با مردی سروکار دارند که به هیچ‌وجه از سنخ حاجی میرزا آقاسی نیست در قضیه انقلاب خراسان و فتنه سالار بود. به شرحی که در داستان این قضیه سابقاً گفته‌ایم در ایام محاصره مشهد نمایندگان روس و انگلیس خود را به میان انداختند تا بین سالار و امیر کار را به وجهی به مصالحه بگذرانند. امیر که این طرز خواباندن یک انقلاب داخلی را برای خود نوعی از خفت می‌شمرد زیر این بار نرفت و چون دیده بود که مداخله خارجی‌ان در کارهای ایران از حدودی که با حیثیت مملکت سازش داشته باشد گذشته جداً پیشنهاد نمایندگان دولتین را رد کرد، حتی گفت که اگر آشنا کردن مردم مشهد به وظایفشان ملتزم قتل بیست هزار نفر باشد او این حالت را بر تصرف شهر به وساطت خارجی‌ان ترجیح می‌دهد.^۱

1. Watson, *A History of Persia*, p. 383.

مسیو ریشارخان در کاغذی که به تاریخ ۵۰ ژویه ۱۸۵۰ (دهم رجب ۱۲۶۶) به یکی از دوستان خود می‌نویسد می‌گوید که: «میرزاتقی‌خان با لقب اتابکی همه‌کاره است و به هیچ‌وجه اعتنایی به مطلق‌فرنگی‌ها ندارد...^۱» این بی‌اعتنایی مطلق امیر به فرنگی‌ها که مسیو ریشارخان به آن اشاره می‌کند البته تا حدی عکس‌العمل نفوذهای خارج از اندازه و مداخلات بی‌قاعدهٔ این طایفه بوده است در کارهای ایران در عهد محمدرشاه که امیر آنها را سخت زشت می‌شمرد، و الا این مرد نسبت به جنس فرنگی دشمنی و عنادی خاص نداشته، چنان‌که برای اشاعهٔ علم و بسط دامنهٔ صنعت در استفادهٔ از وجود ایشان کمال سعی را به کار انداخته و در جلب خبرگان و متخصصین آن قوم اصراری داشته چنان‌که همی مسیو ریشارخان را به شرحی که خواهیم دید برای تدریس زبان و تحقیق معادن قسمتی از ایران و کارهای علمی دیگر مأمور نموده و تا آن‌جا که میسر بوده است وجود او را مورد استفاده قرار داده است. در فصلی که راجع به روابط ایران با انگلیس و روس و فرانسه و عثمانی خواهیم نوشت مشاهده خواهد شد که این مرد زیرک توانا تا چه حد در حفظ منافع مسلم ایران در مقابل خارجی‌ان پافشاری به خرج می‌داده و چگونه با استناد به قوانین بین‌المللی و قواعد و قوانین مرسوم در سایر ممالک می‌کوشیده است که راه مداخلهٔ اجانب را در کارهای داخلی کشور خود ببندد و این عادت زشت را که نمایندگان خارجی از دیرباز سیرهٔ جاریهٔ خود قرار داده بودند از سر ایشان بیرون کند. مسئلهٔ کشمکش او با سفارت انگلیس بر سر مستر استیونس^۲ قونسول تبریز و گفتگوهای او با کنت سارتیژ و وزیر مختار خودخواه فرانسه و مقاومت‌های سخت امیر در قضیهٔ آشوراده در مقابل روس‌ها و حق تفتیش کشتی‌های انگلیس در خلیج فارس در موضوع تجارت برده و در قضیهٔ سرحدات غربی ایران در برابر عثمانی‌ها همه از مسایلی است که صلابت و استحکام ارادهٔ این مرد را در سد راه نفوذ و پیشرفت مقاصد متجاوزانهٔ خارجی‌ان می‌رساند.

۱. مقالات گوناگون دکتر اعلم‌الدوله تقفی، ص ۹۱.

امیر در معامله با نمایندگان خارجی مقیم طهران نه تنها با منتهای غرور ملی و مناعت قومی برخورد می‌کرد، بلکه به وسیله مأمورین مخفی و خبرنگاران مخصوصی که برایشان موکل کرده بود غالباً از مقاصد ایشان از پیش اطلاع می‌یافت و به این ترتیب علاج بسیاری از وقایع را قبل از وقوع می‌کرد. ضمناً چنان رعب و احتیاطی در دستگاه توطئه و مداخله خارجیان انداخته بود که ایشان را از اقدام به بسیاری از حرکات بی‌قاعده بازمی‌داشت. به همین علت نمایندگان خارجی هیچ‌کدام از طرز عمل و اراده امیر راضی و مسرور نبودند و مکرراً از او شکایت می‌کردند و در شکست کار او می‌کوشیدند. اما همین نمایندگان پس از آن‌که دست امیر از کار کوتاه شد و جان او در معرض خطر افتاد چون باطناً دریافته بودند که او مردی دزد و بی‌کفایت نبود و آلت دست سیاست یک دولتی دون دولت دیگر نمی‌شد و هرچه می‌خواست و می‌کرد جز خیر و سعادت و ترقی و صلاح ایران منظوری دیگر نداشت به حمایت از او برخاستند و تا آن‌جا که می‌توانستند ولو برای حفظ ظاهر هم بوده است در برگرداندن او بر سر کار اولی یا لااقل حفظ جان‌ش کوشیدند، غافل از آن‌که کج رفتاری‌های سابق بعضی از ایشان کار خود را کرده بود و دشمنان امیر که به تقویت و جانبداری پاره‌ای از سفارتخانه‌ها باقی مانده و مستظهر^۱ شده بودند دیگر نمی‌گذاشتند که آب رفته به جوی بازآید و خصم زمین خورده دوباره برخیزد و با تحصیل انتعاش تیشه به ریشه ایشان زند.

برای رساندن طرز معامله امیر با وزرای مختار خارجی و جدّ و جهد او در جلوگیری از مداخلات ایشان ذیلاً به نقل بعضی از مراسلاتی که بین او و این نمایندگان مبادله شده و آوردن بعضی از حکایاتی که در این خصوص منقول است می‌پردازیم:

وزیر مختار روس در توصیه شخصی به امیر چنین می‌نویسد:

«بعداللقاب، آقای محمدقلی نام وکیل توپخانه مبارکه در انزلی که سال‌های سال است به راستی و درستی مشغول خدمات قونسولگری گیلان است این اوقات عالیجاه

مجدت و نجدت همراه میخائیل فامیچ مباشر قونسولگری گیلان بعد از ورود به دارالخلافة اظهار رضامندی زیاد از او نموده است، لهذا متوقع است که اظهار التفاتی دربارهٔ او بشود و بهترین التفاتی که در حق مشارالیه می‌شود به نظر دوستدار چنین می‌آید که او را به منصب نیابت توپخانهٔ مبارکه سرافراز فرمایند. زیاده مزاحمت ننمود. حرّرفی ۲۵ شهر جمادی الاول ۱۲۶۷».

این است جوابی که امیر به وزیرمختار مزبور می‌نویسد:

«بعداللقاب، مراسله‌ای که آن جناب در باب محمّدقلی وکیل توپخانه نوشته بودند رسید. این که قلمی نموده‌اید مشارالیه سال‌هاست به راستی و درستی مشغول خدمات قونسولگری آن دولت بهیّه است و آن جناب خواهش کرده بودند که منصب نیابت توپخانه به او داده شود اولاً دوستدار نمی‌داند که مومی‌الیه^۱ استحقاق این منصب را در توپخانه دارد یا نه، زیرا که در خدمات توپخانه هرگز مصدر خدمتی نشده. علاوه البته به سمع آن جناب رسیده که از بدو این دولت به موجب کتابچهٔ مهوره قرار شده که مناصب توپخانه موقوف به بودن جا می‌باشد به این معنی که تا صاحب‌منصبی معزول یا متوفی نشود به کسی فرامین آن منصب داده نمی‌شود. بدیهی است اگر ممکن بشود به ایراد جواب زحمت نداده و سهل خواهشی بود که آن جناب مرقوم داشته بودند. زیاده چه زحمت دهد. تحریراً فی دوّم شهر جمادی الثانی ۱۲۶۷».

آنچکف قونسول روسیه در تبریز که از دوستان قدیم امیر بوده و در آوردن ناصرالدین شاه به او خدمت بسیار کرده و برای تهیّه پول به جهت این کار وسیله و ضامن شده به تاریخ شعبان ۱۲۶۷ مراسلهٔ مفصلی به امیر می‌نویسد و پس از یادآوری عهد دوستی قدیم و گله از این که چرا امیر دیگر یادی از او نمی‌کند از او خواهش می‌نماید که به یوسف‌خان ارمنی اذن مهاجرت به قفقازیه داده شود. امیر به او چنین جواب می‌دهد:

«عالیجاه مجدت و نجدت همراهها فطانت و فراست اکتسابا، فخامت و مناعت انتسابا، دوستان مکرّما، مهربانا، مراسلهٔ آن دوست مبنی بر اظهار محبّت و موّدت در

۱. مومی‌الیه: نام برده، مذکور.

بروجرد واصل و مضامین آن من البدو الی النّهایة حالی و خاطر نشان گردیده مورث مزید دوستی و باعث استحکام رشته یک جهتی آمد. دوستدار زاید الوصف مایل است که همواره آن عالیجاه شرح احوالات خیریت دلالات را به واسطه مراسلات نیکو علامات اظهار دارد تا از این طرف نیز لوازم و شیوه رسل و رسایل که تمهید قواعد دوستی را بهترین وسایل است به عمل آید. این که ضمناً آن دوست خواهش کرده بودند که دولت علیّه یوسف خان ارمنی رعیت این دولت را اذن مهاجرت از این مملکت بدهند این معنی سابقاً هم از سفارت آن دولت بهیه اظهار شد و جوابی در عدم قبول آن به سفارت نوشته شده است، در این وقت که آن دوست هم در این باب اظهار نموده بودند از این که مومی الیه به شخصه معروف حضور سرکار اقدس شاهنشاهی دامت شوکته عن التّناهی بود مراتب به عرض همایون رسید، به مقتضای مصالح ملک داری او را مأذون به مهاجرت از این مملکت فرمودند. معلوم است که آن عالیجاه از زیادتی اطلاع و استحضاری که در امورات دولتیّه دارند تصدیق خواهند نمود که این گونه امورات بسته به اذن و فرمایش اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی است، والا معلوم بود که دوستدار نظر به مراسم دوستی و محبت لازم بود که خواهش آن دولت را به عمل آورد. زیاده مطلبی نبود که نگاشته شود. احوالات سلامتی را پیوسته اظهار و اعلام دارید. تحریراً فی شهر شعبان سنه ۱۲۶۷.»

چند حکایت

«سفیر روس در طهران به رسم ایران آدم‌های عدیده جلو خود می انداخت. روزی از امیر وقت ملاقات خواست. سه ساعت به غروب وعده داد. سفیر آمد و امیر بیرون نیامد. سفیر مدّتی منتظر ماند خواست برود پیشخدمت جلو گرفت که امیر می آید باز یک ساعت طول کشید و امیر بیرون نیامد سفیر مدّتی منتظر ماند خواست برود پیشخدمت جلو گرفت که امیر می آیند. باز یک ساعت طول کشید و امیر بیرون نیامد. سفیر متغیّر شد که به دولت امپراتوری توهین کرده و حرکت نمود. امیر آمد و گفت چه شده. گفت سه ساعتی وعده کرده الان یک ساعت است. امیر گفت این رسم ایران است. سفیر

گفت ما به رسم خود رفتار می‌کنیم. امیر گفت شما در روسیه با چند نفر راه می‌روید. گفت تنها می‌رویم. گفت چرا این جا عده‌ای نوکر جلو می‌اندازید. گفت به رسم ایران گفت اگر به رسم ایران راه می‌روید رسم وعده ایرانی هم دو ساعت تأخیر دارد.^۱

«نظر آقا یمین السلطنه^۲ با لهجه ترکی شیرین خود می‌گفت که وقتی من خیلی جوان و در وزارت امور خارجه مترجم بودم میرزاتقی خان امیرکبیر هر وقت سفرای خارجه را می‌پذیرفت مرا برای مترجمی احضار نمی‌نمود. روزی که وزیرمختار روس در یک موضوع سرحدی تقاضای بی‌مناسبتی داشت امیر که به هیچ وجه گوش شنوایی این قبیل حرف‌ها را نداشت وقتی که مطلب را ترجمه کردم در جواب گفت از وزیرمختار بپرس که هیچ کشک و بادنجان خورده‌ای، وزیرمختار از این سؤال تعجب کرد گفت بگوئید خیر، گفت پس به وزیرمختار بگو ما در خانه‌مان یک فاطمه خانم داریم که کشک و بادنجان را خیلی خوب درست می‌کند، این دفعه وقتی که فاطمه خانم جان کشک و بادنجان درست کرد یک قسمت هم برای شما خواهیم فرستاد تا بخورید و ببینید چقدر خوبست، آی کشک و بادنجان، آی فاطمه خانم جان. وزیرمختار گفت بگوئید ممنونم، اما در موضوع سرحدی چه می‌فرمایید. به امیر گفتم. امیر گفت به وزیرمختار بگوئید آی کشک و بادنجان، ای فاطمه خانم جان، و همین طور تا بالاخره چون وزیرمختار دید غیر از آی کشک و بادنجان ای فاطمه خانم جان جواب دیگری دریافت نمی‌دارد با کمال یأس از جا برخاسته مرخصی گرفته تعظیم نمود و رفت.»^۳

«چون اعلیحضرت ناصرالدین شاه بر اریکه سلطنت مقام فرمود و امیرنظام به منصب صدارت و انتظام امور مملکت قیام نمود یک روز پیرمردی از اهالی ایران که نایب غلامان سفارت روس بود مکتوبی از سفر بیاورد و خواست حسب‌العاده

۱. کتاب آگهی شهان، ص ۴۸.

۲. نظر آقا اصلا از آسوریان اورمیه [اصل: ارومیه (۱.۱)] بود که در حدود ۱۲۴۳ در آن جا متولد شده و در مدرسه یسوعیین اسلامبول تحصیل کرده بود. پس از مدتی معلمی در دارالفنون و مترجمی در وزارت خارجه و نیابت سفارت در پترزبورگ در ۱۲۸۷ به وزارت مختاری در پاریس منصوب گردید.

۳. مقالات گوناگون دکتر خلیل خان تقفی، ص ۲۸۳-۲۸۴.

شخصاً به مجلس امیر نظام داخل شده مکتوب را بدهد و جواب بگیرد و با آن که امیر نظام مقرر فرموده بود که احدی را از ورود بر او مانع نشوند معهداً ملازمان امیر نظام مانع از ورود وی شدند. نایب به گمان این که او را نشناخته اند گفت من حامل مکتوب سفیر روس و نایب غلامان سفارتم و تاکنون احدی مرا از ورود بر شخص اول ایران منع ننموده و حق آن را نداشته است. گفتند هر که خواهی باش می باید پس از صدور جواب شرفیاب شوید. گفت پس اجازه بگیرید. یکی از ایشان به اتاق امیر نظام رفته و مراجعت نموده گفت مکتوب خود را بدهید تا برسانم که اجازه ورود ندادند. نایب گفت من برخلاف مرسوم نمی توانم رفتار نمایم. گفتند پس مکتوب خود را برگردانید و از سفیر کسب تکلیف کنید. نایب با کمال آشفتگی تأملی نمود و اعاده مکتوب را مقرون به صواب ندید و آن را تحویل داد تا به امیر نظام بدهند و به زودی جواب بگیرند و مدتی در انتظار بود و جوابی نرسید و به هر یک از خدام می گفت که جواب سفیر چه شد و چرا مرا معطل داشته اید مورد اعتنایی واقع نمی شد و از این انتظار و تحمل خلاف عادت به زحمت افتاده به خود می پیچید تا صبر و شکیبایی او تمام شده آواز خود را بلند کرد و جواب یا عین مکتوب سفیر را مطالبه نمود. امیر نظام اصغای صدای او نموده بانگ زد که این آواز کدام جسور بود. عرض کردند نوکر سفارت روس است و جواب مکتوب سفیر را می خواهد. فرمود او را بیاورید و چون در فضای حیاط نمایان شد امر کرد تا او را به صفقات^۲ پیاپی بیازدند. سپس امر به حبسش نمودند و مشغول به انجام امور سایرین شد و یگان یگان را آسوده کرده بیرون می رفتند. پس از آن به فضای دیوانخانه آمده راه می رفت که رفع خستگی نماید و خدام را ضمناً در پی بعضی امور روانه می فرمود تا متدرجاً دیوانخانه خلوت شد و خود به تنهایی به اطراف حیاط قدم می زد و از کنار اتاقها عبور می فرمود تا به اتاقی مصادف شد که نایب در آن جا توقیف شده بود. فوراً نایب از جای برخاسته تعظیم کرد، امیر نظام ملتفت او شده فرمود کیستی. عرض کرد نایب غلامان سفارت روسم که امر به حبس فرمودید. امیر نگاهی متعجبانه به وی کرد و

۲. صفقات: کف زدن، دست زدن.

۱. اصغا: شنودن.

فرمود بیرون بیا و چون بیامد به او گفت از لباس و لسان تو چنین می‌فهمم که مسلمانی. گفت بلی مسلمانم. فرمود به این کبر سن و مسلمانی که باید به فکر تهیّهٔ آخرت خود باشی چرا سنگ کفّار را بر سینه می‌زنی. گفت سال‌هاست که نوکر سفارتم و پروردهٔ نعمت و محلّ امانت و چاره جز این نداشته‌ام. لیکن اکنون هر قسم امر بفرمایید چنان می‌کنم. فرمود از امروز می‌باید نوکر من باشی و اوامر مرا اطاعت نمایی. عرض کرد منت دارم و از خدمت سفارت استعفا می‌دهم. گفت نخواستم از خدمت آنان کناره کنی بلکه باید همان‌جا باشی و به من خدمت نمایی. پس از آن فرمود ماهیانهٔ تو در آن‌جا چه مبلغ است گفت چهار تومان. فرمود فلان صرّاف را می‌شناسی؟ عرض کرد بلی از منسوبین چاکر است. گفت به او توصیه می‌کنم که ماهی پنج تومان محرمانه به تو بدهد. باز پرسید که خانهٔ تو در کجاست. محلّ خانهٔ خویش را که نشان داد امیر فرمود در همسایگی تو فلان سید تفرشی خانه ندارد؟ معروض داشت که خانه دارد. فرمود خدمتی که باید انجام دهی فقط همین است که هر وقت مطلبی در سفارت که راجع به ایران و ایرانیان است بشنوی شبانه و محرمانه که احدی از اهل خانهٔ تو پی نبرد به سیّد می‌گویی و اگر مطلب به ثالثی اظهار و افشا شود یقین می‌دان که حکم به قتل تو خواهم داد و اکنون مرخصی که به سفارتخانه عودت کنی و بگویی که چاکران امیرنظام مکتوب سفارت را گرفتند و جواب مرا به موقع دیگر وعده داده‌اند. راوی حکایت از معلّم روسی دارالفنون نقل می‌کند که او می‌گفت اهالی سفارت روس می‌گفتند که ایرانیان بی‌جهت قایل به وجود جن نیستند و می‌باید امیرنظام تسخیر جنّ کرده باشد و سبب این بود که سفیر روس هر زمانی که می‌خواست سخنی بر نفع دولت متبوعهٔ خود از ایرانیان با اجزاء خویش مذاکره نماید چون پاسی از شب می‌گذشت با معدودی از محارم که یکی از آنها همین نایب غلامان بود چراغ‌ها به دست گرفته و اتاق‌های سفارتخانه و خلف ستور و شیروانی‌ها و زوایای عمارت حتی بیت‌التّخلیه را کاملاً تفتیش می‌نمودند و پس از اطمینان سخنی راجع به ایران می‌گفتند و معه‌ذا فردای آن شب مکتوبی از امیرنظام به سفیر می‌رسید که از مطاوی^۱ آن اطلاع امیرنظام را بر مذاکرات شب می‌فهمید...^۲

۲. نقل از کتاب نوادرا الامیر (خطی).

۱. مطاوی: مضمون‌ها.

مسئلهٔ یک کرور باقیماندهٔ خسارت جنگ^۱

فصل ششم معاهدهٔ ترکمان‌چای که در تاریخ پنجم شعبان ۱۲۴۳ منعقد شده چنین است:

«اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران به تلافی خسارت دولت و رعیت روسیه مبلغ ده کرور نقد که عبارت از بیست ملیان مناط سفید روس است قرارداد و موعد وره‌این وصول این وجه در قرارداد علیحده که لفظ به لفظ گویا در این عهدنامه مندرج است معین خواهد شد.»

در مادهٔ دوم قرارداد علیحده‌ای که ضمیمهٔ معاهده بود مقرر گردید که دولت ایران از این مبلغ خسارت سه کرور آن را در مدت هشت روز بعد از عقد معاهده و دو کرور در ظرف پانزده روز بعد از آن تاریخ و سه کرور را تا ۲۶ رمضان همان سال بپردازد. مادهٔ سوم همین قرارداد مشعر بر آن بود که اگر تا سوم صفر ۱۲۴۴ دولت ایران خساراتی را که باید بپردازد تأدید نکند دولت روسیه حق خواهد داشت که تمام ایالت آذربایجان را دائماً یا به خاک خود ملحق سازد و یا آن که آن را به صورت امیرنشین مستقل درآورد و مادام که وجه خسارت ادا نشده ولایت خوی پس از تخلیهٔ آذربایجان به عنوان رهینه در دست قوای روی باقی بماند.

دولت ایران به هر زحمتی بود مبلغ شش کرور و نیم از مجموع خساراتی را که باید به روسیه بسپارد تأدیه کرده و قوای روس آذربایجان را به استثنای ولایت خوی خالی نمودند و بعدها به ضمانت وزیر مختار انگلیس و قرار پرداخت یک کرور و نیم دیگر به اقساط خوی نیز خالی شد و به همه جهت فقط تأدیهٔ دو کرور دیگر بر عهدهٔ ایران باقی ماند.

در سفری که خسرو میرزا به سن پترزبورگ رفت و به خدمت نیکلای اوّل امپراتور روسیه رسید به شرحی که دیدیم امپراتور از این دو کرور باقیمانده برای استمالت دولت ایران یک کرور آن را به خسرو میرزا بخشید و برای پرداخت کرور

۱. رجوع شود به مقاله‌ای که در این باب در جلد دوم مجلهٔ یادگار چاپ شده.

باقیمانده پنج سال دیگر مهلت داد. پنج سال بعد از ملاقات نیکلا و خسرو میرزا که در سال ۱۲۴۵ صورت گرفت با سال ۱۲۵۰ برابر می‌شد.

از ابتدای سلطنت محمدشاه دولت روسیه برای گرفتن کرور آخرین از باقیمانده وجه خسارت همواره به دولت ایران فشار وارد می‌آورد و آن را وسیله‌ای جهت تهدید و وصول به مقاصد دیگر قرار داده بود. محمدشاه در بدو ولیعهدی دو سال از روسیه مهلت گرفت و پس از آن یعنی در تاریخ سلخ جمادی‌الاولی از سال ۱۲۵۲ به دستور و حواله حاجی میرزا آقاسی منوچهرخان معتمدالدوله گرجی مبلغ ۲۹۰۸۴/۴ تومان آن را از بابت قسط اول به کنت سیمونیچ وزیرمختار روس تحویل داد. این است سواد حواله حاجی میرزا آقاسی به معتمدالدوله و رسید وزیرمختار روسیه که در حاشیه آن حواله مرقوم شده:

«خدمت مقرب الخاقان معتمدالدوله، عرض می‌شود که از بابت قسط اول کرور آخرین از وجه عهدنامه مبارکه موازی ۲۴۲۳۷ مثقال و یک نخود طلا باقی است. زحمت کشیده موازی ۳۲۳۲۶ عدد کشورستانی که مبلغ ۲۹۰۸۴ تومان و چهار هزار دینار رایج خزانه عامره^۱ است و معادل مثقال مزبور می‌شود در وجه جناب جلالت و نبالت نصاب غراف سیمونیچ وزیرمختار دولت بهیة روسیه کارسازی نماید که برات دیوان همایون به جهت سند خرج شما صادر خواهد شد. تحریراً فی روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی‌الاولی سنه ۱۲۵۲.»

در حاشیه نوشته شده: «به موجب همین حواله‌نامهچه مبلغ و مقدار مزبور متن تمسک از سرکار جناب جلالت مآب معتمدالدوله به اینجانب رسید که انشاءالله به ورود بنده درگاه به دارالخلافه طهران کارسازی نماید. تحریراً فی سلخ شهر جمادی‌الاولی سنه ۱۲۵۲» (محل مهر جناب غراف سیمونیچ وزیرمختار).

[توضیح - در سال ۱۲۴۱ فتحعلی شاه دستور داد که از سیم و زر، سکه‌هایی جدید ضرب کردند. سکه نقره به وزن سی و شش نخود سیم و سکه طلا به وزن هجده نخود زر. بر روی مسکوکات نقره این مصراع نقش بود: «سکه فتحعلی‌شه خسرو

صاحبقران» و بر روی مسکوکات طلا این مصراع: «سکه فتحعلی شه کشورستان». از همین تاریخ هر سکه سی و شش نخودی نقره به یک «صاحبقرانی» و هر سکه هجده نخودی طلا به یک «کشورستانی» اشتهاار یافت.^۱ اصطلاح کشورستانی که همان یک تومانی طلاست به زودی از میان رفت. اصطلاح کشورستانی که همان یک تومانی طلاست به زودی از میان رفت. لیکن صاحبقرانی به تدریج تخفیف صورت یافته به شکل «قرانی» و «قران» باقی ماند.

۳۲۳۱۶ کشورستانی برابر است با ۵۸۱۶۸۸ نخود طلا یعنی ۲۴۲۳۷ مثقال.

تومانی یعنی کشورستانی در این عهد $\frac{۱}{۱۰}$ بارداشته به همین جهت ۳۲۳۱۶ کشورستانی با ۲۹۰۸۴/۴ تومان رایج برابر می شده است.]

در دوره صدارت مرحوم امیر موضوع مطالبه بقیه این پول همیشه در میان بود و به علت سعی بلیغی که امیر در تهیه پول و تعدیل بودجه داشت و مقامتی که در تعویق انداختن این وجه ظاهر می کرد دیناری از این بابت عاید روس ها نشد تا آن که در عهد صدارت میرزا آقاخان باز تجدید مطلع کردند. میرزا آقاخان به توسط میرزا محمد حسنین صدر دیوانخانه سفیر ایران در سن پترزبورغ ده ساله از دولت روسیه مهلت خواست، لیکن ایشان رد کردند و باز رشته مذاکره در این خصوص قطع نشد. این است سواد دستوری که میرزا آقاخان در تاریخ رجب ۱۲۶۹ در این باب به سفیر ایران مقیم سن پترزبورگ داده:

«مکالمه خود را با جناب معاون وزیر امور خارجه در باب فقره کرور نوشته بودید ملاحظه کردم. در خصوص مهلت ده ساله که با شما قرار داده بودند خدمت اعلی حضرت امپراتوری مجدداً عرض کرده مراتب را به شما اطلاع بدهند. از قراری که جناب وزیر مختار خبر دادند این تمنای دولت ایران هم قبول نشده است، البته الی الحال به شما هم مراتب را حالی کرده اند. باری اگر بتوانید خواهش نمایید که بقیه کرور را پول رواج ایران بگیرند، به این معنی که دیگر تفاوت و وزن را با ما حساب

۱. نقره مسکوک مشهور به ریال را صاحبقرانی و اشرفی را کشورستانی خواندند (روضه الصفا در وقایع سال ۱۲۴۱).

نکنند و تومانی را یک مثقالی نکنند زیاد خوب است و خدمت بزرگی است که به دولت علیه کرده‌اند. البته این خواهش را بکنید دور نیست که قبول نمایند. اگر قبول نشود ما هم یک حرفی داریم و آن این است که تومانی در زمان شاهنشاه مبرور فتحعلی شاه طلامی خالص نبود بلکه قدری بار داشت، حالا اشرفی طلامی خالص است. البته پول آن زمان را قدری موجود دارند نمونه آن را بدهند که از همان قرار بقیه کرور را تسلیم نماییم. این فقره را محض اطلاع شما نوشتم و در اظهار آن اذن ندارید. زیاده چه نویسم. زبانی مراتب را به مقرب الخاقان حالی کرده‌ام. زیاد چه نویسم. فقره اخیر را برای اطلاع شما نوشتم نه فقره اول را در باب فقره اول باید اظهار کرده امر را به جایی منتهی نمایید. لازم شد این فقره را واضح تر به شما بنویسم و آن این است که دولت روس یک کرور از دولت ایران طلب داشت. شاه مرحوم یک صد و هفتاد هزار تومان داد، باقی می ماند سی صد و سی هزار تومان. حالا جناب وزیر مختار از قرار کاغذی که نوشته است و سواد آن اینک فرستاده شد مبلغ چهار صد و هفتاد و دو هزار و وجه تومان هجده نخودی مطالبه می نماید. مابه التفاوت این دو مبلغ یک صد و چهل و دو هزار تومان است که تفاوت وزن حساب می کنند. شما این طور اظهار نمایید که دولت روس دولت بسیار بزرگی است، مقتضای شأن آن دولت و شأن دولت ایران نیست که مثل صراف حساب کسر و تفاوت وزن به میان بیاید. از یک کرور موافق رواج عهد شاه مرحوم هر چه گرفته اند حساب کنند و تتمه را که سی صد و سی هزار تومان باشد پول رواج حالا دریافت نمایند و تفاوت وزن هم چیزی نیست که آنها از ما طلب حسایی داشته باشند. راست است که در عهد مرحوم فتحعلی شاه تومانی ۲۴ نخود بود و حالا هجده نخود است. اما آن وقت از خالص نبوده شاه مرحوم هم از وزن کسر کردند و هم تومانی را زر خالص قرار دادند که در حقیقت آنچه از وزن کسر شده است بار تومانی و طلا بوده است. البته خودشان هم انصاف خواهند داد که طلا و نقره و تومانی که در آن عهد داده شد از خالص نبود. خلاصه سهل خواهشی است که دولت ایران از دولت روس کرده است.»^۱

۱. از اسناد وزارت خارجه (شماره کتاب ؟)

مطالبه این پول باقی مانده از طرف روس‌ها تا سال ۱۲۷۰ که جنگ‌های شبه جزیره کریمه بین روس و عثمانی شروع شد دوام یافت. در این تاریخ چون روس‌ها بالاخره ایران را که به تحریک انگلیس به اعلان جنگ با عثمانی دعوت می‌شد بی طرف کردند و ایران ادعا داشت که برای رعایت حال روسیه و تهدید عثمانی متحمل خساراتی شده بالاخره دولت روسیه آن باقی مانده‌ی کرور آخری خسارات عهدنامه ترکمان‌چای را هم به دولت ایران بخشید و این غائله خاتمه پذیرفت.

فصل نهم

روابط ایران و فرانسه

بعد از آن که سفارت ژنرال گاردان^۱ در عهد فتحعلی شاه به نتیجه‌ای نرسید و گاردان مجبور شد که در تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۸۰۹ (هفتم ذی‌الحجه ۱۲۲۳) ایران را به عزم مراجعت ترک کند تا قریب سی سال دیگر رابطه مستقیمی بین ایران و فرانسه وجود پیدا نکرد، به این معنی که هیچ‌یک از دو دولت سفیری مخصوص به پایتخت یکدیگر نفرستادند. فقط گاه‌گاهی سفیر فرانسه در استانبول یا سفرایی که از ایران به لندن می‌رفتند و گذارشان به پاریس می‌افتاد واسطه ابلاغ تعارفات و مبادله اطلاعاتی میان دولتین می‌شدند.

در سال ۱۲۵۴ موقعی که هرات از طرف سپاهیان ایران مورد حمله قرار گرفته و روابط بین ایران و انگلیس به همین علت سخت تیره شده بود محمدشاه حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی سپاه آذربایجان را به عنوان سفیر فوق‌العاده مأمور اتریش و فرانسه و انگلیس کرد و او در ۲۳ شهر جمادی‌الثانیه ۱۲۵۴ از طهران عازم اروپا شد و در پنجم شوال ۱۲۵۵ به پایتخت ایران برگشت.

یکی از جمله مأموریت‌هایی که انجام دادن آن را حسین‌خان آجودان‌باشی برعهده داشت رساندن نامه و هدایای محمدشاه بود برای پادشاه فرانسه شارل دهم و جلب

1. Général Gardane

محبت بلکه اتحاد این مملکت نسبت به ایران. آجودان‌باشی پس از تقدیم هدایا و ابلاغ رسالت به لندن رفت و پس از مراجعت نیز مذاکرات خود را با دولت فرانسه تعقیب نمود.

اما دولت فرانسه که در این موقع به هیچ‌وجه میل نداشت که در قضایای اختلاف بین ایران و انگلیس بر سر افغانستان و بعضی از جزایر خلیج فارس مداخله کند چندان به پیشنهادهای آجودان‌باشی جواب مثبتی نداد، فقط حاضر شد که برای تجدید روابط سیاسی و عقد قراردادهای تجارتهی هیئتی را به ریاست وزیرمختاری روانه ایران نماید. این هیئت در تاریخ نوامبر ۱۳۸۹ میلادی (شوال ۱۲۵۵) یعنی موقعی که آجودان‌باشی به ایران رسیده بود از فرانسه به عزم طهران بیرون آمدند و ریاست ایشان را کنت دو سرسی^۱ داشت و همراه او به خواهش آجودان‌باشی سه نفر معلم توپخانه و دو نفر معلم سواره‌نظام و پنج نفر معلم پیاده بودند.

کنت دو سرسی در ماه صفر ۱۲۵۶ در اصفهان به خدمت محمدشاه حاجی میرزا آقاسی رسید و اگرچه به گرمی تمام از او پذیرایی به عمل آمد و شاه به او و به یکی از همراهانش^۲ لقب خانی داد و به درخواست او فرمانی صادر کرد که کاتولیک‌های ایران هم از همان مزایایی که سایر رعایای ایران بهره‌مندند متمتع باشند لیکن نتیجه دیگری از مأموریت او حاصل نشد. به این علت که وزیرمختار فرانسه دستور داشت که جداً از دخالت در مسایل سیاسی و گفتگو در باب اتحاد و وساطت میان ایران و انگلیس احتراز کند و دولت ایران هم که خیال کرده بود فرانسه این زمان همان فرانسه عهد ناپلئون است و می‌تواند در مقابل انگلیس از ایران حمایت کند چون از این اشتباه بیرون آمد حتی به عقد معاهده تجارتهی هم با فرانسه تن در نداد. در حقیقت دولت ایران می‌خواست در این تاریخ هم با فرانسه عهدنامه‌ای که در سال ۱۲۲۲ با ناپلئون بسته بود ببندد. اما چون کنت دو سرسی زیر این بار نرفت پس از سه ماه اقامت در ایران به فرانسه برگشت. ولی معلمین که همراه او آمده بودند در سپاه محمدشاه ماندند.

1. Comte de Sercey

۲. یعنی مارکی دولاولت Marquis de La Aalette

این است سواد فرمان محمدشاه در باب کاتولیک‌های فرانسوی مقیم جلفا بنا به استدعای کنت دو سرسی وزیرمختار فرانسه:

«آن‌که چون به حکم خداوند یگانه که سطح زمین و ارتفاع آسمان را به حکمت بالغه قرار داده و ارتباط ملل و دول را به حسن تقدیر حکیمانه باعث مصالح عباد و عمارت بلاد نموده ترتیب عالم تکوین را به تألیف و امتزاج طبایع مختلفة المزاج منوط و مربوط داشته و انتظام کار جهان را به ائتلاف و ارتباط جهانیان مقرر گذاشته یگانگی و اتحاد قدیم فیما بین دو دولت قوی شوکت ایران و فرانسه مؤکد و مستحکم و مرادۀ جدید که از جانب سنّی الجوانب اعلی حضرت پادشاه فرانسه با نواب همایون ما که به خواست خداوند عالم وارث تاج و تخت ملک عجم هستیم به واسطه جناب جلالت و نبالت دستگاه مجددت و فخامت پناه درایت و فطانت انتباه عمدة الامراء العظام موسیو لکونت دو سرسی ایلچی مختار آن دولت صورت پذیر گشته بناء علیه برای ملاحظه احترام و تأکید علایم مصادقت که ابدأ در بنیان او خللی به هم نخواهد رسید عرایضی که جناب مشارالیه در باب هم‌مذهب‌های خود کرده به سمع شریف اصغاء فرموده قرارهایی را که در عهد سلاطین سلف انارالله برهانیم^۱ که شاه صفی و شاه عباس و شاه سلطان حسین مقرر داشته‌اند در حق جمیع عیسویین کاتولیک که در جلفای اصفهان و سایر ممالک محروسه پادشاهی توقف دارند ممضی و مجری فرموده به اصدار این همایون منشور عطوفت دستور امر و مقرر می‌فرماییم که قوم کاتولیک در اتباع احکام و شرایع مذهب و رفاهیت احوالشان به طوری که اعلی حضرت شاهنشاهی درباره نوکران دربار سپهر مدار مقرر فرموده‌اند خواهند بود که در بنا کردن و تعمیر معابد و دفن اموات و بنا نهادن مدارس علوم و تربیت اطفال و عمل آوردن رسم نکاح و ازدواج مابین اهل دین خود و تحصیل ضیاع و عقار و بیع و شرای املاک خود و ضبط مال موروث و مکتسب خود در هر حال تابع احکام شرع شریف و احکام آن ولایت خواهند بود و اگر کسی آنها را منع از عبادت نماید و آزار و اذیت کند مرتکبین مورد تنبیه و سیاست خواهند بود.

۱. انارالله برهانه: خداوند او را دلیل آموزد. درباره‌ی فرمانروایان درگذشته گفته می‌شد.

«مقرر آن‌که بیگلربیگان و حکام و ضباط و عمال و اشراف و اعیان ولایات و بلوکات ممالک محروسه پادشاهی بعد از حصول اطلاع بر مضمون منشور قدرنمون موافق حکم همایون معمول داشته از مراتب عدالت و انصاف و مدارج اتحاد که چون منظور نظر عطوفت اثر و مکنون خاطر معدلت‌گستر اقدس شاهنشاهی آنست که از هر طوایف و ملل که از مستظلان^۱ قصر بی‌قصور این همایون دولت جاوید آیت‌اند در سایه زحمت و راحت خود باز داریم که در کمال فراغت و رفاهیت به مراسم دعاگویی پردازند لهذا از قراری که جناب جلالت و نبالت دستگاه مجدت و فخامت انتباه عمده‌الاکابر المسیحیه زبده‌الافاخم العیسویه موسی لکونت دو سرسی ایلچی مختار دولت بهیه فرانسه به عرض رسانید و مستدعی شد پادریان کاتولیک فرانسه که در جلفای اصفهان سکنی دارند می‌خواهند مدرسه در جلفا بنا کنند و به نشر علوم والسنة خود پرداخته اطفال را تربیت نمایند اذن به آنها مرحمت فرمایید. لهذا برحسب استدعای جناب مشارالیه آنها را مأذون و مرخص فرمودیم که در جلفا مدرسه برپا کرده به نشر علوم و تربیت اطفال پردازند. مقرر آن‌که حکام حال و استقبال اصفهان می‌باید مراقب احوال پادریان کاتولیک فرانسه بوده که مدرسه بنا کرده مشغول تربیت اطفال شوند و نگذارند که از ملت آرامنه نسبت به آنها اذیت و اهانتی شود و در عهده شناسند. فی شهر صفرالمظفر ۱۲۵۶.»^۲

بعد از مراجعت کنت دو سرسی دولت فرانسه سفیر فوق‌العاده دیگری در حدود سال ۱۲۵۹ به نام کنت دو سارتیژ^۳ به ایران آمد و او تا عهد صدارت امیرکبیر همچنان در طهران بود و هر قدر سعی کرد که در ایام حاجی میرزا آقاسی بین ایران و فرانسه رسماً معاهده‌ای تجارتي ببندد حاجی همه را به تعلل گذراند. فقط فرمانی در این باب از محمدشاه صادر نمود و طرح قراردادی را با او ریخت که هیچ‌وقت رسمیت پیدا نکرد. به همین جهت اوقات وزیرمختار فرانسه بیشتر به مکالمه با دولت ایران برای حمایت کاتولیک‌های مقیم این کشور و تبعه فرانسه در این جا و امثال این امور

۱. مستظلان: سایه‌نشینان. ۲. از اسناد وزارت امور خارجه.

3. Comte de Sartiges

گذشت و منظور اساسی فرانسه که عقد قراردادی تجارتي و مقصود ایران که جلب اتحاد فرانسه بود هیچ‌کدام به عمل نیامد.

این طرح در سال ۱۲۶۳ مابین حاجی میرزا آقاسی از طرفی و کنت دو سارتیژ و منشی او نیکلا از طرفی دیگر تهیه شد و کنت دو سارتیژ نسخه آن را برای تصویب به وزارت خارجه فرانسه فرستاد. نسخه مزبور پس از آن که مدت‌ها در سفارت فرانسه در استانبول ماند وقتی به پاریس رسید که انقلاب ۱۸۴۸ هنوز باقی بود و حکومت موقتی مجال توجه به این‌گونه مسایل را نداشت. به همین جهت موضوع آن اصلاً فراموش شد و معاهده هیچ‌وقت به امضای دو دولت رسماً نرسید و نسخ آن مبادله نگردید. با این حال چنان‌که از مکاتبات بین کنت دو سارتیژ و امیرکبیر معلوم می‌شود کنت مزبور به زور می‌خواست آن را تصویب شده به خرج دولت ایران بدهد و دولت ایران هم چون در آن تاریخ به این کار علاقه‌ای نداشت و امضایی نداده بود زیر بار نمی‌رفت. این معاهده را در عهد میرزا آقاخان نوری مسیو بوره^۱ وزیرمختار جدید فرانسه به ایران آورد و همان اساس عهدنامه تجارتي شد که در تاریخ ۲۷ شوال سال ۱۲۷۱ در طهران به امضای نمایندگان دولتين رسید.

در ماه ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۳ حاجی میرزا آقاسی درصدد برآمد که وزیرمختاری فوق‌العاده برای جلب دوستی آن دولت و آوردن یک عده معلم و استاد صنعتگر به فرانسه بفرستد و برای این کار میرزا محمدعلی خان شیرازی نایب اول وزارت امور خارجه را که برادرزاده حاجی میرزا ابوالحسن خان ایلچی کبیر^۲ بود نامزد نمود و او را با دستورالعملی مخصوص روانه پاریس کرد. این است سواد دستوری که حاجی به میرزا محمدعلی شیرازی در این مأموریت نوشته:

«بسم الله تعالى شأنه العزيز، به تاریخ یوم چهارشنبه چهاردهم شهر ربیع‌الثانی ۱۲۶۳ قوی نیل^۳، دستورالعمل مختصر برای سفر خیریت اثر سفارت مخصوصه دولت علیّه ایران که عازم ممالک معظمه دولت فخریه فرانسه هستند این است:

1. W. Nicolas Prosper Bourée

۲. از حالات و سفرنامه او هم ذکری شود خوب است [خط دکتر قاسم غنی].

۳. قوی نیل: گاه‌شماری ترکی. سال گوسفند.

که در هیچ جا و مکان بدون عذر مکت نکرده به سرعت تمام به دارالملک پاریس برسید و انشاءالله تعالی حفظ و حراست خدای حفیظ در بر و بحر و سهل و جبل با شما یار و نگهبان خواهد بود.

بعد از آن که وارد آن مملکت فسیحة الارجاء^۱ شدید نامه مبارکه را با تحف و هدایا به وجه احسن تبلیغ نمایید و از جانب من به جناب جلالت و مجدت مآب محبان استظهاری موسی گیزو^۲ و وزیر دول خارجه فرنگستان بعد از ابلاغ تحیات عذر کمی تعارف و هدایا را بخواهید که به واسطه این که قانون جدیدی در اروپا معمول شده و قرار داده اند که هدایا زیاد نباشد به این جزییات کفایت شد.

دفعه دیگر ملاقات بسیار اظهار محبت اعلیحضرت ظل اللّهی روحنا فداه بنا شاهنشاه سکندر جاه پادشاه عظیم الشان مملکت فخمیه فرانسه بنمایید و چنین حالی کنید که در تقدیم لوازم دوستی از طرف شاهنشاه گردون جاه دولت علیه ایران فرو گذاشت نخواهد شد و این دوستی و محبت آنآ فآناً از دیاد خواهد پذیرفت، به حدی که عقول دور و نزدیک در آن حیران خواهد ماند.

دفعه ثالثه به حدی از دوستی و دولت خواهی و صداقت و راستی من با ابنای دولت فخمیه فرانسه اظهار خواهی کرده که ثبت دفاتر خود نمایند و یقین بدانند که در این ادعا به حدی صادق هستم که به مردانگی و فتوت و خاک پای آسمان ساری شاهنشاه دین پناه خودم جعلنی الله فداه قسم می خورم که امنای دولت فخمیه فرانسه از من دوست تری برای خود نخواهند یافت.

دفعه رابعه ملاقات به راستی و صداقت اظهار خواهی کرده که مقصود از اظهار این دوستی نه منفعت مالی منظور است نه اعانت رجالی، بحمدالله تعالی پادشاه فریدون جاه من جعلنی الله فداه به حدی استقلال در سلطنت خود دارند که در دوستی و محبت یا معاندت و عداوت محتاج جز خدای آفریننده خود به کسی نمی باشد، معلوم است که بعد از افتتاح ابواب محبت تجربه ها خواهند نمود و یقین ها خواهند فرمود.

۱. فسیحة الارجاء: گسترده و وسیع.

۲. Francois Guizot مورخ و سیاسی مشهور فرانسه است که در عهد سلطنت لویی فیلیپ عهده دار وزارت امور خارجه بود و سپس به ریاست وزراء رسید.

دفعهٔ خامسه از دولت ارباب صنایع و کارگزاران ماهر و کامل خواهش خواهید کرد که از هر جور پنج نفر و شش نفر مأمور خواهند فرمود و شما نیز قرارداد آنها را به استحضار کارگزاران آن دولت فحیمه با موثیق محکمه خواهند گذاشت. اگر استادان ناقص بیاورید سبب رنجش خاطر اولیای دولت علیهٔ ایران از آن فرزند مهربان خواهد شد و موعدها را تا هفت سال قرار خواهند داد و شرط اول این باید باشد که هر یک متعهد شوند که این صنایع را در مملکت ایران به جوانان قابل یاد بدهند.

بعد از این به شما سه تکلیف خواهند کرد: اولاً عهدنامهٔ دوستی را خواهند گفت که باید بسته شود. جواب این است که اگرچه امنای دولت علیهٔ ایران متعهد شده‌اند که عهدنامهٔ مجدده تا نفعی نبینند هیچ دولتی عهد دوستی نبندند، اما عهدنامهٔ دوستی با شما بستن موقوف به تردّد رسولان و آمد و شد سفر است و معلوم نمودن این امر است که اگر مثلاً به واسطهٔ این عهد بستن دولتی عداوت نماید و با امنای دولت علیهٔ ایران به مقام مخاصمه درآید در آن وقت اولیای فحیمهٔ فرانسه چه خواهند کرد، سکوت خواهند نمود یا این که به اولیای دولت علیهٔ ایران به هر قسم باشد حمایتی خواهند کرد و تا چه پایه حمایت خواهند کرد. مقدمهٔ جناب محمدعلی پاشای مصری خواهند کرد^۱ یا کمال جلادت^۲ خود را نشان خواهند داد.

دوم خواهند گفت که ایلچی مقیم در دارالخلافه خواهیم گذاشت. جواب این است که ما مضایقه نداریم، اما اگر عالیجاه بلند جایگاه غراف سرتیژ^۳ را منصب داده مقیم نمایند بهتر از دیگران می‌باشد. بلکه قاعده این باشد که زیادتر از سه سال ایلچی مقیم باید در ایران نماند و نوکر زیاد از اهل ایران نگیرد و زیاد از ده دوازده نفر از اهل ایران باید نوکر نگیرند و آدم شریر نگاه ندارند و اگر تقصیری از نوکرها سرزند حمایت ننمایند بلکه در دیوانخانهٔ مبارکه یا جای دیگر مقصر باید تنبیه شود.

۱. مقصود قضایای ماه ژوئیه ۱۸۴۰ (ربیع‌الثانی ۱۲۵۶) است که انگلیس به یاری روسیه و اتریش و پروس محمدعلی پاشا را با تهدید به جنگ به خالی کردن شام و برگرداندن بحریهٔ عثمانی که امیرالبحرآن، آن را به دست محمدعلی داده بود به تسلیم مجبور کرد و فرانسه با این که دم از حمایت از محمدعلی پاشا می‌زد به علت مخالفت لوئی فیلیپ با جنگ کاری شایان نکرد.

۲. جلادت: چابکی و دلیری.

۳. همان Comte de Sartiges سابق‌الذکر.

سیم خواهند گفت که عهدنامه تجار تی باید بست، جواب این است که همان فرمان همایون در باب تجارت کفایت دارد به شرطی که از آن طرف نیز به همین مضمون فرمان بدهند که مستمسک تجار دولت علیه ایران باشد و کسی با آنها به خلاف قاعده رفتار ننماید، همان گمرک که با دول متحابه قرار شده به آن کفایت نمایند و تعدی نکنند و اگر تکلیف قونسول نمایند زیاد از دو نفر قونسول نباید باشد یکی در تبریز دیگری در طهران به شرطی که مداخله در امور داخلی دولت ننماید و اگر مداخله نمود همان ساعت اولیای فخریه فرانسو او را معزول دارند و دیگری را در جایش نصب کنند و در باب قونسول بسیار ایستادگی نمایند که آدم بد و مفسد نباشد.

دیگر این که در باب بیع و شرای آلات حربیه خودداری ننمایند، هر قدر آلات حربیه که ضرور باشد به تجار دولت علیه ایران به قیمت عادلۀ سوقیه^۱ بفروشد و هیچ مضایقه در حمل و نقل نشود و هم چنان در باب سفاین تجارتیه و حربیه مضایقه نکرده هر قدر ابتیاع نمایند بفروشند.

دیگر این که در آن جاها مأذون نمی باشد که زیاده مکث نماید و به زودی مراجعت کرده به سر خدمت خود حاضر باشد و از کتب قدیمه و جدیده در صنایع حربیه یا علوم دیگر ابتیاع کرده بیاورید. انشاء الله تعالی به سلامتی رفته مراجعت نمایند. خدا حافظ و نگهبان باد.»^۲

میرزا محمد علی خان شیرازی با همین دستور العمل روز هجدهم ربیع الثانی ۱۲۶۳ از طهران حرکت نمود و از راه تبریز و خوی و ارزنة الروم عازم استانبول شد که از آن جا به پاریس برود. در عرض راه قراکلیسیا و ملا سلیمان به میرزا تقی خان وزیر نظام که پس از عقد معاهده از سفارت ارزنة الروم برمی گشت برخورد و با او دیدار و مذاکراتی کرد^۳ و چون به استانبول رسید سفرای روس و انگلیس مقیم آن جا در تعویق حرکت او به پاریس بسیار کوشیدند، ولی پس از آن که از حقیقت مأموریت میرزا محمد علی خان اطمینان پیدا کردند زیاد متعرض او نشدند و او به خدمت لوئی فیلیپ و

۱. سوقیه: قیمت روز بازار.

۲. این دستور العمل عیناً در جزء اسناد وزارت امور خارجه ایران مضبوط است.

۳. ناسخ التواریخ در وقایع سال ۱۲۶۳.

مسیو گیزو رسید و پس از هشت ماه اقامت و گرفتن جواب مراسلات پادشاه و حاجی میرزا آقاسی و وعده‌های تعارف ماندی به ایران برگشت و چون به استانبول رسید چنان‌که در تفصیل سفارت امیر به ارزنة الروم نوشته‌ایم از طرف حاجی میرزا آقاسی مأمور مبادلهٔ نسخ معاهده با اولیای دولت عثمانی شد و در این کار از بی خبری یا بر اثر گرفتن رشوه عملی کرد که باعث تولید اشکال بزرگی در آینده برای دولت ایران گردید. ورود میرزا محمدعلی خان به طهران مقارن شد با اوایل جلوس ناصرالدین شاه.

پس از مراجعت میرزا محمدعلی خان شیرازی از پاریس دولت فرانسه بنا بر پیشنهاد حاجی میرزا آقاسی کنت دو سارتیژ را در همان سمت وزیر مختاری که در اواخر عهد محمدشاه داشت تثبیت نمود و چون این تثبیت مقارن جلوس ناصرالدین شاه صورت می‌گرفت انتصاب مجدد او را رسماً به پادشاه جدید ایران نوشتند و این مراسله که به تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۸۴۸ (۱۷ ذی‌الحجه ۱۲۶۴) است به امضای کاویناک^۱ رئیس موقتی هیئت مجریه‌ایست که پس از انقلاب ژوئیه ۱۸۴۸ و سقوط لوئی فیلیپ بر روی کار آمده بود و کمی بعد لوئی ناپلئون بناپارت یعنی ناپلئون سوم جای او را گرفت.

این است ترجمهٔ مراسله‌ای که در این باب کاویناک به ناصرالدین شاه نوشته^۲:

«رئیس دولت بهیئهٔ جمهوریّهٔ فرانسه و صدرنشین مجلس وزرا بر رأی اصابت پیرای اعلیحضرت فلک رفعت خسرو با فرّ و جلال سلطان با عدل و اقتدار ناصرالدین شاه قاجار شاهنشاه ممالک ایران ایدالله قدرته^۳ و شوکته مکشوف می‌دارد که نظر به کمال مؤانست نسبت به اعلیحضرت شاهنشاهی از صمیم قلب مایل و راغب شدیم که در جلوس میمنت مأنوس اعلی درجهٔ دوستی و اتحاد صادقانهٔ خود را در پیشگاه حضور به منصفهٔ ظهور رسانیم، لهذا موسیو سرتیژ را که در دربار پادشاه مغفور مبرور که از روی صدق و صفا با دولت بهیئهٔ فرانسه متفق و یک جهت بود و به

1. Louis-Eugène Cavaignac

۲. ترجمه از منشیان سفارت آن وقت فرانسه است در طهران، سواد این ترجمه در جزء اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران باقی است [اگر نمرهٔ کتاب و خصوصیات ذکر شود که بعدها خواننده به آسانی بتواند در وزارت خارجه رجوع کند بهتر است. خط دکتر قاسم غنی].

۳. ایدالله قدرته: خداوند قدرت او را تأیید کند.

رسم وزیرمختار مخصوص اقامت داشتو به طور لیاقت و درایت به امورات دولتیّه می پرداخت او را به همان منصب در دربار آن حضرت تصدیق و توثیق نمودیم و چون مشارالیه در امورات آن سفارت عظمی فطانت و کفایت خود را به ظهور رسانید و در سلوک و رفتار با اولیای دولت علیه منتهای احتیاط و راستی و خیرخواهی دولتین ذی شوکتین مرعی داشت به جهت ما اطمینان کلی به هم رسید و یقین قطعی حاصل آمد که چنان که خود را مورد التفات و نوازشات پادشاه مبرور نمود مورد مرحام و عنایات اعلیحضرت شاهنشاهی نیز خواهد شد و به این جهات اولیای دولت جمهوریّه را از خود راضی و خشنود خواهد ساخت. بناء علی هذا از اعلیحضرت شاهنشاهی خواهش می نمایم که مشارالیه را از روی التفات عادیّه خود اخذ فرمایند و مشارالیه از جانب اولیای دولت بهیّه جمهوریّه فرانسه هرچه معلوم دارد و اظهار نماید اعتبار و اعتماد کلی بر آن بفرمایند به تخصیص اوقاتی که از درگاه احدیت قوام و دوام آن دولت ذی شوکت و حفظ دوستی و اتحاد ابدی این دولت قوی آیت را مسئلت می نمایم، در این خصوص نیز عرض او را به سمع یقین اصغا فرمایند. تحریر شد فی دارالسلطنه پاریس در ۱۴ نوامبر ۱۸۴۸ عیسوی. محل امضای موسیو کوایناک رئیس دولت جمهوریّه و صدرنشین مجلس وزرا. محل امضای موسیو باستت^۱ وزیر دول خارجه دولت جمهوریّه فرانسه.»

کنت دو سارتیژ از همان اوایل جلوس ناصرالدین شاه بر سر یک عده از مسایل جزیبی مثل حمایت از خلیفه کاتولیک ها و اتباع فرانسه و این که چرا به او نیز مثل سایر سفرا تمثال همایونی داده نشده و اصرار در عقد معاهده تجارتي غالباً با وزارت امور خارجه ایران در کشمکش و تبادل مراسلات بود. حتی یک بار نشانی را که در عهد محمدشاه به او داده بودند به وزارت خارجه پس فرستاد و مکرر تهدید کرد که اگر دولت ایران فرمانی را که محمدشاه در خصوص تجارت به اتباع فرانسه داده و معاهده ای را که حاجی میرزا آقاسی در این باب در شعبان ۱۲۶۳ با او بسته تصویب نمایند از طهران خارج خواهد شد و روابط فرانسه را با ایران قطع خواهند نمود.

وزارت خارجه ایران می‌گفت که فرمان محمدشاه چون صورت عهدنامه را ندارد و به تصویب پادشاه جدید نرسیده نمی‌تواند معتبر شمرده شود و معاهده‌ای هم که به ادعای سفیر فرانسه حاجی میرزا آقاسی با او بسته چون اثری از آن در جزء اسناد و مدارک دولتی ایران نیست و نسخ آن از طرف پادشاهان دو طرف امضا و مبادله نشده نمی‌تواند مدرک شناخته شود. باید وزیرمختار فرانسه از دولت خود اختیارنامه تازه‌ای برای عقد قرارداد تجارته جدیدی بگیرد و با آن اختیارنامه برای مذاکره در این باب با اولیای دولت ایران داخل در بحث شود. کنت دو سارتیژ بعد از مدت‌ها اصرار در قبولاندن ادعای سابق خود بالاخره به این پیشنهاد تن در داد، اما چون او احتراز داشت که معاهده جدید هم به همان ترتیب معاهده عهد حاجی بسته شود در عمل هم معلوم شد که او برای تجار ایران در فرانسه به حقی کمتر از حقی که تجار فرانسوی باید در ایران داشته باشند قایل است و امیر هم از جسارت‌های او خشمناک شده بود دیگر اعتنایی به شأن او نکرد و کنت دو سارتیژ در رجب ۱۲۶۵ ایران را ترک گفت و از این تاریخ تا سال ۱۲۷۱ که موسیو بوره^۱ به همراهی کنت دو گوبینو^۲ به سفارت به ایران آمد روابط بین دو دولت مقطوع بود و دولت انگلیس در طهران از منافع فرانسه سرپرستی می‌نمود.

برای روشن شدن مطالبی که خلاصه آنها را نقل کردیم اینک به نقل یک‌عده مراسلات که بین کنت دو سارتیژ و وزارت امور خارجه ایران و امیرکبیر مبادله شده می‌پردازیم. مراسله کنت دو سارتیژ به امیرکبیر:

«جناب جلالت و نبالت نصابا کفالت و کفایت انتسابا فخامت و مناعت اکتسابا دوستان استظهارا محبان اعتضادا مشفقاً معظماً مکرماً، الآن به دوستدار خبر رسید که اعلیحضرت شاهنشاهی لازال شوکته و دولته نظر به جلوس میمنت مأنوس به سفراء مقیمین دارالخلافة تصویر همایون مکمل به الماس و به اتباع سفراء مزبوره نشان شیر و خورشید عنایت فرموده‌اند. اگرچه دوستدار و اتباع این سفارت نیز مثل سایر سفراء هنگام جلوس مبارک در طهران حضور داشتند اما اولیای دولت علیه فراموش کردند

1. Prosper Bourée

2. Comte de Gobineau

و از بودن این سفارت غفلت ورزیدند. چون این قسم نسیان و فراموشی دلیلی واضح و برهانی قاطع بر کمال بی‌اعتنایی اولیای دولت علیه نسبت به این سفارت است و دوستدار هم بر خود روا نمی‌دارد که از اولیای دولت علیه منت ناقص کشیده باشد لهذا نشانی را که در این مدت پنج سال که دوستدار از دولت بهیئه فرانسه مقیم دارالخلافه است و از این دولت علیه اخذ نموده است ارسال خدمت داشت بازیافت فرموده به اعلیحضرت شاهنشاهی مسترد سازید به غیر از این نشان در این سفارت نشان دیگر نبود والا البته ارسال می‌شد زیاده مصدع نمی‌شود.»

جوابی است که وزیر خارجه ایران حاجی میرزاسعود گرمردی به تاریخ صفر ۱۲۶۵ به وزیر مختار فرانسه نوشته:

«جناب جلالت و فخامت نصابا فراست و فطانت انتسابا، محبان استظهارا، دوستان اعتضادا، مشفقا، مراسله آن جناب که به جناب جلالت مآب اتابک اعظم امیر کبیر دام اجلاله نوشته بودند و نشانی که از شاهنشاه مغفور مبرور به شما رسیده بود خدمت جناب معظم‌الیه فرستاده بودید همه را ملاحظه کرد و این‌طور رفتار آن جناب که از جانب دولت دوست مأمور به اقامت این همایون دربار خلافت مدار شده‌اند مورث کمال تجب و تحیر آمد و از فطانت و درایت و کاردانی آن جناب زیاده از حد بعید دید که از اولیای دولتی که وزیر دول خارجه مستقل دارد این‌گونه مکاتبات به صدارت عظمی شود. ثانیاً نشانی که مدت پنج سال قبل از این محض ظهور التفات از شاهنشاه مغفور به آن جناب رسیده باشد و زیور پیکر خود ساخته‌اند پس بفرستند به این بهانه که چرا به سفرای دول سائره تصویر همایون مرحمت شده است به آن جناب نشده است، دوستدار می‌تواند صراحتاً به آن جناب بنویسد که آن جناب به هیچ وجه من الوجوه حق نداشتید به این سیاق و به این طرز از اولیای دولت علیه مطالبه تصویر همایون نمایید، زیرا که در یک دولتی که چندین سفرا اقامت دارند اگر به یکی یا دو نفر از آنها به جهتی التفاتی شود نباید به همه سفارت مبذول شود خصوصاً حکماً مطالبه نمایید یا سفیر دولتی که آن دولت بنویسد به منتسبان این دولت در مقام تلافی برمی‌آید و نشان می‌دهد، و از دولت بهیئه فرانسه با وصف آن که

مکرر از این دولت علیه تقدیمی‌ها و به سفرای آن دولت به همه نشان التفات شده و سفیر این دولت علیه چندین نشان به جهت منتسبان آن دولت بهیه برد از آن دولت بهیه مطلقاً تلافی نشد و یک نفر از تبعهٔ این دولت علیه نشان از آن دولت بهیه ندارد. مع ذلک المراتب هرگز مطالبهٔ نشان از آن دولت بهیه نشد، چرا باید برای امری که آن جناب به هیچ وجه حق ندارد این طور بی احترامانه رفتار نماید و بخواهد برودت فیما بین دو دولت دوست به میان آورد. تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی. چون لازم بود زحمت داد. تحریراً شهر صفر ۱۲۶۵».

در جواب این مراسله وزیرمختار فرانسه چنین می نویسد:

«جناب جلالت و نبالت نصابا، فخامت و مناعت انتسابا، دوستان استظهارا، محبان اعتضادا، مشفقاً مهربانا، پرپروز مراسله‌ای به جناب جلالت مآب اتابک اعظم امیرکبیر دام اجلاله زحمت افزا شد و همان یک نشان فقط که از دولت علیه در این مدت پنج سال به دوستدار مرحمت شده بود خدمت جناب ایشان روانه نمود. جواب مراسلهٔ مزبوره که آن جناب مشفق مهربان قلمی فرموده بود رسید و دوستدار از مضامین آن استحضار به هم رسانید. هر سلطانی مختار است که نسبت به رعیت و تبعهٔ خود هر چه بخواهد معمول دارد ولی نمی شود در محضر خاص و عام نسبت به وزیر دولت مقیم پایتخت خود بی احترامی نماید و آن وزیر نتواند تعجب و رنجش خود را فوراً اظهار دارد. سابقاً که اولیای علیه سایر سفراء را از انواع تعارف و اقسام تکلف از قبیل الماس و مروارید و شال و غیره ممتاز می فرمودند به دوستدار ننگ و عار بود که در این باب حرفی بگویند و اظهاری دارد که سفارت فرانسه نیز این جاست. ولی بعد از آن که اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی لازال شوکته نظر به جلوس فرمودن به تخت سلطنت تمثال همایون جهت دو سفیر که یکی نایب اول و علی العجاله شرژدفر^۱ عنایت فرمایند و اتباع این سفارت را به نشان شیر و خورشید مفتخر سازند و وزیر دولت بهیهٔ فرانسه و اتباع او را در محضر خاص و عام کآن لم یکن انگارند، هر آینه دوستدار حق دارد که برنجد و رنجش خود را اظهار دارد. سفارت مقرب الخاقان میرزا محمد علی

۱. مقصود کلنل فرننت Farrant نایب اول سفارت انگلیس است که در این موقع شارژ دافر بوده.

خان و بردن هدایا به اولیای دولت بهیئه فرانسه در عوض سفارت جناب موسیو سرسی و آوردن هدایا جهت اولیای دولت علیّه بوده است. هدایا و نشان بزرگ و حمایل که در این اوقات اولیای دولت بهیئه جمهوریّه ارسال داشته‌اند به سلطان دولت دوست فرانسه و پیر التفات و مرحمت به وزیر دولت مزبوره مقیم دارالخلافه روانه نمودند هر وقت که از برای دوستدار حکمی رسید مبنی بر گذرانیدن هدایای مزبوره از نظر انور اعلیحضرت شاهنشاهی البته هدایا را از نظر ایشان خواهد گذرانید^۱، اگر اولیای دولت بهیئه جمهوریّه دریافت می‌کردند که اولیای دولت علیّه در این عهد فرخنده مخالفت و بی‌احترامی نسبت به دولت جمهوریّه و این سفارت می‌نمایند نه این بود که هدایا و نشان ارسال دارند بلکه حکم به احضار سفارت کرده بودند، یک قطعه نشان فقط که به ملاحظه التفات در این مدت پنج سال از دولت علیه به دوستدار داده شده بود به حضور اعلیحضرت شاهنشاهی مسترد ساخت. مقصود اصلی دوستدار این است که به همه کس معلوم و مشخص باشد که بعد از پنج سال توقف در این مملکت که با همه کس موافق قاعده دوستانه حرکت کرده می‌شود منتهای سعی را در تشیید مبانی دوستی و اتحاد دولتین فرانسه و ایران نمود، ثمر آن را در نظر خاص و عام بی‌احترامی دولت علیه شده نسبت به دوستدار آن جناب این قدر بدانند که این بی‌احترامی سبب افتخار دوستدار خواهد شد و حال هم مفاخرت می‌کند. آن جناب قلمی نموده بودند که التفاتی که اعلیحضرت پادشاهی در حق دو سفارت و اتباع آنها مبذول فرموده‌اند دوستدار استحقاق آن را ندارد. بلی عملی که از دوستدار در این مدت پنج سال صادر شده است این بوده است که کمال سعی و کوشش را نمود که به اولیای دولت فرانسه و سایر دول از بزرگ و کوچک ثابت نماید که دولت علیه ایران دولت مستقلی است و عر عملی که مبنی بر صلاح دولت خود دانند اولیای دولت مزبوره در مملکت خود متصرف می‌شوند. اگر نسبت به دولت علیه بدی و عداوتی کرده بودم هر آینه به دوستدار نیز تمثال همایون مرحمت می‌شد. چون خوبی کرده‌ام و خیرخواه این دولت هستم از این جهت است که در نظر خاص و عام کمال

۱. صورتی از این هدایا برای شاه و مهدعلیا و صدراعظم جداگانه در جزء اسناد وزارت خارجه باقی است.

بی‌احترامی از اولیای دولت علیّه دیدم و نیز قلمی فرموده بودند که دوستدار فیما بین دو دولت دوست برودت حاصل شده است بی‌احترامی زود به زودی که به دولت فرانسه و سفارت آن می‌نمایند و اشکالاتی که جهت این سفارت در انجام امورات بزرگ و کوچک آن می‌فرمایند این دو فقره سبب ازدیاد آن برودت می‌شود، اگر خدای نکرده اولیای دولت علیّه در این رفتار ملالت‌انگیز مداومت فرمایند دوستدار که وزیر دولت فرانسه است به آن جناب می‌نویسد که بلاشک و شبهه ثمرش ترک مراودت دولتین خواهد بود. دوستدار از خدا می‌خواهد این سفارت که باعث زیادتى زحمت دوستدار و بی‌احترامی دولت بهیّه فرانسه که لایق هر گونه احترام است متروک گردد. و نیز قلمی شده بود که آن جناب تعجب کرده‌اند که دوستدار به صدارت عظمی در این گونه امور زحمت‌افزا می‌شود و به آن جناب که وزیر دول خارجه مستقل این دولت علیّه‌اند اظهار نمی‌دارند و دوستدار غیر این نمی‌تواند کرد، به علت آن که آن جناب وعده دید و بازدید می‌دهند و دوستدار می‌آید و آن جناب تشریف ندارند. مراسله در باب مطلب دولتی می‌نویسم مسترد می‌سازید و می‌گویید ببرید پیش جناب امیر، بی‌احترامی زیاد از این می‌شود. و نیز قلمی شده بود که دوستدار از برای وصل نمودن آمده است نه برای فصل کردن، بلی دوستدار از برای وصل کردن آمد و وصل هم کرد ولی اولیای دولت علیّه ندانستند. بعد از این انشاءالله معلوم ایشان خواهد شد. زیاده زحمت نمی‌دهد ایام عزت مستدام باد. تحریراً فی شهر صفر. متوقعم که این مراسله را به نظر جناب امیرکبیر دام مجده نیز رسانیده و ایشان را از مراتب مسطور در آن مطلع سازید.»

در باب فرمان خلیفه کاتولیک‌ها کنت دو سارتیز به تاریخ محرم ۱۲۶۵ به امیرکبیر

چنین می‌نویسد:

«جناب جلالت و نبالت نصابا، کفالت و کفایت انتسابا، دوستان استظهارا، محبان اعتضادا، مشفقاً، مکرماً، معظماً، متذکر خاطر جنابعالی می‌سازد از این که اولیای دولت علیّه نسبت به خواهش‌های این سفارت بی‌اعتنایی می‌نمایند. سه هفته است که چاپار این سفارت نرفته است. چون این کیفیت نمی‌شود بیش از این طول بکشد فردا که

روز سه‌شنبه است انشاءالله تعالی بلاحرف چاپار روانه می‌شود. همین امروز منتظر این است که اعلام‌نامه جهت رئیس و فرمان از برای خلیفه که مکرر فرموده‌اند بنویسید و روانه دارید به دوستدار برسد. در صورتی هم که ننویسید و نفرستید فردا چاپار می‌رود و معطل نخواهد شد. ولی اولیای دولت بهیّه از کم‌اعتنایی‌های اولیای دولت علیه نسبت به این سفارت مطلع و مستحضر خواهند شد و پس از اطلاع ایشان جنابعالی قطع فرمایند که در دفع این حکایت که نه لایق دولت فرانسه و نه سزاوار دوستدار که وزیر آن دولت است سعی خود را به‌جا خواهد آورد، دوستدار را که صبر تا به حلقوم رسیده، زیاد مصدع نمی‌شود.»

ایضا سواد نوشته‌ی کنت دو سارتیژ به امیرکبیر:

«جناب جلالت و نبالت نصابا، کفایت و کفالت انتسابا، فخامت و مناعت اکتسابا، دوستان استظهارا، محبان اعتضادا، مشفقا، مکرما، دیروز عالیجاه میرزاعباس منشی این سفارت را نزد جناب وزیر دول خارجه^۱ روانه نمودم و مراسله‌ای به ایشان در باب دادن اعلام‌نامه و فرمان خلیفه نوشتم. جناب معظم‌الیه نوشته‌ی مزبوره را ضبط نکرده به عالیجاه میرزاعباس پیغام داده بود که جناب جلالت‌مآب امیرکبیر را در این باب زحمت‌افزا شوند. مشارالیه خدمت جنابعالی مشرف شد در باب اعلام‌نامه و فرمان خلیفه مقرب‌الخاقان میرزامحمدعلی خان^۲ را مأمور فرمودند که امروز صبح زود در خانه‌ی جناب وزیر دول خارجه حاضر شوند دو نوشته‌ی مزبوره را تمام نموده تسلیم نمایند و نیز دیروز عصری از جناب وزیر دول خارجه مراسله‌ای به دوستدار رسید جواب آن را هم نوشته‌ی امروز صبح زود به صحابت مسیو نیکولا^۳ روانه‌ی خانه‌ی وزیر دول خارجه نمودم. بعد از سه ساعت معطلی مشارالیه مقرب‌الخاقان میرزامحمدعلی خان که نیامد وزیر دول خارجه هم که احوال ندارد و اخذ نوشته نمی‌کنند. جنابعالی می‌فرمایید این امور دخلی به من ندارد و باید با وزیر دول خارجه گفتگو و رفع و رجوع شود. وزیر دول خارجه که احوالی ندارد و اگر هم داشته باشد،

۱. یعنی حاجی میرزامسعود آذربایجانی که در این موقع مریض بود و کمی بعد در همان مرض مرد.

۲. میرزامحمدعلی خان شیرازی در این وقت نایب اول وزارت دول خارجه بود.

۳. همان Nicolas مؤلف لغت فارسی به فرانسه و تألیفاتی در باب بایبه و شیخیه.

اخذ کاغذ نمی‌کند. مقرب‌الخاقان میرزا محمدعلی خان هم که به کار نمی‌رسد. دوستدار متحیر است که اولیای دولت علیّه در این اوقات چه کسانند. بالجمله نوشته مزبوره را دوستدار به جناب وزیر دول خارجه نوشته است. در آن توقع کرده است و خواسته است که همان نوشته را به نظر جنابعالی برساند و جنابعالی را از مراتب مسطوره در آن اطلاع دهد. چون معظم‌الیه اخذ نوشته ندارد و او را به هیچ وجه نمی‌توان ملاقات کرد آن نوشته را در جوف این مراسله روانه خدمت جنابعالی نمود که ملاحظه فرمایند و کسی را هم مأمور فرمایند که بی حالت معطلی اعلام‌نامه و فرمان خلیفه را به هر طوری که خود می‌خواهد بنویسد و به دوستدار روانه دارد. دوستدار به تنگ آمده است از بس که در این باب به جنابعالی و دیگران زحمت داده است. چاپار این سفارت سه هفته است معطل است اگر هم فی‌الواقع رأیی در نوشتن این‌ها ندارد این همه معطلی صورتی ندارد. جواب صریح داخل کارسازی است. این رسم در هیچ دولت از دول روی زمین متداول نیست. دوستدار زیاد از این نمی‌تواند صبر نماید و صبر کردن دوستدار از محالات است. زیاده چه مصدع آید.»

ایضاً مراسلهٔ وزیر مختار فرانسه به امیرکبیر:

«جناب جلالت و نبالت نصابا، کفالت انتسابا، دوستان استظهارا، محبان اعتضادا، مشفقاً، معظماً، مکرمًا، دوستدار عالی‌جاه موسیو وانو، نایب اول این سفارت را به جهت بعضی امورات متعلقه به این سفارت خدمت جنابعالی روانه نمود، پس از شرفیابی و سؤال و جواب معاودت نموده مراتب را به دوستدار حالی نمود، جنابعالی دو فقره فرمایش فرموده بودند: یکی این که وزیری که از جانب دولت خود در دولت دیگری مقیم است حق ندارد که به امور تبعهٔ دولت خود با این که نوکری دولت دیگر را اختیار کرده است مداخله نماید، دیگر این که جناب حاجی میرزا آقاسی هنگامی که به رسم دوستی وزیر دول خارجهٔ دولت علیّه بوده است و املاک خود را در تصرف داشته است تعهداتی که در آن هنگامه با دوستدار یا با هم‌کیشان دوستدار کرده است این اوقات که مشارالیه از میان رفته است و املاکش ضبط دیوان شده است آن تعهدات باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط است. اگر چنانچه در این دو فقره دوستدار سکوت نماید

دلیل بر پذیرفتن آن خواهد بود و این از جهت دوستدار امکان ندارد. اما جواب از فقره اول وزیر دولتی که در دولت دیگر اقامت دارد به خصوصه حامی هم‌ملتان خود هست و این محل بحث نیست و بر دوستدار واجب و لازم است که مراقب امورات هم‌کیشان خود اعم از کسانی که مشغول چاکری دولت علیّه هستند یا کسانی که ترک خدمت نموده‌اند بشود. حمایتی که بر وزراء فرانسه در حق هم‌ملتان ایشان لازم است دو حمایت است: یکی به رسم دولتی و دیگری موافق خواهش دوستانه اهالی فرانسه که به اذن اولیای دولت خود نوکری دولت علیّه را قبول می‌نمایند به رسم دولتی و اشخاصی که بدون اذن اولیای دولت فرانسه نوکری اختیار می‌کنند موافق خواهش دوستانه حمایت آنها لازم است که طلب قدیم و جدید فرقه اخیره به توقعات دوستانه مطالبه و دریافت شود، ولی در صورتی که نوکری را استعفا کردند یا معزول گردیدند حمایت این فرقه هم به رسم دولتی واجب می‌شود اولیای دولت علیّه در حمایت شاه مرحوم در این نوع حقوق دوستدار را به هیچ وجه ایرادی و بحثی نگرفتند و همیشه در این دو فقره حمایت را از هم‌ملتان خود می‌کردم، جنابعالی که مدتی با اولیای دولت آل عثمان مرادات و مقاولات دولتیّه داشتند درک خواهند فرمود که قواعد مزبوره که موافق حقوق خلق الله است در حق جمیع اهل فرانسه چه به اذن دولت خود و چه خودسر نوکری دولت آل عثمان را قبول نموده‌اند مجری و ممضی است، دوستدار امیدوار است که جنابعالی پس از این ملاحظات حقیقت دوستدار را منظور دارند که کمافی السابق اهالی فرانسه که به نوکری دولت علیّه منصوب شده‌اند بعضی را به رسم دولتی و برخی را دوستانه مراقب احوال ایشان شوم. اما جواب از فقره ثانی اوقاتی که جناب حاجی میرزا آقاسی به رسم دولتی متصدی امورات خارجیّه بود و قسمی متصرف و مملک املاک خود بود که احدی نمی‌توانست شبیه نماید در صحت تعهداتی که آن اوقات جناب مشارالیه در باب این سفارت کرده بود جنابعالی شک و شبهه اظهار فرمودند، دوستدار چنین می‌داند که هر دولتی که بخواهد عدالت و حقیقت خلق الله منظور دارد نباید رسماً این فقره را اظهار دارد. پادشاه ممالک ایران دوستدار را به رسم دولتی اعلام فرمودند که جناب حاجی میرزا آقاسی به وزارت دول

خارجه مفتخر شده است. بر دوستدار که وزیر دولت خارج است واجب و لازم افتاد که جناب مشارالیه را وزیر دول خارجه این دولت علیّه دانسته در امورات دولتین ذی شوکتین و تبعه جانبین با مشارالیه گفت و شنود نماید. سال‌های سال جناب مشارالیه به رسم دولتی متصدی امورات این دولت علیّه بود و مطالبی که تبعه دولت بهیّه فرانسه به توسط دوستدار به اولیای دولت علیّه عرض می‌کردند دولت علیّه به توسط جناب مشارالیه آن مطالب را منظور می‌فرمودند. ظاهر است که اولیای دولت فرانسه این تعهدات را رسماً ملحوظ می‌نمودند زیرا که گفت و شنود و مراودات فیما بین دو دولت غیر از این نیست. جناب حاجی میرزا آقاسی از وزارت خلع و املاک او هم ضبط دیوان شده است، اوقاتی که به رسم دولتی وزیر دول خارجه و متصرف املاک خود بود تعهداتی را که کرده است چگونه می‌شود که حال جنابعالی در آن تردید فرمایند و دولت علیّه ضامن آن تعهدات هست یا نیست، چنین تردیدی نه همین است که در طهران جایز نباشد بلکه در اسلامبول و پاریس جایز نیست و اولیای دولت فرانسه این نوع قاعده را که باعث عدم خاطر جمعی و اطمینان در مراودات دول خارجه است به هیچ وجه قبول نمی‌تواند نماید. تعهداتی که جناب حاجی میرزا آقاسی در باب تن خواه با تبعه دولت فرانسه کرده است بحمدالله تعالی آن تن خواه جزیی است، ولی دوستدار لاعلاج و مجبور است که به جنابعالی مصدع آید که اولیای دولت فرانسه آن تعهدات را به رسم دولتی می‌دانند و یقین دارند که به آنها وفا خواهد شد. دولت جمهوریّه فرانسه حقوق خارجیّه و داخلیّه دول خارجه را در کمال عزّت و حرمت منظور می‌دارند مشروط به این که دول خارجه نیز حقوق دولت جمهوریّه و تبعه آن را محفوظ دارند. مقصود از تصدیع جنابعالی از فقرات مسطوره این است که پس از این در دو قاعده منسوبتین به امورات تبعه دولت فرانسه متوقف دربار دولت علیّه شک و شبهه نشود، امیدوارم که نظر به کمال عدل و انصاف و قاعده دانی و تجربیاتی که جنابعالی در حقوق خلق الله هنگام مأموریت به دول خارجه حاصل فرموده‌اند این ملاحظات را که دوستدار زحمت افزا گردید از روی کمال عدل و محض حقوق متداوله فیما بین ملل که هیچ محل ایراد نیست بدانند. زیاده چه مصدع آید. ایام جلالت مستدام باد.»

در باب معاهده تجارتي که به ادعای وزیرمختار فرانسه حاجی میرزا آقاسی در شعبان ۱۲۶۳ در قریه نیاوران آن را به امضا رسانده بودند و کنت دو سارتیژ اقامت خود را در ایران موقوف به تصدیق آن از طرف دولت ایران کرده بود، امیرکبیر در جمادی الاولی ۱۲۶۵ به وزیرمختار مزبور چنین می نویسد:

«جناب جلالت و نبالت نصابا، محبان استظهارا، مشفقاً، صورت فصولی از عهدنامه که نزد دوستدار فرستاده بودید در دفاتر امور دول خارجه و داخله تفحص رفت چنین فصولی به نظر نرسید. اگر فیما بین آن جناب و حاجی میرزا آقاسی فصولی قرار داده شده و به تصدیق طرفین رسیده زحمت کشیده اختیارنامه ای که حاجی میرزا آقاسی داشته و چنانچه رسم دولت ها است با اختیارنامه آن جناب مبادله کرده است با صورت فصولی که به تصدیق و دستخط حاجی میرزا آقاسی رسیده است ارسال دارند که به نظر اولیای دولت قاهره رسیده جواب نوشتجات آن جناب را مرقوم دارند، فی ۲۹ شهر جمادی الاولی ۱۲۶۵.»

ظاهراً مراسله فوق جواب این مراسله است که در ۲۸ جمادی الاولی کنت دو سارتیژ به امیر نوشته بود:

«جناب جلالت و نبالت نصابا، کفالت و کفایت انتسابا، دوستان استظهارا، محبان اعتضادا معظماً، مکرماً، شرحی که آن جناب قلمی و ارسال فرموده بودند رسید و از مضامین آن که مبنی بر معزز و مکرم بودن اولیای دولت بهیّه فرانسه نزد اولیای دولت علیه ایران بود استحضار حاصل آمد. محبت آن جناب زیاد ولی دوستدار از این کمال تعجب را دارد که در جواب مراسله ای که عالیجاه موسیو وانو نایب اول این سفارت در پانزدهم بهمن ماه بر قطع گفتگو در باب مبادله امضات معاهده منعقدہ بین الدولتین در قریه نیاوران مورخه به تاریخ شعبان ۱۲۶۳ رسماً خدمت جنابعالی داده بود هیچ مرقوم و مکتوب نفرموده بودند. اگر آن جناب زحمت کشیده مجدداً راجع به آن مراسله فرماید از کشفی که سبب این مفصلات شده است و مراودات بین الدولتین منوط به آن است مطلع و مستحضر خواهد شد مضامین معاهده مزبوره کلیتاً موافق عدل و انصاف است چنان که مرقوم است در مملکتین فرانسه و ایران نسبت به تبعه

جانبین چون اتباع دول کامل الوداد سلوک و رفتار شود معاهدات منعقدۀ فیما بین دولت علیۀ ایران با دول بهیئۀ انگلیس و اسپانیا و بلجیکا^۱ نیز به شرح مسطور است و تکلیف اولیای دولت بهیئۀ فرانسه آن بود که به همان نهج عهد ببندند لا غیر. در پانزدهم این ماه مراسله خدمت آن جناب ارسال و قلمی شده بود که اگر آن جناب بر حسب وعده که داده اند امضای معاهده را به دوستدار ارسال نفرمایند این سفارت لاعلاج است که از این مملکت برود، دوستدار را به هیچ وجه میسر و مقدور نمی شود که مضامین آن مراسله را تغییر و تبدیل بدهند چون به جهت آن جناب و دوستدار دیگر در باب این امر سخنی نمانده است که گفته شود بناء علی هذا امروز نیز مصدع می آید و این آخر دفعه است اگر چنانچه امضات معاهدۀ مزبوره بلا تأخیر و تعویق مبادله شود اولیای دولت بهیئۀ جمهوریۀ فرانسه بر صداقت و استقلال اولیای دولت علیۀ اعتماد است که در استحکام رشته دوستی ابدی بین الدولتین الزم و اوجب است نخواهد داشت و پس از این مرادوات را منقطع و منفصل خواهند داشت در صورتی که تا روز چهارشنبه به مبادله امضات نپردازند سکوت آن جناب را حمل بر قبول نفرمودن این معنی نموده به خارج شهر حمل و نقل نموده خود را مسافر خواهد دانست. در این صورت متوقع است مهمان داری معین و مقرر گردد الی منتهی خاک ممالک ایران نسبت به دوستدار اعزاز و احترامی که شایستۀ شأن وزیر مخصوص فرانسه است معمول شود زیاد مصدع نمی شود ایام عزت مستدام باد، فی ۲۸ شهر جمادی الاولی ۱۲۶۵».

ایضاً جوابی است که امیر به او نوشته:

«جناب جلالت و نبالت نصابا، مجددت و فخامت انتسابا، محبان استظهارا، دوستان اعتضادا، مشفقاً، مهرباناً، شرحی که آن جناب در بیست و هشتم شهر جمادی الاولی محتوی به فقراتی چند نوشته بودند واصل شد. به اقتضای مودت لازم آمد که به جواب آن فقرات پردازد. قلمی داشته بودند که مرادوات بین الدولتین منوط به امضای عهدنامه ای است که در شهر شعبان ۱۲۶۳ در قریۀ نیاوران جناب حاجی میرزا آقاسی

منعقد داشته‌اند. اولاً برای این فقره عهدنامه از امانا و خزانه‌دار و ارباب دفاتر و سایر هرچه استفسارگشت و میان نوشتجات دولتی چندان که رجوع شود اختیارنامه از پادشاه مغفور به اسم حاجی میرزا آقاسی و نه عهدنامه به خط و مهر آن جناب هیچ‌کدام پیدا نشد و کسی مستحضر نبود چگونه ممکن است که امرا و ارکان و اعیان دولت علیه احدی استحضار نداشته باشد بل هیچ نشنیده باشد. ثانیاً در ضمن موادی که نزد دوستدار فرستاده‌اند مندرج است که بعد از مدت شش ماه یا کمتر این معاهده امضا شود، اما از تاریخ آن سواد تا وفات پادشاه مبرور ۱۴ ماه طول کشیده و ۸ ماه از وعده مقرر گذشته امضا نشدن علامت عدم قبول است.^۱ رابعاً می‌گویند که دوستدار وعده به امضای عهد مزبور داده است، همه عالم می‌دانند که بستن عهود جدید و امضا در رد و قبول آن مختص ذات پادشاهان است. در این صورت بدیهی است دوستدار را بی‌اختیارنامه و حکم همایون در وعده و قبول چنین امر عمده اختیاری نبوده و نیست که وعده بدهد. خامساً هم چنان که شما نوشته‌اید که معاهده‌نامه جناب حاجی میرزا آقاسی را به دولت بهیئه فرانسه فرستادم که در رد و قبول آن ملاحظه نموده تکلیف خود را در صورت قبول اصرار دارند، امنای دولت علیّه ایران نیز در چند مجلس شوری ملاحظات دقیقه نموده به هیچ وجه صلاح دولت و ملت خود را در انعقاد این فصول عهد تجارت ندانسته باز به واسطه کمال میلی که اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه و اولیای دولت ابد مدت به دوستی و مراوده دولت بهیئه جمهوری دارند هر گاه آن جناب اختیارنامه از دولت متبوعه خود در دست داشته باشد مضایقه ندارند به فصول جدید که مصلحت و رضای دولت و رفاه رعیت و قوام تجارت در آن درج باشد عهد تجارتي جدید منعقد سازند و بدیهی است که این گونه امور در عین کمال دوستی به رضای اولیای دولتمین و صرفه رعایای طرفین خواهد بود و معلوم است طول گفتگوی این گونه عهود هیچ وقت مایه تکدر نشده است و انشاءالله هرگز نخواهد شد، چنانچه با کمال دوستی و اتحاد دول متحابه قریب هیجده سال بلکه متجاوز طول کشید تا انعقاد عهد تجارت شد و هرگز خللی به ارکان مودت طرفین راه

۱. فقره «ثالثاً» نقل نشده است (ا.ا.).

نیافت. این که نوشته بودند در صورت عدم امضای نوشته جناب حاجی میرزا آقاسی که به امضای شاهنشاه مغفور نرسیده با اجزای سفارتی مسافرت خواهد کرد اعلیحضرت شاهنشاه روحانفاده و امنای دولت ابد مدت ابداً به ترک مرادۀ خلاف دوستی دولت بهیۀ جمهوریۀ راضی نبوده و نیستند و رفتن آن جناب با وجود بلدیت به قوانین دولتی در حرکت سفارتخانه مصر باشند و از این جایی جهت و سبب باعث حرکت سفارتخانه شوند صراحتاً به آن جناب حسب الامر می نویسیم که جواب بحث اولیای دولت بهیۀ جمهوریۀ بر ذمۀ آن جناب است بلکه دوستدار به آن جناب پُرست می کنم که باعث عدم مرادۀ و دوستی دولتین آن جناب خود شده اند و برگردن آن جناب وارد می آید، زیرا که بر خود آن جناب که خود وزیر مخصوص و مستحضر از امور دولتی می باشند مثل آفتاب روشن است که بستن و نبستن عهد تجارتی که به صرفه و رضای طرفین است باعث قطع علاقه دوستی نمی تواند بود.»

بعد از این کاغذ از طرف امیر و شاه میرزا آقاخان اعتمادالدوله و میرزا شفیع صاحب دیوان مأمور شدند که به سفارت فرانسه بروند و مانع حرکت وزیر مختار آن دولت و قطع مرادۀ شوند. این است سواد کاغذی که وزیر مختار فرانسه پس از ملاقات با دو فرستادۀ دولت ایران به امیر نوشته:

«جناب جلالت و نبالت نصابا، کفالت و کفایت انتسابا، دوستان استظهارا، اعتضادا، مشفقاً، مکرمًا، مقربیبی الخاقان دوستان مکرم میرزا آقاخان اعتمادالدوله و میرزا شفیع صاحب دیوان از قرار حکم و فرمایش سرکار اقدس شاهنشاهی و آن جناب به سفارتخانه دولت بهیۀ جمهوریۀ فرانسه مقیم دارالخلافتۀ طهران آمدند و مراسله ای از آن جناب که متضمّن مطالب آن جناب بود به دوستدار رسانیدند. اگرچه اولیای دولت علیۀ ایران مبادله امضات معاهده دولتیۀ و تجارتیۀ، که در زمان شاه مرحوم فیما بین دولتین ایران و فرانسه منعقد شده است و امضای دولت فرانسه الآن در طهران موجود است و دوستدار منظور دارد که امضای مزبور را بدهد و امضای شاهنشاه ممالک ایران را دریافت نماید مایل و راغب نیستند، ولی از آن جایی که دوستدار ابداً طالب قطع دوستی و مرادۀ بین الدولتین نیست بلکه مایل تشیید مبانی دوستی و اتّحاد

است. تکلیف معظم‌الیه‌ها را در باب این‌که معاهده تجدید شود و فی‌مابین اولیای این دولت علیّه و اولیای دولت بهیّه جمهوریّه فرانسه منعقد گردد قبول کردم، ولی تکلیفی را که در باب تغییر و تبدیل عهدنامه منعقد در عهد شاه مرحوم به دوستدار می‌کنند دوستدار نه از جانب خود و نه از جانب دولت خود می‌تواند آن تکلیف را قبول کرد، تجدید معاهده را به این چند شروط قبول می‌کند.

اولاً این‌که پس از رسیدن اختیارنامه شروع به انعقاد معاهده شود، یک ماه هم بیشتر طول نکشد.

ثانیاً به هیچ وجه من الوجوه کم و کسر و جرح و تعدیلی در مضامین و الفاظ آن نشود. ثالثاً امضای شاهنشاه ممالک ایران هم قبل از وصول امضای فرانسه به محض این‌که معاهده منعقد شد داده شود، بعد که امضا از فرانسه رید تسلیم خواهد شد. اگر اولیای دولت علیّه به این شروط راضی شدند خود آن جناب نوشته مرقوم و مهور فرمودند به دوستدار بسپارند دوستدار را حزمی نیست و اگر این‌که اولیای دولت علیّه غیر این طور دارند و یا این‌که تا روز جمعه جواب مرقوم نفرمایند دوستدار مجبور است که از ایران با اتباع سفارت روانه مملکت خود شود. چون لازم بود مصدّع شود. زیاده چه زحمت دهد. ایام عزّت و جلال مستدام باد. تحریراً فی روز چهارشنبه ۲۶ شهر جمادی‌الثانی ۱۲۶۵.» ایضاً وزیرمختار فرانسه به امیرکبیر می‌نویسد:

«جناب جلال و نبالت نصاباً، کفالت و کفایت انتساباً، دوستان استظهاراً، محبّان اعتضاداً، مکرمّاً، معظمّاً، مفخّماً، مراسله مرقومه رسید. مضامین آن کلاً مفهوم شد مگر فصول عهدنامه نامیده که این عبارت را دوستدار نفهمیده است. حال هجده ماه است که این معاهده پس از امضای اولیای دولت بهیّه فرانسه بر جمیع روزنامجات ممالک یروپ^۱ مطبوع شده است و چهار ماه هست که آن جناب و دوستدار در خصوص تعیین روز مبادله امضات نه در باب مضامین و نحو نوشتن معاهده مزبور گفت و شنود داریم. پر بعید است که اشخاص بزرگ و معتبر چون آن جناب جلال نصاب که صدراعظم ممالک ایرانند و دوستدار که به وجه تمثّل دولت بهیّه فرانسه در

دارالخلافة اقامت دارد مدت چهار ماه در باب معاهده جعلیه گفت و شنود نمایند. با وصف اعتقاد قطعی دوستدار که آن جناب در انعقاد معاهده مزبوره هیچ شک و شبهه ندارند اسنادی را که نزد دوستدار تواند بود خواسته بودند از جهت سایر اعیان دولت علیّه که شاید تا امروز کما هو حقّه مطّلع نشده‌اند نه یک سند بلکه اسناد متعدّده که از جمله یکی مراسله خود حاجی میرزا آقاسی است به جهت اسکات و اطلاع آنها ارسال خدمت شد. البته اسناد مزبوره به جهت خاطر اشخاصی که محتمل است معتقد به انعقاد معاهده نباشند کفایت می‌کند. معاهده‌ای را که حاجی میرزا آقاسی و دوستدار خطّ کشیده مهر نموده بودیم لازم بود که به اولیای دولت بهیّه فرانسه روانه دارد و در آنجا ملاحظه نمود در ردّ و قبول آن تکلیف خود را اجرا دارند در صورت قبول صورت آن را از روی اصل برداشته به انضمام امضا روانه نمایند پس اصل آن در پاریس مانده است ولی امضای به خطّ فرانسه موجود است اینک خدمت فرستاد تا اطلاع به هم برسانند. این امضا را عالیجاه میرزا شفیع منشی مقرّب الخاقان میرزا محمدعلی خان که به رسم ایلچی مخصوص در پاریس اقامت داشت به گفته مقرّب الخاقان مشارالیه در حضور او نوشته است و از روی اصل نوشته است. امیدوارم که آن جناب و اعیان دولت علیّه هرگز این گمان را نخواهند کرد که دستخطّ پادشاهی که آن اوقات حکمران ممالک فرانسه بود و دستخطّ صدراعظم آن پادشاه و مهر دولتی بر معاهده قرار گرفته باشد که موافق رسوم لازمه دولتیّه نبوده باشد، چهار روز قبل از این مقرّب الخاقان میرزا محمدعلی خان در حضور آن جناب و اعیان دولت علیّه به جرأت تمام عرض کرده است که من از معاهده‌ای که میرزا شفیع صورت آن را نوشته باشد هیچ اطلاع ندارم. اینک دو مراسله به خطّ مشارالیه خدمت آن جناب روانه نمود تا مفهوم آن جناب بشود تا چه حدّ اولیای دولت علیّه باید به عرض مشارالیه اعتماد فرمایند و نیز معلوم گردد دوستدار تا چه مرتبه حقّ داشته است که به جهت شنیدن فرمایشان آن جناب از زبان مشارالیه روز قبل از این او را اخذ ننموده است ملاحظه بفرمایید و انصاف بدهید دوستدار زیاده از حدّ متألّم و متأسف است که به جهت این امر زیاده مصدّع اوقات شریف می‌شود، ولی انشاءالله به طول

نمی‌انجامد. چنان‌که سابقاً به آن جانب زحمت افزا شده است فردا که روز چهارشنبه است مراودات دولتین یا بالمره منقطع یا از همه وقت محکم‌تر و مضبوط‌تر خواهد شد. زیاده مصدع نمی‌آید. ایام جلالت مستدام باد.»

این ظاهراً آخرین کاغذی است که امیر به وزیر مختار فرانسه نوشته:

«جناب جلالت و نبالت نصابا، مجددت و فخامت انتسابا، دوستان استظهارا، محبان اعتضادا، مشفقاً مهرباناً، پرپر روز عالی جنابان مقرّبی الخاقان میرزا آقاخان اعتمادالدوله و میرزا شفیع صاحب دیوان را به جهت مهمانی و مراوده دوستی و ممانعت از رفتن بی‌جهت و سبب سفارت که نوشته بودید روانه نزد آن جناب کردم و مراسله مفصل که جواب همه مطالب در آن مندرج بود ارسال داشتم. دیروز هم مجدداً میرزا آقاخان اعتمادالدوله را به جهت تشیید مبانی دوستی روانه نمودم و به عالیجاه مشارالیه القاء داشتم که به شما حالی نماید که دولت ذی شوکت علیّه ایران طالب و راغب به مراوده و دوستی و اتحاد با دولت بهیّه جمهوریّه فرانسه هستند و اعزاز و احترام سفرای ایشان را می‌دارند و عهدنامه جدید تجارّتی که صلاح طرفین باشد می‌بندند عهد جدید را نه به قرارنامه ناقص امضاء نشده حاجی میرزا آقاسی که سواد ارسال داشته بودند و حرکت سفارت را ابداً راضی نیستیم. البته جمیع این مطالب را به شما القاء داشته‌اند. از قراری که شنیده شد دیروز باز اصراری در نکردن مراوده و ترک دوستی و حرکت دادن سفارت دارید، نمی‌دانم چه مصلحت در برهم زدن دوستی فهمیده‌اند. دولت ذی شوکت علیّه ایران هرگز راضی به حرکت سفارت نمی‌شود و نخواهد شد اگر شما اقدام در رفتن نمایید [جواب] اولیای دولت جمهوریّه بر ذمه و عهده آن جناب است.»

بعد از آن‌که این مذاکرات به نتیجه نرسید و کنت دو سارتیژ در همان اصرار و لجاج خود باقی ماند دیگر امیر به شأن او اعتنایی چندان نکرد و چون تسلیم او نشد وزیر مختار مزبور هم در جمادی الثانی ۱۲۶۵ طهران را ترک گفت و از راه تبریز و اسلامبول عازم فرانسه شد. وزارت خارجه ایران مراتب را به اطلاع دو سفارت روس و انگلیس در طهران رساند و برای آن‌که سایر دول نیز از این قضیه کماهو حقه اطلاع یابند امیر مراسله ذیل را به محمدخان مصلحت‌گذار ایران در اسلامبول نوشت:

«عالی جنابا مجدت همراه عزیزا، پس از ورود موکب فیروزی کوکب اقدس همایون پادشاهی به مقرّ خلافت عظمی جناب زبده السّفراء المسیحیّه غراف سرتیژ وزیر مخصوص دولت بهیّه جمهوریّه فرانسه نزد اینجناب آمد و مذکور ساخت که فیما بین من و جناب حاجی میرزا آقاسی عهدنامه تجارّتی منعقد شده است که هنوز به امضای اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه ذی جاه ممالک فسیح المسالک ایران نرسیده دولت جمهوریّه فرانسه خواهش دارند که آن عهدنامه تجارّتی به امضای اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه برسد اینجناب در جواب گفت که اولیای دولت علیه در این بدو جلوس میمنت مأنوس همایون که هنوز به کار داخله نپرداخته اند چگونه به امور عهدنامه جدید پردازند بدیهی است اولیای دولت علیه بعد از تأمل در منافع و مضار آن جوابی از روی بصیرت و آگاهی خواهند داد و چندی که حکایتی در میان نبود تا این اوقات جناب مشارالیه کاغذی به اینجناب قلمی داشت که مشعر بر این بود که اگر عهدنامه تجارّتی که فیما بین من و حاجی میرزا آقاسی انعقاد یافته و به امضای شاهنشاه مغفور نرسیده اعلیحضرت شاهنشاهی عرضی ندارند فیما بین دولتین جمهوریّه فرانسه و ایران قطع مراودت خواهد شد و سفارت آن دولت بهیّه را دربار خلافت ترک اقامت کرد به مملکت فرانسه مراجعت خواهد نمود با این که چنین عهدنامه نه در دفاتر موجود و نه در خزانه مبارکه مضبوط بود باز چون اعلیحضرت شاهنشاهی صان الله شوکته عن التّناهی کمال میل به دوستی و مراودت دولت بهیّه جمهوریّه فرانسه داشته و دارند و نمی خواهند ابداً قطع شود حکم محکم ملوکانه عزّ نفاذ یافت که اولیا و امرا و امنا و ارکان دولت قوی شوکت در این باب مشورت کرده به دقت تمام فصول و شروحو که جناب مشارالیه فرستاده و اسمش را عهدنامه تجارّتی قراردادی حاجی میرزا آقاسی گذارده اند ملاحظه نمایند و منافع و مضار آن را به خاکپای اقدس شهر یاری عرضه دارند، اگر مصلحت دانند بعد از این امضا و برقرار شود اولیای دولت قاهره بعد از امعان نظر نقایص و معایب آن را در صفحه کاغذی مرقوم و با مهار خود ممهور داشته عرضه داشتند که به هیچ وجه صلاح دولت و ملت علیه در بستن چنین عهدنامه ای نیست. لهذا این جانب شرح

مبسوطی به جناب وزیر مخصوص دولت بهیئۀ جمهوریۀ فرانسه نوشته که صرفه و صلاح دولت علیۀ ایران در بستن چنین عهدنامۀ تجارتی به این طرز و اصول که منافع برای رعایای دولت علیۀ ایران ندارد نیست و بدیهی است که اعلیحضرت شاهنشاهی چنین عهدنامه را ممضی نخواهند داشت، اما از آن جایی که کمال میل به مودت و مراودت دولت بهیئۀ فرانسه دارند و نمی‌خواهند که سفارت آن دولت از دربار همایون قطع علاقه کرده مراجعت نماید سفارت فرانسه را معزز و محترم خواهند داشت و بعد از آن که غراف سرتیژ از اولیای دولت جمهوریۀ اختیارنامۀ جدید آورد به طوری که صرفه و صلاح طرفین باشد معاهدۀ تجارتی جدید منعقد خواهند داشت. مع ذلک المراتب اگر آن جناب بخواهد علم دولت جمهوریۀ را از پایتخت دولت علیۀ ایران خوابانده سفارت آن دولت را بردارد و قطع مراودت کند جواب اولیای دولت جمهوریۀ به عهدۀ آن جناب خواهد بود. این کاغذ را مصوب عالی جنابان مقرّبی الخاقان میرزا آقاخان اعتمادالدوله و میرزا شفیع صاحب دیوان که از اجلۀ چاکران دولت جاوید ارکانند فرستاد که مراسلۀ مرا ابلاغ و شفاهاً پیغامات دوستانۀ اینجانب را حالی جناب مشارالیه نماید و جناب مشارالیه را ممانعت از رفتن بی جهت و سبب کرده ترک مراودۀ دوستی ننماید، عالی جنابان مشارالیه ابلاغ پیغامات دوستانۀ اینجانب را کرده هر قدر جناب مشارالیه را منع از رفتن کرده‌اند قبول نکرده اصراری در رفتن کردند این جانب برای اتمام حجّت باز رقعۀ به جناب مشارالیه نوشته عالیجاه میرزا آقاخان اعتمادالدوله را مجدداً فرستاده باز به هیچ وجه اثری و ثمری نبخشیده بی رضای خاطر اولیای دولت قاهره سفارت خانۀ دولت جمهوریۀ را از دربار دولت همایون حرکت داده قطع علاقه کرد، از این که شاید جناب مشارالیه به آن صفحات بیاید و بی انصافانه و ناحق سر شکوه و شکایت باز کند آن عالیجاه را از تفصیل اوضاع مطلع ساختم و صورت دو طرف کاغذی را که به او نوشته بودیم نزد ایشان فرستادیم که استحضار کامل حاصل کرده پیش از آن که جناب مشارالیه وارد اسلامبول شود آن نوشتجات را به رجال دولت علیۀ عثمانیه و سایر سفرای دول متمابۀ مثل روس و انگلیس و نمسا و اسپانیول و بلجیقا سهل است به جناب وزیر

مختار دولت بهیئه فرانسه هم اعلام کرده همگی را از حرکت‌های خلاف او نسبت به اولیای دولت علیه مستحضر سازد و بر جمیع سفرا معلوم نماید که جناب مشارالیه خود باعث قطع علاقه بین‌الدولتین شد و اولیای دولت علیه به هیچ وجه راضی به رفتن او نبودند. می‌باید آن عالی‌جاه خوب از عهده این خدمت برآمده خاطر این جانب را از خود راضی بدارد.»

پس از حرکت کنت دو سارتیژ از طهران چنان‌که سابقاً هم یادآور شدیم حمایت اتباع و دفاع از منافع دولت فرانسه را در ایران سفیر انگلیس بر عهده گرفت و هر وقت موردی پیدا می‌کرد دولت مزبور به نام فرانسه با ایران مکاتبه می‌نمود. برای نمونه سواد مکاتباتی را که در شوال ۱۲۶۷ بین وزیرمختار انگلیس در طهران و وزارت امور خارجه ایران در باب یکی از مسایل مربوط به فرانسه مبادله شده نقل می‌نماییم:

وزیرمختار انگلیس در طهران به تاریخ ۱۰ شوال ۱۲۶۷ به وزارت خارجه ایران چنین می‌نویسد:

«این روزها کشتی فرانسه به بندر ابوشهر^۱ وارد شده که قاطر و اسب از برای جزیره فرانسوی که بوربند^۲ می‌نامند در بحر هند حمل نماید. حاکم بندر ابوشهر گمرکی که از آن دواب گرفته‌اند همان گمرک سنگینی است که از سایر تجار ایرانی می‌گیرند. این فقره واجب‌التفکر است. عالیجاه غراف سرتیژ صاحب از شاه مبرور فرمانی گرفته بود که از تجار فرانسه در باب امتعه خروج و دخول به قسمی گمرک مطالبه دارند که از تجار انگلیس و روس مطالبه می‌نمایند اعم از حق داشتن و نداشتن. در نظر دوستدار تجاوز کردن از آن قرار مصلحت نیست. علاوه بر این دولت تجار هالند^۳ را در باب گمرک مساوی شمرده‌اند با تجار انگلیس و روس و حال آن‌که عهدنامه با این دولت ندارند. امنای دولت ایران البته ملاحظه خواهد کرد که مناسب نیست که فرق بگذارند با دولتی مثل فرانسه، وانگهی فرق جزیی از گمرک که هیچ قابل ملاحظه نیست لهذا امید دارد که هر گاه با رأی دوستدار همراهی نمایند حکمی

۱. ابوشهر: بندر بوشهر امروزی.

۲. Ile Bourbon همان جزیره‌ای که حالیه آن را رئونیون Réunion می‌خوانند.

۳. هلند.

صادر نمایند که در آنجا از تجار فرانسه زیاده از آنچه از تجار انگلیس و هالند می‌گیرند مطالبه ندارند. خوب بود که دولت ایران فکر نمایند که ایران چه قدر امتعه کم دارند از برای عوض کردن با امتعه دول خارجه می‌بایست به وسیله گمرک نازل و غیره مایل کنند خلق را از بردن قاطر و اسب از ایران، یقیناً از برای زیاد شدن دو اسب در ایران را هم بهتر از این ندارد. این فقره در عالم پولی تیقا^۱ خالی از وجوب ملاحظه نیست. ۱۰ شهر شوال ۱۲۶۷.»

این است جواب وزارت امور خارجه ایران که از طرف میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر دول خارجه به وزیر مختار انگلیس نوشته شده:

«شرحی که در خصوص تبعه دولت فخریه فرانسه نوشته و اظهار نموده بودید که در بندر ابوشهر مباشرین گمرک از دواب ایتیاعی تبعه دولت مشارالیها مثل تجار ایرانی گمرک گرفته‌اند و حال آنکه سابقاً از خاقان مغفور^۲ فرمانی صادر شده بوده است که از تجار فرانسه در باب امتعه خروج و دخول مثل تجار دولتین بهیئتین انگلیس و روس مطالبه نمایند لهذا به آن جناب جلالت مآب اظهار می‌شود که اولیای دولت علیه ایران در سر همین مسئله گمرک عهدنامه مشارالیها را امضا نکردند، به جهت این که دولت مشارالیها می‌خواست تبعه دولت مشارالیها در ایران گمرک را از قرار صد پنج بدهند و لکن از تبعه دولت علیه ایران زیادتر مطالبه نمایند. بناء علیه موافقت به عقد عهدنامه نگشته، در باب فرمانی که از خاقان مغفور در ایام سابق شرف صدور یافته اظهار نموده بودید بدیهی است جمیع فرامین سابقه موقوف به امضا و اجازت اعلیحضرت پادشاهی است. نظر به این که هنوز عهدنامه تجارتی دولت مشارالیها با دولت علیه ایران منعقد نشده و فرمان مزبور به امضای پادشاهی نرسیده است نباید رسم صد پنج در حق آنها معمول شود و همچنین با تبعه سایر دولت‌ها که عهدنامه با دولت علیه ایران ندارند معامله می‌شود. در این صورت بدیهی است

۱. پولی تیقا: پلتیک، سیاست.

۲. اشتباه است باید «شاه مبرور» باشد به جای «خاقان مغفور» چه این فرمان از محمدشاه بوده است نه از فتحعلی شاه و در نامه وزیر مختار انگلیس هم «شاه مبرور» دارد.

کارگذاران دولت علیه ایران از قرار تعریفه‌ای که با تبعه ایران معامله می‌نمایند رفتار خواهند کرد. چون لازم بود اظهار شد. ۱۵ شهر شوال ۱۲۶۷.»

تمام اسنادی را که در این جا سواد آنها را نقل کردیم برای آن بود که درست حقیقت اختلافی را که در عهد صدارت امیرکبیر بین ایران و فرانسه بروز کرده بود و بالاخره هم منجر به قطع مراوده و مرابطه بین دولتین شده روشن کرده باشیم و بدانیم که امیر در مقابل تندروی‌ها و جسارت‌های کنت دو سارتیژ و وزیرمختار فرانسه که مردی کم‌حوصله و خودخواه بود تا چه پایه متانت و خونسردی به خرج داده و نپذیرفتن ادعاهای او راجع به فرمان محمدشاه و معاهده خودسرانه حاجی میرزا آقاسی فقط برای رعایت خیر و صلاح ایران و ایرانی بوده است. بر کسی که اهل انصاف باشد این حقیقت از مطالعه مراسلاتی که بین دو طرف مبادله شده کاملاً مشخص خواهد شد. بدبختانه مورخین ما که از توجه به این قبیل حقایق غافل بوده بر اثر مزاج‌گویی و رعایت منافع آنی تمام این گفتگوها را در چند سطر مختصر کرده و هر نتیجه غرض‌آلودی که می‌خواسته‌اند از آن گرفته‌اند. به‌عنوان نمونه این است آنچه که هدایت در روضة‌الصفاء در این خصوص نوشته:

«کنت سرتیژ و وزیرمختار دولت بهیئه فرانسه با جمعی از ارباب منصب با نامه مودت خاتمه به حضور اعلی آمد و به اقامت در دارالخلافة مأمور شد و این واقعه در زمان اقتدار و اختیار امیراتابک میرزاتقی خان فراهانی رحمه‌الله بود و اگرچه او امیری بود دانا و وزیری مدبر و توانا و در اغلب امورات ملکی کافی و با کفالتی وافی، دوستی و محبت و یگانگی و مودت این دولت فخریه را چنان که باید قدر ندانست و حق‌گذاری این عارفه کبری را به واجبی نتوانست. پس از قدری اقامت جناب وزیر مختار دولت بهیئه فرانسه را به مضمون این که گفته‌اند آن جا که قدر دان نبود قدر خود بدان، عزم رحیل بر اقامت رجحان یافت و به ملک خود بازگشت و عقلای عهد و بزرگان ایام در این باب بر امیرکبیر بزرگ دانش خرده گرفتند که ای عجب چرا موفقیت چنین دوستی بزرگ و موافقت چنین ملتی سترگ خالی از مرض و عاری از غرض را بی حاصل پنداشت.»^۱

همه این خرده گیری‌ها و بی‌انصافی‌ها برای آن است که بگویند که میرزا آقاخان نوری که در ۱۲۷۱ وزیرمختار جدید فرانسه «بور» را پذیرفت و با او عهدنامه تجارتی بست و با فرانسه داخل ارتباط شد برخلاف امیرکبیر کاری بزرگ انجام داده و به عقیده او خدمتی شایسته مثلاً به ایران و ایرانی کرد، در صورتی که حقیقتاً میرزا آقاخان در این امر هیچ‌گونه دخالتی مستقیم نداشت. چه در این ایام که ناپلئون سوم بر تخت امپراطوری نشسته بود و هوس‌هایی مانند ناپلئون کبیر داشت می‌خواست که با ایران ارتباطی مستقیم داشته باشد و در سیاست رقابتی که نسبت به دول معظمه می‌ورزد اگر ممکن شود از ایران هم که با روس و انگلیس و عثمانی سه دولت از دول معظمه اروپا همسایه بود در این مرحله استفاده کند، چنان‌که کمی بعد جنگ‌های کریمه در گرفت و سیاست ایران در ضمن این جنگ‌ها مورد توجه کلی قرار گرفت.

ضمیمه ۲

سواد کاغذ کلنل فرنت به امیرکبیر:

«مخلصان استظهارا، محبان اعتضادا، مشفقاً معظما، غراف سرتیژ در تبریز مانده است و هر روز صحبت‌ها می‌دارد که یعنی جناب سامی فرموده‌اند از جمله به عالیجاه موسی کبرندی گفته است که جناب امیر نزد من پیغام فرستاده که شما تا سه ماه دیگر تشریف نبرید من همه مطالب شما را درست می‌کنم حال نمی‌توانم مطالب شما را درست کنم به جهت این که شیطان فرنت صاحب نزد دشمنان خیلی مسلط و باقوت است و باید احتیاط کنم. حال از جناب سامی استفسار می‌شود که آیا این پیغام را جناب سامی نزد مشارالیه فرستاده‌اند؟ دوستدار چنین می‌داند که کسی که همیشه در خانه جناب سامی است به آنها محرم همه کار است این پیغام را از جناب سامی برده و گفته است چرا که این مطلب را نمی‌توان به این طور ساخت مگر این که شنیده باشد، دوستدار باور نمی‌کند که این سخن جناب سامی باشد. اما در گفتن به سرتیژ حرفی و شکی نیست که چیزها می‌گویند به اسم جناب سامی خدا بدتر از این‌ها را نگاه دارد.»

جواب امیر به فرنت صاحب:

«عالیجاه مجدت و جلالت همراهها فخامت و مناعت انتسابا محبان استظهارا مشفقاً مهرباناً، شرحی مرقوم داشته بود که غراف سرتیژ در تبریز مانده است و هر روز صحبتی و حکایتی از او می‌تراود، از جمله به عالیجاه موسی کبراندی گفته است که امیر نزد من پیغام فرستاد که شما تا سه ماه دیگر نروید من همه مطالب شما را درست می‌کنم حال نمی‌توانم مطالب شما را درست کنم به جهت آن که فرنت صاحب چنین و چنان است، استفسار کرده بودند که دوستدار این‌گونه پیغام‌ها به عالیجاه مشارالیه داده است یا خیر لهذا به جواب می‌پردازد که اولاً کمال تعجب دارد که تا به حال دوستدار را نشناخته‌اند و نمی‌دانند که دوستدار هرگز این‌طور سخنان بیهوده نمی‌گوید. آنچه فیما بین دوستدار و غراف سرتیژ گذشت مکتوباً با آن بود که عالیجاه میرزا محمدعلی خان نایب‌الوزاره سواد آنها را به آن دوست مهربان داد، دیگر به جز آنها نه عالیجاه غراف سرتیژ چیزی نوشته است نه پیغامی داده است. اگر عالیجاه غراف سرتیژ به هوای نفس خود بخواهد از قول دوستدار سخنی جعل کند و بگوید چرا باید آن دوست مهربان که به کمال درایت و فطانت آراسته است قبول نمایند و پیغام دوستدار بدانند، یا این که کسی جرأت نماید این‌طور پیغامات خام نامعقول از قول دوستدار جعل کند و به غراف سرتیژ بگوید. خاطر آن دوست در این باب جمع باشد که نه دوستدار این‌گونه پیغامات به او داده است نه احتمال می‌رود که دیگری از قول دوستدار جعل کرده گفته باشد. چون لازم بود اظهار شد. ۱۵ شهر رجب المرجب ۱۲۶۵.»

تفصیل عزل امیر و دوره اقامت او در فین کاشان

(از روز پنجشنبه نوزدهم محرم تا جمعه هفدهم ربیع الاول ۱۲۶۸)

ناصرالدین شاه که به همه جهت مہیای عزل امیر از مقام صدارت شده و تصمیم جازم به این عمل گرفته بود در روز چهارشنبه هجدهم محرم سال ۱۲۶۸ شبانه دستور داد تا چهارصد تن از قراولان خاصه به عنوان احتیاط در ارگ سلطنتی حاضر شوند تا اگر ضرورتی پیش آید جان شاه و نزدیکان او را در اندرون حفظ کنند.^۱ صبح روز پنجشنبه نوزدهم^۲ شاه پس از حصول اطمینان از بابت جان خود بعد از شکستن سلام عام بر خلاف عادت جاری صدراعظم را برای شنیدن گزارش امور و دادن دستور به حضور نخواند و به قاعده معمول امیر به پیشگاه شاه احضار نشد. امیر به فراست تصمیم شاه را در عزل خود دریافت و از دربار به خانه آمد و طولی نکشید که دستخطی از شاه به این مضمون به او رسید که: «چون صدارت و وزارت کبری زحمت زیاد دارد و تحمل این مشقت بر شما دشوار است شما را از آن کار معاف

۱. این نکته یعنی احضار چهارصد قراول از طرف شاه به عنوان احتیاط در هیچ یک از منابع فارسی نیست، لیکن واتسن در تاریخ ایران (ص ۳۹۹) و خانم شیل در کتاب خویش (ص ۲۴۸) به آن اشاره می کنند.

۲. صاحب حقایق الاخبار (ص ۱۱۴) پنجشنبه را بیستم محرم می نویسد و این اشتباه است چه خود او در صفحه ۱۱۷ یکشنبه را بیست و دوم محرم نوشته و این صحیح است. به علاوه عزل امیر در روز پنجشنبه نوزدهم یعنی شب جمعه بیستم محرم اتفاق افتاد و مرحوم فرهاد میرزا عبارت «به شب جمعه بیستم ماه محرم» را که تاریخ این واقعه است و به حساب ابجد هم با ۱۲۶۸ برابر می باشد ماده تاریخ آن حادثه یافته. (رجوع کنید به کتاب زنبیل او صفحه ۱۵۴).

کردیم. باید به کمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید و یک قبضه شمشیر و یک نشان که علامت ریاست کل عساکر است فرستادیم به آن کار اقدام نمایید تا امر محاسبه و سایر امور را به دیگران از چاکران که قابل باشند واگذاریم.^۱

سپهر صاحب ناسخ التواریخ می نویسد که این «شمشیر مرصع» و آن «نشان مکمل» معادل ۱۲/۰۰۰ تومان زر سرخ بها داشت. در فرمان شاه خطاب به امیر چنین مرقوم بود که فردا صبح به دربار حاضر شود و در سلام عام در مقام امیر نظامی بایستد اما امیر زیر بار قبول این تنزیل مقام نرفت و فردا صبح از خانه خود بیرون نیامد.

امیر کبیر که در این پیش آمد جهت خود تقصیری تصوّر نمی کرد به شاه پیغام داد که گناه او چیست و به چه جرمی از خدمت برکنار می شود. مدعیان و مخالفان او که ذهن شاه جوان را نسبت به امیر به سختی مشوب کرده و یک رشته تقصیرات برای او از پیش تصویر نموده و به شاه قبولانده بودند آنها را از جانب شاه به نام «تقصیرات امیر» بر روی کاغذ آوردند و از طرف شاه به دست میرزا آقاخان اعتمادالدوله وزیر لشکر برای امیر فرستادند.

امیر پس از مطالعه آن تقصیرات و شنیدن تقریرات شفاهی اعتمادالدوله از شاه تقاضای ملاقاتی کرد تا شاید بتواند با تقریر خدمات صادقانه خود و دفع اتهامات دشمنان آتش خشم شاه را نسبت به خویش فرو نشانند و نظر او را از تصمیم زشتی که گرفته بود برگرداند. این مراسله امیر به شاه اگرچه تاریخ ندارد لیکن ظاهراً در همین موقع نوشته شده:

قربان خاک پای همایونت شوم، دستخطهای همایون را زیارت کردم. این که خواستم شرفیاب شوم مقصودی نداشتم که شما را از این اراده و فرمایش عرض هایی بکنم که دلیل پشیمانی باشد، زیرا که با عریضه و بی عریضه این غلام از اول نوکری به جمیع احکام و فرمایش و رضای شما طالب بوده و هستم و این که خاطرخواه شما بوده و هست برای آن طالب بوده و هستم زیرا که اگر این غلام جز رضا و فرمایش شما

۱. متن دستخط شاه به امیر دایر به عزل او از صدارت عیناً به دست نیامد. مطالب بین دو قلاب که حاکی از مضمون آنست از تاریخ میرزا احمد وقایع نگار شیرازی نقل شده (به نقل از نسخه خطی آن در مجله ارمغان ص ۲۹۶ سال پانزدهم به تاریخ سال ۱۲۹۸ شمسی).

طالب بوده دست از همهٔ عالم بر نمی‌داشتم و همان به میل و مرحمت شما دل خوش بوده و هستم حالا هم صریح عرض می‌کنم که مطیع حکم و رضای شما هستم، هر چه حکم شماست همان را طالب بوده و می‌باشم. برقراری، عزل، با منصب و بی‌منصب، رعیتی آن چه شما حکم کنید مصلحت خود را در آن می‌بینم اما باز جسارت می‌کنم که به نمک با محک سرکار و خدایی که جمیع عالم در ید قدرت اوست هر که این طور مصلحت دید خاک پای همایون دیده، یقیناً چندان خیرخواهی نکرده این که اصرار در شرفیابی حضور شما داشتم و باز دارم و استدعای چند کلمه عرض دارم برای آن است که هرزگی و نمّامی و شیطنت اهل این ملک را می‌شناسم، این رشته که به دست آنها افتاد دست نمی‌کشند و طوری خواهند کرد که این کار منظم را که کل دنیا از شدت حسد به مقام پریشانی برآمدند بالمرّه^۱ خراب و ضایع [خواهند کرد] و هم چنین که این غلام را خراب کردند، و هم این غلام را بالمرّه خراب و هم جمیع کارهای پخته را خام می‌نمایند، از این مطمئن باشید که ذره‌ای در این حکم اصرار نخواهم کرد. اما اول امیر نظامی معلوم شد که هر چه اصرار در شرفیابی می‌کنم قبول نمی‌فرمایند. زیاده جسارت نورزید باقی.»^۲

این مراسله نیز در همین موقع به شاه نوشته شده:

قربان خاک پای همایونت شوم، خانم^۳ حکم و فرمایش همایون را رساند، اولاً به خدا به خدا به ولای مرتضی‌علی که تا جان دارم ذره‌ای از نوکری و رضای شما دست بر نمی‌دارم و جانم را در رضای شما وقف می‌دانم و این که مبادا رفتار این دو روزه را خدا نکرده در دل بگیرم العیاذ باللّه^۴ جمیع عالم را به یک کلمه فرمایش خوش شما صلح کردم. فرموده بودند که مبادا اذیت به مردم برسانم، به خدا من نمی‌دانم کی بد کرده تا به مقام سؤال یا اذیت برآیم راضی نیستم بشناسم که کی بد مرا گفته و این غلام اگر خونی پدرم را یا برادرم را بفرمایند به نمک شما گذشتم و به سر شما گذشتم تا به

۱. بالمره: به یکباره، به طور کلی.

۲. به نقل از مجموعه شمارهٔ ۲۴۹ متعلق به کتابخانهٔ گلستان که عده‌ای از مراسلات آن به خط و مهر مرحوم

امیر است. ۳. ظاهراً مقصود از خانم مهدعلیا مادر شاه است.

۴. العیاذ باللّه: پناه بر خدا.

این حرف‌ها چه برسد. از شرفیابی این غلام گریزان نشوید گریزان شدید زیرا که از اول رضای شما را خواسته و می‌خواهم همان‌جا که خانم هست اگر میل دارید ساعتی شرفیاب حضور شما شوم همه این حرف‌ها تمام می‌شود تفصیل را خانم عرض می‌کند زیاده چه جسارت بنماید باقی به سمع. چاپار برگرداندن یا برنگشتن نقلی نیست^۱ این حرف‌ها را برای آن عرض می‌نمایند که شما را به سر غیرت بیاورند تا کار خراب شود والا من انشاءالله در نوکری طوری راه نمی‌روم که خدا نکرده، خدا نکرده برای شما در دنیا خفت حاصل شود. باقی الامر همایون.^۲

از این مراسله معلوم است که امیر با این که چند بار از شاه اجازه ملاقات خواسته شاه از پذیرفتن درخواست او استنکاف داشته لیکن بالاخره امیر به توسط خانم عزّة‌الدوله زوجه خود و دیگران و نوشتن مستقیم به شاه از او اجازه حضور گرفته است. اما در این ملاقات تاریخی امیر با آن حال صراحت لهجه و خشونت بیان که زاده صداقت باطن و قوت ایمان بوده و از تأسفی که از ناسپاسی شاه و اطرافیان او داشته حکایت می‌کرده به تکلم پرداخته است.

از مضمون مکالمه امیر با شاه اطلاع دقیقی در دست نداریم ولی مسلم است که امیر در این مجلس گفتگو بیش از آن که در دفاع خود کوشیده و در رفع تکدر خاطر شاه نسبت به خود از در اعتذار و ظهور عجز و انکسار درآمده باشد به بیان خدمات مخلصانه خود به شاه و مملکت پرداخته و زحمات مستمر و فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌ها و مراتب صداقت خود را در این مرحله بیان کرده است. این خلاصه شرحی است که صاحب ناسخ‌التواریخ از تقریرات امیر در این مجلس که به زعم او گستاخانه و «بیرون از شریعت ادب» بوده به دست می‌دهد:

«امیر به عرض رسانید که این مملکت را من به نظام کرده‌ام و این همه کارهای صعب را به کام آورده‌ام، این دبیران و دفترخانه از من آراسته گشته است و این لشکر و قورخانه از من پیراسته شده، اگر من نباشم کیست که از بلدان ایران منال دیوان را

۱. معلوم نشد که اشاره به چه مطلبی است.

۲. اصل مراسله به خط امیر در مجموعه شماره ۲۴۹ متعلق به کتابخانه گلستان ضبط است.

ارتفاع دهد و در انحای حدود و اقصای ثغور حراست قلاع و بقاع کند، من بودم که متمرّدین درگاه را تباه کردم و از برای هیچ کس در ایران ملجأ و پناه نگذاشتم، امروز به جای پاداش مرا به کیفر مرد گناه نباید کرد و کار مملکت را تباه نباید داشت.»

ناصرالدین شاه از این قبیل بیانات امیر که البته از خشونت و غرور خالی نبود ولی از سر صدق و دلسوزی ادامی شد بیشتر برآشفته و گناهان امیر را به شکلی که مدعیان او قبلاً ساخته و پرداخته و ذهن ساده شاه را از آنها پر کرده بودند تکرار کرد و امیر دانست که شاه در راه دیگری سیر می کند و دمدمه مخالفان چنان در او مؤثر شده که دیده مصلحت بینش تیره و تار است و چنین پنداشته است که بقای تاج و تخت و حفظ جان او جز با کوتاه کردن دست امیر از کارها و سرپیچی از فرمان آن مرد صدیق میسر نخواهد شد. ناچار به خانه آمد و منتظر تقدیر آسمانی نشست.

در جزء اسناد وزارت خارجه کاغذی است به خط امیر در روی ورق بزرگ که سواد آن این است:

«این غلام از روز اول خود را ادنا [کذا] نوکر قبله عالم روحنا فداه می دانم و هیچ عزّتی در دنیا بر خود نمی دانم مگر بعد از فضل خدا به حکم و مرحمت پادشاه عالم پناه روحنا فداه و ملتزم هستم که از قرار فرمایش سرکار همایون اطاعت حکم همایون را در کمال رضا انشاء الله تعالی.

— این غلام به منصب و لقب امیر نظامی کمال شکرگذاری دارد،

— معلوم است که این غلام خوب و بد همه را مقدر آسمانی و بسته به حکم

همایون می دانم و از احدی در دل خیالی نکرده و ندارم، به نوکرهای پادشاهی به

عداوت رفتاری نخواهم کرد،

— اعتمادالدوله و مستوفی الممالک معلوم است با حکم همایون در همه محاسبات

باید مداخله داشته و هر وقت احضار به حضور برای حساب می شوند این بنده هم

همراه شرفیاب خاک پای همایون می شود،

— این غلام در این دولت ابد مدت هرگز اختیاری در عزل و نصب نداشته و بعد از

این هم استدعای چنین اختیاری نخواهم کرد، آشکار است که این قدرت مختصّ

ذات همایون است،

— این غلام ابداً در کار دول خارجه تحریراً و تقریراً مداخله نخواهم کرد و باید جمیع نوشتجات و سروکار آنها با وزیر دول خارجه باشد و این غلام را ابداً رجوعی نیست و همه باید به عرض خاک پای همایون برسد،

— هر که را شاهنشاه روحنا فدا به حکومتی مأمور فرمایند یا منصب به نوکرهای قدیم یا جدید یا ازدیاد موجب مرحمتی فرمایند این غلام را عرضی و جسارتی نخواهد بود،

— در امورات شهر طهران این بنده را مداخله نیست و بدیهی است باید همه خاکپای همایون عرض شود و حکم همایون صادر شود،
— و باید انشاءالله مردم عرایض خود را هر روز بی واسطه خاکپای همایون عرض نمایند،

— این غلام را ابداً تکلیف کرنش سابقاً به مردم نبوده و حالا هم چنین تکلیفی و خواهشی نخواهد بود،

— این غلام را انشاءالله فحش و نالایق به کسی نخواهد گفت و مردم را ابداً معلوم است حکم و قابلیت نداریم بترسانم، ترس و واهمه مردم باید با سیاست پادشاه روحنا فدا باشد،

— خدا و پیغمبر خدا شاهد است که دستخط همایون را مثل وحی منزل دانسته و از آداب نوکری که تعجیل جواب و زیارت را باشد کوتاهی نخواهم کرد،

— معلوم است باید جمیع حکام مطالب و نظم و ولایت را با چاپار خاکپای همایون عرض نمایند به شرط حیات به انجام رساند و معلوم است حد آن را ندارم که تخلف از حکم نمایم. تحریراً فی شهر محرم ۱۲۶۷.

این ظاهراً همان کاغذی است که سپهر می گوید که اعتماد آن را به عنوان صورت تقصیرات امیر به امضای او رساند و در حقیقت التزامنامه ایست که از امیر گرفته شد. اگرچه تاریخ این کاغذ به خط امیر «محرم ۱۲۶۷» است ولی مسلماً ۱۲۶۷ به جای ۱۲۶۸ سهوی است که در آن حال اضطراب بر قلم امیر رفته، به خصوص که چند روز قبل از این تاریخ واقعاً سال ۱۲۶۷ بوده و تازه ۱۲۶۸ شروع شده بوده. چه علاوه بر

آن که در محرم ۱۲۶۷ قدرت امیر در کمال استواری بوده و ابداً این گونه صحبت‌ها در میان نمی‌آمده در این کاغذ صریحاً امیر التزام می‌دهد که به شغل و لقب امیر نظامی اکتفا کند و دیگر در هیچ‌یک از امور داخلی و خارجی و مالی و شهری و ولایتی مداخله نداشته باشد. به علاوه صحبت از وزیر دول خارجه است و می‌دانیم که فقط در ماه رمضان ۱۲۶۷ است که میرزا محمدعلی خان شیرازی رسماً به این سمت معین گردید و قبل از آن این شغل را هم امیر شخصاً در عهده داشت.

در ابتدای امر ناصرالدین شاه و مدعیان امیر که در عزل او توطئه‌ها کرده بودند برای اقدام به این کار از مداخله نمایندگان خارجه در طهران بیم داشتند و نمی‌خواستند که این کار به شکلی صورت بگیرد که بهانه‌ای به دست ایشان بیفتد و از این طریق راه اعتراض و دخالتی برای آنان باز شود، به همین نظر بود که آن تقصیرنامه کذایی را برای امیر ساختند و به امضای شاه رساندند و پیش او فرستادند تا خود آنها را تصدیق کند و بعدها بگویند که امیر به این علل معزول شده و در حقیقت راه نافرمانی و ناسپاسی و خیانت و جسارت نسبت به مخدوم و ولی نعمت خود رفته است. سپهر می‌گوید که میرزا آقاخان پس از آن که آن تقصیرنامه را به امیر ارایه داد او را به امضای آن واداشت و از او اعتراف گرفت و به گفته او: «این بزرگ خدمتی بود که اعتمادالدوله تقدیم کرد تا اهالی دول خارجه گمان نکنند که ملک الملوک عجم هرگز ستم آغازد و چاکری را بی‌موجبی از محل خویش ساقط سازد!»

بعد از عزل امیر، ناصرالدین شاه مدت سه روز در انتخاب جانشینی برای صدراعظم معزول نتوانست تصمیمی بگیرد. میرزا آقاخان اعتمادالدوله که از مدت‌ها پیش برای نیل به این مقام اسباب چینی می‌کرد و خاطر مهدعلیا مادر شاه را هم به همه جهت نسبت به خود جلب کرده بود کباده این مقام را می‌کشید و به حمایت و طرفداری هیئت نمایندگی انگلیس در طهران نیز استظهار داشت، چه او چنان که سابقاً هم گفتیم از قبل از ورود ناصرالدین شاه به طهران و جلوس به سلطنت خود را تحت حمایت کلنل شیل وزیر مختار انگلیس قرار داده بود و از او حقوق و مستمری می‌گرفت.^۱

ناصرالدین شاه در واگذاری مقام صدارت به میرزا آقاخان تردید داشت چه به او فهمانده بودند که وزیر لشکر تحت‌الحمایه و جیره‌خوار انگلیس است و انتصاب چنین کس به چنین حال به صلاح او و کشور نیست. شاه سه روز میرزا آقاخان را در دربار معطل نگاه داشت و به او تکلیف کرد که یا صدارت عظمی را اختیار کند یا وابسته و تحت‌الحمایه وزیرمختار انگلیس باشد.^۱ میرزا آقاخان به وزیر مختار انگلیس مراجعه نمود و از او تکلیف خواست. کلنل شیل پیغام داد که به عقیده او حفظ حمایت انگلیس حتی بر تاج کیانی نیز ترجیح دارد، ولی اگر میرزا آقاخان به قبول صدارت مایل و مصرّ است اختیار با خود اوست.^۲

اما میرزا آقاخان که تمام مقدمات را برای حصول ریاست و وصول به صدارت تهیه کرده بود نتوانست و نخواست به آسانی فرصتی را که به این زحمت برای نیل به مقصود دیرینه فراهم آورده بود از دست دهد. به این جهت تصمیم خود را با نوشتن مراسله‌ای به شاه واضح ساخت و با نشان دادن میل قلبی خویش به قبول صدارت حمایت وزیرمختار انگلیس را از خود انکار و از آن تبرّی نمود و در حقیقت التزام‌نامه‌ای در این باب به شاه سپرد. این است عین مراسله‌ای که میرزا آقاخان به خط و مهر خود در این خصوص به ناصرالدین شاه نوشته:

«این چاکر قدیمی پدر بر پدر خانه‌زاد و نمک‌پرورده این آستان مبارک بود، محمدحسن خان مرحوم و آقامحمدشاه مرحوم و خاقان مغفور و شاه مرحوم مبرور [را] خودم و اجدادم به ارث خدمت کرده‌ایم به صداقت، و رعیت و نوکر و خانه‌زاد شاهنشاه روحی فداه هستم. کسی را یارای تخلف از این حرف و گفتار نیست و اگر خدای نکرده از این فدوی قدیمی جان‌نثار خیانتی دولتی سر بزند مورد مؤاخذه شاهنشاه روحی فداه باشم. لکن استدعای این چاکر این است اگر عرضی شود تحقیق شود و بعد از اثبات عقوبت شود. فی شهر محرّم ۱۲۶۸.»

۱. میرزا فضل‌الله وزیرنظام برادر میرزا آقاخان که احوال او در فصول گذشته گذشت در تذکره خود چنین می‌نویسد: «حضرت ظل‌اللهی جناب اعتمادالدوله میرزا آقاخان را در خلوت به حضور خواست و اتمام شرایط فرمود و از طرفین آنچه فرمایش و عرض بوده در عرصه شهود عرضه افتاد.»
۲. کتاب خانم شیل، ص ۲۴۹ - ۲۵۰.

در حاشیه همین کاغذ به خط میرزا آقاخان ایضاً مرقوم است: «این بنده درگاه در زیر حمایت هیچ دولتی به جز در ظلّ حمایت شاهنشاه ایران خلدالله ملکه نیستم و امید الطاف و مرحمت از این آستان مروّت نشان داشته و دارم.»^۱ در پشت این عریضه مهر بادامی شکل میرزا آقاخان که نقش آن «عبده آقاخان بن اسدالله» است خورده.

در روز یکشنبه بیست و دوم محرّم ۱۲۶۸ ناصرالدین شاه میرزا آقاخان را «به یک ثوب جبّه ترمه شمسّه مرصع به الماس و یاقوت مخلّع و به منصب وزارت کبری و صدارت عظمی مشرف فرموده به شخص اول ملقب داشت.»^۲

میرزا آقاخان پس از رسیدن به این مقام جلیل در قدم اول دانست که تا امیرکبیر زنده است او نخواهد توانست که به فراغت صدارت کند، چه دیر یا زود شاه و مردم به فرق عظیمی که بین دوره صدارت او و صدارت امیر هست پی خواهند برد و بالتّیجه او را از کار برکنار و امیر را دیگر بار بر مقام اول برقرار خواهند ساخت. حتی معروف است که میرزا آقاخان اقدام میرزاتقی خان را جزو شرایط صدارت خود قرار داده بود.^۳ از طرفی دیگر میرزا آقاخان چنان که می دانیم با مهدعلیا خصم دیگر دست یکی داشت و در حقیقت آن مرد محکوم این زن بود. این دو تن یقین داشتند که تا امیر در طهران مقیم است به هیچ وجه نمی توانند شاه را به نابود کردن او که تا این حد به پادشاه خود صمیمانه خدمت کرده و شاه نیز به او تعلق بسیار داشته وادارند. ناچار در صدد دور کردن او از پایتخت برآمدند و شاه را به هر حيله و وسیله بود به این کار مصمّم کردند به خصوص که ناصرالدین شاه قبلاً دو دستخط برای امیر فرستاده و در یکی از آنها به امیر اطمینان داده بود که با وجود عزل از صدارت باید به مراجع شاه مطمئن باشد و بداند که خاطر ملوکانه بر او بر سر شفقت است.

میرزا آقاخان و مهدعلیا برای اجرای نقشه خود شاه را واداشتند که به امیر، حکومت فارس یا اصفهان یا قم را تکلیف و او را در قبول یکی از این سه مقام مختار

۱. عین مراسله در مجموعه شماره ۲۴۹ کتابخانه گلستان مضبوط است.

۲. حقایق الاخبار، ص ۱۱۷. مرحوم فرهاد میرزا برای تاریخ انتصاب میرزا آقاخان این جزء از آیه شریفه را به عنوان ماده تاریخ یافته که: «تعز من تشاء» (کتاب زنبیل، ص ۳۵۹).

۳. کتاب صدورالتواریخ در جزء احوال امیر (نسخه خطی).

نماید. شاه نیز چنین کرد. اما امیر زیر بار نرفت و شاید اگر یکی از این تکالیف را می پذیرفت و چند صباحی از طهران دور می شد باز مجال آن که به صدارت برگردد فراهم می آمد. اما بدبختانه امیر که به حق بر جان خود می لرزید و می ترسید که با دور شدن از شاه دشمنانش او را تلف کنند از قبول این فرمان هم سر پیچید. عاقبت کلنل شیل وزیرمختار انگلیس با گرفتن اطمینان از شاه^۱ امیر را به قبول حکومت کاشان و ادار نمود و صدراعظم چند روزه پیش ایران که بی اغراق عالمی از هیبت و صلابت او می لرزید به ناچار حاضر شد که به قبول این مقام کوچک تن در دهد.

از این مراسله امیر خطاب به ناصرالدین شاه که ظاهراً در همین ایام نوشته شده چنین بر می آید که برادرش میرزا حسن خان وزیر نظام از ترس به خانه وزیرمختار انگلیس پناهنده شده بوده و امیر هرچه کرده نتوانسته است او را از آن جا بیرون بیاورد. برای آن که چون این خبر به گوش شاه برسد آن را جرم دیگری از امیر نداند خود تفصیل قضیه را به عرض رسانده. گویا همین پناهنده شدن وزیر نظام به وزیر مختار انگلیس موجب مداخله کلنل شیل در گرفتن تأمین جانی برای امیر بوده است. اینک سواد آن مراسله:

«قربان خاکپای همایونت شوم، جسارت است. چو آید به مویی توانش کشید چو برگشت زنجیرها بگسلید. باری معلوم است مقدر آسمانی در تمامی این غلام است. زیرا ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد. حالا در این کلبه خراب نشسته بودم دیدم خبر آوردند که وزیر نظام را شدت ویل گویی مردم و جبن واداشت کرده زحمت کشیده به خانه جناب وزیرمختار انگلیس رفته دو نفر آدم معتبر خود آقاهاشم و آقاعبدالحسین را فرستادم به هر زبان که به تصور آید بر این مرد خوانده شد واهمه نگذاشت حالا بیاید اول خواستم که به عرض خاکپای همایون نرسد بلکه تا صبح به هر طور است او

۱. از مراسله ای که وزیر خارجه انگلیس به کلنل شیل در اعتراض بر قتل امیر نوشته و ترجمه آن در آخر همین فصل نقل خواهد شد واضح می شود: «وثیقه های مؤکده به دستخط اعلیحضرت شاه» به شیل سپرده شده بود که به هیچ وجه به شخص او اذیت نرسانند. گوینو نیز می گوید که کلنل شیل بعد از یک سلسله مذاکرات طولانی موفق شد که شاه را فقط به خلع امیر از مناصب عالیّه او و فرستادن به حکومت کاشان راضی کند (مکاتبات گوینو ص ۷۱).

را بیرون آورم، اما از زبان بدگو که خانه من بیچاره را خراب کرد اندیشه کرده آن فرمایش صبحی دستخط همایون هم مزید و اہمہ این غلام شد کہ یقین خواهند فرمود کہ خود این غلام بی خبر نیست. لابداً با کمال روسیاهی جسارت بہ عرض می شود کہ اولاً از خدا مرگ می خواہم کہ این روزهای زیادتی را نینم، ثانیاً الحکم للہ بہ قضای آسمانی و حکم پادشاهی حاضریم. الامر همایون مطاع^۱» در پشت این مراسلہ دو مہر ہست یکی بادامی شکل: «عبدہ الرّاجی محمّد تقی» دیگری مربع: لالہ الااللہ الملک الحقّ المبین محمد تقی».

در این موقع حادثہ تأسف آور نابہنگامی رخ داد کہ کاملاً بہ ضرر امیر تمام شد و سوءظنّ شاہ را نسبت بہ او بیش از پیش کرد و جان امیر را جدّاً بہ خطر انداخت و آن این کہ گراف دالگوروکی وزیرمختار روس کہ ہمہ وقت از ایستادگی های سخت امیر در مقابل تجاوزات و تقاضاہای بیجای دولت روسیہ شاکی و ناراضی بود ہمین کہ دید امیر از کار برکنار شدہ و میرزا آقاخان کہ تحت الحمایہ انگلیس بود بر سر کار آمدہ از ترس آن کہ مبادا در عہد میرزا آقاخان منافع روسیہ تحت الشّماع منافع انگلیس قرار گیرد بہ حمایت امیر برخاست^۲ و در صدد برآمد کہ جان او را از خطر برہاند و امیدوار بود کہ اگر امیر زندہ بماند بار دیگر بہ سرکار اول برگردد.

گراف دالگوروکی بہ امیر پیغام فرستاد کہ او از منبع موثقی اطلاع یافته است شاہ در صدد کشتن اوست و راہ چارہ منحصر بہ پناہ آوردن بہ سفارت روس است. امیر از ترس جان بہ قبول این پیشنهاد تن درداد و گراف دالگوروکی چند تن از کارکنان سفارت را با عدّہ ای قزاق بہ حفظ خانہ امیر فرستاد و رسماً او را تحت حمایت خود گرفت. شاہ از این حرکت نسنجیدہ وزیرمختار روس سخت در خشم شد و بہ او پیغام داد کہ قزاقان خود را از دور خانہ ای کہ خواہر و مادر شاہ در آن منزل دارند بردارد و اگر این کار را نکند شاہ بہ جبر و عنف امیر را از اقامتگاہ خود بیرون خواہد کشید. دالگوروکی تسلیم شد و کارکنان سفارت و قزاقان روسی را از جوار خانہ امیر

۱. اصل مراسلہ بہ خط امیر در مجموعہ شماره ۲۴۹ متعلق بہ کتابخانہ گلستان مضبوط است.

۲. بہ قول گوینو در مقابل فعالیت سفیر انگلیس نپسندید کہ بہ کلی بیکار بماند بدون دستور پترزبورگ. [خط دکتر قاسم غنی].

برداشت و چون کلنل شیل هم دیگر مصلحت خود را در مداخله در کار امیر ندید امیر بیچاره بی یار و یاور و بدون مدافع و حامی در پنجه قدرت شاه و در معرض انتقام بدخواهان قرار گرفت و منتظر نشست تا ببیند چه تصمیمی درباره او اختیار خواهد شد.^۱ شرحی را که در باب مداخله دالگوروکی برای حمایت امیر و حفظ خانه او به توسط قزاقان نقل کردیم عین روایت واتسن مؤلف تاریخ ایران است که گوینو نیز خلاصه آن را در کتاب «سه سال در آسیا» نقل نموده^۲. اما ظاهراً در این روایت مسامحه و سوء تفاهمی راه یافته، چه خانه امیر با سفارت روس کاملاً مجاور یکدیگر بود به طوری که از بام یکی خانه دیگر دیده می شد و این دو منزل هر دو در محل کاخ دادگستری حالیه بین ارگ و خیابان جلیل آباد (خیابان خیام امروزی) قرار داشت. به همین علت اگر قزاقانی به حفظ و حمایت سفارت روسیه قیام می کردند در ظاهر و خارج چنین تصور می رفت که ایشان به حفظ و حمایت خانه امیر مشغول اند. البته دشمنان امیر که برای تیز کردن آتش خشم ناصرالدین شاه نسبت به این مرد از هیچ بدنفسی و زمینه سازی خودداری نداشتند این قضیه را هم با آب و تاب تمام به رخ شاه کشیدند و او را بیش از پیش متغیر و نسبت به امیر خشمناک ساختند.

ناصرالدین شاه بعد از این واقعه به تاریخ چهارشنبه بیست و پنجم محرم به موجب دستخطی امیر را «از پیشکاری دربار همایون و مداخله در امور داخله و خارجه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و غیر ذلک و کل اشغال و مناصبی که به او محول بود به کلی خلع و معزول کرد و بر حسب امر او از تمامی امور و مشاغل معزول و مسلوب الاختیار گردید^۳». سپس امر شد که او را تحت الحمایه به فین کاشان ببرند و در آن جا با مراقبت و مواظبت سخت عده ای سوار مقیم باشد.

سپهر، مؤلف ناسخ التواریخ می گوید در موقعی که امیر به حکومت کاشان منصوب شده بود «در انجمن امرای دربار بر زبان من بنده رفت که مملکت ایران با آن

۱. تاریخ واتسن ط ۴۰۰-۴۰۱.

۲. رجوع شود به آن کتاب ج ۱ ص ۲۷۱-۲۷۲.

۳. روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۴۲ پنجشنبه ۲۶ محرم ۱۲۶۸.

مساحت فسیح^۱ بر کبریای میرزاتقی خان تنگ آمد، عرصه کاشان که وادی خاموشان است با آن کبر و خیلاء^۲ چگونه بر خواهد تافت. بالجمله این معنی مکشوف است که شیر ژیان که میدان مرغزار درنوردیده در خانه مور نگنجد و نهنگ دمان که غواص بحر عمان بوده بن آب مصفی را برنسنجد. میرزاتقی خان از تقدیم این خدمت و اقدام به چنین حکومت تقاعد ورزید و از دور و نزدیک یار و یاور طلبید و هیچ کس در ایران یارای یاوری با او نداشت، چنان که میرزا یعقوب خان مترجم اول دولت روسیه^۳ مرا حدیث کرد که در سرای او رفتم و او را گفتم که اکنون که خاطر شاهنشاه ایران را به کردار زشت رنجه کرده و قلوب ایرانیان را به نحوی گزنده شکنجه داده ای روزی چند در تحت قبه امامزاده یا آستانه آزاده ای پناه گیر تا پادشاه از این خشم بازآید و باشد که سوی تو به مهر گراید. در پاسخ گفتم که من لوای حشمت کدام عالم بود که از پای درنیاوردم. امروز هیچ کس را در حق من قدرت شفاعت نتواند بود و مرا نیز با هیچ کس از این روی شفاعت نتواند رفت». کسی که مأمور حرکت دادن امیر به فین و مراقبت حرکات و سکناات او در طی سفر و در مدت اقامت در فین شد جلیل خان بیات بود که با یک صد سوار به این سمت منصوب گردید.

امیر را در روز پنجشنبه بیست و پنجم محرم ۱۲۶۸ از طهران به عزم فین کاشان روانه کردند. ابتدا شاه می خواست که او را تنها به آن جا بفرستند. اما عزة الدوله زوجه امیر از مصاحبت شوهر خود دست نکشید و جداً ایستاد که او و دو دختر خردسالش نیز با امیر به هر جا که او را می برند همراه باشد. مادر پیر امیر و میرزا احمد خان پسر ارشد او از زوجه اولش نیز در این تبعید با امیر همراه شدند.

خانم شیل در کتاب خود (صفحه ۲۵۱) چنین می نویسد: «چند روز بعد از عزل امیر در بیرون شهر طهران من تصادفاً در چند ذرعی قافله ای واقع شدم که روانه اصفهان

۱. فسیح: وسیع، فراخ. ۲. خیلاء: تکبر، بزرگ منشی.

۳. مقصود از این میرزایعقوب خان پدر میرزاملکم خان ناظم الدوله معروف است که اصلاً از ارامنه جلفای اصفهان بود و سه سالی از ابتدای عمر خود را در هند و بطاویه گذرانده و پس از مراجعت به ایران در خدمت سیمونیچ Simonitch سفیر روسیه داخل شده و مترجم آن سفارت خانه بود و بعدها مشیز و مشار میرزا آقا خان شد.

بودند. امیر و شاهزاده خانم عزّةالدّوله هر دو را در تخت روانی دیدم^۱ که قراولان دورادور آن را گرفته بودند. گویی تابوتی را به قبرستان می بردند. چنان از این منظره حزن آور در اندیشه افتادم که آرزو می کردم که تخت روان بسته را باز کنم و امیر بینوا را با زوجه جوان بیچاره و دو طفل خردسالشان با خود بردارم و به سفارت خانه ببرم.» حرکت امیر به فین اگرچه به ظاهر با بهت و جلال صورت می گرفت اما سراپا متضمن خفت و خواری بود و سربازان دستور داشتند از امیر منفک نباشند، از بی احترامی و درشت گویی خودداری نمی کردند و امیر ستم دیده با کسان خود به این وضع ناگوار به فین وارد شد و در اندرون باغ شاهی آن جا اقامت گزید.

فرمان ذیل^۲ حکم شاه است خطاب به مستحفظین در باب محافظت امیر و طرز اقامت او در کاشان و دستور معامله با آن مرد و کسانش:

«حکم محکم سرکار اقدس همایون شاهنشاهی روحی فداه است که تخلف نوزند، در باب محافظت نواب علیّه شاهزاده خانم و میرزاتقی خان و میرزا احمد خان و والده میرزاتقی خان همه اوقات مستحفظین با ادب و احترام حرکت کنند، هر گاه احدی از اینها فرار نمایند مستحفظین را سیاست بلیغ خواهند فرمود و باید قراولان ابداً داخل اندرون میان عیال نشوند و از پشت بامها نگاه به طرف اندرون نکنند، اما هرچه وقت دارند در محافظت بکنند جایز است و داخل اندرون نشوند و در بین راه هر گاه مکانی باشد که کالسکه عبور نکند مضایقه نیست، یک اسب کم دو آرام با یراق طلا و زین و برگ خوب بدون تپانچه و شمشیر و آلات حرب سوار شوند. هر گاه طبیعی لازم باشد برای معالجه هر کدام را خودشان بخواهند حاضر سازند و چنانچه میلشان به تفرج باشد پیاده مرخص هستند میان باغ یا صحرا - تفنگ دار، قراول، سرباز، یوزباشیها در کمال احترام همراه باشند و همچنین هر وقت میل نمودند از این قرار رفتار دارند و بعد از ورود به کاشان از بابت خدمت سرکار و

۱. گویا امیر و عزّةالدوله در کالسکه شخصی عزّةالدوله بودند و سپهر صریحاً به این مطلب اشاره می کند و می گوید که شاهزاده عزّةالدوله او را در کالسکه خویش نشیمن داد و از مضمون حکم شاه هم که بعد نقل خواهد شد واضح است که کالسکه داشته اند.

۲. سواد این فرمان در مجموعه شماره ۲۴۹ متعلق به کتابخانه گلستان موجود است.

نوکر از قبیل پیشخدمت و فراش و صندوقدار و ناظر و قهوه‌چی و آبدار و ساریبان و قاطرچی از این بابت سان دیده به همه جهات زیاده از صد نفر نباشد، هر گاه خدای نخواستہ ناخوشی عام مثل وبا و غیره اتفاق افتاد رؤسای مستحفظین اخبار خود را به عرض رسانده هر چه حکم شود از آن قرار رفتار شود. پس از ورود در کاشان از جمع عملہ جات و خدمتگذاران که سان دیدند التزام بگیرند که هر گاه به احدی از آحاد کاغذی یا سفارش یا پیغامی از جانب شاهزاده و میرزاتقی خان ببرند مورد مؤاخذه دیوان اعلی باشند و مأذون می باشند که آن شخص را حبس نمایند. حمّام هر اوقات که بخواهند بروند میان باغ فین حمّام هست، به اطلاع حضرات یوزباشی‌ها و قراول بروند و باید سرکار نواب علیّه شاهزاده و میرزاتقی خان و میرزا احمدخان به احدی کاغذ ننویسند به جز این که هر گاه مطلبی داشته باشند به خدمت جناب صدراعظم بنویسند. یوزباشیان به توسط چاپار روانه دارند والا نباید به احدی کاغذ بنویسند و نوکر و خدمتکار را برای شهر رفتن و بازار رفتن ابدأ ممانعت ننمایند و اما شب‌ها از نوکرها نباید متفرق باشند و به منزل خودشان باشند و ابدأ در اندرون و متصل به اندرون نوکرها شب‌ها نباشند، الا خواجه‌ها و خانه‌شاگردها که شب‌ها به جهت خدمت باشند. مجدداً التزام از نوکرها بگیرند که در راه هستند و به اتفاق می روند مثل نوکر متوقف کاشان حرکت نمایند. اسباب اسلحه نباید احدی از نوکرها در بین راه و توقف در کاشان در دست داشته باشند. آنچه اسلحه دارند کلاً باز نمایند. آنچه اسب سواری بدو داشته باشند باید در جل نمیدک مهتر باشد. نه خودشان و نه نوکرهاشان سوار نشوند.»

در تمام مدت چهل روزی که امیر در فین مقیم بود هیچ‌گاه از اندرون خارج نشد و چون می دانست که در قصد جان او هستند چنین تصور می کرد که تا با زوجه باوفای خود همراه است کسی نمی تواند به قتل او اقدام نماید. چه علاوه بر آن که شاهزاده خانم آنی از حفظ جان شوهر خود غفلت نخواهد ورزید شاه نیز از کشتن او در پیش چشم خواهر و در آغوش او خودداری خواهد داشت. امیر و مادر دلریش و زوجه جوان و سه فرزند او در این اندرون غم‌افزا مقیم بودند و از آن جا قدم بیرون

نمی‌گذاشتند. روزها را در اضطرابی هولناک می‌گذرانند و به اندک صدایی که از بیرون برمی‌خاست به دقت گوش فرا می‌دادند و به امید نجات به آن دل می‌بستند. اما افسوس که غالب اوقات امور بر خلاف امید و آرزوی ایشان صورت می‌گرفت و جز وحشت و اضطراب حاصل دیگری ایشان را به دست نمی‌آمد.

در ابتدای ورود به فین و اقامت در اندرون جلیل خان بیات با وجود حکم صریح شاه ظاهراً برای اقامه مراسم احترام ولی باطناً برای آزار به امیر و جلب منفعت قراولان تحت امر خود را دورادور اندرون حتی در اتاق‌های مجاور اتاق زنان مقیم کرده بود. وقتی نیز امر داد که سربازان چادرهای خود را بر بام‌های مجاور اندرون برپا کنند. امیر او را خواست و به او فهماند که با این وضع زن‌های حرم و خواهر شاه دائماً به چشم مردم نامحرم دیده خواهند شد و این عمل زشت است. جلیل خان با گرفتن مبلغی گزاف چادرها را برداشت.^۱

ریشارخان در یکی از مراسلات خود (به تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۵۲ مطابق با ۲۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۸) به یکی از دوستان خویش مقیم جزیره رُدس چنین می‌نویسد:

«تقریباً دو ماه است که شاه امیر را غضب کرده او را به کاشان فرستاده بود. در آنجا فراش‌های شاهی که مستحفظ او بودند خیلی بدرفتاری کرده او را اذیت می‌نمودند و بالاخره برای آن‌که کارش را تمام بکنند علی‌خان فراشباشی را برای قتل او روانه داشتند.»

همین ریشارخان در همین مراسله می‌نویسد:

«تمام بزرگان و اعیانی که امیر دست آنها را تا حدی کوتاه و ناخن‌های ایشان را چیده بود آرام ننشسته و با وجود آن‌که بعد از عزل امیر چیزهایی را که او داشت ضبط کرده و هر کدام سهمی برده بودند باز کاری کردند که شاه را از امیر خوفناک نموده و کاملاً این جوان نادان را ترسانند. ذهنی شاه نمودند که امیر می‌خواهد عنان قدرت را در دست گرفته و شاه را از تخت پایین آورده خود به جای او بنشیند. اگرچه اطرافیان شاه فقط بر این بودند که امیر را از مقام خود خارج کرده در گوشه‌ای بنشانند ولی شاه

به قدری ترسیده بود که به این مرحله اکتفا نکرد و تا وقتی که او را نکشت شب خواب راحت نمی کرد.^۱

در مراسله دیگری که ریشارخان (به تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۸۵۲ مطابق پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۸) به یکی از دوستان خود به ارزنة الروم نوشته می گوید:

«هنوز به طهران برنگشته بودم که شاه امیر را مغضوب نموده به کاشان فرستادند. در آن جا به این بیچاره تمام انواع و اقسام اذیت های روحانی و جسمانی را وارد آوردند. شاه جمعی از فراشان و گماشتگان خود را همراه او فرستاد و می دانید ترتیب رفتار ایرانی ها درباره کسی که سابقاً از او می ترسیدند و حالا تسلط بر او پیدا کرده اند از چه قرار است. به او لساناً و عملاً فحش داده و کسانی که در روی بام بودند وقتی که اتفاقاً امیر قدمی بیرون باغ می نهاد زیاله و کثافات به سر او فرو ریخته بعضی دیگر از مستحفظین او فریاد زده می گفتند وقتی که وزیر بودی از گرسنگی ما را می کشتی و حالا که معزول شدی ما باید محض محافظت تو از سرما تلف بشویم.»^۲

ناصرالدین شاه و دشمنان امیر با این که او را به این فاصله بعید از پایتخت فرستاده و در حقیقت دست او را از تشبث به هر اقدام و از مداخله در هر کار بسته بودند باز آنی از شدت رعب از او غافل نمی نشستند. مثل این که می ترسیدند او باز به وسیله ای برگردد و با آن تندی و صلابت که در او دیده و شناخته بودند از ایشان انتقام بکشد. به همین نظر دائماً چاپار پس از چاپار برای تفتیش احوال امیر و فرمان بعد از فرمان برای مزید مراقبت در حال او روانه کاشان می داشتند.

از جمله کارهایی که درباریان در ایام اقامت امیر در فین به آن دست زده بودند و از آن غرضی جز آزار آن مرد دورافتاده نداشتند دادن اجازه و نوشته و مرخصی بود به کسانی که بر امیر دعاوی حسابی داشتند و به همین نیت ایشان را به اسم تفریغ حساب روانه فین می کردند تا حساب خود را با او در آن جا برسند.^۳

در مدت اقامت امیر در باغ فین اطلاعی به دست نیامد که آیا او در این فاصله اقدام و تشبثی برای نجات خود کرد یا نه و آیا عزة الدوله به جهت تحصیل این توفیق به

۱. یادداشت های ریشارخان در جزء مقالات گوناگون دکتر اعلم الدوله تقفی ص ۸۴-۸۵.

۲. ایضاً ص ۸۷. ۳. روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۵۰ (پنجشنبه ۲۳ ربیع الاول ۱۲۶۸).

مادر و برادر خود توسلی جسته است یا نجسته. چون پای جان در میان بود هیچ بعید نیست که این دو تن به خیال اقدامی افتاده باشند. اما چون راهی برای اقدام نداشته و از هر جانب وسیله تشبث و عرض حال برایشان بسته بوده اگر هم خواسته‌اند کاری در این زمینه بکنند موفق نیامده و ناله و استغاثه آنان به کسی که مؤثر و مفید باشد نرسیده است. امری که مسلم است این که عزةالدوله با شهامت و وفای مردان مرد در حفظ شوهر یگانه خود از هیچ احتیاط خودداری نمی‌کرده و پیوسته مراقب و مواظب او بوده چنان که هر روز صبح‌ها چون قراولان برای اطمینان از آن که امیر شبانه نگرینخته باشد به در اتاق او می‌آمدند و او را به بیرون می‌خواندند همین که امیر برای نمایاندن خود بیرون می‌آمد عزةالدوله قبل از امیر آن جا حاضر شده و عازم آن بود که امیر را به هر جا که بخواهند ببرند با او همراه باشد^۱. به علاوه او هیچ وقت نمی‌گذاشت که امیر غیر از تخم مرغ یا غذاهای دیگری که به آنها اطمینان داشت تناول کند، از ترس آن که مبادا او را مسموم کنند و هر غذا که برای امیر تهیه می‌شد خود جهت مزید اطمینان قبلاً از آنها می‌چشید.^۲

اگرچه در مدت اقامت امیر در فین دشمنان او برای افنایش از هیچ‌گونه اقدام و بدگویی در حضور شاه از پای نمی‌نشستند لیکن شاه از امضای حکم قتل او احتیاط و بیم داشت و به این کار رضا نمی‌داد. حتی به گفته گوبینو شاه به اصرار ایشان دو بار حکم قتل امیر را داده و لغو کرده بود.^۳ امری که بهانه نوری به دست خصمان امیر داد و شاه را بالاخره در امضای فرمان قتل او مجازم کرد اقدام بی‌رویه دالگوروکی بود که اگرچه از روی نهایت صفا و صمیمیت برای نجات امیر می‌کوشید اما چون عمل او با تدبیر و احتیاط انجام نگرفت به بدبختی و کوتاه کردن دوره عمر امیر کمک کرد. به این معنی که دالگوروکی بعد از آن که در اقدامات سابق برای حمایت امیر مغلوب شد نتیجه عملیات خود را با اظهارنظری در باب امیر به وزارت خارجه روسیه فرستاد و در این ایام که چند روزی به موعد رسیدن جواب راپورت او از روسیه بود همه جاد در طهران علناً به همه کس می‌گفت که به محض وصول قاصد با تعلیماتی که به او خواهد

۱. تاریخ واتسن صفحه ۴۰۳.

۲. مقالات گوناگون دکتر اعلم‌الدوله تقفی ص ۸۷ و کتاب خانم شیل ص ۲۵۱ و تاریخ واتسن ص ۴۰۳.

۳. کتاب سه سال در آسیا، ج ۱، ص ۲۷۳.

رسید به دوره تیره روزی امیر خاتمه خواهد بخشید. دشمنان امیر به شاه چنین فهماندند که باید کار او را قبل از موعدی که دالگوروکی جهت رسیدن قاصد معین کرده ساخت تا همین که قاصد رسید و درخواست دولت روسیه را برای گرفتن تأمین جانی جهت امیر آورد شاه به دادن جواب ردّ مجبور نشود و به عواقبی که ممکن است از این رهگذر ناشی شود دچار نیاید. این بود که شاه فرمان قتل امیر را بالاخره امضا کرد.^۱ گوبینو گوید:

«در این ایام در دربار مردی بود^۲ که در مقابل هر بی تصمیمی یا بهتر بگوییم هر اظهار دشمنی که شاه نسبت به کسی نشان می داد اصرار شدیدی ظاهر می کرد. این مرد که در عهد محمدشاه در دربار مقامی جلیل داشت مورد بی مهری صدراعظم وقت واقع شد و هرچه داشت صدراعظم از او گرفت و مرد به نکبت و مخاطره افتاد. چاره کار خود را در دوری از دربار دید و به حج رفت و پس از چندی با عنوان حاجی برگشت. هنگامی که ناصرالدین شاه بر تخت نشست امیر نظام این درباری دیرینه را به خدمت خواست و به او مشاغلی وا گذاشت تا آن که به یکی از مراتب مهم ارتقاء یافت. این مرد به ظاهر هیچ علت نداشت که نسبت به ولی نعمت خود تا این حد کینه ورزی کند و داوطلب عملی شود که شرح آثار آن را ذیلاً خواهید خواند. در یک مجلس ملاقاتی که در آن شاه به تندی و تیزی تمام صحبت می کرد بالاخره از او حکم قتل امیر را به زحمت زیاد گرفتند و به دست این مرد دادند. او به عجله به خانه خود آمد و دو میر غضب خواست و به ایشان گفت که بلا تأمل دو اسب تهیه کنند و برای سفر در خدمت او حاضر باشند. خود او لباس های معمولی خود را کند و لباسی آخوندی با عمامه ای سفید پوشید. در سر طویله او اسبی بود که به سرعت دو امتیاز داشت. آن را خواست و چون پا در رکاب گذاشت مأموری از دربار پیش او رسید و به او گفت که حسب الامر باید به خدمت شاه برسد و اصغاری^۳ او امر ملوکانه کند.^۴ چون یقین داشت

۱. تاریخ ایران واتسن ص ۴۰۲.

۲. یعنی حاجی علی خان فراشباهی.

۳. اصغا: شنودن، گوش سپردن.

۴. آقای غلام حسین خان صاحب اختیار از قول ناصرالدین شاه می فرماید که: شاه مکرر می گفت من راضی به قتل امیر نبودم. میرزا آقاخان و سایرین کردند. حاجی علی خان را مأمور کردند من فرستادم که صبح مرا ببیند و برود گفتند رفته است.»

که شاه راضی به قتل امیر نیست جداً از رفتن پیش شاه امتناع نمود و به تندی اسب خود را به دو آورد و به دو میر غضب حاضر رکاب هم دستور داد که به هر سرعتی که می توانند همراه او بشتابند.^۱

ضمیمه

سواد کاغذ میرزا آقاخان نوری به صدر دیوانخانه وزیر مختار ایران در روسیه:
 «جناب مقرب الخاقانا، مخدوما این اوقات جناب جلالت مآب غراف نسلرود در باب محروم میرزاتقی خان شرح مفصلی به جناب کنیاز دولغاروکی (دالگوروکی) نوشته اند. جناب مشارالیه ترجمه شرح مزبور را به طور محرمانه به مطالعه اینجانب رسانید، پس گرفت نگذاشت نسخه برداشته شود، لیکن در جمیع مجالس طهران محرمانه خواندند، هر چند جواب فقرات مندرجه شرح مزبور را اجمالاً مشارالیه بالمشافهه^۲ اظهار داشت ولی از آن جایی که بر اولیای دولت علیه به تدریج محقق شده است که این وزیر مختار هیچ وقت مطالب و سخنان اولیای این دولت و وقایع اتفاقیه این مملکت را بدون کم و زیاد به اطلاع اولیای بهیبه نمی رساند لابد به تحریر این مراسله می پردازد که آن جناب هم ترجمه این را به طور محرمانه به مطالعه جناب جلالت مآب غراف نسلرود برسانید. مرحوم میرزاتقی خان یک سال بود که به واسطه غرور بی اندازه و بعضی طرز و طورهای بی ادبانه خود بندگان شاهنشاهی روحی فداه را رنجانیده بود. رأی مبارک بر این قرار گرفت که از تسلط او قدری کم نماید و به منصب و شغل امیر نظامی قانع فرمایند و چنانچه بر همگی معلوم و مشخص است آن مرحوم از شدت غرور شغل مزبور را قبول نکرد. بندگان ولی النعمی حکومت کاشان را به او تکلیف فرمودند که با عیال خود برود چندی در آن جا باشد تا از غرور بیفتد و راضی به شغل امیر نظامی شود باز متعذر به عذری شده و در اطاعت حکم همایون تأمل ظاهر نمود. در خلال این احوال جناب کنیاز دولغاروکی که تا آن روز متصل از او اظهار رنجش می نمود و در جمیع مکاتبات خود و در جمیع مجالس از غرور و

۲. بالمشافهه: گفتگوی رودر رو.

۱. کتاب سه سال در آسیا ج ۱، ص ۲۷۴-۲۷۵.

شیوه و شعار او شکایت‌ها داشت و همیشه به اعلیحضرت شاهنشاهی پیغام‌ها می‌داد که اعلیحضرت امپراطوری به علت پیشکاری میرزاتقی خان نزدیک است از دوستی اعلیحضرت پادشاهی چشم‌پوشد و جواب ندادن اعلیحضرت پادشاهی را دلیل قول خود قرار می‌دادند ناگهان صاحب‌منصب‌های سفارت را با قزاق‌ها به خانه میرزا تقی خان فرستاد و اعلام کرد که میرزاتقی خان در پناه اعلیحضرت امپراطوری می‌باشد، اعیان این دولت که همگی دل‌پر خون از میرزاتقی خان داشتند به حضور مبارک رفته عرض نمودند که رفتن و بودن صاحب‌منصب‌ها و قزاق‌ها در خانه‌ای که علیاحضرت مهدعلیا و نواب علیّه عالیّه همشیره شاهنشاه تشریف دارند به هیچ وجه با شأن دولت درست نیست و نیز عرض کردند جمیع نوکرها و اهالی دارالخلافه از این معنی برآشفته‌اند و عنقریب غوغا و بلوای عظیم برپا خواهد شد. بندگان شاهنشاهی از مشاهده این حرکات کنیاز دولغاروکی و شورش خلق به حدی متغیر شدند که خواستند همان ساعت به جهت رفع غائله حکم به سیاست میرزاتقی خان فرمایند. اینجانب عجزها کردم، التماس‌ها نمودم، رفع معرکه را به طور خوش تعهد نمودم تا قدری قلب مبارک آرام گرفت. به تعجیل تمام جناب وزیرمختار را به توسط کسانش از مراتب تغیر طبع مبارک و از معایب و در خطر بودن صاحب‌منصب‌ها و قزاق‌ها در خانه‌ای که سرکار مهدعلیا و نواب علیّه عالیّه همشیره شاهنشاه تشریف داشته باشند آگاه نموده خواهش کردم که هرچه زودتر صاحب‌منصب‌ها و قزاق‌ها را بیرون آورد بهتر است. بندگان شاهنشاهی هم از جانب خود مقرب‌الخاقان محمد حسن خان سردار را مأمور فرمودند که نزد جناب مشارالیه رفته بگویند به چه حق و به چه ضرورت صاحب‌منصب‌ها و قزاق‌های خود را به خانه‌ای فرستاده‌اند که والده و همشیره من آنجا هستند، پیشکارم را که جامع و محرم اسرار خانگی و خارجی است در پناه دولت و خود می‌گیرید، این همان میرزاتقی خان است که متصل از او شکایت داشتید و طالب دفع و رفع او بودید و در روز شورش سربازها در حضور آمده عرض می‌کردید که کربلای معلی بسیار وسیع است او را روانه عتبات عالیات نمایید، حالا چه واقع شده است که به جهت خاطر او پایتختم را مغشوش کرده‌اید، ما که به جز

قبول کردن حکومت کاشان تکلیفی به او ننموده‌ایم. جناب معظم‌الیه از پیغامات بندگان شاهنشاهی ملتفت عیب حرکاتش شده صاحب‌منصب‌ها و قزاق‌های خود را پس طلبید. پس از این حکایت بندگان شاهنشاهی باز فرمودند که حکومت کاشان را به میرزاتقی خان خواهیم داد مشروط بر این‌که او التزامی به این مضمون به شهادت دو وزیر مختار بدهد که بی‌اذن اولیای دولت از خاک کاشان جایی نرود و در خانه سفر او قونسول‌های خارجه پناه نبرد و مایه مرارت نشود و فرمودند منظور از این التزام این است که از میرزاتقی خان مطمئن باشیم که مستظهر به دیگری نیست. هرچه بعد از این التفات بکنیم و نوازش نماییم ممنون ما باشد نه ممنون غیر. میرزاتقی خان التزام را نوشته نزد جناب وزیر مختار انگلیس فرستاد و خواهش نمود که شهادت خود را بنویسد. جناب مشارالیه بلا تأمل شهادت خود را نوشت. وقتی که نزد کنیاز دولغارو کی فرستادند شهادت نوشت. از این‌که شهادت نوشت بندگان شاهنشاهی متشکی شدند صلاح ندانستند به فارغ‌البالی او را به حکومت کاشان مأمور فرمایند. هرچه به توسط عالیجاه غراف صاحب به جناب مشارالیه پیغام دادم که اگر این شهادت را ننویسد رفع تشکیک شاه نخواهد شد و میرزاتقی خان تلف خواهد شد اگر دوست او می‌باشد مثل وزیر مختار انگلیس دو کلمه شهادت بنویسد جناب مشارالیه به هیچ وجه اعتنا به پیغامات خیرخواهانه من نکرد سهل است هر روز شهرت داد که عنقریب اعلیحضرت امپراتوری میرزاتقی خان را در پناه خود خواهد گرفت. این نوع سخنان وزیر مختار را دشمنان میرزاتقی خان غنیمت شمرده هر روز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی را در اندیشه تازه انداختند. شاه جوان به تشویش این‌که مبادا کار میرزاتقی خان هم مثل نواب بهمن میرزا شود و در پناه دولت بماند آن وقت اولیای دولت روسیه اصرار نمایند که یگانه همشیره شاه را با همه دولت و جواهر برداشته به خاک روس برود و املاک آذربایجان را به تصرف قونسول روس بدهد لابد حبس او را محکم کردند و به جهت آسودگی خیال خودشان و جمیع اعیان دولت به کلی چشم از او پوشیدند. عالیجاه موسیو جان از اول تا آخر مطلع می‌باشد و می‌داند که چقدر در استقرار شغل آن مرحوم و استخلاص او کوشیدم. عالیجاه غراف صاحب شاهد من

است که جناب کنیاز دولغارو کی حرف مرا نشنید و الاً به طور عزت دو سه ماه در کاشان حکومت می کرد و تا به حال دوباره بر سر شغل و منصبش می آمد و هرگز کار به این جا نمی رسید. خداوند انصاف به کنیاز دولغارو کی بدهد که اکثر بزرگان ایران را در این مدت هفت سال یا به دوستی تمام کرد یا به دشمنی. شکی نداریم که اگر بیش از این در این مملکت بماند بیشتر از گذشته ها یادگار باقی خواهد گذاشت، باری توقع اولیای دولت این است که اعلیحضرت امپراتوری نظر به جوانی شاه روحانفداه و نظر به مقتضای تفصیل که نگارش رفت مکنون خاطر مبارکشان را نسبت به اعلیحضرت پادشاهی تغییر بدهند. بلکه توقع داریم که اولیای دولت بهیّه اعتقاد خود را که از کاردانی و مال بینی کنیاز دولغارو کی دارند تغییر بدهند و چنانچه یک نفر سفیر بی غرض را مأمور فرمایند در حرکات خودشان دو دولت دوست را مرعی دارد و باطناً مایل به استحکام دوستی میان دولتین باشد یقین دارم که صلاح مملکتین و منظورات اعلیحضرت امپراتوری که اعتلاء و ارتقاء این دولت و آسایش اهالی ایران است به خوبی به عمل آید و روز به روز بر حق اعتقاد آن اعلیحضرت افزوده شود. چنانچه کنیاز دولغارو کی باز مدتی در این مملکت توقف نماید نمی دانم با این همه دلتنگی که بندگان شاهنشاهی نسبت به او شخصاً به هم رسانیده اند و با این بی احتیاطی و بی مبالاتی جناب مشارالیه کار من و سایر نوکرها به کجا خواهد انجامید.»

از اسناد وزارت امور خارجه

فصل یازدهم

۱

تفصیل قتل امیر

ابتدا برای آن‌که وضع تاریخ‌نویسی در دوره قاجاریه بر خوانندگان محترم واضح شود لازم می‌دانیم آنچه را که مورخین متملق و جبان آن دوره در باب این واقعه عظیم یعنی قتل امیر نوشته‌اند عیناً نقل کنیم و سپس به روشن ساختن حقیقت قضیه پردازیم: سپهر در ناسخ‌التواریخ چنین می‌نویسد:

«پس از یک اربعین که میرزاتقی خان در قریه فین روز گذاشت از اقتحام^۱ حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگستان پای تا فرازشکم رهین ورم گشت و شب شنبه هجدهم ربیع‌الاول درگذشت.»

در مراسله‌ای که میرزا آقاخان نوری به میرزا محمدحسین خان صدر دیوانخانه وزیرمختار ایران در روسیه نوشته می‌گوید: «بیچاره میرزاتقی خان امیرنظام سابق در فین کاشان به ناخوشی سینه‌پهلوی وفات کرد و مرحوم شد، خدا بیامرزد. تف بر دنیا و این عمرهای او.»^۲

هدایت در روضة‌الصفای ناصری گوید:

«به واسطه تسلط نعم و تغلب سقم در شب شنبه هجدهم ربیع‌الاول جهان فانی را

بدرود کرد.»

۱. اقتحام: بی‌فکر و اندیشه به کاری دست زدن.

۲. از مجموعه مراسلات وزارت امور خارجه.

در روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۵۰ (پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول ۱۲۶۸) چنین مرقوم است:

«کسانی که با میرزاتقی خان حساب و معامله داشتند به جهت تفریغ حساب خودشان به اجازه و نوشته مرخصی اولیای دولت علیه روانه فین شده بودند، از قراری که آن آدم‌ها مذکور داشتند و خود میرزاتقی خان هم کاغذ به خط خودش نوشته بود این روزها به شدت ناخوش است. غلامی از غلامان عالیجاه جلیل خان یوزباشی هم که یکشنبه نوزدهم این ماه از فین وارد دارالخلافه شده مذکور داشت که احوال خوشی ندارد. صورت و پایش تا زانو ورم کرده است موافق این اخبار چنان معلوم می‌شود که خیلی ناخوش باشد و می‌گویند که از زیادی جُبِن و احتیاطی که دارد قبول مداوا هم نمی‌کند و هیچ طبیبی را بر خود راه نمی‌دهد.»

همان روزنامه در شماره ۵۲ (پنجشنبه هفتم ربیع الثانی ۱۲۶۸) می‌نویسد:
«میرزاتقی خان که سابقاً امیرنظام و شخص اول این دولت بوده در شب شنبه هجدهم ماه ربیع الاول در کاشان وفات یافته است.»

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در جلد سوم منتظم ناصری (ص ۲۱۵) در ضمن وقایع سال ۱۲۶۸ با نهایت سادگی و بی‌اطلاعی ساختگی چنین می‌نویسد:
«میرزاتقی خان که سابقاً امیرنظام و شخص اول دولت بود در قریه فین کاشان وفات کرد.» در مرآة البلدان ناصری (ج ۲ ص ۱۰۱) در خصوص همین واقعه چنین می‌نویسد: «در این سال که ۱۲۶۸ است میرزاتقی خان که سابقاً شخص اول این دولت ابد انتظام بود در کاشان وفات کرد.»

از کتبی که به فرمان ناصرالدین شاه تألیف شده و در عهد او نیز به چاپ رسیده (در ۱۲۸۴) تنها کتاب حقایق الاخبار تألیف میرزا جعفر حقایق‌نگار خورموجی حقیقت قتل امیر را به اختصار ولی به وضوح تمام بیان کرده می‌نویسد که: «پس از مدت یک اربعین بر حسب صوابدید امنا و امرا فنایش بر بقایش مرجح گردید. حاجی علی خان فراشباشی به کاشان شتافت. روز هجدهم ربیع الاول در گرمابه بدون ظهور عجز و لابه ایادی که مدتی متمادی از یمین و یسار اعادی و اشرار را مقهور و خوار

می داشت فصّاد دژخیم نهاد اجل به قصد یمین و یسارش پرداخته به دیار عدمش روانه ساخت.»

حقیقت قضیه همین است که مرحوم حقایق نگار با جرأت و شهامت مخصوص آن را در عهد ناصرالدین شاه قریب پانزده سال پس از قتل امیر نگاشته نه آن که مورخین قبل از او از ترس شاه یا از راه غرض ورزی به رشته تحریر آورده اند. اینک تفصیل بیشتری در باب آنچه حقایق نگار خلاصه آن را به دست داده:

در کتاب صدورالتواریخ که تاریخی است از صدور یعنی صدراعظم های عهد قاجاریه و آن را در سال ۱۳۰۹ به نام و به دستور وزیر انطباعات وقت محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (پسر حاجی علی خان فراشباهی قاتل امیر) مرحوم میرزاحمدحسین فروغی اصفهانی و مرحوم میرزاغلامحسین ادیب از کارکنان اداره انطباعات و از زیردستان اعتمادالسلطنه مذکور برای میرزا علی اصغر خان امین السلطان نوشته اند این جمله در باب کیفیت قتل امیر مذکور است^۱:

«چون خواستند صدارت را به میرزا آقاخان دهند او اعدام میرزاتقی خان را جزو شرایط صدارت خود قرار داد تا کار او قوامی پیدا کند. جمعی از وزراء و امراء هم در این باب همداستان شدند و بیم آن کردند که اگر میرزاتقی خان در حیات ماند شاید روزی دوباره به صدارت برسد و در ملت و دولت و وضع و شریف آشوب اندازد و به این ملاحظات یک یک خیانت ها و خیالات باطله او را در حضور همایونی بیان کردند و افعال قبیحه او را مجسم نمودند، لهذا خواستند که امین دولت خواهی را که واقعاً روی دل با دولت داشته باشد و به وعد و وعید و ایثار مال میرزاتقی خان فریب نخورد در کاشان فرستند تا او را دفع دهد و خیالات همگان را آسوده سازد. در رفتن

۱. نسخه اصل این کتاب جزء کتابخانه مرحوم میرزاحمدعلی خان ذکاءالملک فروغی فرزند ارشد مرحوم میرزاحمدحسین فروغی بود و آقای دکتر غنی از روی آن نسخه ای جهت خود برداشته اند. قسمتی از عباراتی را که از روی یک نسخه از آن کتاب در متن نقل شده در اصل نسخه مؤلف اصلی یعنی مرحوم میرزاغلامحسین ادیب قلم زده و ظاهراً عرض آنها را بر اعتمادالسلطنه صلاح ندانسته است.
* از این جا که به ستاره نموده شده تا آخرین قسمت منقول در اصل نسخه به نام مرحوم میرزا غلامحسین ادیب باطل شده است.

بعضی اطمینان نبود و احتمال داشت که کشف راز کند یا فریفته مال شود و برخی دیگر که امین بودند چنان جرأت و قدرت نداشتند که با تقویت و حمایت حضرت علیّه عالیّه عزّه الدوله که رعایت حرمتشان بر بندگان فرض است اقدام به این کار نمایند و احدی را در صورتی که یکی از اخوات سلطنت در حفظ چنین مغضوبی کوشش داشته باشد باید به تدبیر کاری کرد که رعایت حرمت و ادب شده باشد و مقصود هم به عمل آید. خلاصه قرعه این خدمت را که فایده عمومی داشت به نام والد مؤلف مرحوم حاجی علی خان اعتماد السلطنه زدند و او در آن هنگام از جان نثاران دولت و وزرای بزرگ دربار بود و فراشباشی گری داشت. محض امتثال امر دولتی چند نفر از عوانان و دژخیمان همراه برداشته به چاپاری روانه کاشان شد. قبل از وصول به کاشان خبر دادند که یک نفر از همراهان مرحوم اعتماد السلطنه به جلو رفته به امیر مژده داد اینک مهیا باشید که خلعت نجات از طرف دولت برای شما می رسد و حامی خلعت فلان روز وارد می شود و باز به صدارت خواهید رسید. چون قبل از وقت بعضی تدبیرات دیگر هم به کار رفته بود لهذا امیر بنا بر آن قراین و بنا به مستدعیات خود این سخن را باور کرد و ترتیب مجلسی داد. در روز موعود به حمام رفت که به پاکیزگی بیرون آید و خلعت پوشد و تا آن زمان امیر از اندرون بیرون نمی آمد. در این روز حضرت علیّه عالیّه عزّه الدوله دامت شوکتها امیر را از رفتن به حمام ممانعت کردند و فرمودند از من جدا مشو و صبر کن تا خلعت در رسد و دستخط همایونی زیارت شود، آنگاه از روی اطمینان هر چه می خواهی بکن و هر جا می خواهی برو. امیر بیان کرد که شما آسوده باشید، از تقصیرات من گذشته اند و امروز دولت مرا برای خدمت لازم دارد، البته خلعت مرحمت برای من خواهد رسید. این بگفت و گماشتگان خود را از برای تشریفات و تدارکات خلعت پوشان برگماشت و خود به حمام رفت. مرحوم اعتماد السلطنه از راه در رسید و خستگی نگرفت و دانست که تأخیر در این کار موجب آفات است. از امیر استفسار کرد گفتند به حمام است. فوراً با یک دو تن وارد حمام شد و در حمام را بست و گماشته امیر که در سرینه حمام بود وحشت کرد. اعتماد السلطنه گفتند اگر حرکت کردی و صدایی بلند ساختی

هر آینه به حکم دولت سر خود را به باد خواهی داد، از ترس دم در کشید و خود مرحوم اعتمادالسلطنه با یکی دو نفر در اندرون حمام وارد شد. امیر را نشسته دید، به همان دستور سابق شرط ادب به جا آورد. امیر چون او را دید دانست که کار دگرگون است و امروز اعتمادالسلطنه باید انتقام مظلومان بکشد. آه مظلومان اثر کرده و روز مکافات پیش آمده است. فوراً به مرحوم اعتمادالسلطنه گفت دانستم برای چه کار آمده‌ای، اما شما چرا مأمور این کار شده‌اید. اکنون که کار به این جا کشیده شده است هرچه از زر و جواهر و نقود که بخواهی می‌دهم، لحظه‌ای به اهمال بگذران و وسیله بساز که سرکار عزةالدوله ملتفت شود و به نجات من بشتابد. در این صورت با حضور او از کشتن من معذور خواهی بود و محض حرمت اخوات سلطنت مجبور هستی معافم داری و به رهایی من به هزار گونه نعمت می‌رسی. امنای دولت هم که غیب نخواهند دانست و عذر شما مسموع بوده طرف مؤاخذه نخواهی شد و به پنهانی به مالی وافر می‌رسید. اعتمادالسلطنه جواب داد این راز پنهان نخواهد ماند. همه می‌دانند که من وارد حمام شده‌ام و هر حیلتی که به کار برم خیانت من به دولت معلوم خواهد شد و سرم به باد می‌رود. میرزاتقی خان گفت به کلی از رفتن طهران چشم پوش. هرچه مال و جواهر دارم همه را به تصرف شما می‌دهم و سرکار عزةالدوله هر طور باشد نمی‌گذارد که کسی قصد ایذاء ما نماید. روزگاری در این جا به سر می‌بریم و منتظر می‌شویم که شاید باز اسباب خیری فراهم آید و هر دو به مشاغل عمده برسیم و الا با کمال استغنا با این همه مال تا آخر عمر در این جا به سر خواهیم برد. اعتمادالسلطنه چون این سخنان شنید گفت هرگز خلاف اطاعت سلطان نکنم که قلوب سلاطین مهبط الهامات رحمن است و باید امتثال امر کنم. امیر از زندگانی مأیوس شد. گفت سر من حاضر است، هرچه خواهی و به هرچه مأموری بگو تا میران غضب معمول دارند. اعتمادالسلطنه گفت من هرگز به کشتن شما سخن نرانم، ولی محض امتثال امر همایونی به لفظ خودتان به سلمانی بگویید که چند فصد از شما بکند که خون بسیار بیرون آید و به راحت در گذرید. امیر از شنیدن این سخن در آن حالت نهایت رضامندی را حاصل کرد و مشعوف شد که در کار سختی نمی‌کشد و به

سهولت جان می دهد. لهذا خود امیر به فصاد امر کرد که چند رگ او را نشتر زدند و خون از چند جای او روان شد و اعضای او سست شد. فی الحال جان بداد و اعتماد السلطنه فوراً از حمان بیرون آمده سوار اسب شده به چاپاری روانه دارالخلافه شد و وزراء و امراء و اکثر از مردم که شب از ترس امیر به راحت نمی خوابیدند آسوده زیستند و میرزا آقاخان صدراعظم و سایر کارداران مملکت بی تشویش خاطر مشغول نظم امور شدند.»

آنچه از کتاب صدورالتواریخ در باب کیفیت قتل امیر نقل شد با اندک کم و زیادی صحیح است. برای مزید توضیح و تکمیل شرح جزئیات واقعه اطلاعاتی را که از منابع دیگر نیز به دست می آید در این جا نقل می کنیم:

آقای دکتر خلیل اعلم الدوله ثقفی در مقالات گوناگون خود چنین می نویسد:

«چاره نیست و جز آن که تا دو سه ساعت دیگر مکث نموده و همان قسمی که گفته اند نهار را این جا خورده و بعداظهر راه بیفتیم چه می توانم بکنم و علی اکبر بیگ است که گردش کنان با خود حرف زده این سخنان را به زبان می آورد. علی اکبر بیگ کیست؟ علی اکبر بیگ چاپار دولتی است که از طهران به شیراز آمد و رفت داشت. موقع مراجعت از شیراز در خارج آبادی فین در زمین های پشت باغ قدم می زد. هنگام حرکت از طهران مهدعلیا مراسلات به او سپرده بود که در فین کاشان به عزةالدوله برساند و هنگام مراجعت از شیراز جواب آنها را دریافت داشته به طهران بیاورد. دو سه ساعت از آفتاب گذشته به اندرون پیغام فرستاده و جواب مراسلات مهدعلیا را مطالبه کرد. در دفعه آخر به او گفته اند که باید یک دو ساعت دیگر صبر کنید تا امیر از حمام بیرون آمده و بعد از نهار جوابها را گرفته روانه شوید. در حینی که علی اکبر بیگ کلمات صدر این مقاله را بر زبان آورده و محض گذراندن وقت به تماشای چشمه فین کاشان می رود نظرش از دور به چند نفر سوار می افتد که از جاده طهران به طرف باغ شاه می آیند. باغ شاه که در طرف شمال غربی قریه فین واقع است محل سکناى عزةالدوله و امیر است. سوارها پنج نفر بودند و هر پنج نفر سر و صورت خود را پیچیده یعنی چپیه و عگال داشته جز چشمها چیز دیگری از آنها نمایان نبود.

حمام در زاویه جنوب شرقی باغ که اطراف آن به کلی خلوت است واقع. در صفا بزرگ سرینه آن رخت حمام امیر را یک نفر خواجه مشغول ترتیب دادن است. اما علی اکبر بیگ چون چشمش به سوارها افتاد که به جانب او آمده اند ایستاد و چنان که گفتیم آن اسب سوارها پنج نفر بودند تمام رو بسته. سواری که جلوتر از همه می آمد غران کشیده گفت علی اکبر تو این جا چه می کنی؟ علی اکبر بیگ چاپار دولتی که صدای سوار به گوشش آشنا آمده و شناخته بود کیست گفت از شیراز مراجعت کرده این جا منتظر جواب کاغذهای مهدعلیا هستم که دریافت نموده به طهران حرکت بکنم. آن سوار گفت امیر کجاست؟ گفت حمام. گفت کدام حمام؟ گفت همین حمام. سوار گفت بیا با هم برویم آن جا. چون به جلوی در حمام رسیدند آن سوار و یک نفر دیگر از همراهان او پیاده شده و دست علی اکبر بیگ را که مبادا رفته به عزه الدوله خبر بدهد گرفته و او را از خود جدا نکرده سه نفری از پله ها پایین آمده وارد سرینه شدند. مأمور مربوط نظری به اطراف و به صفاها انداخته آهسته به خواجه گفت اگر نفست بیرون بیاید کشته خواهی شد و آن شخصی را که با خود آورده بود با کارد برهنه به آن خواجه گماشته و به علی اکبر بیگ گفت تو هم همین جا نشسته تکان نخور و خود مجدداً از پله ها بالا آمد و دو نفر از سوارها را پیاده کرده گفت بیاید این جا، آن در روبرو طرف باغ را بسته و از این سنگ ها برده پشت آن را سنگچین کنید و بعد هم بیرون ایستاده احدی را راه ندهید. مجدداً وارد سرینه شده خواجه را بی حرکت و زهره ترک و علی اکبر بیگ را مبهوت و هراسان و گماشته خود را در حال حاضر باش دیده چهره خود را کاملاً مکشوف ساخته وارد گرمخانه شده تعظیم نمود. امیر گفت کجا بودید؟ گفت از طهران می آیم. گفت البته حامل فرمایشی برای من هستید. گفت بلی و دست در جیب کرد کاغذی را بیرون آورده در برابر نظر امیر که در صحن حمام نشسته و دلاک پشت او را کیسه می کشید گسترده و گفت این است دستخط آفتاب نقط. امیر خواند: چاکر آستان ملایک پاسبان فدوی خاص دولت ابد مدت حاجی علی خان پیشخدمت خاصه فراش باشی دربار سپهر اقتدار مأموریت دارد که به فین کاشان رفته میرزاتقی خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراحم خسروانی مستظهر بوده باشد.

امیر گفت که آیا می‌گذارید که من از حمام بیرون بیایم، آن وقت مأموریت خود را انجام دهید؟ گفت خیر. گفت می‌گذارید وصیت خود را بنویسم. گفت خیر. گفت می‌گذارید یک دو کلمه به عزةالدوله پیغام داده خداحافظی کنم. گفت خیر. گفت پس هرچه باید بکنی بکن. اما همین قدر بدان که این پادشاه نادان مملکت ایران را از دست خواهد داد. حاجی علی خان گفت صلاح مملکت خویش خسروان دانند. امیر گفت بسیار خوب، اما لا اقل خواهید گذاشت که این مأموریت شما به طرزی که من می‌گویم انجام بگیرد. گفت بلی مختارید. امیر به دلاک گفت نشتر فصّادی همراه داری؟ گفت بلی. گفت برو بیاور. دلاک به سربینه آمد و از توی لباس‌های خود نشتر پیدا کرده آورد و رگ‌های هر دو بازوی امیر را گشود. امیر در کنار حمام پشت به در و رودی نشسته کف‌های دو دست را به روی زمین گذارده خون از دو ستون بازوان او فوران و جریان داشت. دلاک در یک گوشه حمام حیران ایستاده و نمی‌دانست جلوی خون را چه وقت باید بگیرد. حاجی علی خان به او گفت معطل نشو کارش را تمام کن. میر غضب با چکمه لگد به میان دو کتف امیر نواخت. امیر در غلطیده به روی زمین افتاد. میر غضب دستمال ابریشمی را لوله کرده به حلق امیر چپاند و گلوی او را فشرد تا جان داد. بعد قد بلند نموده گفت دیگر کاری نداریم. حاجی علی خان بیرون آمد و با همراهان خود سوار اسب‌های تندرو شده به جانب طهران رهسپار شد. این تفصیل را که با تمام جزئیات آن پس از کشته شدن امیر عزةالدوله از علی اکبر و خواجه و دلاک شنیده و تحقیق نموده بود بارها برای من نقل کرده و دستخط را که عین آن نزد احتساب‌الملک نواده حاجی علی خان بود رونویس کرده‌ام، خلیل ثقفی.^۱

خانم شیل در کتاب خود^۲ چنین می‌نویسد که قبل از اجرای حکم قتل امیر «یکی از خانم‌های حرم را قبلاً پیش عزةالدوله فرستاده بودند که به او بگوید که از گریه و زاری دست بردارد، زیرا که شاه بر سر مرحمت آمده و امیر به زودی به طهران یا به کربلا روانه خواهد شد. خلعت شاهانه برای او در راه است و همین یکی دو ساعت خواهد رسید. امیر باید به حمام برود و خود را برای پوشیدن آن حاضر کند. امیر که تا

این تاریخ از اندرون بیرون نیامده بود از شنیدن این خبر مسرت بخش به گفته این زن اطمینان حاصل کرد و به حمام رفت و از عزةالدوله جدا شد و دیگر او را ندید. وقتی که در حمام بود حکم قتل او در آن جا به او رسید و این جنایت به وقوع پیوست. فراشباشی و هم‌دستان ناپاک او سر رسیدند و طرز اجرای حکم به خود امیر وا گذاشته شد. چنین مشهور است که امیر سرنوشت خود را با متانت و قوت قلب تحمل کرد. رگ‌های او را گشودند و او در پایان این کار جان سپرد.»

کنت دو گوبینو در نقل حادثه قتل امیر چنین نوشته:

«دهقانی بود که امیر در ایام قدرت او را در باغ فین سمت باغبانی داده بود. او چنین می‌گفت که روزی دیدم امیر را معزولاً به این جا آوردند. از این تیره روزی غم و اندوه بسیار داشت، ولی بیش از همه از سرنوشت خود بیمناک بود. می‌شنیدم که سربازان در خارج بایکدیگر در باب امیر سخنان شومی رد و بدل می‌کنند و هر آن چاپار است که می‌آید و می‌رود. از پیش آمد سویی می‌ترسیدم ولی با وجود این ترس روزافزون به هیچ وجه جرأت آن‌که درباره امیر اظهار رأفتی کنم نداشتم. این دهقان چنان‌که خود به من گفت چنین اندیشیده بود که اگر می‌توانست به امیر می‌فهماند که تا او با عزةالدوله است کسی نخواهد توانست به او صدمه‌ای بزند و در این صورت به او خدمتی کرده بود. اما وسوسه نمی‌گذاشت که دهقان به این کار اقدام کند. حتی وقتی چیزی نوشت و خیال داشت که آن را به وسیله تیری به اندرون پرتاب نماید، ولی ترسید که مورد سوءظن مستحفظین قرار گیرد. به همین جهت نوشته را از میان برد و دست به هیچ کاری نزد. بالاخره روزی فراشباشی شاه از راه رسید و به خدمت امیر شتافت و به او گفت مسرورم که از جانب شاه دستخط عفو کامل برای شما آورده‌ام. شاه بالاخره همان پیشنهادی را که انگلیس‌ها درباره شما کرده بودند پذیرفته و قبول کرده است که شما با حفظ جمیع عناوین سابق حاکم کاشان باشید. فقط از صدارت که به میرزا آقا خان داده شده صرف نظر کنید. فراشباشی برای آن‌که هر گونه شک را از امیر زایل کند و صدق بیانات خود را به اثبات برساند دستخطی را که به خط خود ناصرالدین شاه بود

به امیر ارایه داد و شاه در آن به امیر اطمینان داده بود که بر گذشته قلم فراموشی کشیده شده و اگر امیر قول دهد که در کاشان مقیم خواهد ماند و از آمدن به طهران منصرف است البته مشمول مراسم شاهانه خواهد بود. امیر از دیدن این دستخط بسیار مسرور شد و غم و اندوه خود را فراموش کرد و عازم رفتن به حمام شد. چه دیگر خود را آزاد می‌شمرد و می‌خواست که به زودی از این اقامتگاه که برای او در حکم زندانی بود بیرون آید. عزةالدوله به پای او افتاد و او را از رفتن حمام مانع آمد و او را به عمل به احتیاط توصیه نمود. اما امیر بر این وحشت‌های بی‌جا خندید و فراشباشی به اصرار امیر را بر آن داشت که با اظهار اضطراب بی‌معنی مقام سلطنت را تخفیف ننماید و به عزةالدوله قول داد که امیر را زودتر از دو ساعت دیگر به خدمت او باز آورد. عزةالدوله اشک‌ریزان شوهر خود را بوسید و امیر بیرون آمد. مدت از دو ساعت به چهار ساعت رسید و امیر نیامد. عزةالدوله که دو طفل خود را در دامن داشت و زنان اندرون دور او بودند در گوشه‌ای نشسته بود و بر اثر تهاجم اضطراب و احساس دردی باطنی که خاصه مردم آسیاست هر قدر دیگران می‌خواستند او را اطمینان قلب دهند آرام نمی‌گرفت. عاقبت نتوانست راحت بنشیند. از جا برخاست تا خود ببیند که چه اتفاقی رخ داده. دید در بسته، فریاد برآورد. که در را باز کنند. سربازانی که پهلوی اتاق بودند زیر بار این تکلیف نرفتند. شاهزاده خانم از شدت خشم با دست و پا در را شکست. من خودم این در غم‌انگیز را دیدم که شدت بیچارگی عزةالدوله آن را به این روز انداخته بود، یک طرف آن از جا کنده شده بود و از طرف دیگر شکافی داشت. خواستند که شاهزاده خانم را نگاه دارند لیکن او شیرآسا هر کس را که پیش می‌آمد دور می‌زد. سراسیمه خود را به صحن باغ انداخت و به طرف بیرونی دوید. در این موقع بود که کیفیت واقعه را به او گفتند. اما امیر که به همراهی فراشباشی از اندرون بیرون آمد به حمام مجاور باغ فین رفت و در طی راه که یک ربع ساعت طول کشید دو به دو سخن می‌گفتند و امیر غرق شادی و امید بود. امیر و فراشباشی و چند تن از مأمورین شاه به سر پوشیده وارد شدند. در این جا فراشباشی به امیر گفت که دستخط دیگری از

شاه برای او دارد و فرمانی که به تاریخ همان فرمان اولی بود به امیر داد، به این مضمون که فراشباشی مأمور قتل اوست و فقط با کشته شدن او خیال شاه آسوده می‌شود. در همان حین فراشباشی و همراهان او بر روی امیر افتادند و او را بر زمین افکندند و با بالشی خواستند راه نفس او را ببندند اما امیر که پرزور و قوی بود خود را از دست ایشان رهاند و گفت که چون از مردن چاره‌ای نیست پس بهتر آن است که رگ‌های او را بگشایند و چنین کردند. سپس چون کار او به آخر رسید چنان شهرت دادند که امیر به فشار خون مرده است. ولی هیچ‌کس این شهرت را قبول نکرد و همین که جزییات واقعه مکشوف شد ماتم همه مردم را فرا گرفت و همه از کیفیت قتل امیر به سرعت اطلاع یافتند، چه اسرار دولتی در ایران فوراً فاش می‌شود و سرنگاهداری و رازپوشی در این کشور وجود ندارد.»^۱

میرزا باقرخان پدر در مجله ارمان سال پانزدهم (۱۳۱۳ شمسی) صفحه ۴۷۵-۴۷۶

چنین می‌نویسد:

«داود نام خاصه تراش مرحوم امیر برای پدرم صحبت می‌داشت که شاه دستخط نمود امیر برود کاشان و من هم در خدمت بوده و رفتم. چند روز در فین کاشان اقامت نمودیم، چون حکم شده بود که از طریق اصفهان به یزد بروند حرکت نموده به اصفهان وارد شدند. چند روز بعد حکم شد به فین کاشان مراجعت نمایند، رجعت فرمودند. دو سه روز بعد تقریباً ده بیست کجاوه و پالکی خانم و کنیز و کلفت با اسباب طرب به عنوان ملاقات عزةالدوله حریم محترم امیر به فین آمده در باغ منزل گزیده اتصال مشغول و خانم را سرگرم می‌داشتند و کمتر حرم امیر خدمت او می‌رسید. چند روز بعد امیر حمام تشریف برد و معمول این بود که روزهای سه‌شنبه^۲ استحمام می‌نمود. من هم به حمام برای خدمت داخل شده چند دقیقه بعد ناگهان

۱. مکاتبات گوینو ص ۷۳-۷۵.

۲. به فرض صحت این روایت باید «شب شنبه» صحیح باشد نه سه‌شنبه چه به اتفاق همه، قتل امیر در شب شنبه هجدهم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ واقع شده است یا این که بگوییم که در این دفعه اخیر امیر برخلاف عادت رفتار کرده است.

صدای سم اسب خیلی تند در پشت دیوار بلند شد. برای جلوگیری از سرعت حرکت آنها بیرون آمدم، دیدم دو نفر سوار اسب چاپاری با سر و صورت بسته پیاده شدند. گفتم امیر خوابیده یکی از آنها نقاب را از صورت خود دور نمود و گفت داود آمده ایم امیر را به طهران ببریم. شناختم حاجی علی خان بود، دیگری را نشناختم. داخل حمام شدم و به عرض امیر رساندم. امیر آنها را طلبید. من از پشت در نگاه می کردم. حاجی علی خان کاغذی بیرون آورده روی دست نگاه داشت. امیر پس از ملاحظه گفت سه روز مهلت بدهید عریضه به شاه عرض کنم. حاجی علی خان عرض کرد اجازه ندارم امیر فرمود اجازه بده تا حریم خود را ملاقات نمایم. گفت. اجازه ندارم. امیر برخاست فرمود نشتر مرا بیاور. فرمود رگ هر دو دست مرا ببند. بستم. امیر با دست چپ فصد دست راست و با دست راست فصد دست چپ نموده بعد برخاست. مثنی به صورت حاجی علی خان زد که حاجی مزبور زمین خورده و برخاست. امیر هم نزدیک خزانه آب گرم رفته به حال ضعف نشست که آن شخص رو بسته که بعد معلوم شد میر غضب باشی بود هوله ای که به جهت خشک نمودن دست و صورت امیر معمولاً در حمام بود برداشت دم دهن امیر گذارده که من ضعف نموده افتادم. وقتی دیدم خواجه مرا صدا می زند و می گوید به امیر عرض کن ناهار سرد شده گفتم امیر را کشتند. خواجه بی تأمل در باغ رفته واقعه را گفت. عزةالدوله با آن عصمت، بدون معجز و چادر به حمام دوید. صد سوار یعنی غلام که در خدمت امیر بودند مأمور نموده گفت اگر آنها را بیاورید سه هزار تومان انعام شماست. آنچه گشتند آنها را نیافتند. بعد معلوم شد قلمدان و تسییح مروارید و ساعت و سایر اشیاء جیب امیر را هم برده بودند.»

میرزا احمدخان وقایع نگار شیرازی در تاریخ قاجاریه خود چنین می نگارد:

«بعد از آن که امیر در قریه فین منزل گزید و چند روزی گذشت معاندین ترسیدند که رشته انتظام داده او زود گسیخته شود و پادشاه ملتفت گردد و او را باز روی کار آورد و در مقام تلافی از آنها برآید. همت به دفعش گماشتند و پادشاه را بر این داشتند که حکم قتل او را داد. حاجی علی خان فراشباشی فراشان غضب را برداشته روانه

کاشان گردید و از مقدرات این که حریم محترم او چون معرفت کار را داشت و از این معنی متوهم بود آنی از وی غفلت نمی نمود. آن روز مخصوص امیر به حمام رفته و حمام دری به خارج و دری به اندرون داشت. حاجی علی خان و فراشان از در خارج داخل و در داخل را مسدود نمودند که اگر خبر به حریم حرم رسد کسی نتواند به حمایت آید، چه اگر خبر می رسید حرم او البته کار را دشوار می کرد و مضایقه نداشت حاجی علی خان را به قتل آورد. پس از آن داخل حمام شد. امیر به مجرد ملاقات مسئله را دریافت کرده غسلی کرد و قطیفه طلبید و از گرمخانه برآمده بیرون بنشست و در کمال وقار بدون اظهار عجز و اضطراب حکم داد تا دو دست او را فصد کردند و هر یک را دو فصد، و دست ها بر زمین گذاشته با حاجی علی خان مشغول صحبت و شمردن حقوق خود بر دولت شد و حاجی علی خان نیز سر خجالت به زیر افکنده تصدیق و اظهار شرمساری و خجالت خود را از مأموریت این عمل می کرد، تا از زیادی اجرای خون ضعف شدیدش عارض شده بیفتاد و پس از آن فراشان غضب به اتمام کارش پرداخته، حاجی علی خان به محض فراغت، از ترس حریم حرم مکث نکرده فی الفور مراجعت کرد.»

خلاصه

بعد از آن که واقعه قتل امیر را از منابع مختلفه نقل کردیم و روایات گوناگونی را که در این باب در دست است به دست دادیم آنچه را که از مقایسه این روایات صحیح و معتبر به نظر می رسد ذیلاً خلاصه می کنیم:

امیر یا به عادت معمول یا برای پوشیدن خلعتی که بنا بود به وعده فریب آمیز توطئه کنندگان قتل او از طهران برسد در شب شنبه هجدهم ربیع الاول یعنی روز جمعه ۱۷ سال ۱۲۶۸ ظاهراً پیش از ظهر به حمام متصل به باغ فین برای استحمام رفته بود. این حمام دری به اندرون قصر شاهی داشت و دری به خارج. هر وقت اهل اندرون به حمام می رفتند در خارجی را می بستند و در سایر مواقع در روبه اندرون بسته بود و حمام در اختیار اهل ده گذاشته می شد. در چنین موقعی که امیر در حمام

بود چند سوار (ظاهراً پنج تن) سر و روبسته از طرف جاده طهران می‌رسند و از حال امیر می‌پرسند. می‌گویند امیر در حمام است. از آن سواران روپوشیده دو تن یکی حاجی علی خان مقدم مراغه‌ای فراشباشی و دیگری میرغضب‌باشی داخل حمام می‌شوند. فراشباشی حکم قتل امیر را از جانب ناصرالدین شاه به او ارایه می‌دهد و چون امیر از او مهلتی جهت نوشتن عریضه یا وصیت‌نامه یا دیدن زوجه خود می‌خواهد ابا می‌نماید، ولی امیر را در اختیار طرز کشته شدن آزاد می‌گذارد. امیر هم به دلاک خود امر می‌دهد تا رگ‌های دو دست او را با نشتر بگشاید. او نیز چنین می‌کند و امیر با متانت و ثباتی مردانه رفتن خون را از بدن خود تحمل می‌نماید و همین که به حال ضعف می‌افتد میرغضب به فرمان فراشباشی او را با لگد بر زمین می‌افکند و دستمال یا هوله‌ای در گلوی او فرو می‌کند و آن نیمه جان او را نیز به این وضع می‌گیرد و سواران مأمور پیش از آن‌که عزة الدوله از واقعه باخبر شود از ترس او به سرعت چاپاری راه طهران را پیش می‌گیرند. به این شکل در روز جمعه ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ امیر کبیر در حمام فین کاشان حسب الامر ناصرالدین شاه و به دستور حاجی علی خان مقدم مراغه‌ای فراشباشی جان به جان آفرین تسلیم کرد و حاجی علی خان چنان‌که در دستخط شاه نوشته شده بود «در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراحم خسروانی مستظهر گردیده است!!»

از تفصیلی که در فوق گذشت جای هیچ شبهه نمی‌ماند که امیر پس از آن‌که چاره‌ای جز کشته شدن خود نمی‌دیده است خود طریقه فصد را برای اجرای حکم قتل خویش اختیار کرده و ظاهراً علت اختیار این طریقه به خصوص آن است که امیر چنان‌که از یک عده مراسلات او خطاب به ناصرالدین شاه برمی‌آید غالباً به سردرد و خستگی شدید مبتلی بوده و اطبا برای علاج او گرفتن خون را بهترین دوا تشخیص داده بودند و به همین مناسبت امیر غالباً فصد می‌کرده و به این کار عادت داشته است. مثلاً در یکی از مراسلات خود به ناصرالدین شاه چنین می‌نویسد:

«قربان خاکپای اقدس همایونت شوم، دستخط مبارک مفصل را که به افتخار این غلام شرف صدور یافته بود زیارت نموده از تفصیل فرمایش همایون اطلاع به هم

رساند. چون غروب فصد نموده و ضعف زیاد داشت قدرت عرض جواب مفصل را نداشت...»

در مراسله دیگر خطاب به شاه چنین می نویسد:

«قربان خاکپای همایونت شوم، دستخط همایون زیارت شد. احوال این غلام را استفسار فرموده بودند این غلام امروز از ترس مرض و ناخوشی که بستری نشوم – زیرا که در ارزنة الروم اول همین طور شد از تنبلی خوابیدم شش ماه طول کشید، اول صبح در خانه آمدم بعد از مراجعت قدری دراز شده دیدم بدحال می شوم و دو سه دفعه وعده کرده بودم کاروانسرا بروم نشده بود، برای طفره از ناخوشی رفتم به قدر یک ساعت تا کاروانسرا و برگشتم حالا هم فردا در منزل خواهم بود زیرا که مظنه حکیم خون تجویز خواهد کرد!...»

داستان کشته شدن امیر به این وضع تأثرآور با ملاحظه حقوق خدمت و تربیتی که او بر گردن ناصرالدین شاه داشته بی اختیار انسان را به یاد داستان قتل سنگ حکیم^۲ (۶۶-۲ میلادی) مربی و خدمتگزار نرون^۳ امپراطور روم می اندازد و از تشابه عجیبی که گاهی مابین پاره‌ای از حوادث تاریخی می یابد به عبرت می افتد. چه سنگ حکیم هم کم و بیش مانند مرحوم امیرکبیر به مخدوم خود نرون سفیه سفاک خدمت‌ها کرد و سعی‌ها در تربیت و تهذیب اخلاق او به کار برد. اما آن ناجوانمرد که بر جاه و مال حکیم رشک می برد و وجود او و نصایح سودمندش را مزاحم حالت درنده‌خویی و شهوت رانی خود می دید امر داد تا حکیم رگ‌های خود را بگشاید و عیناً مثل مرحوم امیر به فصد جان خود را فدای هوی و هوس مخدوم ناسپاس خویش سازد.

معمدالدوله حاجی فرهادمیرزا برای ماده تاریخ قتل امیر این چهار جمله را یافته است: «کو امیر نظام»، «خدمت کرد»، «به هجدهم^۴ مه ربیع الاول مقتول گردید»، «مرد بزرگی تمام شد» که همه به حساب جمل با سال ۱۲۶۸ برابر است.

۱. اصل این مکاتبات که به خط خود امیر است در کتابخانه مجلس شورای ملی است.

2. Seneque le philosophe

3. Neron

۴. یعنی شب هجدهم ربیع الاول چنان که در متن شرح آن گذشت نه روز هجدهم.

آثار سوء قتل امیر

واقعه قتل مرحوم امیر کبیر به توطئه یک مشت خائن ناکس و به فرمان یک پادشاه جاهل خودخواه برای کسانی که از دور و نزدیک هیبت امیر و عظمت مقام و درستی و ترقی خواهی و وطن دوستی او را دیده و شنیده بودند نه چنان واقعه عادی و امر کوچکی بود که بی تحسّر و تأسف بگذرد و خیرخواهان و دوراندیشان را به طعن و لعن شدید نسبت به مسببین قتل او واندارد.

این حادثه جانگداز برای ایران و ایرانی متضمن دو رشته آثار سوء بود: یکی آن که بی اغراق خاک مذلت بر فرق کشور و قومی ریخت که امیر عمر خود را برای نجات آنها از حال نکبت و بدبختی صرف می کرد و از میان رفتن او بار دیگر این کشور و این قوم را بیش از پیش در گرداب ذلت و پستی انداخت و این خود داستانی دارد که جای بحث آن این جا نیست. دیگر زشت نامی و ذکر بسیار بدی بود که بر اثر این حرکت شنیع در خارجه و در میان خارجیان دامنگیر قوم ایرانی شد.

واتسن در تاریخ ایران خود پس از نقل واقعه قتل امیر چنین می نویسد: «به این شکل مردی که تا این پایه برای احیای ایران رنج برده بود به دست مردم همین ایران از میان رفت. امیر تنها مردی بود که کفایت و وطن دوستی و قدرت نفس و پاکیزه دامنی را با هم یکجا جمع داشت، یعنی به صفاتی متّصف بود که یک صدراعظم ایرانی تا آنها را نداشته باشد نخواهد توانست کشتی مملکت را در میان این همه موانع و حوادث به ساحل سلامت برساند.»^۱

گوبینو در همین باب نوشته:

«فاجعه قتل امیر را در سراسر طهران مردم نقل می کنند. بر امیر می گریند و بر شاه و صدراعظم حالیه لعنت می فرستند. اما من روزی به یک ایرانی که از این حادثه نالان بود گفتم اگر امیر را شاه نکشته بود مردم که به دزدی و دروغ خو گرفته اند او را که مانع

این دو کار بود می‌کشتند. گفت شما حق دارید، اما بدانید که اگر مردم امیر را به علت جلوگیری او از دزدی دوست نمی‌داشتند از این صدراعظم حالیه بیشتر متنفرند، چه این مرد دزدی را به خود و خاندانش منحصر کرده. مردم در عهد امیر فهمیده بودند یا لااقل امروز می‌فهمند که او با وجود آن‌که روشی خشن و سلوکی غیرعادی داشت باز در راه خیر عموم قدم می‌زد. اما این صدراعظم امروزی همه هستی ایران را به جیب یک مشت فرومایه که اقوام اویند فرو می‌کند.^۱

خانم شیل در کتاب خود می‌گوید:

«من از واقعه قتل امیر چنان نفرت به هم رساندم که تنها آرزویم ترک چنین کشوری است که در آن این قبیل جنایات با صحنه دولت به وقوع می‌پیوندد و با نهایت بی‌شرمی صورت انجام می‌پذیرد. باید بگویم که شرم در ایران نیست، چه این‌گونه اعمال ضجرت‌آور واقع می‌شود و هیچ‌وقت دیده نشده است که اقدام‌کنندگان به این‌گونه عملیات از خود رقت قلبی نشان دهند.»^۲

پس از آن‌که کیفیت قتل امیر در اروپا معلوم مردم شد نفرت عظیمی همه را فرا گرفت و اعتراضات و ملامت‌های شدید از دول خارجه به شاه و میرزا آقاخان رسید. شدیدالحن‌ترین آنها مراسلاتی است که بین سفارت انگلیس و دربار ایران در این خصوص مبادله شده. بدبختانه متن تمام آنها در دست ما نبود. دو فقره آنها را که یافته‌ایم عیناً نقل می‌کنیم:

ترجمه مراسله وزارت خارجه انگلیس به وزیر مختار خود در جواب دوراپرت او راجع به قتل امیر^۳:

«مراسلات مورخه ۲۱ و ۲۷ ربیع الاول شما در خصوص قتل مرحوم امیر نظام واصل شد. مأمورید که به دولت ایران اظهار کنید که دولت انگلیس تفصیل این امر شنیع و وحشی منشانه را با کمال اکراه و تغیر طبع شنیدند و آن مکروهات شدیدتر شد

۱. مکاتبات گوینو، ص ۷۶. ۲. کتاب خانم شیل، ص ۲۵۲.

۳. عبارات متن عین ترجمه‌ایست که از طرف سفارت انگلیس شده و مراسله را به همان عبارات پیش صدراعظم فرستاده‌اند.

از این که در همان وقت که امیر نظام را بدین گونه خیانت به قتل رسانیدند و ثیقه‌های موکوده به دستخط اعلیحضرت شاه به هیچ وجه به شخص او اذیت نرسانید در دست داشت. دولت انگلیس تفصیل نمی‌دهد در باب شناعتی که بر اعلیحضرت شاه وارد می‌آید در نظر جمیع دول آدمی منش در باره خیانت و ظلمی که بر امیر وارد آمد ولی بر خود فرض می‌شمارد که بگویند اگر اعلیحضرت شاه چنین تصور می‌کنند که از صدور این گناه عظیم خیراندیشی‌هایی که دولت انگلیس تا حال نسبت به دولت ایران داشتند کاسته نخواهد شد درباره خیالات دولت انگلیس خبط کلی کردند، علاوه بر این به دولت ایران اعلامی صریح خواهید داد که هر گاه پس از این قتل بی‌ترحمانه مرحوم امیر گناهان دیگر از این قبیل صدور یابد بر دولت انگلیس لازم خواهد شد که به دقت پرسند که آیا شایسته فخر تاج انگلیس و لایق حقوق مملکت آدمی منش انگلستان است که وزیرمختار انگلیس مقیم مملکتی باشد که آن‌جا مشاهده کند ارتکاب اموری را که این قدر مصادم انسانیت باشد والسلام و مراقب خواهند بود که اعلیحضرت شاه از مضمون این نوشته مطلع شوند.»

جواب میرزا آقاخان به کلنل شیل و وزیرمختار انگلیس که ترجمه فوق را عیناً برای او فرستاده بود:

«جناب جلالت‌مآب، ترجمه شرح لارد^۱ ممیزی وزیر امور خارجه دولت بهیه انگلیس به دقت ملاحظه شد. جواب از این قرار و به این اختصار است. خود آن جناب شاهد اولیای دولت علیه است که اگر سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی ولی‌النعمی‌ام را به صرافت طبع همایون و مقتضای رأی معدلت نمون شاهانه خودشان باقی می‌گذاشتند موافق صلاحدید آن جناب مرحوم میرزاتقی خان را به عزت و حرمت به حکومت کاشان می‌فرستادند، خدا انصاف بدهد به آن‌که به واسطه حرکات ناسنجیده محض خودنمایی نگذاشت از روی صوابدید آن جناب عمل شود و چنین یادگار برای خود و برای دولت علیه ایران گذاشت^۲. زیاده زحمتی نیست. فی ۱۴ شعبان ۱۲۶۸.»

۱. لرد.

۲. ظاهراً مقصود دالگوروکی و اقدامات اوست برای نجات امیر که شرح آن گذشت.

اما ناصرالدین شاه اگرچه در جوانی به علت جهل و بی تجربگی به قتل امیر رضا داد اما بعدها یعنی وقتی که دیگر کار از کار گذشته بود از کرده پشیمان شده و مکرراً این حادثه اظهار تأسف و ندامت کرده است.

واتسن در تاریخ ایران خود که آن را در ۱۸۶۵ میلادی (۱۲۸۲ هجری) یعنی چهارده سال پس از مرگ امیر نوشته چنین می گوید:

«اندکی طول نکشید که پادشاه ایران و غالب رعایای او ملتفت شدند که کشور ایشان به چه ضایعه جبران ناپذیری مبتلی گردیده. می گویند که شاه به کفاره عمل خود گفته است که هر سال روز مرگ امیر را روز عزا و مصیبت بگیرند^۱ و دو دختر امیر را هم نامزد دو پسر خود کرده است. هر سالی که از مرگ امیر می گذرد بر بزرگی قدر و شهرت او افزوده می شود، چه هرچه پیش تر می رویم می بینیم که انتظار ما در یافتن وزیری که بتواند دنباله اصلاحات او را در ایران بگیرد بیهوده است. وقتی که نظری به قهقری می اندازیم می بینیم که دوره کوتاه زمامداری امیر کبیر درخشان ترین ادوار تاریخ ایران در دوره جدید بوده است. هر مسافری که از مغرب داخل خاک ایران شود و راه پیچ در پیچ خود را تا دشت های عراق یا معابر صعب البرز دنبال کند و با مکاریان از اوضاع ایران صحبت بدارد یقیناً جوابی که می شنود این است که اوضاع و احوال امروزی روبه بدتری است، در صورتی که در عهد امیر نظام همه چیز صورتی دیگر داشت.»^۲

ناصرالدین شاه بعد از قتل امیر کم و بیش حال ندامت و تأثر خویش را هر وقت موقعی پیش می آمده ظاهر می کرده است. وقتی در دستخطی خطاب به مظفرالدین میرزا ولیعهد در توصیه حسن علی خان امیر نظام گروسی پیشکار آذربایجان چنین نوشته بود: «قدر نوکر خوب را بدان، من چهل سال است بعد از امیر خواستم از چوب آدم بتراشم نتوانستم.»^۳

۱. حاجی میرزا حسن خان انصاری در کتاب آگهی شهان از کار جهان، ص ۵۸ می گوید که: «شاه به تحسر قتل او دوشنبه ها را تعطیل قرار داد.»

۲. تاریخ ایران واتسن، ص ۴۰۵-۴۰۳.

۳. کتاب آگهی کار شهان تألیف حاجی میرزا حسن خان انصاری ص ۵۸، اصل این دستخط به دست نیامد.

ناصرالدین شاه در سفرنامهٔ عراق خود می‌نویسد: «امروز یعنی جمعهٔ ۱۴ ذی‌القعدة ۱۳۰۹ می‌خواهیم برویم به هزاوه که مسقط‌الرأس مرحوم میرزاتقی خان امیرنظام است، از قراری که می‌گویند دو فرسنگ راه است»، در صفحهٔ بعد می‌گوید: «گفتیم بروند یکی از کسان مرحوم میرزاتقی خان امیرنظام را پیدا کرده بیاورند ببینیم. رفتند پیرمردی جهانگیرخان نام را که قدبلند و ریش سفید داشت آوردند. عرض می‌کرد من خالوزادهٔ امیرنظام هستم و تا آخر صدارتش پیشخدمت او بودم و مستمری هم از دیوان داشت». در همین صفحه باز می‌گوید: «بالای خانه‌های میرزا تقی خان در هزاوه یک دره بود که درخت داشت و به نظر می‌آید که چشمهٔ خوبی هم داشته باشد. یک خالوزادهٔ دیگر هم از میرزاتقی خان مرحوم دیده شد که اسمش میرزا حسن بود و مردی بلندقد است. فرمودیم پیشخدمتش کنند. خلاصه دو ساعت و نیم به غروب مانده سوار شده در مراجعت از توی ده و محلهٔ میرزاتقی خان آمدیم»^۱

معتمدالدوله فرهاد میرزا برای ماده تاریخ قتل امیر این چهار عبارت را یافته است: «کو امیرنظام، خدمت کرد، به هجدهم مه ربیع‌الاول مقتول گردید، مرد بزرگی تمام شد»^۲ که همه با سال ۱۲۶۸ برابر است.

۳

مقبرهٔ امیر

پس از فوت امیر نعش او را با احترام با حضور اعیان کاشان به پشت مشهد کاشان حمل کردند و در جوار قبر حاجی سیدمحمدتقی مدفون ساختند. بعد از آن که عزهٔ الدوله به طهران برگشت از ناصرالدین شاه اجازه گرفت که نعش شوهر را به کربلا بفرستد. این اجازه تحصیل شد و جسد امیر را بعد از چند ماه که از قتل او گذشته بود به کربلا فرستادند. مقبرهٔ امیر هم در کربلا باقی است و قطعهٔ ذیل بر آن نقش است:

آه که در جهان دون از صدمات این غما عالم روز واپسین گشت عیان به عالما
خاک ملال از جهان رفت به هفتم آسمان رفت به گلشن جنان وارث آصف جما

۲. زنبیل، ص ۱۵۴ و ۳۵۹.

۱. سفرنامهٔ عراق ناصرالدین شاه، ص ۶۱-۶۲.

کارگشای متقی، حارس ملک دین تقی راد امیر دادخواه، میر جهانیان پناه دولت خسرو عجم، کرد ببری چنان ز غم تیغ یلان تیزرو ماند به کف چو ماه نو آه ز چرخ واژگون کز حرکات بی سکون خاصه اتابک زمن بنده خاص ذوالمنن دادگری بنای او ابر کرم عطای او بست چون بار این سفر روح امیر نامور هاتف رحمت خدا، خواند به گوشش این ندا سال وفات او ز غم کلک سرود زد رقم

آن که ز سهم او شقی، شد به سوی جهنما آن که بسوخت نظم او خرگه ترک و دیلما کز کف دیو و دست جم، باز گرفت خاتما رفت به لقمه ای گرو نیزه به گرز رستما کرد به خاک سرنگون سرو سهی دما دما کرده سپاه تن به تن رستم و سام نیرما شعر من و ثنای او هست چو قطره و یما شد ز مدار تا مدر ماه صفر محرّما کز در بندگی درا تا چه شوی مکرّما گفت که بی زیاد و کم: «آه امیر اعظما»

این ماده تاریخ یعنی «آه امیر اعظما» در صورتی که کلمه «آه» را شش حساب کنیم نه هفت باز برابر می شود با ۱۲۶۹ که یک سال بعد از سال قتل امیر است. ظاهراً این ماده تاریخ یعنی ۱۲۶۹ برابر است با تاریخ نصب سنگ مزار او که به قرینه همین قطعه شعر، در ماه صفر سال بعد از قتل امیر یعنی صفر سال ۱۲۶۹ واقع شده.

بعد از قتل امیر کسان او مبلغ یک صد تومان از حاصل املاک آذربایجان او در اختیار شیخ عبدالحسین تهرانی وصی آن مرحوم گذاشتند تا او آن را از بابت ثلث آن املاک بپذیرد. این است سواد رسیدی که شیخ عبدالحسین در این خصوص نوشته:

«بسم الله تعالی، مبلغ یک صد تومان وجه نقد رایج از بابت حواله فخرالحاج والمعمّرین والمعتمدین حاجی محمد ابراهیم بر عالی شأن عزت نشان آقا سیف الله بر حسب قرارداد و نوشته عالیجاه عبدالکریم بیگ مباشر املاک مرحوم امیر نظام به تاریخ ذیل واصل اقل العلماء گردید انشاء الله در محاسبه ثلث املاک مزبور محسوب خواهد شد و چون فخرالحاج مزبور برات مخصوص نوشته بودند این چند کلمه از بابت تذکره نظر به قبض تنخواه مرقوم شد، فی ۲۳ شهر ربیع الاول ۱۲۶۹».

محل مهرالراجی عفوربه عبدالحسین بن علی^۱

شیخ عبدالحسین تهرانی شخصی را به نام شیخ عیسی نجفی برای انجام دادن حج به نام مرحوم امیر به کسان او معرفی کرده بود و ایشان به توسط عبدالکریم بیگ مباشر پولی برای این کار به شیخ عیسی مزبور داده بوده‌اند. این است سواد رسیدی که شیخ عیسی پس از دریافت پول نوشته:

«بسم الله تعالی، اقول و انا الاقل المذنب عیسی الزاهد النجفی انه قد وصلنی من الاعز الامجد عبدالکریم بیگ مائة بجغلی^۱ و كان ذلك بأمر قدوة المجتهدين الابرار و عمدة الفضلاء الاخيار الشيخ عبدالحسین الطهرانی ادام الله وجوده و كان ذلك لاجل نيابة الحج عن الامير المرحوم و كان ذلك في شهر شعبان سنة الف و مأتين و تسعة و ستين من الهجرة النبوية» (محل مهر: عیسی الزاهد).

۴

عزة الدوله بعد از قتل امیر

گوینو بعد از حکایت قتل امیر چنین می نویسد:

«عزة الدوله به حال پریشانی تمام به طهران آورده شد. ملاقات اولی او با برادرش ناصرالدین شاه به وضعی بس ناگوار صورت گرفت. چه شاهزاده خانم، ناسزایی نبود که به برادر نگفت. اما مصیبت عزة الدوله به همین جا خاتمه نیافت، زیرا که به او امر شد که به عقد پسر صدراعظم حالیه (یعنی میرزا کاظم خان نظام الملک پسر میرزا آقاخان نوری) که جوانی است بیست و دو ساله و بی شعور درآید و او جز قبول امر چاره‌ای نداشت و مادر و برادرش با وجود بی میلی شدید عزة الدوله، آن قدر با او بدرفتاری کردند که ناچار به این کار تن در داد. چون مجبور شد به شاه گفت: «این بار دومی است که مرا به اجبار شوهر می دهی، در قبول این اجبار به همین خوشم که چند روز دیگر این تیره روزگار را هم که مرا به او می سپاری مانند شوهر اولی ام خواهی کشت. دو دختری که عزة الدوله از امیر دارد و ارشد آن دو حالیه به سن شش یا هفت است بر اثر تربیت مادر با کنیه شاه بار آمده‌اند. شاه سعی دارد که با دادن اسباب بازی به آن دو بچه

۱. بجغلی یا باجاقلی یک سکه طلای روسی است که مدتی در آذربایجان معمول و متداول بوده.

خاطر ایشان را نسبت به خود مهربان کند، اما بچه‌ها همیشه به او می‌گویند تویی که به قتل پدر ما حکم داده‌ای. چند ماه پیش پسر فراشباشی را که به همان سن بچه‌هاست (مقصود محمدحسن خان است که بعدها صنیع‌الدوله و اعتمادالسلطنه شد) پیش آن دو آوردند. همین که بچه‌ها او را دیدند به روی او افتادند، با چنگ و ناخن سر و صورت او را زخمی کردند و به قدری او را زدند که مجروح افتاد و به زحمت او را از دست ایشان بیرون کشیدند. وقتی یکی از زنان اندرون به رسم ادب و تعارف ایرانی به خانم عزّةالدوله گفت که از این شوهر جدید خداوند به شما پسری عطا کند. خانم گفت خدا نکند که من از این ناکس فرزندی بیاورم. شوهر جدید به قدری از خانم عزّةالدوله وحشت داشت که از روبرو شدن با او احتراز می‌کرد.^۱

خانم شیل می‌گوید که: «پس از مراجعت عزّةالدوله به طهران من فوراً به ملاقات او شتافتم تا مراتب ستایش خود را در باب معامله شریف و غیر عادی که از او نسبت به شوهرش سر زده بودم اظهار دارم. اما بدبختانه برخلاف انتظار من مادرش نیز در این مجلس ملاقات حضور داشت. چون دیدم که خانم عزّةالدوله از راه ادب لب به گفتار نمی‌گشاید از پیش او بیرون آمدم.»

سپس همین خانم می‌گوید:

«کمی پس از مراجعت عزّةالدوله شاه او را به قبول ازدواج با پسر صدراعظم واداشت. این پیش آمد ایرانیان را که به عشق و رزی اجباری عادت دارند بر آن داشت که بگویند که خواهر شاه هم مانند انگشتی صدارت قابل انتقال است. هر کس که این را به دست آورد حق به دست آوردن آن را نیز دارد.»^۲

خانم عزّةالدوله تا تاریخ عزل میرزا آقاخان نوری در عقد میرزا کاظم خان نظام الملک پسر او که پس از پدر خود شخص اول مملکت به شمار می‌رفت بود. همین که در تاریخ بیستم محرم ۱۲۷۵ میرزا آقاخان از صدارت معزول و با کسانش مورد مؤاخذه و مصادره و به ترک طهران مجبور گردیدند خانم عزّةالدوله هم که هیچ وقت به همسری با میرزا کاظم خان نظام الملک راضی نبود از او طلاق گرفت و به عقد

شیرخان عین‌الملک خوانسالار (پسر خان خانان پسر امیر قاسم خان قاجار قوانلو) پسر دایی تنی ناصرالدین شاه و عزةالدوله درآمد. عین‌الملک که ایسلخانی‌گری طایفه قاجار را داشت در سال ۱۲۸۳ به لقب اعتضادالدوله ملقب گردید و بعدها به حکومت استرآباد منصوب شد و در سال ۱۲۸۵ فوت کرد و او از عزةالدوله سه پسر آورد.

بعد از شیرخان اعتضادالدوله، خانم عزةالدوله به عقد ازدواج یحیی خان، مترجم وزارت امور خارجه و آجودان مخصوص ناصرالدین شاه درآمد و این یحیی خان پسر میرزا نبی خان قزوینی و برادر کوچکتر حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله است. یحیی خان در سال ۱۲۸۴ به لقب معتمدالملک ملقب گردیده بود و پس از آن که برادرش حاجی میرزا حسن خان فوت کرد او را به لقب سابق برادر «مشیرالدوله» خواندند.^۱ وفات خانم عزةالدوله به تاریخ بیست و سوم ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۳ در طهران اتفاق افتاد و او در این موقع نزدیک هفتاد و سه سال از عمرش گذشته بود. جنازه او را با کمال احترام و رعایت کلیه تشریفات در روز جمعه ۲۶ همین ماه از طهران به حضرت عبدالعظیم انتقال دادند. خانم عزةالدوله از زنان بزرگ خاندان قاجاریه است. علاوه بر مراتب وفاداری و صفای کاملی که از او نسبت به شوهر بزرگوارش مرحوم میرزاتقی خان امیر بروز کرده زنی زیبا و باهوش و با کفایت بوده و با چهار پادشاه از سلسله قاجاریه نسبت بسیار نزدیک دارد، چه پدرش محمدشاه پادشاه و برادرش ناصرالدین شاه پادشاه و برادرزاده اش مظفرالدین شاه پادشاه و نواده دختری اش محمدعلی شاه پادشاه بوده‌اند.

۱. یحیی خان معتمدالملک در سال ۱۲۸۸ حاکم عراق و کمره شد و در همین سال عربستان و بروجرد را ضمیمه قلمرو حکومتی او کردند و در همین سال هم وزیر مخصوص گردید. در سال ۱۲۹۰ در سفر اول شاه به فرنگ با او همراه بود و بعد از مراجعت در ۱۲۹۱ حکمران یزد و در ۱۲۹۲ والی فارس و در ۱۲۹۴ حاکم مازندران و در سفر دوم شاه در ۱۲۹۵ به نیابت برادر خود که با شاه به فرنگ می‌رفت به کفالت وزارت خارجه و سپهسالاری برقرار شد. در ۱۲۹۷ وزیر بنایی دیوانی کل ممالک محروسه به او محول بود. در سال ۱۲۹۹ سال بعد از فوت برادرش به لقب مشیرالدوله ملقب و به وزارت عدلیه منصوب گردید و در سال ۱۳۰۳ به وزارت امور خارجه منتخب شد سپس بار دیگر در سال ۱۳۰۵ به وزارت عدلیه و تجارت رسید و در این شغل اخیر فوت کرد. وفات یحیی خان مشیرالدوله در شب پنجشنبه بیستم جمادی‌الثانیه سال ۱۳۰۹ اتفاق افتاد در طهران به مرض ذات‌الریه به سن شصت و دو، و او را در مشهد در جوار برادرش حاجی میرزا حسن خان سپهسالار به خاک سپردند (روزنامه ایران نمره ۷۶۴ به تاریخ ۲۶ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۹) (برای بقیه احوال یحیی خان مشیرالدوله رجوع شود به کتاب کرز، ج ۱، ص ۴۳۰-۴۲۹ و سفرنامه بنژامین سفیر امریکا و کتاب خلسه اعتمادالسلطنه).

فصل دوازدهم

کسان و بازماندگان امیر

از کربلایی قربان هزاوه‌ای فراهانی پدر امیر آنچه اطلاع در دست بود در فصل اول ذکر کردیم. بیش از این‌ها هم در باب او معلوماتی به دست نیامد، حتی تاریخ فوت او نیز معلوم نیست. امر مسلم این است که او تا واقعه قتل مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام که در شب سلخ صفر ۱۲۵۱ اتفاق افتاد حیات داشته است.^۱ اما مادر بیچاره امیر که با او به فین کاشان روانه شد و در آن جا در پشت گوشش فرزند با کفایتش را به بی رحمی تمام کشتند تا مدت‌ها بعد از امیر در حیات بود. سال فوتش معلوم نیست، لیکن چنان که عنقریب بیاید تا اوایل سال ۱۲۷۶ یعنی تا هشت سال بعد از امیر مسلماً زنده بود و ایامی را به سختی و تلخ‌کامی می‌گذرانده است.

در همین ایام این مادر ستم‌دیده به کسی که معلوم نشد کیست^۲ کاغذی به خط خود از طهران به تبریز می‌نویسد که عین آن در دست است^۳، سواد آن این است:

«فدایت شوم، همه رفتند باز من ماندم، گرفتارم، کسی به دادم نمی‌رسد اکبریگ که آمده آن جا زود روانه کنید بیاید، یک آدم خودتان بفرستید دستورالعمل بفرستید مرا

۱. رجوع کنید به مقالات گوناگون اعلام الدوله ص ۱۱۰ و مقدمه دیوان قائم مقام ص ۵۵.

۲. محتمل است که مخاطب این کاغذ میرزا احمدخان پسر امیر باشد، زیرا که در آن صحبت از «عموت» هست که ظاهراً مقصود همان میرزا حسن خان وزیر نظام است.

۳. کاغذی هم از امیر به ناصرالدین شاه هست که می‌گوید امروز به کن به دیدن مادرم رفتم [خط دکتر قاسم غنی].

از طهران بیرون بکنند اگر خودتان مصلحت می‌دانید عبدالکریم بیگ^۱ آن جا کار ندارد بفرستید مرا ببرد به خود محرم [کذا] میرزاباقر هم بفرستید با شیخ عبدالحسین^۲ کارها را درست کند عموت چهارهزار تومان از شیخ عبدالحسین می‌خواهند میرزاباقر را به جهت حساب می‌خواهم که از سیاهه سرش می‌شود دیگر اختیار با خود شما هر طور مصلحت می‌دانید بکنید زود آدم بفرستید دستورالعمل بدهید مرا ببرد شب و روز به گریه و زاری گرفتارم تا پیش از ماه مبارک رمضان بروم زود زود هر کس آمدنی است بفرستید میان مردم رسوا شدم هر چه بود ببرند سوای این که عموش از بی کسی مانده همین التماس من این است یک آدم بفرستید مرا ببرد یک پسر وزیر دارد وکیل او منم کسی را ندارد یک مادر دارد خودم من هم یک وکیل او شما را کردم اختیارش با شماست وقت رسد کردن هر چه به او می‌رسد اختیارش با شماست از تبریز می‌رسد دست شما از طهران هم می‌رسد اختیار با شما نور چشم جعفرقلی شما پرستاری بکنید مالش زیر پا نشود زود جواب بدهید بیاورد». محل مهر در پشت کاغذ: «والده امیر نظام».

مرحوم امیر برادری داشت به نام میرزا حسین خان که در ایام مأموریت امیر در ارزنة الروم در آذربایجان از او نیابت می‌کرد و در دورهٔ صدارت برادر به مقام وزارت نظام در آذربایجان مقیم بود. چون امیر معزول گردید میرزا آقاخان صدراعظم نوری میرزا حسن خان وزیر نظام را هم از این سمت معزول کرد و برادر خود میرزا فضل الله^۳ را که حاکم قم بود به طهران خواست و به سمت وزارت نظام به جای برادر

۱. عبدالکریم بیگ مباشر املاک مرحوم امیر در آذربایجان بود.

۲. مقصود شیخ عبدالحسین تهرانی شیخ العراقین است.

۳. میرزا فضل الله پسر میرزا اسدالله خان نوری برادر میرزا آقاخان صدراعظم که در سال ۱۲۱۳ تولد یافته ابتدا در فارس در زیر دست عم خود میرزا زکی خان لشکر نویس کار می‌کرده و در ۱۲۴۳ به همراهی عباس میرزا نایب السلطنه از طهران به تبریز رفته سپس مدتی را هم تا آخر سلطنت فتحعلی شاه در کرمانشاه گذرانده و در بدو پادشاهی محمدشاه مستوفی دیوان عدلیه شده و دوازده سال در این شغل سرکرده ولی در آخر دورهٔ وزارت حاجی میرزا آقاسی او با برادرش میرزا آقاخان وزیر لشکر به کاشان تبعید شدند و سه سال

امیر روانه آذربایجان نمود.

در سال ۱۲۷۰ ناصرالدین شاه میرزا حسن خان برادر امیر را به نیابت حکومت عراق منصوب کرد و میرزا حسن خان در سال ۱۲۷۱ دکانین شهر سلطان آباد و باغات و عمارات دیوانی آن جا را مرمت و تعمیر و غرش اشجار کرد و از بلاد دیگر از هر قبیل ارباب صنایع به این شهر آورده سکنی داد و در سال ۱۲۷۳ که حاکم عراق بود سد رودخانه نیمور را بست و در ۱۲۷۴ به رتبه میرپنجگی نایل آمد.^۱

عاقبت احوال میرزا حسن خان برادر امیر معلوم نشد. همین قدر چنان که ذیلاً بیاید معلوم است که او در صفر سال ۱۲۷۶ دیگر در حیات نبود. از میرزا حسن خان پسری باقی بود به نام میرزا علی خان که سمت امیر تومانی داشت.

اینک سواد دو فرمانی را که ناصرالدین شاه در باب مستمری والده مرحوم امیر نوشته نقل می‌کنیم:

«امیرالاعضاء مقرب الخاقان عزیزخان سردار کل به مراحم کامله خاطر اقدس شهریاری مباهی بوده بداند^۲، چون مبلغ سی صد تومان مقرری عالی جاه والده مرحوم میرزاتقی خان که به خرج دستورالعمل آذربایجان آمده هر ساله در جزو تیول مرحوم میرزا حسن خان از محل مرثت خلخال می‌رسیده لهذا مقرر می‌شود که در هذه السنه

→

و کسری به این حال بودند تا این که بار دیگر میرزا آقاخان در ابتدای صدارت امیر به وزارت لشکر برگشت و میرزا فضل الله حاکم قم شد و در ۱۲۶۸ چنان که در متن مسطور است جای میرزا حسن خان برادر امیر را در وزارت نظام عساکر آذربایجان گرفت و در این مقام بود تا در ۱۲۷۵ که پس از عزل برادرش او نیز معزول گردید و عزیزخان سردار کل به تبریز آمد و مردم را از شر تعدیات میرزا فضل الله و پسرش میرزا مصطفی قلی خان خلاص بخشید. میرزا فضل الله و پسرش میرزا مصطفی قلی خان هر دو در سال ۱۲۸۹ فوت کردند. میرزا فضل الله اجمالی از احوال خود را در رساله‌ای تذکره مانند در حدود سال ۱۲۸۰ نوشته که نسخه‌ای از آن نزد نگارنده هست.^۱ منتظم ناصری جلد سوم صفحات ۲۳۳ و ۲۳۷ و ۲۵۱ و ۲۵۵.

۲. تاریخ این فرمان صفر سال ۱۲۷۶ است و در این تاریخ عزیزخان سردار کل پیشکار حکومت آذربایجان بود و او را ناصرالدین شاه در یک سال قبل از این تاریخ پس از عزل میرزا آقاخان صدراعظم از حال خانه نشینی که میرزا آقاخان او را به علت انتساب به امیر دچار کرده بود خارج و به منصب سابق یعنی سردار کل برگرداند.

تخاقوی ٹیل و مابعدھا قریۃ مزبور را به مقرب الخاقان میرزا احمدخان سرتیپ اول [یعنی پسر مرحوم امیر که لقب ساعدالملک یافت] واگذار نماید که مقرری مشارالیه را از محل مزبوره رسانیده علاوه مالیات آنجا را به مباشرین دیوانی آذربایجان کارسازی نماید که مشارالیه آسوده خاطر به دعای دوام دولت قاهره پردازد و باید در این باب قدغن بلیغ به عمل آورده حسب المقرر مرتب دارد و در عهده شناسد. تحریراً فی شهر صفر المظفر سنه ۱۲۷۶.»

سواد فرمان دویم این است:

«جناب مستوفی الممالک^۱ چون قریۃ مرشت خلخال از زمانی که مرحوم میرزا تقی خان مستوفی نظام بود تا کنون در دست مرحوم مزبور و میرزا حسن خان و مقرب الخاقان ساعدالملک بوده و مالیاتش عوض مقرری والدۃ مرحوم میرزا تقی خان مقرر و علاوه آن را دستی به دیوان می دهند و در این مدت مخارج زیاد در آبادی قریۃ مزبوره نموده اند محض مرحمت درباره ساعدالملک مقرر می شود که با وجود آن که منافع قریۃ مزبوره زیاد بر جمع دیوان است به ملاحظۃ آن که خرج زیاد در قریۃ مزبور کرده اند منافع مزبوره را به مشارالیه واگذار فرموده ایم، هر گاه دیگری در صدد تیول قریۃ مزبوره یا قبول نمودن به علاوه جمع دیوانی برآید قبول نخواهیم فرمود. باید این حکم همایون را ثبت دفاتر نماید و در عهده شناسد. شهر شعبان ۱۲۶۷^۲ [کذا].»

در حاشیۃ این فرمان که ظاهراً اصل آن به خط مرحوم حاجی میرزا محمد حسین دبیرالملک فراهانی وزیر رسایل است ناصرالدین شاه به خط خود چنین توشیح کرده: «مستوفی الممالک از همین قرار معمول دارید. ساعدالملک نوکر خوبی است اگر مرشت منافع هم داشته باشد او ببرد عیبی ندارد.»

۱. میرزایوسف آشتیانی مستوفی الممالک در این تاریخ وزیر مالیه بود.

۲. در سوادى که از این فرمان از تبریز فرستاده اند به همین شکل «۱۲۶۷» مسطور است و بدیهی است که این تاریخ غلط است و باید مانند فرمان قبل تاریخ آن ۱۲۷۶ باشد، چه در این فرمان دوم صحبت از «مرحوم میرزا حسن خان» و «مقرب الخاقان ساعدالملک» است. میرزا حسن خان چنان که در متن متعرض شدیم در سنین بین ۱۲۷۴ و اوایل ۱۲۷۶ فوت کرده و میرزا احمدخان پسر امیر هم در همین سال ۱۲۷۶ در اواخر ماه صفر لقب ساعدالملکی گرفته است (منتظم ناصری ج ۳، ص ۲۶۶ و حقایق الاخبار در وقایع سال ۱۲۷۶) پس ضرورتاً هیچ گاه تاریخ این فرمان نمی تواند مقدم بر سال ۱۲۷۶ باشد.

مرحوم امیر دو زن داشت یکی زن اولی او ظاهراً فراهانی که قبل از ازدواج با خانم عزه‌الدوله او را به زوجیت اختیار کرده بود دیگری خانم عزه‌الدوله. از زن اول امیر یک پسر آورد و دو دختر. پسر او میرزا احمدخان است که بعدها ساعدالملک و امیر توپخانه شد و از دو دختر یکی در عقد عزیزخان مگری سردار کل درآمد و دیگری به زوجیت میرزا رفیع خان مؤتمن پسر حاجی میرزا کاظم امین‌الرعا که در سال ۱۲۹۰ فوت کرد^۱. حاجی میرزا تقی خان مشیر دفتر وزیر و ظایف آذربایجان و حاجی میرزا شفیع خان رئیس توپخانه آذربایجان پسران همین میرزا رفیع خان مؤتمن و نواده دختری امیر بودند^۲. اولاد مشیر دفتر در تبریز و طهران به نام خاندان مشیری باقی هستند. حاجی میرزا شفیع خان بعدها لقب ساعدالملک یافت^۳ اما میرزا احمدخان معروف به امیرزاده یگانه پسر مرحوم امیر در اواخر عهد صدارت پدر با عم خود میرزا حسن خان وزیر نظام مقیم تبریز بود و در خدمت نظام اشتغال داشت. در موقعی که ناصرالدین شاه با امیر به اصفهان رفته بود (شوال ۱۲۶۷) به وزیر نظام و امیرزاده میرزا احمدخان امر شد که از تبریز حرکت کنند و در مراجعت شاه در عراق به خدمت او بپیوندند^۴. پس از عزل امیر و تبعید او به کاشان چنان که دیدیم میرزا احمدخان هم با پدر خود روانه فین گردید. در عهد صدارت میرزا آقاخان نوری (از محروم ۱۲۴۸ تا محرم ۱۲۷۵) از میرزا احمدخان امیرزاده اسمی در میان نیست، لابد مانند کسان دیگر امیر در عزل و بیچارگی سر می کرده و اعوان و انصار عدیده صدراعظم جدید که همه مشاغل و مناصب دولتی را در قبضه پنجه خود آورده و نسبت به خاندان امیر در خصومت و عناد بوده اند نمی گذاشته اند که پسر امیر مصدر کاری یا مورد التفاتی واقع شود و او خانه نشین بود. همین که میرزا آقاخان از صدارت برکنار شد و پروردگان زیر دست مرحوم امیر مانند عزیزخان سردار کل شوهر خواهر میرزا احمدخان امیرزاده و میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی^۵ بار دیگر بر سر کار آمدند در

۱. دانشمندان آذربایجان ص ۵۴.

۳. روزنامه ایران قدیم نمره ۸۰۱.

۴. روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۳ (پنجشنبه سلخ شوال ۱۲۶۷).

۵. میرزا یوسف خان از دوستان امیر نیست [خط دکتر قاسم غنی].

۲. تاریخ تبریز ص ۲۶۱.

اصلاح حال کسان امیر کوشیدند و شاه را نسبت به ایشان بر سر رأفت و عطوفت آوردند، چنان‌که در همین سال ۱۲۷۵ اندکی بعد از عزل میرزا آقاخان ناصرالدین شاه میرزا احمدخان را که سابقاً سرهنگ توپخانه بود به منصب سرتیپی سرافراز کرد و سال بعد او را ساعدالملک لقب داد. مظفرالدین شاه در سفرنامه اول خود به فرنگستان (ص ۹) چنین می‌نویسد: «در سنه ۱۲۷۷ که از طهران به سمت حکومت به آذربایجان می‌رفتیم و در آن وقت عزیزخان سردار کل پیشکار مملکت آذربایجان بود و ساعدالملک پسر مرحوم میرزاتقی خان امیرنظام رئیس قشون آذربایجان را داشت و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان رئیس دفتر استیفا و میرزا عباس خان معاون الملک که آخر به قوام‌الدوله ملقب شد نایب‌الوزاره و کارگذار مهام خارجه آذربایجان و میرزا نصرالله مدیر گمرکات بود که در حقیقت آن وقت پنج مسند حکومت جزو در تبریز بود که این‌ها در تحت حکومت کلیه ما بودند.» و در ۱۲۸۰ رتبه امیر تومانی یافت.^۱ از تاریخ سال ۱۲۸۰ به بعد دیگر از میرزا احمدخان امیرزاده ساعدالملک خبری نیست. نادر میرزا در تاریخ تبریز می‌گوید که او «به روزگار جوانی جهان بگذاشت»^۲ و چون در سال ۱۲۸۵ از طرف شاه لقب ساعدالملکی به میرزا عبدالرحیم خان وزیرمختار ایران در پترزبورگ داده شد باید چنین حدس زد که میرزا احمدخان در بین سنین ۱۲۸۰ و ۱۲۸۵ فوت کرده باشد.^۳

اینک سواد کاغذی است که مرحوم حاجی میرزا محمد حسین دبیرالملک فراهانی از طهران به تبریز به میرزا احمدخان ساعدالملک نوشته.

«فدایت شوم، حکایت خیلی غریبی این اوقات شنیده‌ام که بسیار محل تعجب است و از شما بعید می‌دانم و آن این است که شما ترک خصوصیت با صاحب دیوان^۴

۱. منتظم ناصری، ج ۳ صفحات ۲۶۰ و ۲۶۶ و ۲۸۴.

۳. منتظم ناصری، ج ۳، ص ۲۷۸ و مرآة‌البلدان، ج ۲، ص ۲۹۲.

۴. میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان پسر دوم حاجی علی اکبرخان قوام‌الملک شیرازی و نواده حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله است که به سال ۱۲۳۶ در شیراز متولد شده و در ۱۲۴۸ از طرف حسین علی میرزا فرمانفرما والی فارس مقام سرهنگی یافته و در ۱۲۵۶ به تهران آمده و به منصب استیفاء دیوان منصوب گردیده. در ۱۲۶۰ با یکی از دختران فتحعلی شاه ازدواج کرده و در ۱۲۶۳ به وکالت فارس به شیراز برگشته و

را نموده‌اید و میانه شما شکرابی شده است. یحیی خان جنرال آجودان خاصه که از تبریز آمد تقریر کرد که صاحب دیوان بیشتر باطناً با میرزای مطلق خصوصیت داشته و ظاهراً با شما رفاقت می‌نموده است. این اوقات که عقیده باطنی او معلوم شده شما ترک مراد و خصوصیت کرده‌اید. نمی‌دانم این فقره را یحیی خان درست حالی نشده و بیشتر واقعاً صاحب دیوان باطناً رفیق شما بوده است یا این که او درست فهمیده و بیشتر با هم به مقتضای مصلحتی راه می‌رفته‌اید. هر یک از این دو شق باشد تغییر حالت چه حسنی دارد. شما اگر بخواهید در میان مردم این زمان با هر کس دل و زبانش یکی باشد و باطن و ظاهرش فرق نداشته باشد دوستی و آشنایی بکنید تنها خواهید ماند و در این عصر چنین آدم‌ها بسیار کم است، بلکه می‌توان گفت هیچ نیست. ناچار باید با مردم معاشرت نمود و سیاق این مردم را پیش گرفت و به سبک و سلیقه مردم این زمان راه رفت و الا انسان همیشه صدمه و مزاحمت خواهد دید. خداوند غریق رحمت کند مرحوم امیر طاب‌ثراه را، به هیچ جهت صدمه ندیدند مگر این که باطن و ظاهرشان را یکی کردند و به هر کس بی‌میل بودند نتوانستند بگویند به تو محبت دارم. مردم این عصر این حالت را نپسندیدند. چه ضرور شما خلاف جمهور باشید. در دنیا هزار دوست کم است و یک دشمن زیاد. اگر واقعاً صاحب دیوان با شما دوست باطنی بود چرا او را از خود رنجاندید. به هر قسم می‌دانید مثل سابق با او خصوصیت و هر گاه حالت او آن طور که یحیی خان گفته بود همان طور که

→

در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه به مناسبت محبت و اطمینانی که امیرکبیر به او داشته او را به حکومت خوار و ورامین و امانت محاسبات همدان و قزوین و نهاوند و امور سیورساتخانه و شترخانه و قاطرخانه برقرار نموده است. در عهد میرزا آقاخان یعنی در ۱۲۷۳ این شخص منصب صاحب دیوانی یافته، در ۱۲۷۵ حاکم یزد بوده و در ۱۲۷۷ به وزارت مالیه آذربایجان به همراهی مظفرالدین میرزا ولیعهد و عزیزخان سردار کل پیشکار او عازم تبریز شده است. پس از مدتی حکومت در خوزستان و اصفهان در ۱۲۸۸ پیشکاری کل آذربایجان به او واگذار گردیده و در ۱۲۹۸ به وزارت جلال‌الدوله پسر مسعود میرزا ظل‌السلطان به فارس رفته است (حقایق الاخبار در قسمت آخر کتاب و فارسنامه ناصری ج ۲، ص ۵۰). وفات صاحب دیوان به تاریخ سه‌شنبه ششم رمضان سال ۱۳۱۴ در تهران اتفاق افتاد (روزنامه ایران قدیم نمره ۹۰۴).

سابق زمانه‌سازی و خصوصیت می‌کردید باز هم بکنید. در این باب شرحی به او نوشته‌ام، به شما هم زحمت دادم، البته انشاءالله تعالی باز با او به کنار بیاید و آنچه دیده و شنیده و فهمیده باشید هم به هیچ بر روی خود نیاورید. لازم نیست آدم با هر کس خصوصیت می‌کند آنچه در دل دارد با او بگوید و خیالات همه کار خود را بر روی دایره بریزد. رسوم ظاهری را از دست ندهید. باطن هر کدام هرچه هست باشد البته به حالت سابقه باشید و با هم راه بروید. زیاده عرض نمی‌کنم.» در پشت مراسله این مهر هست: «الراجی محمدحسین الحسینی».

این مراسله اگرچه تاریخ ندارد ولی تقریباً یقین است که در اوایل سال ۱۲۷۹ نوشته شده زیرا که اندکی قبل از آن بود که مظفرالدین میرزا رسماً به ولیعهدی اختیار شد (در اواخر ماه ذی‌الحجه ۱۲۷۸) و یحیی خان جنرال آجودان خاصه (یعنی همان معتمدالملک و مشیرالدوله بعدی برادر حاجی میرزا حسن خان سپهسالار و شوهر چهارم خانم عزةالدوله) از طرف ناصرالدین شاه حامل یک قطعه نشان و یک ثوب خلعت عازم تبریز گردید و در اوایل سال ۱۲۷۹ به طهران برگشت^۱ و در این تاریخ چنان‌که پیشتر دیدیم صاحب دیوان به سمت وزارت مالیه آذربایجان مقیم تبریز و میرزا احمدخان ساعدالملک امیر توپخانه آذربایجان بود.^۲

چون از میرزا احمدخان ساعدالملک یگانه پسر امیر فرزند نرینه‌ای نمانده است باید گفت که نسل نرینه مرحوم امیر به مرگ این یگانه پسرش منقرض شده. عموم کسانی که به امیر انتساب دارند فرزندان دختران یا فرزندان دختران پسر اویند. زوجه میرزا احمدخان ساعدالملک، خانم منورالسلطنه خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود و از ساعدالملک سه دختر ماند یکی امیرزاده خانم عیال میرزا صالح خان آصف الدوله، دومی نزهةالدوله عیال حاج حسین قلی خان نظام‌الدوله^۳، سومی زینةالحاجیه زن میرزا رضا امام جمعه پسر حاج میرزا جواد مجتهد.

۱. منتظم ناصری ج ۳، ص ۳۱۰ و مرآةالبلدان، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. رجوع کنید ایضاً به مراسله عزیزخان سردار کل خطاب به میرزا احمدخان که سابقاً در فصل دوم نقل شده.

۳. وفات نظام‌الدوله در سال ۱۲۹۲ اتفاق افتاده.

اما خانم عزةالدوله از امير فقط دو دختر داشت يکي تاج‌الملوک ديگري همدم الملوک. مهدعليا مادر ناصرالدين شاه اين دو نواده دختری خود را برای دو نواده پسرى خویش سلطان مسعود ميرزا يمین‌الدوله (که بعدها ظل‌السلطان شد) و مظفرالدين ميرزا وليعهد دو پسر ناصرالدين شاه عقد بست و اين دو دختر هر دو به سال ۱۲۸۴ به دو شوهر خود واگذار شدند. خانم تاج‌الملوک زن وليعهد بعدها لقب امّ الخاقان و خانم همدم‌الملوک لقب همدم‌السلطنه يافت.

امّ‌الخاقان از مظفرالدين شاه سه فرزند آورد^۱: محمدعلی ميرزا که بعد از پدر در سال ۱۳۲۴ شاه شد، احمدميرزا که در ده سالگی به مرض ديفتری مرد و خانم عزةالدوله زن عبدالحسين ميرزا فرمانفرما که بعد از فوت مادر لقب او را يافت و هنوز در حیات است. وفات خانم تاج‌الملوک امّ‌الخاقان مادر محمدعلی شاه و خانم عزةالدوله ثانی^۲ در تاريخ اتفاق افتاده است. خانم همدم‌السلطنه از سلطان مسعود ميرزا ظل‌السلطان چهار فرزند آورد:

۱- سلطان حسين ميرزا جلال‌الدوله، ۲- کوكب‌السلطنه زن حاجی معين‌السلطان ۳- شوكة‌السلطنه زن قهرمان ميرزا صارم‌الدوله (پسر ابو‌الفتح خان ايروانی و کسراييل خانم بانو عظمی خواهر ظل‌السلطان) خانم شوكة‌السلطنه مادر سردار اعظم فعلى و خانم دفترالسلطنه زن آقای سرلشکر امان‌الله ميرزا جهانبانی است ۴- عزيزالسلطنه زن خانبا‌باخان عين‌السلطنه برادر قهرمان ميرزا صارم‌الدوله.

وفات خانم همدم‌السلطنه دختر اميرکبير و زوجه ظل‌السلطان در تاريخ ۱۲۹۶ اتفاق افتاده است.

۱. بعد مطلقه شد [خط دکتر قاسم غنى].

۲. اولاد او از فرمانفرما(؟) [خط دکتر قاسم غنى].

پیوست‌ها

مقالات مرحوم عباس اقبال درباره امیرکبیر

از مرحوم اقبال چند مقاله که ارتباط با سوانح زندگانی امیرکبیر دارد به طبع رسیده و محتملاً فصولی از همین کتاب است که آن مرحوم به درج آنها به صورت جداگانه مبادرت کرده است.

۱- امیرکبیر و مرحوم هدایت (لله باشی): یادگار، ج ۴، ش ۴: ۹-۱۴.

(همین مقاله در نشریه وزارت امور خارجه شماره اول دوره دوم تجدید طبع شده است).

۲- قتل امیر: اطلاعات ماهانه، سال اول، ۱۳۲۹ (این مقاله فصل آخر از کتاب حاضر است).

۳- غرامات معاهده ترکمانچای (با همکاری دکتر قاسم غنی): یادگار، ج ۱، ش ۲: ۲۱-۳۵ (این مقاله متن قسمت سوم از فصل هشتم کتاب حاضر است).

۴- دو نامه از امیرکبیر: یادگار، ج ۳، ش ۱: ۵۲-۵۸.

۵- سبزه میدان و مجمع الصنایع: یادگار، ج ۴، ش ۱۰۰/۹: ۵۹-۷۰ (تاریخچه مؤسسه‌ای که امیرکبیر تأسیس کرد و یکی از مباحث فصل هفتم از طرح اصلی کتاب بوده است).

۶- بعضی از مراسلات امیرکبیر به ناصرالدین شاه: یادگار، ج ۵، ش ۷/۶: ۱۱۸-۱۲۱.

۷- احوال عباس میرزای ملک آرا و روابط وی با امیرکبیر که به صورت مقدمه در ابتدای کتاب «شرح حال عباس میرزا ملک آرا» (طهران ۱۳۲۵)، به اهتمام عبدالحسین نوایی) انتشار یافته و ظاهراً فصلی از کتاب حاضر بوده است.

۲

مقالات در تاریخ قاجاریه که با امیرکبیر ارتباط دارد

- ۱- تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران: یادگار، ج ۱، ش ۷: ۶-۱۷.
- ۲- اولین روزنامه چاپی در ایران: یادگار، ج ۱، ش ۳: ۴۹-۵۴.
- ۳- عزیزخان سردار کل مکرری: یادگار، ج ۴، ش ۲/۱: ۳۷-۶۲.
- ۴- میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله، یادگار، ج ۵، ش ۷/۶: ۲۷-۳۷.

۳

تواریخ راجع به دوره قاجاریه

در میان اوراق مربوط به زندگانی امیرکبیر دو ورقه دیده شد که تحت عنوان «تواریخ راجع به دوره قاجاریه» فهرست کتب آن دوران روی آنها نوشته شده است. بسیاری از این کتب مورد استفاده و از مآخذ مرحوم عباس اقبال در تدوین کتاب بوده است. فهرست مآخذ مذکور عیناً در این جا نقل می‌شود.^۱

اکسیرالتواریخ: تألیف اعتضادالسلطنه.

تاریخ آل قاجار: تألیف مصطفی قلی سرابی سبلانی (در لندن هست) [تا ۱۲۲۰].

تاریخ بیداری ایرانیان.

تاریخ تبریز: (چاپ شده).

تاریخ جهان‌آرا: تألیف میرزا محمدصادق وقایع‌نگار مروزی (در کتابخانه سلطنتی هست) [از ۱۲۱۲ تا ۱۲۳۲].

تاریخ ذوالقرنین: (یعنی تاریخ فتح‌علی شاه) تألیف فضل‌الله خاوری شیرازی (در لندن هست).

تاریخ صاحبقرانی: تألیف محمود میرزا قاجار (در لندن هست) [از ۱۲۱۲ تا ۱۲۴۸].

تاریخ عضدی: تألیف عضدالدوله احمد میرزا (چاپ شده).

۱. در این جا فهرست کتب را به ترتیب حروف الفبایی درج می‌کنیم.

تاریخ محمدی: تألیف محمد ساروی (در کتابخانه سلطنتی هست به شماره ۱۱۱) [تا ۱۲۱۱].

تاریخ ملک آراء: تألیف علیقلی چلاوی به نام محمدقلی میرزا (در مجلس هست به شماره ۲۳۵) [تا ۱۲۰۹].

تاریخ نو: (ذیل مآثر السلطانیة تا ۱۲۶۷)، تألیف جهانگیر میرزا (در مجلس و سلطنتی هست).^۱

تجربة الاحرار و تسلیة الاحرار: تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی (در مجلس هست به شماره ۵۳۴).^۲

حقایق الاخبار: تألیف میرزا جعفر خورموجی (چاپ شده).
خاتمه روزنامه همایون: ذیل تاریخ ذوالقرنین، تألیف فضل‌الله خاوری شیرازی (در لندن هست).

روزنامه دربار: یادداشت‌های روزانه اعتماد السلطنه (نسخه خطی در مشهد، قسمتی از آن چاپ شده).

روزنامه سرحدی: از میرزا جعفرخان مشیرالدوله (خطی).

روضه الصفاى ناصری: تألیف رضاقلی هدایت (چاپ شده).

زنبیل: حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله (چاپ شده).

سفرنامه خوارزم: تألیف رضاقلی هدایت (چاپ شده در پاریس).

صدورالتواریخ: تألیف فروغی و ادیب (نسخه ملکی دکتر غنی).

عین الوقایع: تألیف یوسف هراتی (چاپ شده).

کلام الملوک و ملوک الکلام در نسب فتح‌علی شاه: تألیف میرزاتقی علی‌آبادی صاحب دیوان (در کتابخانه سلطنتی هست).

مآثر سلطانیة: تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی (چاپ شده) [تا سال ۱۲۲۹].

المآثر والآثار: اعتماد السلطنه (چاپ شده).

۱. این کتاب را مرحوم عباس اقبال طبع کرده است. (طهران، ۱۳۲۷).

۲. درباره این کتاب نگاه کنید به مقاله جعفر سلطان القرابی، نشریه کتابخانه ملی تبریز، شماره اول (تبریز ۱۳۳۸).

- مرآت البلدان: اعتماد السلطنه (چاپ شده).
- مفرح القلوب: تألیف محمدنندیم بارفروشی (در لندن هست) [تا سال ۱۲۲۰].
- یادداشت‌های ریشارخان واعلم الدوله ثقفی: (چاپ شده).
- منشآت قائم مقام ثانی: (چاپ شده).
- ناسخ التواریخ: جلد قاجاریه، تألیف لسان‌الملک (چاپ شده).
- نگارستان دارا: تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی (در کتابخانه سلطنتی هست).

۴

طرح اصلی فصول کتاب امیر کبیر

طرحی که مورد نظر مرحوم عباس اقبال در فصل‌بندی کتاب بوده است بنا بر فهرستی که به جای مانده به شرح زیر است. متأسفانه چند فصل از این کتاب اکنون موجود نیست. یا تألیف نشده و یا مفقود شده است.

فصل اول: اوضاع ایران قبل از سلطنت ناصرالدین شاه

اوضاع داخلی، اوضاع مالی، روابط خارجی، ایران و تمدن اروپایی، مسأله هرات، مسأله ترکمانان، سرحدات عثمانی، مسأله بایه.

فصل دوم: زندگانی امیر کبیر قبل از صدارت

پدر امیر کبیر، امیر و خاندان قائم مقام، امیر و میرزا محمدخان زنگنه، سفر پترزبورگ، سفر ارزنة الروم.

فصل سوم: ابتدای جلوس ناصرالدین شاه و صدارت امیر کبیر

تهیه مقدمات سفر طهران، ارتقاء امیر به صدارت، ازدواج با عزةالدوله، امیر و میرزا آقاخان، شورش نظامیان.

فصل چهارم: اقدامات اولیه امیر کبیر

دفع فتنه سالار، قضایای بایه، اصلاحات مالی، مخالفین امیر کبیر، اداره جاسوسی امیر و معتمدین.

فصل پنجم: امیرکبیر و معارف جدید

تأسیس روزنامه و چاپخانه، ترجمه کتب، فرستادن محصل به خارجه، تأسیس دارالفنون، جلب مستشار و معلم.

فصل ششم: امیرکبیر و صنعت و تجارت

تشویق زراعت، آبیاری، تشویق صنایع داخلی، چاپارخانه، امور مربوط به تجارت.

فصل هفتم: طهران در عهد امیرکبیر

سابقه طهران، ایجاد بازار و کاروانسرا، مجمع‌الصنایع، نهر کرج، نظافت حمام‌ها.

فصل هشتم: امیرکبیر و روحانیون و مسایل مذهبی

تعزیه و روضه‌خوانی، تکیه دولت، مسأله بست، محاکمات شرعی و عدلیه‌ای.

فصل نهم: امیرکبیر و مالیه ایران

قطع مواجب و مستمری‌های زیادی، تعدیل دخل و خرج، ترتیب بروات، خزانه ایران.

فصل دهم: امیرکبیر و نظام ایران

ترتیب بنیچه، جلب صاحب‌منصبان خارجی، تدوین نظام‌نامه‌ها، ساختن اسلحه در داخله، قشون ایران در عهد امیر.

فصل یازدهم: سیاست داخلی امیر

دشمنی با دزدی و دزد، رفع تعدی از مردم، سخت‌گیری‌های او در این باب، قصص و حکایات مردم در این موضوع.

فصل دوازدهم: سیاست خارجی امیر

امیر و عثمانی، امیر و انگلیس، امیر و روسیه، مسأله آشوراده، سرحدات ایران و عثمانی، قضایای بلوچستان و افغانستان، موضوع تجارت برده و خلیج فارس، تأسیس سفارتخانه‌ها و قنصل‌گری‌ها، تأسیس وزارت خارجه.

فصل سیزدهم: علل سقوط امیر

غرور و تندی امیر، روابط امیر و مهدعلیا، امیر و ملک‌آراء، دشمنان خارجی امیر.

فصل چهاردهم: تفصیل قتل امیر

عزل امیر، حکومت کاشان، ترس درباریان از برگشت به صدارت، حاجی علی خان مقدم، میرزا آقاخان، کیفیت قتل او، قبر امیر، عزةالدوله بعد از قتل امیر.

فصل پانزدهم: بازماندگان امیر

برادران او، مادر امیر، پسر و دختران، نوادگان، دارایی و املاک و ماترک.

فصل شانزدهم: نظری اجمالی و انتقادی در باب مقام امیر

مقایسه امیر با رجال دیگر عهد قاجاریه، اهمیت مقام امیر در ایجاد نهضت جدید ایران، شهادت خارجیان.

فصل هفدهم: منابع راجع به احوال امیر

روایات مردم، مورخین داخلی، مکاتبات شخصی امیر، منابع خارجی.

۵

سندی درباره عزل امیر کبیر

در میان مجموعه‌ای از مکاتبات و فرامین جلد شده که از دفترخانه احتشام‌الدوله خانلر میرزاوالی خوزستان و محمره در اوایل عهد سلطنت ناصرالدین شاه (دوران صدارت امیر و اعتمادالدوله) باقی مانده و اکنون در کتابخانه دانشکده حقوق به شماره (۱۲۴/ب) موجود است فرمانی (ورق ۲۷۰) دیده شد که ارتباط با واقعه عزل امیر کبیر دارد و چون در جایی تاکنون طبع نشده است مناسب دیده شد که در این جا به طبع برسد.

محل مهر ناصرالدین شاه

هو

عم اکرم ارجمند کامکار احتشام‌الدوله خانلر میرزا حکمران ولایات بروجرد و لرستان و عربستان و بختیاری مؤید بوده‌اند. سابقاً به آن عم نامدار نگاشته بودیم که عالیجاه میرزاتقی خان را به سبب بعضی مصالح ملکیه از شغل و منصب و لقب

صدارت و اتابیکی و وزارت معزول فرمودیم و عمل امارت نظام را به عهده او محول داشتیم و این خبر را گوشزد خاص و عام نموده به تمامی ممالک ایران منتشر و همگی دولتخواهان و حکام و چاکران دور و نزدیک را از این کار خبردار کردیم. چند روز از این مقدمه نگذشت که مشارالیه در این مقام آسوده ننشست و به علت خبث باطنی که در فطرت و خمیره او مجبول بود بنای فساد و اخلال گذاشت و از حرکات ناهنجار که منجر به فساد ملکی و دولتی می شد دست برنداشت. دیدیم که اگر اسم او در السنه و افواه به امارت نظام مذکور شود امر قشون و سایر کارها منتظم و مضبوط نمی شود، لهذا در روز جمعه ۲۷ شهر محرم الحرام او را از تمامی خدمات و مناصبی که به عهده او محول و مفوض بود خلع فرموده بالمره از نوکری دربار جهان مدار عزل و اخراج نمودیم و مقرر داشتیم که از دارالخلافه باهره بیرون رفته به ولایت کاشان برود و چند صباحی در کاشان بماند و از جان و مال و اولاد او در گذشتیم و به عفو و اغماض ملوکانه جرایم او را بخشیدیم، به شرط این که من بعد به طور آسوده در آن ولایت مشغول دعاگویی باشد و از او و کسان و منسوبان و متعلقان او تحریک خلافی به ظهور نرسد و پیرامون فتنه و فساد نگردد و به جای خارج پناه نبرد و بستی نشود. در این صورت تا زنده است جان و مال و اولاد او در مهد امن و امان است و الا تمامی ملک و مال او ضبط دیوانیان و خود او در معرض تلف خواهد بود و جناب جلالت و نبالت نصاب قواماً لللدولة العلیه نظاماً للشوكة البهية اعتمادالدوله میرزا آقاخان را که حسباً و نسباً قابل و شایسته صدارت اعظم و وزارت کبری بود به اعطای این عطیت عظمی ممتاز و سرافراز فرمودیم.

حل و عقد و رتق و فتق تمامی امور ملک و دولت را به کف کفایت و ید کفالت او محول فرمودیم. باید آن عم نامدار همواره امورات ولایات ابواب جمعی خود را از کارهای کشوری و خدمات لشکری و موارد خارجی و داخلی همه روزه جناب معزی الیه را مستحضر سازد و به قاطبه میران سپاه نظام و غیر نظام بسپارد که مطالب جزئی و کلیه خودشان را در طی نوشتجات به جناب صدراعظم عرض نمایند که ذات اقدس همایون شاهنشاهی خود به نفس شریف جواب هر یک را به جناب معزی الیه

خواهیم فرمود و مقرب الخاقان عزیزخان آجودان باشی را نیز مستحضر سازند که عالیجاه مشارالیه در شغل خود به همان قرار برقرار و در منصب آجودان باشی گری خود کمافی السابق باقی است. البته او را از امورات متعلقه به قشون مطلع سازند. در عهده شناسند. حرر فی شهر الحرام ۱۲۶۸.»

در بالای صفحه کنار سمت چپ ناصرالدین شاه به خط خود نوشته «صحیح است» و در ظهر مکتوب مهر اعتمادالدوله «عبدہ آقاخان بن اسداللہ» دیده می شود.

دارالفنون*

۷۱-۱۸۵۱ (۵۰-۱۲۳۰ ش.)

تأسیس دارالفنون در سال ۱۸۵۱ (۱۲۳۰ ش) نقطه عطف مهمی در تاریخ آموزش در ایران بود. این مدرسه، به عنوان نخستین مؤسسه آموزشی به سبک اروپایی که دولت بانی آن بود، نشانگر درک فزاینده نیاز به اصلاح آموزشی به عنوان جزیی از اصلاحات گسترده تر بود. از آن گذشته، جهشی کمی و کیفی در عرصه آموزش به سبک اروپایی در ایران محسوب می شد. دارالفنون ژرف شدن شکاف های سیاسی و فرهنگی موجود بین موافقان و مخالفان آموزش به سبک اروپایی و مدرن سازی را در ایران نشان می داد.

چند سال اول سلطنت ناصرالدین شاه (۹۶-۱۸۴۸ / ۷۵-۱۲۲۷ ش) به سبب سلسله اصلاحات دامنه داری که صدراعظم او، میرزاتقی خان فراهانی مشهور به امیرکبیر، آغاز کرد شاخص بود. هدف های امیرکبیر دوگانه بود. نخست، سامان بخشی و متمرکز سازی حکومت را هدف قرار داده بود. برای این منظور می کوشید پاسخگویی و کارآمدی دستگاه اجرایی را افزایش و اختیارات قضایی علما را کاهش دهد. او در فرو نشاندن شورش های بایبان، که آن را چالشی نسبت به اقتدار شاه می دانست، نیز مؤثر بود. دوم، امیرکبیر، به عنوان پیامد قهری سیاست متمرکز سازی اش، در پی محدود کردن مداخله بیگانگان در امور داخلی ایران و افزایش خودبستگی ایران در برابر اروپا بود. در آن زمان، مداخله اروپاییان در امور ایران

* به نقل از آموزش دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار، مونیکا ام. رینگر، ترجمه مهدی حقیقت خواه، چاپ دوم، ۱۳۸۵، انتشارات ققنوس، تهران.

ابعاد گسترده‌ای یافته بود. آن‌گونه که رابرت گرانت واتسون، یک اروپایی که در آن زمان در ایران بود، شرح می‌دهد:

پیش از این دوره در ایران مرسوم بوده است که به نظرات و خواسته‌های نمایندگان دیپلماتیک خارجی در دربار ایران تا حد نامعمولی تمکین شود... امیرنظام [امیرکبیر] از دریافت این نکته غافل نماند که زیننده یک حکومت نیست که نتواند امور اتباع خود را سامان بخشد، و از این رو بر آن شد تا در آینده شخصاً جلوی مداخله بیگانگان را در اموری که تنها به ایران مربوط است بگیرد.^۱

واتسون سپس هدف امیرکبیر را تلاش برای «تبدیل کشورش به یک پادشاهی قدرتمند و استوار بر پایه قانون و عدالت» توصیف می‌کند.^۲ یک نماینده دولت بریتانیا، به نام سرهنگ رولینسون، ارزیابی واتسون را در مورد سیاست امیرکبیر در مورد دولت‌های اروپایی می‌پذیرد و می‌نویسد: «تردیدی نیست که در این دوره مداخله هیئت‌های اروپایی در تهران در امور داخلی این کشور از حد منطقی به کلی خارج شده بود»، و «دشوارترین دستاورد» امیرکبیر «و آنچه به اعتقاد او، شاید موجه، برای منافع دولت بیشترین اهمیت را داشت – در مخالفت قاطع اما یکسان و بی‌طرفانه‌اش با اعمال فشار اروپاییان نهفته بود».^۳

طرح‌های امیرکبیر برای افزایش اقتدار حکومت مرکزی، چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی، و افزایش کارایی دستگاه اجرایی با هدف‌های آموزشی او کاملاً در ارتباط بود. او بر این باور بود که موفقیت اصلاحات سیاسی و اجرایی نیازمند دیوانسالاری حکومتی آگاه‌تر و واحدهای نظامی تربیت‌شده‌تر و مجهزتر است. او از نیاز به پذیرش عناصر معینی از فن‌آوری و کاردانی اروپایی آگاه بود. او اهمیت توانایی ایران را در مشارکت در عرصه دیپلماتیک بین‌المللی نیز نادیده نمی‌گرفت. امیرکبیر با فرایندهای مشابه پذیرش گزینشی آموزش و فن‌آوری اروپایی

1. Robert Grant Watson, *A History of Persia from the Beginning of the Nineteenth Century to the Year 1858* (London: Smith, Elder & Co., 1866), pp. 381-82. 2. Ibid.

3. Henry Creswicke Rawlinson, *England and Russia in the East* (London: John Murray, 1875), pp. 82-86.

در امپراتوری عثمانی و مصر آشنایی داشت. بدین ترتیب او آگاه بود که ایران در نیاز به اصلاح و پذیرش پیشرفت‌های فن‌آورانه اروپایی تنها نیست. این واقعیت که دیگر کشورهای مسلمان در حال انجام اقدامات مشابهی بودند سنت و سابقه‌ای ایجاد می‌کرد و بی‌شک هم در پذیرش ضرورت اصلاحات، و هم مشروعیت چنین اقداماتی نقش داشت.^۱

از این رو، یکی از نخستین اقداماتی که امیرکبیر پس از صدراعظم شدن به آن دست زد، سازماندهی مجدد وزارت امور خارجه و تأسیس سفارتخانه‌های دائمی در لندن و پترزبورگ، و کنسولگری‌ها در بمبئی، امپراتوری عثمانی، و قفقاز بود.^۲ امیرکبیر به منظور افزایش آگاهی صاحب‌منصبان حکومتی از رخداد‌های بین‌المللی، در سال ۱۸۵۱ (۱۲۳۰ ش) نخستین روزنامه رسمی را در ایران، به نام روزنامه وقایع اتفاقیه، تأسیس کرد. هدف اعلام شده این روزنامه شباهت زیادی به کاغذ اخبار داشت که در سال‌های ۳۹-۱۸۳۷ (۱۸-۱۲۱۶ ش) از طرف میرزا صالح شیرازی چاپ می‌شد.^۳ شماره هفتم این روزنامه اعلام می‌داشت که:

از آن‌جا که همت خسروانی اعلیحضرت پادشاهی مصروف به تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبه دولت خود است که به دانش و بینش آن‌ها بیفزاید و از گزارش داخله و خارجه خبردار باشند، لهذا به انطباق روزنامه و انتشار آن به ممالک محروسه فرمایش عالی فرموده‌اند و امید کلی هست که به واسطه انتشار این روزنامه‌ها اطلاع و آگاهی و بینایی اهالی این دولت علیه بیشتر شود.^۴

۱. برای آگاهی از تأکید مشابهی بر مشروعیت اصلاحات در ایران به واسطه فرایندهای موازی در دیگر کشورهای مسلمان، نگاه کنید به آدمیت، امیرکبیر و ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴) ص ۱۵۸. برای شرح مفصل تأثیر اصلاحات عثمانی بر ایران، نگاه کنید به:

Anja Pistor-Hatam, *Iran und die Reformbewegung im Osmanischen Reich* (Berlin: Klaus Schwartz Verlag, 1992).

۲. آدمیت، امیرکبیر و ایران، صص ۱۱-۲۰۷.

۴. روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۷، به نقل از فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت در ایران (تهران، ۱۳۴۰)، ص ۴۵.

امیر کبیر همچنین آشکارا قصد داشت روزنامه وقایع اتفاقیه سخنگو و مبلغ اصلاحات او باشد.^۱ و امیدوار بود که آگاهی بیشتر از برنامه اصلاحی او به حمایت سیاسی صاحب‌منصبان حکومتی بینجامد. امیر کبیر، برای اطمینان از شمار خوانندگان، اشتراک روزنامه را برای همه صاحب‌منصبان دولتی که بیش از دوست تومان حقوق سالانه می‌گرفتند اجباری کرد.^۲ علاوه بر اشتراک، روزنامه وقایع اتفاقیه از انتشار ناشی از قرائت برای کسانی که توان خواندن یا خریدن روزنامه را نداشتند نیز بهره‌مند می‌شد.^۳

مضمون روزنامه وقایع اتفاقیه شامل اخبار داخلی برگزیده از گزارش‌های حکمرانان و مسئولان اجرایی ایالتی، اخبار خارجی، آگهی‌های بازرگانی، و مقالاتی درباره علم می‌شد. صاحب‌منصبانی که در خارج اقامت داشتند می‌بایست اخبار حوزه مأموریت خود را برای درج در روزنامه بفرستند. افزون بر آن، امیر کبیر یک اداره ترجمه به ریاست ادوارد برجیس انگلیسی برای ترجمه مقالات از روزنامه‌های اروپایی، عثمانی، مصری و هندی به وجود آورد.^۴ به گفته لیدی شیل، همسر سفیر بریتانیا در ایران در آن زمان، بسیاری از مقالات را امیر کبیر خودش می‌نوشت، که «عمدتاً در ستایش دولت شاه» بود. او همچنین اظهار می‌دارد: «او [برجیس] علاوه بر این روزنامه [وقایع اتفاقیه] که برای عامه است مأمور تهیه روزنامه دیگری است که باید فقط به نظر شاه و صدراعظم برسد. این روزنامه ثانوی متضمن کلیه مسایل سیاسی راجع به اروپاست که اطلاع بر آن‌ها به نظر ایشان برای عامه ایرانیان صلاح نیست. گذشته از

۱. شماره ۴۲ اعلام می‌داشت که روزنامه را باید «سخنگوی رسمی دولت» به حساب آورد. نگاه کنید به: Peter Avery, "Printing, the Press, and Literature in Qajar Iran", *Cambridge History of Iran*, vol. 7, p. 826.

۲. آدمیت، امیر کبیر و ایران، ص ۳۷۳.

۳. خواندن روزنامه با صدای بلند در جامعه‌ای با درصد بالای بی‌سوادی کارکرد دارد. به همین دلیل، در مقررات سانسور در این دوره، هم خوانندگان و هم شنوندگان آماج بودند. نگاه کنید به: Avery, "Printing", p. 829.

۴. حسین محجوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ۲ ج. (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴)، ص ۲۵۱. برای فهرست موضوعات دوره یک ساله روزنامه، نگاه کنید به: آدمیت، فکر آزادی، ص ۴۶.

این مطلب، در این روزنامه‌ی اخیر اخبار مضحک و نوادر و وقایعی که ممکن است مایه‌ی مسرت خاطر شاه باشد گنجانده می‌شود.^۱

روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه تا سال ۱۸۶۰-۶۱ (۱۲۳۹ ش) که نامش به روزنامه‌ی دولت علیه ایران تغییر کرد، به‌طور منظم و مستمر انتشار می‌یافت.

سنگ بنای برنامه‌ی اصلاح آموزشی امیرکبیر تأسیس دارالفنون بود. این مدرسه به قصد آماده‌سازی کادرهای حکومتی تحصیلکرده و لایق اجرای اصلاحات اداری و مواجهه با چالش‌های دیپلماتیک جدیدی که بر اثر افزایش تماس با اروپا بروز می‌کرد، تأسیس شد. تصمیم امیرکبیر به تأسیس این مدرسه هم از نیازهای آموزشی داخلی ناشی می‌شد، و هم از برداشت او از مزایای حاصل از نفرستادن دانشجویان به خارج. امیرکبیر بر این باور بود که سیاستی که عباس میرزا و محمدشاه با استخدام مشاوران نظامی خارجی و اعزام گروه‌های برگزیده‌ی دانشجویی به خارج دنبال می‌کردند برای تربیت تعداد زیادی دانشجو، که برای انجام اقدامات اصلاحی اساسی مورد نیاز بود، ناکافی است.^۲ از آن گذشته، او ترجیح می‌داد که به مشاوران خارجی اعزامی به ایران متکی نباشد.^۳ او حساب می‌کرد که تعداد بیشتری دانشجو را، با هزینه‌ای کمتر از اعزام دانشجویان دیگری به اروپا، می‌توان در یک مؤسسه‌ی ایرانی آموزش داد.^۴ در ضمن نگران تأثیر خطرناک سیاسی و شاید فرهنگی‌ای بود که تحصیل در اروپا بر دانشجویان اعزامی به خارج داشت. به نوشته‌ی کنت دو گوبینو، امیرکبیر «به اروپاییان نظر مساعدی نداشت و مایل بود آنها را دور نگه دارد، و از سوی دیگر می‌خواست از آنها دانش نظامی و برخی مهارت‌های صنعتی را کسب کند.»^۵ جکوب پولاک، مدرس پزشکی در دارالفنون، می‌نویسد که امیرکبیر «با وجود

1. Lady Leonora Mary Sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia* (New York: Arno Press, 1973), pp. 200-1.

۲. آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۲۱۱.

۳. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ج ۱، ص ۲۵۵.

۴. همان منبع.

5. Joseph Arthur de Gobineau, *Trois ans en Asie* (Paris, 1859), p. 240.

گفته می‌شود که وزیر مختار پروس نیز همین احساس را داشت. نگاه کنید به: آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۱۹۱.

تجربیات تلخ و نفرت بسیار آشکارش از هر گونه نفوذ خارجی، متقاعد شد که بدون آوردن معلمان اروپایی نمی‌توان به هدف دست یافت.^۱

امیر کبیر، در نامه‌ای به ناصرالدین‌شاه، اهمیت تأسیس یک مؤسسه آموزشی به سبک اروپایی را در ایران شرح می‌دهد و می‌نویسد: «در امر مدرسه دقت زیاد لازم است. آدم خیلی معقول متشخص می‌خواهد که سررشته از هر چیز فرنگی و ایرانی داشته باشد.»^۲ روزنامه وقایع اتفاقیه تأسیس دارالفنون را ترویج «آگاهی و تربیت و خیر و منفعت خلق» توصیف می‌کند.^۳

تنگنای امیر کبیر مبنی بر این‌که چگونه یک مؤسسه آموزشی به سبک غربی تأسیس کند و در عین حال نفوذ دیپلماتیک بیگانگان را به حداقل برساند، با تصمیم او به استخدام معلمان اتریشی برای کار در دارالفنون تا حدی بر طرف شد.^۴ معلمان اتریشی به دو دلیل انتخاب شدند. نخست، اتریش در آن زمان به لحاظ سیاسی در ایران دستی نداشت. بدین ترتیب امیر کبیر پیچیدگی‌های دیپلماتیک بالقوه‌ای را که از انتخاب مریان فرانسوی، روسی یا بریتانیایی می‌توانست ناشی شود با موفقیت به حداقل رساند. دوم، اتریش به خاطر دستاوردهای علمی و نظامی‌اش بلندآوازه بود.^۵ مذاکرات در اتریش جریان یافت که در آن ژان داود از طرف امیر کبیر، یک عضو وزارت خارجه و یک مترجم رسمی حضور داشتند. در ابتدا شش معلم برای پیاده نظام، توپخانه، هندسه، معدن‌شناسی، پزشکی و سواره‌نظام درخواست شد. اما پیش از پایان مذاکرات، امیر کبیر درخواست یک معلم داروسازی، و دو نفر برای کار در

1. Jakob Eduard Polak, *Persien: das Land und seine Bewohner* 2 vols. (1858, repr. New York, 1976), vol. I, pp. 297-98.

۲. به نقل از آدمیت، امیر کبیر و ایران، ص ۱۹۰.

۳. روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۲۶، به نقل از آدمیت، امیر کبیر و ایران، ص ۲۱۳.

۴. وزیر مختار بریتانیا در ایران از استخدام معلمان اتریشی دلخور بود و استدلال می‌کرد که اتریشی‌ها زیر نفوذ روس‌ها هستند. آدمیت، امیر کبیر و ایران، ص ۳۵۶.

۵. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ج ۱، ص ۲۵۸. روسیه به اندازه سایر کشورهای اروپای غربی به لحاظ فن‌آوری پیشرفته تلقی نمی‌شد. این نگرش نسبت به روسیه در سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی و مصطفی خان افشار، که در فصل دوم مورد بحث قرار گرفت، نیز مشهود است.

یک معدن را بر آن افزود.^۱ دو تن از معلمان استخدام شده ایتالیایی بودند. دولت اتریش می‌خواست از حضور دیپلماتیک در ایران، که ممکن بود مناسباتش را با روسیه و بریتانیای کبیر به خطر اندازد، اجتناب کند. از این رو، به این معلمان اطلاع داده شد که قول و قرار آنها با دولت ایران غیررسمی تلقی خواهد شد.^۲ تردید دولت اتریش از این که این معلمان یک هیئت دیپلماتیک تلقی شوند یادآور ترس مشابه دولت فرانسه در ارتباط با گروه اعزامی افسران نظامی بود که در دوران سلطنت محمدشاه «به‌طور غیررسمی» استخدام شدند.

امیرکبیر موضع خود را در رابطه با درگیر شدن در امور سیاسی برای معلمان اتریشی روشن ساخت. در قراردادی که در ۱۰ اوت ۱۸۵۱ (۱۹ مرداد ۱۲۳۰ ش) بین معلمان و دولت ایران به امضا رسید، معلمان پذیرفتند که در کار دولت مداخله نکنند. ماده سه قرارداد تصریح می‌کرد که اگر معلمی شکایتی داشت، «راست به راست و بدون واسطه دیگر به امنای دولت علیه ایران عرض» نماید.^۳ به عبارت دیگر، نمایندگی‌های دیپلماتیک اروپایی در تهران را در کار خود دخالت ندهد. پولاک در خاطراتش می‌نویسد که به این معلمان گفته شده بود که فعالیت خود را به امر تدریس محدود کنند و از دخالت در امور سیاسی بپرهیزند. او می‌نویسد: «قصده [امیرکبیر] این بود که معلمان... از امور سیاسی کشور برکنار باشند به طوری که تمام هم خود را صرف وظیفه آموزشی خود نمایند و به جای دیگری توجه نداشته باشند».^۴

۱. برای نام هر یک از این معلمان و موضوع تدریستان، نگاه کنید به: محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ج ۱، ص ۲۶۱؛ و آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۳۶۰. برای فهرست کامل این معلمان، موضوع‌های تدریس و دوران استخدامشان در ایران، نگاه کنید به:

Mariam Ekhtiar, "The Dar al Fonun: Educational Reform and Cultural Development in Qajar Iran," (Ph.D. diss New York University, 1994), pp. 147-60.

همچنین نگاه کنید به:

John Gurney and Negin Nabavi, "Dar al Fonun," *Encyclopaedia Iranica*, vol. 6 (1993), pp. 662-68.

2. Polak, *Persien, Geschichte der österreichischen-Iranischen Beziehungen bis zur Gegenwart* (Graz, 1982), pp. 69-70.

۳. برای متن قرارداد، نگاه کنید به: آدمیت، امیرکبیر و ایران، صص ۳۵۸-۵۹.

4. Polak, *Persien*, vol. I, pp. 297-98.

قرارداد امضا شده بین معلمان اتریشی و دولت ایران یک دوره استخدامی پنج ساله را در ایران پیش بینی می‌کرد. افزون بر نخستین گروه معلمان اروپایی، امیرکبیر مترجمانی را از میان اروپاییان برای زندگی در ایران، و نیز از میان ایرانیانی که به خارج سفر یا در خارج تحصیل کرده بودند، استخدام کرد.^۱ سه تن از پنج دانشجوی اعزامی از سوی محمدشاه برای تحصیل در خارج به عنوان مترجم و دستیار به استخدام دارالفنون درآمدند.^۲ محلی که برای دارالفنون انتخاب شد محوطه‌ای در ارگ سلطنتی بود که سابقاً برای مشق نظامی مورد استفاده قرار می‌گرفت. ساختمان دارالفنون را میرزارضا مهندس، عضو گروه دانشجویی اعزامی به انگلستان در سال ۱۸۱۵ (۱۱۹۴ ش)، به سبک کالج نظامی سلطنتی بریتانیا در وولویچ، طراحی کرد.^۳

یک آگهی از سوی وزیر امور خارجه [میرزا محمد علی خان، که به ریاست مدرسه برگزیده شد - م] در روزنامه وقایع اتفاقیه درج شد که دارالفنون سی شاگرد برای ثبت نام می‌پذیرد. آگهی چنین بود:

دوستان مشفقاً مهرباناً، برحسب حکم اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری روح‌العالمین فداه مقرر است که سی نفر مابین چهارده و شانزده سال، از اولاد خوانین و اعیان و اشراف در دارالفنون دارالخلافة مشغول تحصیل علوم غریبه از بابت حکمت و هندسه و معدن‌شناسی و آداب جنگ و غیره باشند. البته آن دوست مهربان به همه مردم اخبار و ترغیب و تحریض نموده، هر کس را که میل داشته باشد نزد اینجانب بیاورد که به اتفاق خود به حضور اقدس همایون برده، در شغل مزبور و تحصیل علوم برقرار نماید. حررفی ۲۴ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶۸.^۴

این آگهی بر آن دلالت دارد که دارالفنون برای تربیت کادرهای برگزیده اجرایی و نظامی برای خدمت دولتی در نظر گرفته شده بود. شاگردان از میان گروه‌های اجتماعی

۱. آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۳۶۲.

۲. محمود محیط طباطبایی، «دارالفنون و امیرکبیر»، در ایرج افشار (به کوشش)، امیرکبیر و دارالفنون: مجموعه کتاب‌های ایراد شده در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ص ۱۹۲.

۳. اقبال یغمایی، «بنای دارالفنون»، در افشار (به کوشش)، امیرکبیر و دارالفنون، ص ۶۹.

۴. به نقل از آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۳۶۳.

سرآمد برگزیده می‌شدند. برخلاف انتظار، تقاضا برای پذیرش آن قدر زیاد بود که به جای سی دانشجوی پیش‌بینی شده، ۱۰۵ دانشجوی برای سال اول پذیرفته شدند.^۱ امیرکبیر حتی پیش از گشایش دارالفنون از کار برکنار شد. او در تلاش‌هایش برای سامان‌بخشی و متمرکزسازی حکومت، طبعاً در تضاد با قدرت‌های رسمی و نظام موجود امتیازات و اختیارات قرار گرفت. مخالفان او شامل صاحب‌منصبان دولتی، درباریان، رؤسای ایالتی، و ملکه‌مادر می‌شدند.^۲ متولیان دین نیز از تلاش‌های امیرکبیر برای محدود ساختن نفوذ آن‌ها در امور سیاسی ناخشنود بودند.^۳ تنها چند روز پیش از گشایش دارالفنون در سال ۱۸۵۱ (۱۲۳۰ ش)، ناصرالدین‌شاه تسلیم مخالفان امیرکبیر به رهبری ملکه‌مادر شد و با برکناری او از سمت صدراعظمی موافقت کرد. به دنبال عزل امیرکبیر از صدارت و در پی آن قتل او، دارالفنون حامی اصلی خود را از دست داد.^۴

معلمان اتریشی و ایتالیایی دو روز بعد از عزل امیرکبیر از صدارت از راه رسیدند. با وجود آن‌که تمرین‌های نظامی هشت ماه جلوتر آغاز شده بود، افتتاح رسمی دارالفنون

1. Gurney, "Dar al Fonun", p. 664.

هدایت تعداد دانشجویان ورودی را ۱۰۰ نفر نقل می‌کند. نگاه کنید به مهدی‌قلی‌خان هدایت، خاطرات و خطرات: توشه‌ای از شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من، ص ۶۱. [آدمیت این تعداد را ۱۵۰ نفر ذکر می‌کند. نگاه کنید به: آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۳۶۳-م]

۲. درباره مخالفان امیرکبیر، نگاه کنید به:

Abbas Amanat, "The Downfall of Mirza Taqi Khan Amir Kabir and the Problem of Ministerial Authority in Qajar Iran," *International Journal of Middle East Studies*, vol. 23, No. 4 (1991), pp. 577-99; and Gobineau, *Trois en Asie*, pp. 241-42;

و آدمیت، امیرکبیر و ایران، صص ۲۲۱-۲۱۱؛ آدمیت، فکر آزادی، صص ۵۷-۵۰.

۳. امیرکبیر در نامه‌ای به کنسول بریتانیا در تبریز توضیح داد که اگر قرار باشد اقدامات اصلاحی با موفقیت همراه شود، لازم است علما از دخالت در امور سیاسی بازداشته شوند. او اوضاع را با شرایط امپراتوری عثمانی مقایسه کرد: «دولت عثمانی وقتی در راه تجدید نیروی خود توفیق یافت که نفوذ علما را درهم شکست.» نگاه کنید به نامه استیونس کنسول انگلیس به تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹ [۲۵ خرداد ۱۲۲۸ ش] در اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، به نقل از آدمیت، فکر آزادی، ص ۵۰ [متن فوق از گزارش ملاقات خصوصی استیونس با امیرکبیر است و نه نامه امیرکبیر به کنسول بریتانیا-م].

۴. امیرکبیر در ۱۶ نوامبر ۱۸۵۱ [به نوشته آدمیت ۱۳ نوامبر ۱۸۵۱ / ۲۲ آبان ۱۲۳۰-م] از سمت صدراعظمی عزل شد. پنج روز بعد [به گفته آدمیت هفت روز بعد-م] از تمام مناصب و القابش خلع گردید و در ۱۰ ژانویه ۱۸۵۲ [۲۰ دی ۱۲۳۰ ش] به دستور ناصرالدین‌شاه به قتل رسید.

در ۲۹ دسامبر ۱۸۵۱ (۸ دی ۱۲۳۰ ش) بود. مراسم را وزیر امور خارجه سازمان داده بود و ناصرالدین شاه و تعدادی از بزرگان و درباریان در آن حضور داشتند.^۱

برنامه آموزشی

رشته‌های تحصیلی در دارالفنون بازتاب تخصص‌های نخستین گروه معلمان اتریشی و ایتالیایی بود و عمدتاً خصلت نظامی داشت. دانش‌آموزان در یکی از هفت رشته زیر تخصص پیدا می‌کردند: پیاده‌نظام (۳۰ نفر)، توپخانه (۲۶ نفر)، سواره‌نظام (۵ نفر)، هندسه (۱۲ نفر)، معدن‌شناسی (۵ نفر)، پزشکی و جراحی (۲۰ نفر)، و فیزیک و داروسازی (۷ نفر). از تعداد کل دانش‌آموزان، ۵۸٪ در علوم نظامی، ۵٪ در معدن‌شناسی، ۱۸٪ در ریاضیات و فیزیک، و ۱۹٪ در پزشکی تخصص پیدا کردند. دانش‌آموزان، علاوه بر رشته‌های تخصصی‌شان، در کلاس‌هایی در سایر زمینه‌های مناسب، نظیر تاریخ و جغرافی، نیز شرکت می‌کردند. زبان‌های فارسی و عربی نیز آموزش داده می‌شد.^۲

همه دانش‌آموزان تحصیلات خود را در یک سطح آموزشی آغاز کردند. پولاک می‌نویسد که در کل، دانش‌آموزان می‌توانستند فارسی را بخوانند و بنویسند و کمی هم ادبیات فارسی می‌دانستند.^۳ دانش‌آموزان پیشرفت که می‌کردند، سرانجام بر اساس پیشرفتشان و چگونگی انجام امتحاناتشان به سه گروه تقسیم می‌شدند. دانش‌آموزان پیشرفته غالباً در آموزش دانش‌آموزان ابتدایی‌تر کمک می‌کردند. امتحانات سالی سه بار انجام می‌شد و به دانش‌آموزان ممتاز جوایزی اهدا می‌گردید. همه دانش‌آموزان دو دست لباس متحدالشکل (یونیفورم) داشتند، یکی برای زمستان و یکی برای تابستان، که رشته تحصیلی‌شان را مشخص می‌کرد. برای کلاس اولی‌هایی که در دارالفنون ثبت‌نام کردند، مدت تحصیل تقریباً هشت سال بود، اما

۱. برای شرح وقایع، نگاه کنید به روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۴۴ (۱۰ صفر ۱۲۶۸)، به نقل از محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ج ۱، ص ۲۶۳. ۲. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ج ۱، صص ۹۶-۲۹۴.

3. Polak, *Persien*, vol. I, p. 303.

بعدها این مدت به چهار تا پنج سال کاهش یافت، اگرچه دانش‌آموزان غالباً چهار سال دیگر در مدرسه می‌ماندند تا به امر آموزش کمک کنند.^۱

زبان در ابتدا یک مشکل بود. معلمان اتریشی فارسی نمی‌دانستند، و مترجمانی هم که زبان آلمانی بدانند به اندازه کافی در دسترس نبود. در نتیجه، فرانسه به عنوان زبان آموزشی در دارالفنون پذیرفته شد. کلاس‌های فرانسه را ریشارخان درس می‌داد، که فردی فرانسوی بود که به اسلام گرویده بود و در تهران زندگی می‌کرد. تعداد زیادی از دانش‌آموزان در کلاس‌های زبان فرانسه شرکت می‌کردند، اگرچه تنها تا هنگامی که به سطحی از ورزیدگی می‌رسیدند که به آنها اجازه پی گرفتن سایر کلاس‌هایشان داده می‌شد. زبان فرانسه، به علت اهمیت اولیه‌اش، در سراسر تاریخ دارالفنون، زبان اروپایی برتر باقی ماند. نبود مطالب درسی قابل دسترس به زبان فارسی، معلمان اتریشی را بر آن داشت که بسیاری از مطالب درسی خود را به فارسی ترجمه کنند. تعدادی ترجمه و کتاب‌های تألیفی معلمان اروپایی و ایرانی در «مطبعه دولتی» که در دارالفنون قرار داشت به چاپ رسید.^۲

معلمان، علاوه بر وظایف آموزشی خود، در دارالفنون کارهای متنوع دیگری هم انجام می‌دادند. در محوطه مشق نظامی می‌دادند، که غیر دانش‌آموزان هم می‌توانستند در آن شرکت کنند. از آن مهم‌تر، معلمان کار تأسیس تعدادی کارگاه را در دارالفنون سرپرستی می‌کردند. کارگاه‌های شمع‌سازی، باروت‌سازی، و کاغذسازی از آن جمله بود. افزون بر آن، نخستین گروه معلمان یک استودیو عکاسی، یک داروخانه، و یک آزمایشگاه فیزیک و شیمی نیز دایر کردند.^۳ مستر کرزیز، معلم اتریشی توپخانه، هندسه و جغرافی نیز درس می‌داد و به خاطر تعیین ارتفاع کوه دماوند و ایجاد یک

۱. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲. برای فهرست کتاب‌های درسی و کتاب‌های ترجمه شده از سوی معلمان اروپایی و ایرانی در دارالفنون، نگاه کنید به: اختیار، «دارالفنون»، پیوست آ، صص ۳۱۶-۳۱۱. برای فهرست ترجمه کتاب‌های اروپایی، نگاه کنید به همان، صص ۱۹-۳۱۷. برای آثار پزشکی، نگاه کنید به:

Hossein Ziai (ed) "19th Century Persian Medical Manuscripts: A Description, Microfilms at the Bio-medial Library, University of California, Los Angeles.

۳. فوجتی در سفر پاریس در سال ۱۸۵۷ (۱۲۳۶ ش) همراه فرح‌خان بود و در آن جا یک آزمایشگاه خرید.

خط تلگراف از دارالفنون تا کاخ سلطنتی حسن شهرت داشت. دکتر پولاک دانش‌آموزان رشته پزشکی را به فعالیت در میان بیماران تشویق می‌کرد. آنها را به اقامتگاه جذامیان می‌برد و به آنها اجازه می‌داد در بیمارستان نظامی دولتی، که خود او در ۱۸۵۴ (۱۲۳۳ ش) تأسیس کرده بود، به انجام وظیفه پردازند.

طرز اداره

دارالفنون اساساً مؤسسه‌ای درباری بود. به همین جهت عمدتاً تحت نظارت دربار و شاه بود، که اختیار آن را داشت که هر تصمیمی بگیرد. بر بودجه دارالفنون نیز، مانند سایر مؤسسات درباری، اداره استیفا نظارت می‌کرد.^۱ گرچه ناصرالدین‌شاه از مدرسه در برابر مخالفت‌های اولیه پشتیبانی می‌کرد، اما دارالفنون از نداشتن آزادی عمل آسیب می‌دید. پیشنهادهای مدیران و معلمان و همین‌طور اهداف آموزشی تابع منافع دربار بود. به نوشته پولاک، با وجود بیشترین تلاش‌ها از سوی معلمان، دولت برای حفظ ظاهر تنها تعهداتش را نسبت به آنها انجام می‌داد. در نتیجه، «دستاوردهای ما از خواست‌هایمان عقب بود.» پولاک نتیجه می‌گیرد که «در شرایط موجود در ایران از مدرسه امید چندانی نمی‌شد داشت.»^۲

امیرکبیر، پیش از عزلش از سمت صدارت، میرزا محمدعلی خان شیرازی، وزیر امور خارجه را به ریاست دارالفنون برگزید. دارالفنون از آغاز با وزارت امور خارجه در ارتباط بود. این رابطه عمدتاً از این واقعیت ناشی می‌شد که استخدام معلمان خارجی موضوعی مربوط به سیاست خارجی قلمداد می‌شد و نماینده‌ای از وزارت امور خارجه آن را هدایت می‌کرد.^۳ شیرازی مراسم افتتاحیه را برعهده داشت، اما مدت کوتاهی پس از آن درگذشت.

دو رئیس بعدی هر دو افسران ارتش بودند. به دنبال درگذشت شیرازی، عزیزخان مکرری آجودان‌باشی به ریاست برگزیده شد. او چند ماهی در این سمت باقی ماند، تا

1. Ekhtiar, "Dar al Fonun", p. 133.

2. Polak, Persien, vol. I, pp. 316-18.

۳. هدایت، خاطرات، ص ۶۳. همچنین نگاه کنید به طباطبایی، «دارالفنون و امیرکبیر»، ص ۱۹.

این‌که محمدخان امیرتومان به جای او انتخاب گردید.^۱ با آن‌که امیرتومان تا سال ۱۸۵۷ (۱۲۳۶ ش) رئیس دارالفنون بود، با مدیریت این مدرسه تماس کمی داشت. اما در میان دانش‌آموزان، که در آغاز به سرکشی گرایش داشتند، انضباط نظامی شدیدی برقرار کرد.^۲ این واقعیت که ریاست دارالفنون، به استثنای تصدی یک ماهه شیرازی، برای شش سال اول در دست افسران نظامی بود، به یقین نشانه‌ی اهمیتی است که در سال‌های اولیه برای آموزش نظامی قایل می‌شدند.

افزون بر مقام ریاست، اداره‌کنندگان دارالفنون شامل یک ناظم، یک کتابدار، یک مباشر، یک مستوفی (حسابدار)، یک ناظر، یک مؤذن، و تعدادی نگهبان و خدمتکار می‌شدند. ناصرالدین‌شاه رضاقلی خان هدایت را برای ناظمی انتخاب کرد.^۳ رضاقلی خان تا سال ۱۸۶۰ (۱۲۳۹ ش) این مسئولیت خطیر را برعهده داشت و پس از آن پسرش، جعفرقلی خان هدایت، جانشین او شد. چیرگی خانواده هدایت بر مدیریت عالی دارالفنون تا آغاز انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ ش) ادامه یافت.^۴

1. Gurney, "Dar al Fonun", p. 663.

محبوبی اردکانی عبدالحسین خان را، پس از عزیزخان مگری و پیش از میرزاحمدخان، به‌عنوان مدیر دارالفنون نام می‌برد، تاریخ مؤسسات، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲. ناصرالدین‌شاه دستور تنبیه بدنی دانش‌آموزان سرکش را صادر کرد. نگاه کنید به: یحیی دولت‌آبادی، تاریخ معاصر یا حیات یحیی دولت‌آبادی، ۴ ج. (تهران: فردوسی، ۱۳۶۲) ج ۱، ص ۳۲۷. همچنین نگاه کنید به: اقبال یغمایی، «مدرسه دارالفنون»، یغمه، سال ۲۲ (۱۳۴۸) و سال ۲۳ (۱۳۴۹)، ص ۲۳۳؛ و میرزامهدی خان ممتحن الدوله، خاطرات ممتحن‌الدوله (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲)، ص ۷۰.

۳. ناصرالدین‌شاه رضاقلی خان هدایت را از میان فهرست نامزدهای پیشنهادی از سوی میرزا آقاخان نوری صدراعظم برگزید. نگاه کنید به: یغمایی، «دارالفنون»، ص ۲۲۳.

۴. جعفرقلی خان هدایت در سال ۱۲۷۴ ش جای خود را در سمت مدیریت به پسرش رضاقلی هدایت سپرد. او تا سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ ش) در این سمت باقی ماند. نگاه کنید به: Gurney, "Dar al Fonun", p. 666. برجستگی هدایت به‌عنوان خانواده‌ای محترم و تحصیلکرده در دوران پهلوی نیز تداوم یافت.

روزنامه وقایع اتفاقیه*

بنای روزنامه وقایع اتفاقیه به سال ۱۲۶۷ از ارزنده‌ترین تأسیسات اجتماعی امیر است. باید دانسته شود که نخستین روزنامه فارسی را در جهان «رام مهان روی»^۱ (۱۸۳۳-۱۷۷۲) اندیشه‌گر روشن‌بین هندی منتشر ساخت. او استاد فرهنگ فارسی و اسلامی بود و ناشر دیوان حافظ و از پیشروان عالیقدر افکار جدید در هندوستان به‌شمار می‌رود. یکی دو شماره از روزنامه خود را انتشار داد و به ایران هم فرستاد، اما هیچ اثری از آن روزنامه در دست نیست و هیچ آگاهی دیگری درباره آن نداریم. دومین روزنامه فارسی که در هند تأسیس گردید، میرزامحمدعلی شیرازی به نام «احسن الاخبار و تحفة الاخیار» در کلکته برپا ساخت. اولین شماره‌های آن در رمضان ۱۲۶۷ به ایران رسید، بیشتر در ایالات جنوبی پخش می‌شد و برای مقامات دولتی هم می‌فرستاد. این روزنامه از سیاست انگلستان و رفتار مردم آن انتقاد تند می‌نمود. از این رو سفیر انگلیس در تهران پیشنهاد کرد از ارسال آن به ایران جلوگیری گردد. شیل نوشت: از حدود آزادی مطبوعات در هند اطلاعی ندارم، اما تعجب است که در هیچ یک از شماره‌های آن روزنامه نیست که «علیه دولت و ملت انگلیس چیزی ننویسند... و بدیهی است که در افکار مردم ایران تأثیر بدی خواهد بخشید... پس شایسته است که اگر در حد اختیار حکومت هند می‌باشد، وسیله جلوگیری ورود آن را به ایران فراهم آورند»^۲. ترجمه انگلیسی یکی از مقاله‌های آن را هم فرستاد. از آن

* امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، چاپ هفتم ۱۳۶۲، خوارزمی، تهران.

1. Ram Mohan Roy.

۲. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمستون، ۱۹ ژوئیه ۱۸۵۱.

که بگذریم عنوان روزنامه «راست گفتار» که ناروجی نویسنده و متفکر ناسیونالیست پارسی در ۱۲۶۷ تأسیس نمود، نیز نکته قابل ذکری است.

بنیانگذار روزنامه در ایران میرزا صالح شیرازی است. وی از شاگردانی بود که در زمان عباس میرزا برای تحصیل علوم جدید به انگلستان رفت. ضمناً به ذوق خود فن چاپ را آموخت، و از جمله کسانی است که در ایران مطبعه سنگی را تأسیس نمود. به علاوه او را پیشرو اندیشه‌های سیاسی جدید مغرب زمین در ایران می‌شناسیم.^۱ میرزا صالح نخستین روزنامه ایران را در زمان محمدشاه به سال ۱۲۵۲ در تهران برپا کرد. و چنانکه به استناد نوشته «دوتامپل» فرانسوی مؤلف «دودمان قاجاریه: زندگانی ناصرالدین شاه»^۲ به دست دادیم، نخستین شماره آن روزنامه در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ (یکم مه ۱۸۳۷) انتشار یافت. روزنامه‌ای بود که ماهی یک‌بار با چاپ سنگی منتشر می‌شد، و بیش از چند سالی دوام نکرد.

این مطلب را باید بیفزاییم که در ذیحجه ۱۲۵۸ که «برزین» شرق‌شناس روسی به تهران آمد، روزنامه میرزا صالح تعطیل گشته بود، و بانی هوشمند آن به عنوان «محصل» برات‌های دیوانی روزگار می‌گذراند. برزین می‌نویسد: «فرهنگ و ادبیات از حمایت مخصوص محمدشاه برخوردار نبود، چنان‌که انتشار روزنامه منحصر به فردی که در تهران طبع می‌شد، قطع گردید. نویسنده آن میرزا صالح که یکی از اشخاص محترم و صاحب سبک ایران است، در تهران بدون هیچ کاری سر می‌کرد، و شغلش جمع‌آوری پول برات بود. همچنین مطبعه سنگی که میرزا صالح بنا کرده، و در آن قرآن با ترجمه زیرنویس فارسی، و تعزیه‌نامه و تفسیر قرآن و غیره چاپ شده بود، بیکار افتاده است»^۳.

۱. اندیشه سیاسی میرزا صالح رادر «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت» به دست داده‌ام. (ص ۳۶-۲۷).

۲. E. Dutemple, p. 43.

۳. نقل از یادداشت‌های برادرم تهمورس آدمیت از کتاب «مسافرت به نواحی شمال ایران در ۴۳-۱۸۴۲» ص ۲۴۸. نام روسی کتاب این است:

J. Berezin, Puteshestviye Po Severnoy persii, Kazan, 1852.

دیگر آگاهی تازه‌ای که می‌افزاییم این که در ۱۲۵۲ برای خرج باسمة خانة « کاغذ اخبار» مبلغ سه هزار تومان در وجه میرزا صالح به حساب حکومت گیلان حواله گردید. گماشته میرزا صالح در پی وصول وجه رفت، اما در کارسازی آن امروز و فردا می‌کردند. به عیسی خان نایب‌الحکومة گیلان دستور رفت که: «به تأکیدات حکم شده است که وجه برات باسمة خانة را بدهید... بیشتر از این کوتاهی نکنید». در ضمن دو شماره اول و دوم «کاغذ اخبار شهر محرم و صفر را مصحوب حامل مرسل داشتیم، و بعد از این آدمی گذارده‌ام که کاغذ اخبار را باسمة می‌کنند. شما هم بعد از وصول به محالات گیلان بفرستید». به علاوه تصریح گردیده که محمد جعفر برادر میرزا صالح، منشی کاغذ اخبار بود و برادرش را در انتشار روزنامه یاری می‌کرده است.^۱

هدف میرزا صالح را در ایجاد روزنامه از «اعلام‌نامه» آن باید شناخت. این اعلام‌نامه به طوری که در متن آن تصریح رفته در دهه آخر رمضان ۱۲۵۲ یعنی چهار ماه پیش از انتشار نخستین شماره روزنامه اصلی منتشر گشته. می‌گوید: مخفی نماند که همت خسروانی مصروف بر این گشته که «ساکنین ممالک محروسه تربیت شوند». و از آن جا که «اعظم تربیت آگاه ساختن از کار جهان است، لهذا به حسب حکم شاهنشاهی کاغذ اخباری مشتمل بر اخبار شرقیه و غربیه در دارالطباعة ثبت و به اطراف و اکناف فرستاده خواهد شد». و از اخبار جهان «هر آنچه طرفه بوده و تازگی داشته، و استماع آنها مورث آگاهی و دانش و عبرت اهالی این مملکت خواهد بود» به طبع خواهد رسید. سپس شرحی از دادپروری دولت، بنای صنعت جدید مثل کاغذگر خانه، کارخانه شکرریزی، باروت‌سازی، تشویق هنرمندان، و علاقه به آبادی کشور می‌نگارد. در پایان اعلام‌نامه، نوید می‌دهد: «ماهی یک مرتبه اخبار و مطالبی که متضمن منافع و آگاهی و بینایی خلق باشد» منتشر خواهد گشت.^۲

معلوم است که میرزا صالح به جهان نو و تربیت مردم و نشر دانش توجه خاص داشت. این جهت روشنفکری و نوجویی او در سفرنامه‌اش به انگلستان نیز نمایان

۱. مأخذ ما سه نامه رسمی است که به دستور حاجی میرزا آقاسی نوشته شده، و دیگر نامه میرزا محمد جعفر.
 ۲. اعلام‌نامه روزنامه میرزا صالح به کلی ناشناخته مانده بود، نسخه‌ای از آن را حاج حسین آقا نخبجوانی به دست آورد و در مجله یادگار (اسفند ۱۳۲۳) انتشار یافت. متن مورد تحلیل ما از همین مأخذ است.

می‌باشد. از این نظر نخستین روزنامه ایران مترقی‌تر از دیگر روزنامه‌هایی بود که پیش از آن در کشورهای دیگر اسلامی تأسیس یافته بود. باید دانست که اولین روزنامه کشورهای اسلامی را محمدعلی پاشا خدیو مصر در ۱۲۴۴ به نام «وقایع مصریه» برپا کرد. پس از آن نخستین روزنامه ترکی در ۱۲۴۷ به اسم «تقویم وقایع» در اسلامبول راه افتاد، و مدیر آن یک نفر فرانسوی بود. دومین روزنامه ترکی در ۱۲۷۷ به اسم «جریده حوادث» منتشر شد، و تصدی آن را یکی از اتباع انگلیس به عهده داشت. مندرجات روزنامه‌های مصر و عثمانی محدود به اخبار داخلی و حاوی احکام و فرمان‌های دولتی بود.

حدس ما این است که میرزا صالح از روزنامه‌های مصر و عثمانی یعنی وقایع مصریه عربی و تقویم وقایع ترکی آگاهی نداشته، و گرنه شاید از نام آنها برای اسم‌گذاری روزنامه خود استفاده می‌کرد. و حال آن‌که روزنامه او بی‌اسم است. و در اعلام‌نامه مزبور اصطلاح «کاغذ اخبار» را به کار برده که عیناً ترجمه لفظ انگلیسی است. و عنوانی که به اصل روزنامه نهاده «اخبار و وقایع دارالخلافه تهران» است. چنانکه گفته‌ایم لغت «روزنامه» تا اوان دولت امیر به همان معنی قدیم آن یعنی شرح وقایع روزانه و گزارش جاری استعمال می‌گردید. و برای ادای مفهوم «روزنامه» به معنای امروزی آن، «کاغذ اخبار»^۱ و «گازت»^۲ می‌گفتند. در نوشته‌های رسمی و غیر رسمی آن زمان «روزنامه‌نویس»، «روزنامه‌نگار»، و «روزنامه‌نگاری» به همان مفهوم سابق آمده است.^۳ سپس تا مدتی به مفهوم قدیم و جدید هر دو استعمال گردیده، تا سرانجام معنی جدید جانشین مفهوم قدیم شد.^۴

ذهن امیر درباره روزنامه و ارزش سیاسی و مدنی آن خوب روشن بود، و از روزنامه‌های فرنگستان آگاهی داشت. حتی خواننده بود که: در شهر فرانکفورت آلمان

1. News Paper.

2. Gazett.

۳. امیر در نامه ۲۹ شوال ۱۲۶۵ به محمدخان مصلحت‌گذار اسلامبول می‌نویسد: «قدغن شده است که پیوسته با هر پوسته با چاپار وقایع آن حدود را قلمی دارد و روزنامه‌نگاری کند».

۴. عنوان «ترجمه روزنامه‌های فرنگستان» را در زمان امیر به سال ۱۲۶۵ می‌خوانیم. در آن لفظ «اخبارنویس» نیز به مفهوم جدید مخبر روزنامه آمده.

«باسمه کردن کاغذ اخبار که از تاریخ ۱۶۵۱ مسیحی... بنا شده، الی حال مطلقاً بسته نشده، و همیشه در کار باسمة اخبار است»^۱. توجه میرزاتقی خان معطوف به دو معنی بود: یکی اطلاع یافتن دولت از اوضاع جهان، و دیگر پرورش عقلانی مردم و آشنا کردن آنها به دانش جدید و احوال دیگر کشورها.

از همان آغاز دولت خود دستگاهی برای گرد آوردن روزنامه‌های خارجی و ترجمه آنها برپا کرد. زبده مطالب روزنامه‌ها را به صورت گزارش تنظیم می‌کردند، امیر همه را می‌خواند و به نظر شاه نیز می‌رسانید. از این گزارش‌ها چند قسمت به عنوان «ترجمه روزنامه فرنگستان» و اسلامبول و هندوستان (مربوط به ۱۲۶۵) به دست ما رسیده که حاوی اطلاعات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی درباره آن کشورها می‌باشد. نمونه‌ای از آن ترجمه‌ها را پیش از این آورده‌ایم. مباشر ترجمه روزنامه‌ها، چنان‌که در مجموعه مزبور تصریح گردیده «برجیس انگلیسی مترجم» بود، و نگارش آنها به زبان فارسی کار «عبدالله ترجمه‌نویس» بود. روزنامه وقایع اتفاقیه روی همین گرده بنا گردید، و همان دو نفر به نویسندگی روزنامه گمارده شدند.

شماره اول روزنامه وقایع اتفاقیه روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ (هفتم فوریه ۱۸۵۱) انتشار یافت. در صفحه اول علامت شیر و خورشید ایران و عبارت «یا اسدالله الغالب» نگاشته شده بود. این شماره به عنوان «روزنامه اخبار دارالخلافة تهران» منتشر گردید. از شماره دوم به نام «روزنامه وقایع اتفاقیه» خوانده شد. و تا ده سال بعد یعنی تا سال ۱۲۷۷ به همین اسم نشر می‌شد. در این سال هنگام تصدی میرزا ابوالحسن خان غفاری کاشانی صنیع‌الملک، نام آن تغییر کرد و از شماره ۴۷۴ به «روزنامه دولت علیه ایران» مبدل شد، و ضمناً به شکل روزنامه مصور درآمد. این نخستین روزنامه مصوری است که در ایران انتشار یافته است. دیری نگذشت که دوباره اسم آن تغییر یافت و به «روزنامه دولتی» موسوم شد. پس از آن به نام «روزنامه ایران» منتشر گردید و تا انقلاب مشروطه همین اسم را حفظ کرد. از هدف روزنامه، ارزش و دستگاه اداره آن بحث می‌کنیم.

هدف روزنامه «تربیت» مردم است، و آگاهی یافتن ملت از امور ایران و جهان، و این که «بر دانش و بینش آنها بیفزاید». این معنی بارها تکرار گردیده و در نخستین شماره روزنامه می‌خوانیم «از آن جا که همت... شاهنشاهی مصروف بر تربیت اهل ایران و استحضار و آگاهی آنها از امورات داخله و وقایع خارجه است، لهذا قرار شد که هفته به هفته احکام همایون و اخبار داخله مملکتی و غیره را که در دول دیگر گازت می‌نامند، در دارالطباعة دولتی [باسمه] زده شود، و به کل شهرهای ایران منتشر گردد... از جمله محسنات این گازت یکی آن که سبب دانایی و بینایی اهالی این دولت علیه است. دیگر این که اخبار کاذبه اراجیف که گاهی بر خلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات ایران پیش از این باعث اشتباه عوام... می‌شد بعد از این به واسطه روزنامه موقوف خواهد شد. و بدین سبب لازم است کل امنای دولت ایران و حکام ولایات و صاحب‌منصبان معتبر و رعایای صادق این دولت روزنامه‌ها را داشته باشند...».

باز در توضیح مرام روزنامه می‌نگارد: «البته در ابتدای هر کاری خوبی آن معلوم نمی‌شود. بعد از آن که قرار گرفت، امید هست که روز به روز بهتر بشود، و خاص و عام از فواید آن بهره‌یاب گردند. آنها که سیاحت کرده‌اند و از امورات دول خارجه اطلاع دارند، می‌دانند که در اکثر دول روی زمین هم دولت و هم اعیان و رعایا و خاص و عام از این روزنامه‌ها خبر و منفعت می‌برند. از آن جا که همت خسروانی... مصروف به تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبه دولت خود است که بر دانش و بینش آنها بیفزاید، و از گزارش داخله و خارجه خبردار باشند، لهذا به انطباع روزنامه... فرمایش علیه فرموده‌اند. و امید کلی هست که به واسطه این روزنامه‌ها اطلاع و آگاهی و دانایی و بینایی اهالی... بیشتر شود»^۱.

همان توجه به تربیت همه طبقات اجتماع و بیدار ساختن افکار عمومی بود که مقرر گردید: «امنا و اعیان و ارکان دولت و مقربان حضرت و حکام و عمال و مباشرین و خوانین و معارف تجار و معتبرین ولایات، و خوانین و ایل‌بیگیان ایلات، و عموم

صاحب‌منصبان نظام بر سبیل حکم دیوانی از این روزنامه‌ها باید بگیرند. و سایر خلق به اختیار و میل خودشان هر کس طالب باشد» بخرند. پس به همه ولایات دستور رفت که صورت نام «خوانین و معتبرین و معارف هر ولایت را از شهرها و بلوکات و ایلات» به دفتر روزنامه ارسال دارند که برای آنان روزنامه فرستاده شود.^۱ نوشته‌اند: «امیر قرار داد هر کس در ایران دارای دویست تومان موجب دولتی است باید اجیر یک روزنامه شده، در سال دو تومان قیمت آن را بدهد»^۲. یک جنبه بسیار مترقی اندیشه امیر این بود که حتی از تربیت ایلات غافل نبود، و خوانین محلی و ایل‌بیگیان را نیز مشمول اشتراک اجباری روزنامه قرار داد.

برخورد توده مردم با بساط روزنامه‌نویسی که تا آن زمان چیزی از آن نشنیده بودند، خیلی قابل توجه است: «بعضی مردم نفهمیده و نمی‌دانند که حسن این روزنامه چیست، و مصرفش چه می‌باشد؟ پاره‌ای اشخاص خیال می‌کنند که کاری است که دیوانیان عظام راه انداخته‌اند به جهت منفعت و مداخل. و برخی هم چنین تصور می‌کنند که این روزنامه مثل منصبی است که به کسانی که از دیوان‌اعلی‌اسامی آنها معین شده، باید برسد، و به دیگران نباید برسد. و لکن هیچ‌یک از این‌ها نیست... این اخبار چیزی است... به جهت تربیت خلق و اطلاع آنها از امورات دیوانی و غیره، و اخبار دول خارجی و منفعت خاص و عام...»^۳. آن عکس‌العمل بدبینانه مردم، نتیجه طبیعی بی‌اعتقادی همیشگی ملت بود نسبت به شیوه دولت و آیین اهل دیوان. اما چون به حقیقت امر و خیرخواهی دولت پی بردند، به این بنیاد تازه روی آوردند: «در اول راه افتادن روزنامه، برخی مردم چون قانون روزنامه در میانشان متداول نبود و محسنات آن را نمی‌دانستند، چندان طالب نبودند. بعد از چند هفته که روزنامه قرار گرفت... بسیاری از اشخاص با رغبت و میل خودشان، اسامی خود را قلمداد نموده و از این روزنامه خواهش کرده‌اند که هفته به هفته به آنها نیز برسد که استحضار حاصل نمایند»^۴.

۳. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۶.

۲. صدرالتواریخ، خطی.

۱. وقایع اتفاقیه، شماره ۴۲.

۴. وقایع اتفاقیه، شماره ۷.

وقایع اتفاقیه روزنامه هفتگی بود، با چاپ سنگی به طبع می‌رسید. شیوه نگارش آن ساده و روشن و به کلی خالی از تقلید و تکلف بود. تا شماره هفدهم آن روزهای جمعه پیش از ظهر انتشار می‌یافت، از شماره هجدهم به بعد انتشارش به روزهای پنجشنبه موکول گردید. تا شماره ۶۵۶ انتشار هفتگی آن مرتب بود، از آن پس گرفتار بی‌نظمی شد. بهای تک‌شماره آن در سرتاسر ایران ده شاهی، و اشتراک سالیانه‌اش ۲۴ ریال بود. چون به گوش دولت رسید که کارکنان ولایات سوای بهای روزنامه چیزی از مردم به نام «خدمتانه» گرفته‌اند، اعلام شد که قیمت آن «در کل شهرهای ممالک محروسه بدون اخراجات دیگر» همان ده شاهی است، و مطالبه کردن چیزی بیش از آن «بسیار خلاف رأی امنای دولت» است.^۱ هر کس می‌توانست تک‌شماره آن را از دفتر روزنامه و دکان دو تا از بلورفروشان بازار بخرد.

مدیر روزنامه، حاجی میرزا جبار ناظم‌المهام کنسول سابق ایران در بغداد بود. «مباشر» روزنامه «ادوارد برجیس» انگلیسی، و نویسنده آن «عبدالله ترجمه‌نویس» بود که پیش از این از آنان یاد کردیم. روزنامه در مطبعه حاجی عبدالمحمد استاد مطبعه چی چاپ می‌گردید. حیف که میرزا صالح دوست دیرین امیر مرده بود، وگرنه هیچ‌کس شایسته‌تر از او برای کار روزنامه نبود. ادوارد برجیس^۲ را باید بشناسیم. در زمان عباس میرزا که چند مطبعه در آذربایجان ایجاد گردید، برجیس به‌عنوان استاد فن چاپ استخدام شد و به ایران آمد. بسیار زیرک بود، زبان فارسی را آموخت و در دستگاه حکومت آذربایجان عنوانی پیدا کرد، و در کار ترجمانی نیز خدمت می‌کرد. ضمناً با همکاری برادرش به تجارت پرداخت، کالای انگلیسی را به ایران می‌آورد، و متاع ایرانی را به انگلیس و عثمانی صادر می‌نمود. در اسناد دولتی از ادوارد برجیس به «برجیس بزرگ» و از برادرش به «برجیس کوچک» نام برده شده است.

کار برجیس در تجارت بالا گرفت و سرمایه‌ای به هم زد، اما یکباره خود را ورشکسته اعلام کرد، یا این‌که به حقیقت ورشکسته شد. در زمان محمدشاه سی هزار

۱. وقایع اتفاقیه، شماره ۹.

2. Edward Burgess.

تومان علی الحساب گرفته بود که از انگلیس تفنگ وارد کند، پنجاه هزار تومان هم به بازرگانان ایرانی بدهکار بود. با اعلام ورشکستگی، نه تفنگ‌ها را تحویل داد و نه بدهی خود را به دیگران^۱. از آن جا که آدم زرنگی بود باز سرمایه‌ای راه انداخت و کارش از نورونق گرفت. حاجی میرزا آقاسی در نامه ۱۱ جمادی الاول ۱۲۶۳ به کاردار انگلیس به این مطلب اشاره می‌کند: «فقره دوم حکایت خواجه برجیس است که به قدر یک صدوسی هزار تومان مال دیوان و تجار را برده. پیش از این سخن او و مبنای آن دولت بهیه در افلاس او بود. حال که صاحب چیز است و می‌تواند از عهده قرض خود برآید، دیگر اولیای آن دولت را چه سخن است؟ در طریقه انصاف آیا این خلاف اتحاد خواهد بود یا نه؟!»

این خود نکته جالب توجهی است که خواجه برجیس از اتباع ایرانی و انگلیسی، تاجر و بیوه‌زن و دیوانی حتی از میرزا تقی خان (وقتی که وزیر نظام بود) پول قرض گرفته بود. صورت ریز وام او به یازده نفر از اتباع ایرانی و انگلیسی به امضای خودش به دست ما رسیده، جمع آن بالغ بر ۲۴۵۸۹/۲/۱۰ تومان است^۲. بدهی او به میرزا تقی خان ۲۳۲۸/۳/۱۹ تومان بوده است. از اواخر زمان حاجی قرض خود را به تدریج داد، و با سابقه‌ای که در فن چاپ و ترجمانی داشت، امیر او را به کار روزنامه وقایع اتفاقیه گماشت. چنان‌که گفتیم پیش از انتشار روزنامه نیز مأمور ترجمه روزنامه‌های فرنگستان برای امیر بود. از آن به بعد به «مستر برجیس مترجم» شهرت گرفت. برادرش نیز دستیار او بود.

خبر تأسیس وقایع اتفاقیه در روزنامه‌های پاریس و لندن و وین و پترزبورگ منتشر شد. از آن جا که «اهل این دول می‌دانند که روزنامه باعث آگاهی و تربیت و خیر و منفعت خلق است... و زبان پارسی نیز در میان علما و دانایان آن جا پسندیده و شیرین است، بسیار خرسند شده و اظهار مسرت» نمودند^۳. شیل موضوع تأسیس

۱. چون دولت ایران به پالمستون شکایت برد، جواب شنید که برجیس ورشکسته است. شرح آن در سفرنامه حسین خان مقدم نظام‌الدوله به انگلستان آمده. این دوره شدت تیرگی روابط ایران و انگلیس پس از لشکرکشی به هرات بود. ۲. انگلیس ۶۰/۱۱۵ صورت وام ادوارد برجیس، ۲۵ سپتامبر ۱۸۴۴.

۳. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۶.

روزنامه را این‌طور عنوان کرد: «همت امیرنظام برای اصلاحات و شوق او در تقلید از بنیادهای اروپا او را وادار کرد که روزنامه‌ای برپا نماید. نیت حقیقی امیر این است که اندیشه‌های خود را منتشر گرداند، و وقایعی که با افکارش جور باشد نشر دهد». ترجمه زبده روزنامه را برای پالمستون فرستاد و گفت: «وزیر مختار روسیه تلاش کرد که بنای این روزنامه را مانع گردد خاصه وقتی که فهمید مباشرت آن به عهده برجیس انگلیسی سپرده شده خواست جلو آن را بگیرد. به قرار معلوم پرنس دالگوروکی برای خود حقی قایل است که هر مقاله‌ای که بخواهد در آن منتشر سازد، اما بدون تردید این تصور او خطاست. و یقین دارم که امیرنظام تسلیم چنین ادعایی نخواهد گشت^۱. اگر نوشته شیل درست باشد، پرنس روسی مرد ابلهی بوده و هنوز نفهمیده بود که امیر چه جور آدمی است!

باری عکس‌العمل پالمستون با شیل فرق داشت. به او نگاشت: «تأسیس این روزنامه نشانه‌ایست از عزم امیرنظام بر ترقی ایران و روشن گردانیدن افکار هموطنانش. مراتب خرسندی مرا به ایشان برسانید. به‌علاوه لازم است همه کنسولان انگلیس در ایران آن را آبنه گردند، و به وزارت امور خارجه و سفارت انگلیس در اسلامبول نیز هر هفته یک نسخه به‌طور مرتب فرستاده شود^۲». شیل در ۶ رمضان ۱۲۶۷ به امیر نوشت:

«... این روزها جناب جلالت و نبالت نصاب لارد پالمستان دوستدار را مأمور کرده‌اند به آن جناب اظهار دارد که: از وقوع «کاغذ اخبار» که آن جناب در ایران گذاشته‌اند که هر هفته باسمه شده و باعث آگاهی خلائق ایران گردد، دولت انگلیس از استماع این فقره زیاد خوشنود و خرسند گردیده‌اند. و هم به دوستدار اعلام داشته‌اند که از آن جناب خواهش نماید که ازین «گازت اخبار» قرار بدهند که هفته یک گازت هم به اسم جناب معظم‌الیه به این سفارت بفرستند، که دوستدار ارسال دارد. از این‌که از جانب جناب معظم‌الیه مأمور بود نگارش رفت زیاده زحمتی ندارد».

۱. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمستون، ۱۰ فوریه ۱۸۵۱.

۲. انگلیس ۶۰/۱۵۷ پالمستون به شیل، ۹ آوریل ۱۸۵۱.

در پاسخ آن امیر سه روز بعد نگاشت: «به مستر برجیس مباشر روزنامه اخبار نوشته شد که هر هفته یک کاغذ اخبار به اسم جناب معزی الیه بفرستد». اما راجع به مندرجات وقایع اتفاقیه:

سخن ما محدود به زمان امیر است. مندرجات روزنامه را می توان از این قرار طبقه بندی کرد: اخبار ایران، اخبار آسیا و اروپا و امریکا، اطلاعات علمی، اعلان های مختلف، و صورت نرخ اجناس. راجع به اخبار داخلی قصد دولت هوشیار ساختن و آگاه نمودن مردم از اصلاحات عمومی بود. نکته بسیار مهم این که در سراسر مندرجات وقایع اتفاقیه سخن گراف نیافتیم و این درست مخالف شیوه نگارش های دولتی ما در هر دوره ای است که از دروغ زنی هم پرهیز ندارند. در آنچه از آن روزنامه نقل کرده ایم می بینیم که هر کاستی در کار مملکت بوده، بیان شده. طرفه این که دولت می خواست مردم به حقوق خود آگاه گردند، و اعلام شد که مؤدیان مالیات بیش از میزان معین چیزی نپردازند. خانم شیل می گوید: اغلب مقاله های روزنامه نگارش خود امیر است.^۱ این حرف درستی نیست. البته افکار او در مندرجات روزنامه منعکس است، و شاید برخی معانی را نیز خود افزوده باشد، اما فرصت مقاله نویسی نداشت. شیوه نگارش روزنامه ساده و خالی از هر گونه عبارت پردازی است، عبارت آن گاه فصیح و گاه کج و کوله، و نمایان است که نوشته یک نفر نیست. نکته دیگر این که در سرپای روزنامه نام امیر بیش از سه چهار بار نیامده، و از او هیچ گاه به عنوان بانی ترقی و اصلاحات یاد نشده. همه چیز به نام شاه ثبت گردیده، و به عنوان «امنای دولت» نیز برمی خوریم. این انتقاد وارد است که در اخبار داخلی روزنامه از روابط سیاسی ایران با روس و انگلیس و عثمانی بحثی نشده، و حال آن که درباره مسایل سیاست اروپا چیزهای سودمندی منتشر کرده اند.

راجع به اعلان های روزنامه شرح قابل توجهی نوشته شده: «بعضی به مباشران روزنامه نگاشته اند که نفهمیده اند که معنی اعلانات چیست؟... اعلانات چیزی است که بسیار به کار عامه مردم می آید، و در کل روزنامه های دول خارجه که چاپ می زنند،

هست... قاعده‌اش این است که کسی چیزی داشته باشد که بخواهد به فروش برساند، یا چیزی بخواهد بخرد و کمیاب است... یا چیزی بخواهد اعلام نماید مانند جار که در بازار می‌کشند، به روزنامه اعلان می‌دهد. اجرت چاپ اعلان از قرار سطری پنج شاهی است. و اگر کمتر از چهار سطر باشد اجرت آن یک هزار دینار است، زیرا کمتر از آن قابل زحمت نوشتن و چاپ زدن نیست». از این رو لازم گردید که قانون تازه اعلان نیز در ایران متداول گردد^۱. اعلان‌های گوناگونی چاپ شده از جمله راجع به بهای جنس و کتاب و نقشه جغرافیا و غیره. مثلاً گندم خرواری یک تومان و هشت هزار، و جو خرواری یک تومان و سه هزار بود.

مأخذ مطالب خارجی وقایع اتفاقیه روزنامه‌هایی بود که از فرانسه و انگلیس و روسیه و اتریش و مصر و عثمانی و هندوستان به دفتر آن روزنامه می‌رسید. موضوع‌هایی که ترجمه و نشر یافته شامل مسایل سیاسی، اقتصادی، علمی و دانش و صنعت جدید است. نگاهی به فهرست آن مطالب زمینه کار وقایع اتفاقیه را در زمان امیر به دست می‌دهد: نظام سیاسی برخی کشورهای فرنگستان، «قانون آزادی» و حد آن، آیین مشورتخانه و انتخاب وکلای مردم، احوال مازینی پیشوای انقلابی ایتالیا، کشمکش جمهوریخواهان با دستگاه پاپ، حوادث سیاسی اروپا، اختلاف اتریش و ایتالیا، نقشه ترعه سوئز و تاریخچه آن از زمان عمر، معادن ینگی دنیا، افزایش تولید طلای امریکا و تأثیر آن در تنزل قیمت طلا در بازار انگلیس، محصول کارخانه‌های صنعتی منچستر، رقم بودجه انگلستان، حاصلخیزی دشت نیل، رواج کشت پنبه امریکایی در ایران، تحقیقات راجع به سابقه تمدن در امریکا، اکتشافات قطبی، علم هیأت جدید و کمر بند زحل، علل زیرزمینی زلزله و آتشفشانی، تصفیه آب آشامیدنی و اثر صحی آن، اختراع بالون، راه آهن، کالسکه بخار، سرشماری در انگلیس، وضع اجتماعی هندوستان، احوال مردم آدمخوار جزایر اقیانوسیه، و غیره.

وقایع اتفاقیه این‌گونه مطالب را به گوش مردم و حتی ایل‌بیگیان ایلات دورافتاده از سیر جهان مترقی می‌رسانید. آن را از عوامل بیداری افکار می‌شماریم.

ترجمه و نشر کتاب*

پیش درآمد ترجمه و چاپ کتاب از روزگار عباس میرزا و وزارت میرزا بزرگ قائم مقام است. برای آموختن فن چاپ چند صنعتکار به فرنگستان فرستادند، چند استاد چاپ از آن جا آوردند، و چاپخانه حروفی و سنگی در تبریز و تهران برپا گردید. به ترجمه کتاب‌های تاریخی از زبان فرانسوی و انگلیسی علاقه خاصی پیدا شد - برخی از آنها به طبع رسید، و پاره‌ای مانند «تاریخ تنزل و انحطاط دولت روم» نگارش «گین» تاریخ‌نگار نامدار انگلیسی و ترجمه میرزا رضای مهندس، تا امروز نشر نیافته است. بعضی کتاب‌های فارسی و عربی نیز به چاپ رسید.

در زمان میرزاتقی خان دو عامل تازه به کار ترجمه و نشر کتاب رونق بیشتری داد: دستگاه مترجمان دولتی، و تأسیس دارالفنون که به ضرورت معلمان فرنگی به دستیاری مترجمان خود کتاب‌هایی تألیف و ترجمه نمودند و به طبع رساندند. و گفتیم که جزو تشکیلات دارالفنون مطبوعه‌ای به همین منظور ایجاد شد که به «مطبعة دولتی» نام گرفت. دو عامل مزبور به تدریج بسط یافت و از علل عمده جنبش توسعه نسبی معارف در دوره ناصری گردید. البته در شرایط اجتماعی دیگری، می‌توانست جنبشی ژرف و پهناور پدید آورد، اما در معنی آنچه تحقق یافت نباید غلو کرد. با توجه به نیروی تحرک تاریخ در نیمه دوم قرن نوزدهم و طول دوره پنجاه ساله عصر ناصری، کار بزرگی انجام نگرفت. در این رأی خود با دیگران هم عقیده نیستیم.

* امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، چاپ هفتم، ۱۳۶۲، خوارزمی، تهران.

گفتار ما در این جا محدود به زمان امیر است. نخست در دستگاه دولت هیأتی از مترجمان گرد آورد. هر کجا کسی را می‌یافت که با زبان‌های خارجی آشنایی داشت، پیش کشید و کاری به او رجوع کرد. در واقع دولت از نداشتن عدۀ مترجم کافی در زحمت بود. امیر در ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۲۶۷ به مشیرالدوله نوشت: هر چه فکر کرد نتوانست مترجم روسی برای کمیسیون سرحدی پیدا کند. از خود او خواست «یک نفر آدم حلال‌زاده‌ای که صرفه این دولت را از دست ندهد و امین باشد» جست‌وجو نماید. جای دیگر در نامهٔ رمضان ۱۲۶۷ به موسیو ریشارخان مترجم نگاشت: از آن جا که میرزا محمدعلی برادر میرزا حسن «با استعداد و قابل تربیت است»... روزی یک ساعت اوقات خود را صرف مومی‌الیه نموده، زبان و خط فرانسوی را به او تعلیم بدهد که در اندک زمانی در لسان و خط فرانسوی ماهر شود. معلوم است که حسب‌المرقوم معمول خواهد داشت و مسامحه نخواهد نمود».

هیأت مترجمانی که امیر تشکیل داد مرکب از عناصر مختلف بودند: اتباع فرنگی مستخدم دولت، ایرانیان مسیحی، و شاگردان ایرانی که در فرنگ درس خوانده بودند یا در ایران چیزی آموخته‌اند. از گروه اول این کسان را می‌شناسیم: ریشارخان فرانسوی، ادوارد برجیس، برادرش معروف به «برجیس کوچک»، و آندرهٔ نمسوی. از دستهٔ دوم چند تن ممتاز بودند: جان داود خان و برادرش^۱، میرزاملکم اصفهانی^۲،

۱. جان داودخان یا ژان داودخان مترجم اول دولت بود، برادرش مدتی مأمور در سفارت اسلامبول گردید. شرح زیر از اسناد دولتی نقل می‌شود: «موجب هذه السنه عالیجاه موسی جان مترجم اول دولت علیه ایران و عالیجاه موسی داود مترجم برادر عالیجاه مشارالیه که مأمور اسلامبول است، بدون رسوم به تاریخ شهر محرم‌الحرام مطابق تنگوزئیل ۱۲۶۸ جمعاً هفتصد تومان: عالیجاه موسی جان پانصد تومان، موسی داود که مأمور اسلامبول است دویست تومان.

۲. متن اولین فرمان خدمت میرزاملکم این است:

«چون مراتب شایستگی و قابلیت عالیجاه ذکات و فطانت همراه میرزاملکم مسیحی اصفهانی رعیت دولت علیه ایران به توسط پیشکاران بارگاه خلافت کبری معروض و مشهود رأی مهر ضیای اقدس پادشاهی گشته، ذره‌ای از مراحم شاهانه شامل احوال او شده، در هذه السنه تنگوزئیل خیریت و لیل او را مترجم وزارت دول خارجهٔ دولت علیه فرمودیم. و در ازای شغل مزبور سالی سیصد تومان به صیغهٔ موجب در وجه او عنایت و مرحمت نمودیم که همه ساله مبلغ مزبور را بعد از وضع عشر از قرار صدور

میرزا ابراهیم عمومی ملکم^۱، نظر آقا. از دسته سوم عده بیشتری را شناخته‌ایم: یحیی خان، حاج میرزا محسن، میرزا آقای تبریزی، میرزا محبعلی یکانلو، میرزا عبدالرسول، میرزا زکی علی آبادی، محمدقلی خان، محمدرضاخان کاشانی، محمدحسن خان قاجار.

از اغلب این افراد ضمن بحث دارالفنون و روزنامه یاد گردیده است. از میان آنان کسانی در علم فکر و سیاست نامدار گردیدند مانند ملکم که برجسته‌ترین همه بود. یحیی خان برادر میرزا حسین خان سپهسالار به وزارت‌های مختلف از جمله وزارت خارجه رسید، حاجی میرزا محسن خان سفیر و وزیر گردید. نظر آقا نیز به سفارت منصوب گشت. میرزا آقای تبریزی دومین نماینده‌نامه‌نویس ایران است. نماینده‌های اشرف خان، زمان خان، شاهقلی میرزا از اوست. و قرار بود تئاترهای پیشرو این فن، میرزا فتحعلی آخوندزاده را به فارسی برگرداند. میرزا محبعلی یکانلو نخستین کتاب را در حقوق بین‌المللی عمومی به عنوان «حقوق ملل» به فارسی ترجمه کرد. از عهده نگارش آن خوب برآمده و فصل مهمی در «حقوق موضوعه ملل» و اصول حاکمیت به عنوان «حقوق اطلاق و استقلال» دارد. و از مفهوم «اراده ملت» به عنوان منشاء قدرت دولت سخن گفته است. محمدقلی خان یکی از کسانی است که برای آموختن فن چاپ روانه روسیه گشته، و بنابر نوشته میرزا صالح به سیبری رفته بود.

راجع به ریشارخان چند نکته را باید این جا بیفزاییم: علاوه بر تدریس در دارالفنون و مأموریت‌هایی که امیر به او واگذار کرد (مانند تهیه نقش کتیبه‌های تخت جمشید، و مطالعه در معادن کردستان)، تاریخ زندگانی ناپلئون را نوشت. در مقدمه آن

→

برات دیوانی از کارگزاران دیوان اعلی دریافت کرده، صرف مخارج خود ساخته به انجام خدمات محوله پردازد. مقرر آن که مقرب الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده، در عهده شناسند. فی شهر شوال سنه ۱۲۶۷».

۱. میرزا ابراهیم در کلکته درس خوانده بود و چهار سال زیر دست میرزا یعقوب در سفارت روس کار می‌کرد. (از نامه میرزا یعقوب به وزیر امور خارجه، ربیع‌الثانی ۱۲۶۸).

بحث اندیشیده‌ای درباره فلسفه انقلاب به‌عنوان تقابل «آخشیجان متضاده» دارد، و نیز از این مقوله سخن می‌گوید که مردان بزرگ آفریده ضروریات تاریخ‌اند، زیرا «طبیعت عالم را اهتمامی باید تا وجود ایشان به عرصه ظهور آید». به‌علاوه زمینه «کدناپلیون» را به دست می‌دهد که «حاوی مصادر احکام» است و «دستورالعمل اکثر ممالک فرنگستان». کتاب دیگری درباره «قواعد حکمرانی مملکت فرانسه» ترجمه کرد که از تأسیسات سیاسی و اجتماعی آن بحث نموده است.

در دوره امیر کتاب‌های نسبتاً زیادی از اروپا به ایران رسید. در ۱۲۶۵ تعداد دو‌یست و نود و سه جلد کتاب و سیصد و بیست و سه قطعه نقشه جغرافی عالم یکجا از فرانسه آمد، که برای آن زمان رقم مهمی است. این کتاب‌ها را که صورت کامل آن از اسناد دولتی به دست ما رسیده، از نظر موضوع می‌توان به چند رشته تقسیم کرد: علوم طبیعی، صنعت، زراعت، تجارت، اقتصاد و مالیه، سیاست و قوانین، معدن‌شناسی، تربیت حیوانات اهلی و خانگی، پرورش درختان صنعتی و میوه، باغبانی، صنوف سه‌گانه نظام لشکری و فنون جنگی، طب و بیطاری. نام چند کتاب را که خاصه قابل توجه می‌باشد، به همان عنوانی که در آن زمان ترجمه گردیده، می‌آوریم:

کتاب فضلالی فرانسه، اسامی مخترعین و شرح اختراع آنها، کتب صرفه‌جویی در مخارج دولتی (۶ جلد)، احکام پادشاهی در چهارم ماه مارس، احکام دولت فرانسه نسبت به صنعتکاران، علم قوانین و مداخل برزگران، تقویم برزگران یعنی شناسایی ماه و سال بارندگی، زراعت از قرار علم طبیعی، علم کیمیا و شناختن خاک‌ها، نقشه شناختن جریان آب، نقشه چاه آرتزین، ساختن چوب و امارت کشتی، علم طبیعی، کنکاش و مشورت جنگ، احکام شرعی اهل نظام، قواعد ژاندارم، امور دولتی نمسا، جمهوری ینگی دنیا، کتاب «آن‌لیز»^۱، تربیت کرم ابریشم، حقوق رعایا و کیفیت زراعت، علم تجارت، عمل معادن و کارکنان آن.

امیر به کار کتاب بی‌توجه نبود. در ۱۲ رمضان ۱۲۶۷ به جان داود نوشت: مقداری کتاب از قبیل تواریخ معتبر خوب و مهندسی و دیگر «کتاب‌هایی که به کار دولت

بخورد از فرانسه به دست آورده، بیاورد». می‌دانیم که خود بانی ترجمه و تألیف چند کتاب است: یکی کتاب بسیار ارزنده جهان‌نمای جدید ترجمه جان داود خان در جغرافیای تاریخی و سیاسی و اقتصادی جهان که نظیرش تا آن زمان و سالیان بعد به فارسی نوشته نشده است. در ارزش آن پیش از این بحث کرده‌ایم. دیگر جغرافیای عمومی نگارش «فلوگون رفائیل» تبعه انگلیس است. نویسنده آن را از چند اثر فرانسوی به فارسی درآورد، نگارش آن را در محرم ۱۲۶۶ تمام کرد و به نظر امیر رسانید^۱. او به حکومت آذربایجان دستور داد صد تومان به مؤلف آن پردازند و در تبریز چاپ بزنند، و صد نسخه به تهران بفرستند. در ۱۲۶۷ منتشر شد و بهای آن چهار ریال بود. نخستین جغرافیای عمومی است که به چاپ رسید. به علاوه به دستور امیر نقشه جغرافیای عالم را در ۲۵ قطعه تهیه کرد و به طبع رسید که به نقشه‌های «رفایلی» مشهور است. قیمت آن دو تومان بود.

شخص دیگری به نام رفائیل یونانی ساکن تبریز نقشه جهان‌نما و یک نقشه ایران را از روی نقشه‌ای که «الکساندر برنز»^۲ انگلیسی ترسیم کرده بود، کشید و به وسیله سفیر انگلیس برای امیر فرستاد. شیل نوشت: «پس از ملاحظه خواهید فهمید که خیلی خوب از عهده برآمده است و مقبول خواهد افتاد». امیر آن را نپسندید از آن که ظاهراً خط مرزی خراسان و ترکستان مورد تأیید او قرار نگرفت. از این رو محمدعلی خان وزیر خارجه نقشه را به سفارت پس فرستاد و نگاشت: «دولت ایران نقشه را از او نمی‌تواند قبول نماید، و به خود او باید رد شود». پاسخ وزیر مختار این بود. «مسیو رفائیل این نقشه را از روی نقشه‌های قدیم کشیده، و از منظورات دولت ایران بی‌خبر بوده و به نظر خود خدمتی کرده. البته هر طور به او دستور داده شود عمل خواهد کرد».

امیر در نظر داشت نقشه کامل همه ایالات ایران را فراهم نماید. میرزا حسن نامی را به اصفهان فرستاد و در شعبان ۱۲۶۷ به چراغعلی خان نایب‌الحکومه آن جا نوشت:

۱. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه ملی موجود است به شماره ۳۳۶.

۲. A. Burnes از مأموران حکومت انگلیسی هند بود که به ایران و افغانستان و ترکستان سفر کرد و نقشه این نواحی را به ضمیمه کتابش چاپ کرده است.

«آن عالیجاه قدغن نماید منزل مناسبی به جهت مشارالیه معین نمایند که آمد و شد زیاد نداشته باشد، و به فراغت مشغول کار گردد. و نیز در صورتی که محتاج به شخص بلدی باشد که نقشه اصفهان و متعلقات آن را بکشد، البته مضایقه نکرده، آدم بلدی تعیین نماید که با مشارالیه گردش کند. و از بابت اخراجات و سیورسات او مقرر است که ماهی بیست تومان به مشارالیه برسد». امیر آن نقشه را پسندید و به شاه نوشت: «بسیار خوب نقشه‌ای است. کم‌کم باید کل ایران را همین طور کشید و نگاه داشت»^۱.

برای مطالعه ناصرالدین‌شاه، تاریخ مفصل فرانسه را تا زمان ناپلئون در دو جلد به ترجمه رسانید. موضوع جلد نخست راجع به «قبل از ایام انقلاب و آشوب ممالک فرانس» و جلد دیگر در زندگانی ناپلئون است. ترجمه جلد اول آن به دست نیامد، اما از مطالعه مندرجات جلد دوم (۴۲۰ صفحه وزیری) باید گفت بامعنی‌ترین تاریخ فرانسه و زندگانی ناپلئون است که در آن دوره‌ها به فارسی ترجمه شده، و به انشای میرزا شفیع منشی و خط خوش «رضاعلی تاریخ نویس» تحریر یافته^۲. امیر در یکی از نامه‌های خود به شاه اشاره‌ای به همین اثر دارد: «در باب ترجمه دو جلد کتاب ناپلئون... ترجمه یک جلد تمام شده است. لکن میرزا شفیع که باید بنویسد ملتزم رکاب همایون بود، به این جهت نوشته نشده است. انشاءالله این روزها مشغول نوشتن آن شده، تمام کرده به حضور مبارک می‌آورد. جلد دیگر را هم مترجم مشغول ترجمه است...»^۳. به احتمال خیلی زیاد مترجم آن همان ریشارخان است^۴.

کتاب «نظام ناصری» نگارش بهرام میرزا معزالدوله در ۱۲۶۷ منتشر شد. بهرام میرزا پسر عباس میرزا سابقاً رئیس توپخانه و قورخانه آذربایجان بود. گفته‌اند که این

۱. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۲. ملی، تاریخ ناپلئون، جلد دوم، خطی، تاریخ نگارش جمادی‌الاول ۱۲۶۶.

۳. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۴. در مجموعه کاغذهای امیر نامه‌ای یافتیم از مترجم همان کتاب که می‌نویسد:

«کتاب ناپلیان را به اتمام رسانیده، مشغول ساختن اسباب‌های زراعت می‌باشم. استدعا دارم که مقرر فرمایند نجاریاشی هم چند روز همراه فدوی شده، کمک کند... که خالی از نفع نخواهد بود». (مجموعه کاغذهای امیر، خطی). چنان‌که در خدمتنامه ریشارخان خواندیم (ضمن بخش دارالفنون) او بود که از هر فنی چیزی می‌دانست، و امیر او را به کارهای گوناگون می‌گماشت. برای ما تردیدی نیست که او مترجم همان کتاب است.

کتاب «بسیار موافق قاعده و به دقت نوشته شده است»^۱. رساله‌هایی درباره ناخوشی آبله و وبانیز نشر یافت و به رایگان پخش گردید. رساله دیگری درباره مسأله مشرق و امور سیاسی یونان ترجمه گشت. هر کس کتابی ترجمه می‌کرد، انعامی می‌گرفت. محمدحسین تبریزی رساله‌ای از زبان فرانسوی ترجمه نمود و ۲۵ تومان انعام به او پرداختند، اما موضوع آن را نمی‌دانیم. مجموع این کارها زمینه‌ای نو بساخت که دستگاه نشر و ترجمه تحرک تازه‌ای یابد؛ دنباله آن در دارالفنون و دارالطباعه گرفته شد.

ذکر این موضوع هم بی‌مناسبت نیست که وزیر مختار روس به امیر نوشت که نسخه‌ای از کتاب نامدار جامع‌التواریخ رشیدی تألیف رشیدالدین فضل‌الله در کتابخانه فضل‌الله خان میرپنج همدانی سراغ گرفته. خواهش کرد آن نسخه را به امانت به او سپرند تا نسخه خود را مقابله و تصحیح نماید. امیر این نامه را در ۲۱ ذیحجه ۱۲۶۷ به میرپنج فرستاد:

«مقرب الخاقانا، جناب جلالت مآب و وزیر مختار دولت بهیه روسیه کتاب جامع‌التواریخ رشیدالدین را در این جا پیدا کرده و استکتاب نموده‌اند. از این که نسخه مزبوره صحیح نیست و شنیده‌اند شما نسخه صحیحی دارید، خواهش دارند که آن نسخه را شما بفرستید که نسخه خود را تصحیح نمایند. لهذا اظهار می‌شود که اگر شما چنین کتابی را دارید و همراه برده‌اید، کتاب مزبور را به زودی نزد جناب مقرب‌الهاقان میرزا محمدعلی خان وزیر دول خارجه بفرستید که به جناب معزی‌الیه داده، بعد از آن که کتاب خود را تصحیح کرده باز گرفته، به هر کس که بنویسید به او رد خواهد شد. و اگر کتاب مزبور در همدان است به کسان خود نوشته به تهران نزد مشارالیه بفرستند که بعد از فراغت از تصحیح به همدان به آنها خواهد رسید».

شاید وزیر مختار آن را برای «برزین» شرق‌شناس روسی که به کار مطالعه درباره جامع‌التواریخ پرداخته بود، می‌خواست است. برزین پس از هفت سال یعنی از ۱۸۵۸ به طبع قسمتی از آن کتاب شامل تاریخ مغول، دست زد و مدت سی سال یعنی تا ۱۸۸۸ سرگرم این کار بود.

۱. وقایع اتفاقیه، شماره ۱۶.

قرّة العین*

درباره این زن شایعات افسانه‌آمیزی رواج دارد و بابی‌ها و بهایی‌ها او را بی‌نهایت بزرگ نشان می‌دهند. این مقاله با مراجعه به کتب معتبر برای روشن کردن حقیقت نوشته شده است.

در نام این زن اختلاف است و بعضی او را زرین تاج نوشته‌اند (کتاب نیکلا و مفتاح باب‌الابواب). ولی چنین به نظر می‌آید که نامش فاطمه و کنیه‌اش سلمه و لقبش زکیه بوده است (کتاب ظهورالحق). پدرش او را به نام مادر خود چنان که مرسوم است فاطمه نامیده بود، اما به پاس احترام مادر او را به آن نام ندا نمی‌کردند و ام‌سلمه می‌خواندند. (ظهورالحق ۳۱۱ ج ۳ و کواکب ج ۱ ص ۶۰)

وی به سال ۱۲۳۳ در خانواده‌ای که عموماً از روحانیون و مجتهدین بودند، متولد شد. پدر وی ملاصالح برغانی بود که با دو برادر دیگر خود ملامحمدتقی و ملامحمد علی هر سه صاحب درجه اجتهاد و در سراسر ایران معروف بودند، به خصوص برادر بزرگ ایشان ملامحمدتقی برغانی فقیهی مشهور و در رعایت دقایق دین مبین اسلام بی‌نهایت باریک‌بین و سختگیر بود و او اول کسی است که با شیخ احمد احسائی (۱۲۴۲-۱۱۶۶ هـ ق) مؤسس مذهب شیخیه، بر سر این مسأله که بعث اموات با بدن عنصری است یا جسد جوهری، در افتاد و چون شیخ احمد عقیده داشت که بعث با جسد هورقلیایی انجام می‌گیرد (۱۲۷) ملامحمدتقی نظر او را مخالف کلام خدا دانست (۱۲۸) و او را کافر خواند و مردم را از دیدار وی منع نمود و شیخ احمد هر چه

* به نقل از فتنه باب، تألیف اعتضادالسلطنه، مقاله دوم به قلم عبدالحسین نوایی، چاپ اول ۱۳۷۷، نشر علم، تهران.

کوشید، نتوانست مردم را دوباره به دور خویش خواند و حتی در این باره به پیشنهاد یکی از طرفداران خود رساله‌ای نوشت به نام «اجوبة المسائل» و در آن از نظریه خود دفاع کرد. ولی نفوذ ملامحمدتقی مانع از آن شد که بساط شیخ احمد را دوباره رونق نخستین بازآید. (۱۲۹)

از آن تاریخ به بعد دشمنی مابین ملامحمدتقی و سلسله علمای شیخیه برقرار بود و عاقبت نیز در این راه به قتل رسید. برادر دیگر وی ملاصالح هرچند که در امر دین متعصب بود، اما نسبت به شیخیه، مانند برادر خود، دشمنی نداشت و خود را در این بحث و نزاع بی طرف می گرفت. اما برادر سوم یعنی ملامحمدعلی نزد شیخ احمد احساسی تلمذ نموده طرفدار جدی وی گردید.

در چنین خانواده‌ای بود که فاطمه دختر ملاصالح متولد شد.

فاطمه هوش و فراستی عجیب و حافظه‌ای سخت توانا داشت و همین عوامل سبب گردید که وی در درس و بحث و فراگرفتن مقدمات علوم اسلامی پیشرفتی شایان کند، به خصوص که وی در خاندانی روحانی و اهل بحث در علوم دین، متولد شده بود. ملامحمدتقی و برادرانش در همسایگی منزل خود دو مدرسه ایجاد کرده بودند: یکی برای طلاب، دیگری برای افراد خانواده خود.^۱ در این مدرسه اخیر همیشه بین عموها و فرزندان ایشان و برادران با یکدیگر مباحثه و محاجه برقرار بوده و فاطمه در این مباحثه و مشاجرات شرکت داشته و به همین لحاظ از کودکی با اصطلاحات دینی و احادیث و اخبار خو گرفته و در این مباحثات ورزیده شده بود. تا این که گویا اطلاعات بسیط وی موجب تعجب بعضی از مردم سطحی و عامی و همسایگان شده و عده‌ای از زنان در مسایل فقهی مورد احتیاج مذهبی خویش از او کمک می گرفتند. فاطمه اغلب در مباحثات پدر و عموی خود مداخله می کرد و اشکال می گرفت یا اشکالات خود را می پرسید. ملامحمدتقی که برادرزاده خود را، در عین داشتن اطلاعات دینی، صاحب جمال نیز دید وی را برای پسر خویش ملامحمد خواستگاری کرد و فاطمه به خانه شوی رفت و از او سه فرزند آورد: دو

۱. بهایی گری، تألیف سیداحمد کسروی.

پسر و یک دختر. از پسران او بعدها یکی به شیخ اسماعیل معروف شد، دیگری به شیخ ابراهیم. در همین مواقع بود که اختلاف بین متشرعه و شیخیه سخت بالا گرفته بود و ملا محمد تقی به شدت از عقاید و روش متشرعه حمایت کرده به شیخیه حمله می‌نمود ولی چنان‌که گفتیم ملا محمد علی برادر کوچک‌تر او به مذهب شیخیه گرویده بود و هم او بود که فاطمه را نیز با اصول مذهب شیخ احمد آشنا ساخت.

فاطمه سخت به اصول و عقاید شیخیه علاقه‌مند شد و به زودی با سید کاظم رشتی که پیشوای مسلم و متفق علیه شیخیه و شاگرد خلیف شیخ احمد احسائی بود مکاتبه پیدا کرد و سید وقتی مکاتیب و سؤالات وی را دید، از احاطه وی بر مسایل دین تعجب کرده به رسم زمان، وی را به عنوان تشویق «قره‌العین» خواند.

از آن تاریخ به بعد، استمرار مطالعه در آثار شیخیه و تفحص کتب ایشان تمام حواس قره‌العین را به خود معطوف داشت و کم‌کم زندگی او را عوض کرد و باعث شد از زندگانی مقدس زناشویی به دور افتاده رهسپار کوی و کوچه و بازار شود. زیرا وی با عقاید شوهر و طرز استدلال و قیاسات پدر شوهر خویش موافقت نداشت و هر ساعت کارشان به بحث و مشاجره و مجادله می‌کشید و سرانجام چون این وضع برای هیچ‌کدام قابل تحمل نبود، قره‌العین با داشتن سه فرزند از شوهر و خانه و زندگی بریده به منزل پدر خود رفت. قره‌العین همچنان با حرارتی هرچه تمام‌تر به مبادی و عقاید شیخیه پرداخته بود و مرتباً با سید رشتی مکاتبه می‌کرد و اقوامش چون چنین دیدند صلاح دانستند که وی سفری به کربلا کند شاید مسافرت و سیر و سیاحت خاطر او را از این اشتغال جنون‌آمیز منصرف نماید، به‌خصوص که در این موقع خواهرش مرضیه با شوهر خود عازم عتبات بود. قره‌العین به شوق دیدار سید راه افتاد، تا این‌که به کربلا رسید و برق خیره‌کننده گنبد‌های طلای مزار سبط پیغمبر اکرم، حسین بن علی سرور شهیدان و سید جوانان اهل بهشت به چشمان او خورد. اما در این هنگام مرشد وی سید کاظم مرده بود و شاگرد مشتاق نتوانست روی معلم خود را ببیند. قره‌العین در خانه حاج سید کاظم نزد زوجه وی ماند و بساط درس و بحث سید را ادامه داد.

در آن روزگار نیمی از شاگردان سید به قصد دیدار شخص مقصود یا به اصطلاح خود «شمس حقیقت» گرداگرد به تکاپو افتاده بودند. من جمله یکی از شاگردان وی به نام ملاحسین بشرویه‌ای پس از اعتکاف در مسجد کوفه و تحمل ریاضت و چله‌نشینی، به سوی اصفهان و فارس روانه شد و قره‌العین بدو نوشت که اگر به مقصود رسیدی مرا از نظر دور مدار. ملاحسین نیز پذیرفت.

در حینی که اصحاب سید رشتی کوچه به کوچه، کو به کو، در پی شخص مقصود می‌گشتند، قره‌العین حوزه درس سید رشتی را تجدید کرده بود و در پس پرده می‌نشست و به رفع و حل و طرح اشکالات دینی و فقهی می‌پرداخت و بساط شیخیه را همچنان نگه می‌داشت.

ملاحسین به کیفیتی که ذکر شد، در شیراز به دام سیدباب افتاد و به او گروید و ضمناً مکتوب قره‌العین را هم بدو نشان داد و باب هم او را در عداد حروف حی یعنی ۱۸ نفر اولیه قرار داد. او تنها کسی است که هم غایبانه جزء حروف حی شده و هم بالاخره سیدعلی محمد را ندیده است.

رسیدن کاغذ ملاحسین و ورود ملاعلی بسطامی یکی دیگر از مبلغین بساط ادعایی پوچ سیدعلی محمد، قره‌العین را که ماده‌اش برای شور و شر مستعد بود، دگرگون ساخت؛ به طوری که علناً مبلغ باب شد و این معنی موجب اعتراض مردم متدین و مسلمان کربلاگردید، تا آن جا که مردم پاکدین تحمل این مزخرفات را نکرده، ازدحام عجیبی نمودند و خانه سید رشتی را که محل سکناى قره‌العین بود، سنگباران کردند و نزدیک بود که در این شورش عده‌ای کشته شوند و سرانجام والی عراق آن زن بی‌دین و خطرناک را به بغداد تبعید کرد. در این شهر، وی ابتدا به خانه شیخ محمد شبلی رفت، ولی پس از آن که در آن جا هم مایه فساد شد و بساط تبلیغ راه انداخت، والی او را مجبور به اقامت در خانه محمد افندی آلوسی کرد و او با همراهان خود یعنی مادر و خواهر ملاحسین بدان خانه رفت.

قره‌العین از همان روز که سخنان واهی سیدعلی محمد را پذیرفت، دیگر اصول مقدس دیانت اسلام را رعایت نمی‌کرد و در این راه از سایر مریدان سید بلکه از مرشد

گمراه و سخیف‌العقل خود نیز جلوتر افتاد و او اول کسی بود که علناً به حدود دیانت مقدس اسلام جسارت و تجاوز کرد. بدین معنی که چون در کربلا، مردم و کسبه از راه حفظ طریقه حقه اسلامی خود به سیدعلی محمد و طرفداران گمراه وی دشنام می‌دادند، مریدان باب به‌عنوان این‌که هر که شیعه کامل و رکن رابع [این‌ها از اصطلاحات مذهب شیخیه است و همین اصطلاحات است که بهانه به دست شیادانی مثل باب داد. رجوع کنید به کتب شیخیه و ارشادالعوام و مقاله این بنده در مجله یادگار درباره مرحوم حاجی کریم خان کرمانی، سال پنجم] را سب کند کافر است، از بازاریان چیزی نمی‌خریدند و نمی‌خوردند. پس از آن‌که رساله فروع باب منتشر شد و در آن رساله، باب نظر آل‌الله را یکی از مطهرات (به کسر هاء) دانسته بود، قره‌العین از روی ضلالت و گمراهی به اصحاب خود گفت: از آن‌جا که من مظهر حضرت فاطمه (ع) هستم، آنچه در بازار می‌خرید بیاورید تا نظر کنم و «هرچه من نظر نمایم طاهر می‌شود» (۱۳۰). مریدان وی نیز چنین کردند. چنانچه در متن گذشت، رسم بابیه این بود که هر یک از کسان خود را به نام یکی از آل‌الله و عترت خیرالمرسلین می‌خواندند و آن زن نیز برای خود چنان عنوانی جعل کرده بود.

قره‌العین بر خلاف نص صریح قرآن کریم به حجاب هم عقیده نداشت. در ایام اقامت در بغداد، هر چند در برابر مردم از پس پرده گفتگو می‌کرد، ولی در میان مریدان خاص خود مقید به حجاب نبود بلکه بی‌آن‌که روی خود را بپوشاند در برابر آنان ظاهر می‌شد و به بحث و مشاجره می‌پرداخت. عده‌ای از معتقدین باب که هنوز نفهمیده بودند که غرض چیست و هنوز نور اسلام از قلب آنان به کلی زایل نشده بود، به این کار اعتراض کردند. قره‌العین به احادیث متوسل شد و بعضی اقوال که ستر وجه و کفین لازم نیست، استشهاد نمود. اما چون نتوانست اعتراض صحیح آنان را جواب دهد، قرار بر این شد که از سیدعلی محمد در این باره پرسشی شود. بنابراین نامه‌ای به همراه یکی از محارم سیدکاظم به نزد سیدعلی محمد در شیراز فرستاد. قاصد، پیغمبر دروغین و پیشوای گمراهان را در شیراز نیافته در پی او به اصفهان رفت. ولی از آن‌جا نیز سیدعلی محمد را به ماکو برده بودند.

در ماکو نامه قره‌العین و مخالفین به نظر باب رسید. باب آن نامه را جواب داد و همراه قاصد فرستاد. وقتی جواب رسید، گروه بایه در کاظمیه جمع شدند و کاغذ را خواندند. در این نامه پس از آن که میرزا علی محمد، مخالفین قره‌العین را «متزلزل» خوانده بود، راجع به قره‌العین نوشته بود: «... واعلم انها امرأة صديقة عالمة عاملة طاهرة» از آن لحظه کلمه طاهره لقب وی قرار گرفت (کواکب و ظهور الحق). هر چند که بر اثر این توفیق عده زیادی سر از اطاعت پیچیده و بساط جدیدی را که مخالف مذهب اسلام بود، ترک کردند، ولی موقعیت این زن در نزد کسانی که هنوز در مرحله اطاعت باب بودند، بالا رفت.

در طی اقامت در بغداد، همچنان که گفتم، طاهره از بحث و تبلیغ دست برداشت و علمای اهل سنت و تشیع را به مجادله بلکه به مباحله خواند و مجملأ سروصدای وجوه مردم و علما را در آورد تا آن جا که به امر سلطان عثمانی وی را از عراق به ایران تبعید کردند.

ورود این زن به ایران نیز بی سروصدا صورت نگرفت. بلکه مریدان و شاگردان وی به تعداد زیادی وی را بدرقه کردند و عده‌ای تا کرمانشاه و بعضی تا همدان وی را همراهی نمودند. هر جا پای قره‌العین می‌رسید آشوبی به پا می‌شد؛ چه وی از دعوت و تبلیغ، و علما طبق وظیفه مقدس خود از منع و جلوگیری انتشار عقاید وی باز نمی‌ایستادند. وی در کرمانشاه چهل روز توقف نمود و در این مدت آشوب و هیاهویی به راه انداخت. حتی مجتهدین شهر را به مباحله دعوت کرد تا آن که آقا عبدالله مجتهد به ستوه آمده مخفیانه کسی پیش خویشان وی فرستاد که وی را به نحوی از کرمانشاه بیرون برند. اقربای وی نیز به کمک افراد تابعه صفر علی خان سرتیپ، شبانه وی را از کرمانشاه بیرون بردند. ولی در همدان برادران وی رسیده او را به رفتن به قزوین راضی کردند و قره‌العین مریدان خود را نیمی امر به مراجعت و نیمی امر به اقامت همدان نمود و تنها چند نفر با او همراه شده به قزوین رفتند و پس از یک ماه متوقفین در همدان نیز اجازه مراجعت یافتند.

همین که قره‌العین به قزوین وارد شد در آن شهر جنب و جوشی برپا گردید، عده‌ای فریفته کلمات وی شدند و اکثر نیز برای تحقیق و کنجکاوی از کار این زن، روی بدو آوردند و کار وی سخت بالا گرفت. بدیهی است که ملامحمدتقی فقیه متدین بزرگوار، گذشته از بدنامی و رسوایی ارتداد برادرزاده، نمی‌توانست توهین و حمله او را به دیانت مقدس اسلام تحمل کند و نسبت به این وضع سخت اعتراض می‌کرد و چون شیخ احمد احسایی و سیدکاظم رشتی و اخیراً سیدباب را موجد این اغتشاش و هیاهو می‌دانست، بر سر منبر بدانان سخت حمله می‌کرد و از اظهار سب و لعن خودداری نمی‌نمود. یک علت دیگر برخورد شدید ملامحمدتقی با قره‌العین هم این بود که در ابتدای ورود به قزوین، هرچه با او به زبان کتاب خدا و احادیث مجادله کرد، برادرزاده گمراه زیر بار نرفت و حتی حاضر نشد دوباره با ملامحمد شوهر خویش زندگانی کند. بدین عنوان که گفت وی شیعیان کامل (شیخ احمد و سیدکاظم و سیدباب) را لعن می‌کند پس کافر است و من طاهره‌ام و میان ما، صلح و آشتی امکان‌پذیر نیست. به هر حال ملامحمدتقی همچنان بر سر منبر به بابیه حمله می‌کرد. حتی وقتی یکی از آنان را که تازه به قزوین وارد شده بود، به امر او مردم با سنگ و چوب بزدند و او را به نزد ملا آوردند. او هم فرمان داد تا وی را به سختی فلک کردند و چوب زیادی زدند. این واقعه بر کینه بابیه متعصب و تند افزوده، قصد قتل آن پیرمرد را نمودند.

با این‌که بابیه سعی دارند قره‌العین را از تهمت قتل ملامحمدتقی مبری بدانند و در این باره توجیهاتی می‌کنند، ولی مدارک متقن تاریخی ثابت می‌کند که قتل آن مرد روحانی به امر و اطلاع وی بوده است؛ چه یک چند روز قبل از وقوع این قضیه، وی جمعی از افراد عرب را که به همراهی او تا قزوین آمده بودند، به اصرار از قزوین خارج نمود و حتی در جواب یکی از آنان که گفت چرا شیخ صالح و ملاابراهیم و دیگران نمی‌آیند؟ گفت آنان برای کار مهمی مانده‌اند و به زودی در این شهر غوغایی خواهد شد و من نمی‌خواهم که شما در این شهر تا آن هنگام مانده باشید. پانزده روز بعد از این امر، واقعه قتل ملامحمدتقی پیش آمد و کیفیت آن به اختصار چنین است

که در هنگام سحر وقتی که مجتهد بر سر سجاده نشسته بود، شیخ صالح نام شیرازی از متعصبین مذهب شیخیه و از معتقدین پابرجای باب وی را با سرنیزه‌ای مجروح کرد و زخمی منکر بر دهان او زد به طوری که زبان وی شکافته شد. تا دو روز، روحانی پیرمرد بیچاره که شهید راه حقیقت‌جویی خود و تعصب بی‌دین گمراه من جمله برادرزاده و عروس خود شده بود، زنده بود و با وجود آن که سخت تشنه می‌شد نمی‌توانست به علت زخم زبان و دهان آب بنوشد. بالاخره با وضع فجیعی بدرود حیات گفت. به این عمل قره‌العین عنوان و اسمی جز قساوت و وحشیانه و تعصب شدید نمی‌توان نهاد. روحانی متدین بزرگوار و پیرمردی عاجز را به جرم داشتن عقیده‌ای کشتن، آن هم بدان وضع دلخراش، به خصوص که قاتل برادرزاده وی باشد، جرمی است که به هیچ‌گونه پرده‌پوشی نمی‌توان کرد. البته مخالفین این فرقه تا آنجا که توانستند در زشتی این عمل مطالب مفصلی گفتند و نوشتند و حتی زشتی این عملیات به حدی بوده که بعدها اهل آن فرقه نیز به تندرروی‌های قره‌العین چندان روی رضایت نشان نداده‌اند. چنان‌که خواهر میرزا حسینعلی بعدها در حق قره‌العین و تندی‌های وی گفته است که قره‌العین یک دفعه بی‌حکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمی‌توانیم به در آوریم» (۱۳۱). به هر حال این عمل قره‌العین تأثیر عجیبی در مردم قزوین کرد و مردم که نسبت به مجتهد اعلم و بزرگوار خویش ارادتی بی‌حد داشتند، جداً تقاضای قصاص قاتلین او را نمودند، به خصوص که ملامحمد پسر ملامحمد تقی که پس از کشته شدن مسلمانان او را شهید ثالث (۱۳۲) خواندند، بر اثر کینه رفتار گذشته که آن‌گاه پدرکشی هم بدان اضافه شده بود، در اجرای حکم اخذ و قتل‌کشندگان پدر، خاصه قره‌العین، جهدی فراوان کرد. حکومت دست به کار توقیف و حبس مظنونین شد. ولی یکی از بابیه به نام سید صالح شیرازی در نزد حاکم صریحاً اقرار به قتل نمود تا مگر سایر رفقا و همکاران را از قتل برهاند. اما حکومت وی را نیز توقیف نمود. بالاخره پس از پرسش و استنطاق، شش نفر از بابیه را گرفته به طهران [تهران] فرستادند. از آن جمله میرزا صالح عرب و میرزا ابراهیم محلاتی که هر دو از واردین به مسایل مذهب شیخیه بوده و همراه قره‌العین از عراق عرب تا قزوین آمده بودند و

دیگر قاتل اصلی یعنی میرزا صالح شیرازی که از دست مأمورین بگریخت و یک چند متواری بود تا آن‌که به اصحاب ملامحمدعلی بارفروشی ملقب به قدوس پیوست و روزی از طرف قوای دولتی گلوله توپ بر سرپوش اتاق ملامحمدعلی افتاد و آتش گرفت. شیخ خواست آتش را خاموش نماید. گلوله دیگر بر سرش آمده او را هلاک کرد (۱۳۳). از این شش نفر حاجی اسدالله فوق‌العاده پیر بود، بر اثر رنج سفر و سختگیری‌های مأمورین، به [محض] رسیدن به طهران [تهران] مُرد و شیخ صالح عرب را نیز به ملامحمد سپردند و به دست وی سر بریده شد و شیخ صالح شیرازی قاتل اصلی، چنان‌که گفتیم موفق به فرار گردید. ملامحمد که هنوز از قتل پدری چنان شریف و بزرگوار سوزان و ملتهب بود، می‌خواست که سه نفر بقیه را نیز بکشد. ولی ناصرالدین‌شاه بدین امر رضایت نداد و ملامحمد هر قدر التماس کرد، مفید نیفتاد. بالاخره بدان راضی شد که آن سه را به قزوین برده دور قبر پدر بگرداند و سپس آزاد نماید. شاه این پیشنهاد را قبول کرد و ملامحمد آنان را به قزوین برد و در طی بلوایی دو نفر دیگر یعنی ملاابراهیم محلاتی و شیخ طاهر نیز کشته شدند؛ به این معنی که آن دو را به درختی بستند و در معرض تماشای مردم درآوردند و مردم نیز هجوم کرده آنان را مجروح و مقتول ساختند و شک نیست که ملامحمد نیز به قتل آنان راضی بوده. اما با این همه مجازات و قصاص، ملامحمد امام جمعه تشفی نیافت بلکه از این‌که می‌دید قره‌العین با آن‌که جرمش ثابت است هنوز زنده مانده به حق بر خشم و خشونتش افزوده می‌شد. به همین نظر شروع به سروصدا و فعالیت نمود و نتیجه این شد که کار را بر قره‌العین که در خانه حاکم به‌عنوان توقیف به‌سر می‌برد و از طرف ملامحمد شوهرش نیز تحت نظر بود، سخت گرفتند.

چون در این هنگام از بزرگان بایبه کسی بدو نزدیک نبود، وی کاغذی به طهران [تهران] برای میرزا حسینعلی پسر میرزا بزرگ نوری فرستاد. این شخص و برادرش میرزایحیی صبح ازل از اولین گروندگان باب و بدعت نوین وی بودند. نامه قره‌العین مشعر بر وضع حال وی و استمداد از میرزا حسینعلی بود. نجات قره‌العین از حبس و آمدن او به طهران [تهران] برای بابی‌ها لزومی تمام داشت، به‌خصوص هم‌چنان‌که

ذکر می‌شود فکر تشکیل انجمن بدشت و طرح بدعت‌های سوء این مذهب در میان بود و بدیهی است بدون وجود قره‌العین که از بنیان این اساس بود، انجمن عمومی نمی‌توانست تصمیمی بگیرد. میرزا حسینعلی نوری، میرزا هادی از طایفه فرهادی قزوین را به یاری قره‌العین فرستاد و او به کمک زنان خانواده خود توانست قره‌العین را از خانه حاکم ربوده مخفیانه به اتفاق یک نوکر قلی نام به طهران [تهران] آورد. این کاروان کوچک برای آن‌که به چنگال مأمورین حکومت نیفتد، از راهی غیرعادی خود را به قریه اندرمان نزدیک حضرت عبدالعظیم رسانید. از این نقطه، قلی برای اعلام ورود طاهره به خانه میرزا حسینعلی رفت و او شبانه به اندرمان رفته قره‌العین را همراه برادر خود موسی به خانه‌ای که برای او تهیه کرده بود، فرستاد. چند روز پس از این واقعه سران بابیه به طرف خراسان روانه شدند و در ناحیه بدشت متوقف گردیدند. از خراسان هم ملامحمدعلی قدوس به آن‌جا رسید. این عده به دو اردو تقسیم گردید: یک دسته تحت ریاست ملامحمدعلی بارفروشی ملقب به قدوس، دسته دیگر به ریاست قره‌العین و میرزا حسینعلی نوری.

«بدشت ناحیه‌ایست محدود، از شمال به کوه‌های بسطام و دامنه کلاته، از مشرق به خیرآباد و از طرف جنوب به قریه سعدآباد و از طرف مغرب به باغ زندان و شاهرود. آثار و خرابه‌هایی از کاروانسراها و آب‌انبارهای شاه عباسی در آن دیده می‌شود و چون در قدیم محل عبور و مرور قوافل و مسافرین خراسان و طهران [تهران] و مازندران بوده، اهمیت بیشتری داشته ولی پس از احداث جاده اتومبیل‌رو که از یک کیلومتری آن می‌گذرد، اهمیت سابق خود را از دست داده است. مسافتش تا شاهرود هفت کیلومتر و دارای آب و هوایی معتدل و زمینی حاصلخیز است. با این همه اکنون بیش از ششصد نفر جمعیت ندارد» (۱۳۴). بدشت از نظر تقسیمات کشوری، اکنون جزو دهستان زیراستاق از توابع شاهرود است. (۱۳۵)

در این ناحیه کاروان بابیه که جز سه چهار نفر، بقیه از مقصد و علت حرکتش بی‌اطلاع بودند، متوقف شد. سه نفر پیشوای آنان هر یک در باغی سکونت گزیدند و سایرین نیز در زیر چادرها مستقر شدند.

اجتماع بدشت برای دو منظور بود: یکی نجات باب از زندان ماکو، دیگری تعیین تکلیف بابیه با دین اسلام و اعلام جدایی و مخالفت صریح با دیانت حضرت ختمی مرتبت. راجع به نجات باب، چون مسافرین زیاد از آذربایجان به طهران [تهران] می‌آمدند، به خصوص که بابیه خود به ماکو، سفرهای مکرر می‌کردند و من جمله ملاحسین بشرویه پس از دیدار باب، وضع سخت او را به اطلاع یاران خود رسانده بود، بابیه تصمیم به نجات او گرفتند. نتیجه تصمیمات بزرگان بابیه در بدشت این شد که به هر قیمتی هست باب را از ماکو یا به قول سیدعلی محمد «ارض باسط» برهانند و ترتیب کار را چنین نهادند که دعا و مبلغی به اطراف بفرستند تا کلیه مؤمنین به باب را تشویق به مسافرت ماکو نمایند و پس از آن که اجتماع به اندازه کافی قدرت یافت، از شاه درخواست عفو باب نمایند و اگر شاه مخالفت کرد با حمله به سر بازخانه و قراولان سیدعلی محمد را از زندان خارج کنند و در مقابل دولت بایستند و چنانچه دولت سخت گرفت و نتوانستند ایستادگی نمایند، به خاک روسیه پناه برند. در اخذ این تصمیم قره‌العین بیش از دیگران اصرار داشت و این پیشنهاد اثر فکری او بود که به کمک فصاحت و شور مخصوصی به سایرین قبولاند.

اما موضوع دوم به سادگی نبود. قره‌العین زنی بود که می‌خواست هرگونه قید و بندی را از دوش خود بردارد به همین جهت با آن که در مقابل مردم، در ابتدا نسبت به کلیه ظواهر شرع مقدس اسلام تظاهر می‌کرد، ولی باطناً از قیود و رسومی که هر آیینی از داشتن آن ناگزیر است، دلتنگ بود. اساساً ادیان الهی که پیغمبران بزرگ برای اصلاح بشریت آورده‌اند و به تبع آن در مذاهب سیاسی، همه جا خیر اجتماع و جامعه در نظر گرفته شده است و به همین جهت اغلب اوقات آزادی مطلق و بی‌بندوباری فرد را برای اصلاح اجتماع محدود می‌کند و باید هم چنین باشد؛ چه اگر افراد بشر نخواهند که از قسمتی از حقوق خود گذشت نمایند، اجتماع صورت نمی‌گیرد و جامعه به وجود نمی‌آید بلکه دوره تاریک توحش و انفراد بشر تکرار می‌شود. این یک بحث منطقی است. ولی بعضی اشخاص نمی‌توانند یا نمی‌خواهند زیر بار این منطق صحیح بروند. قره‌العین هم از آن‌گونه اشخاص بود. وی اصرار داشت که آنچه اسلام آورده

در هنگام ظهور باب مُلغی و منسوخ است و چون باب قائم است و قائم حق دارد در مذهب تصرف نماید، پس شریعت اسلام از ظهور قائم دیگر منسوخ است و چون قائم هنوز احکام و تکالیف جدید را مدون و تکمیل نکرده است، زمان، زمان فترت است و کلیه تکالیف از گردن مردمان ساقط. از سه نفر رؤسای بدشت، میرزا حسینعلی عقاید قره‌العین را تأیید می‌کرد و ملامحمدعلی بارفروشی هرچند که خود نیز چنین می‌خواست، ولی جرأت ابراز این معنی را نداشت. بالاخره افسون آن زن عجیب بر ریا و تظاهر ملامحمدعلی غلبه کرد و او نیز در برابر حسن و فصاحت و جاهت وی سپر انداخت. پس از آن‌که در قسمت نهایی امر موافقت حاصل شد، پیدا کردن راه عملی این منظور سخت مشکل می‌نمود. قره‌العین خود مشکل را حل نمود. بدین معنی که پیشنهاد کرد: من روزی در هنگام موعظه روزانه، بی حجاب خود را به مردم می‌نمایانم. امر از دو حال خارج نیست یا خواهند پذیرفت که فهوالمطلوب یا جمعی که در حال تزلزلند (به اصطلاح آنها یعنی هنوز نوری اندک از عقل و دیانت اسلام روح آن‌ها را روشن داشته) اعتراض خواهند نمود و برای شکایت نزد قدوس که در آن روز نباید در مجلس حاضر باشد، خواهند رفت. وی ایشان را به سخنان گرم و نرم ولی دوپهلوی و موجب شک چند روز نگه خواهد داشت و چون به موجب مذهب اسلام زنان مرتده (برخلاف مردان که مستحق اعدامند) باید با نصیحت و دلالت و موعظه به راه راست هدایت شوند، قدوس مرا مرتده اعلام خواهد کرد تا مردم قانع شوند به خصوص که تا آن وقت شور و حرارت اولیه از بین رفته و چشم گوش آنان پر شده است. این نقشه شیطانی به اتفاق آراء تصویب شد و قره‌العین برای اجرای آن آماده شد. در روز معین، بابیه به طریق مألوف برای شنیدن سخنان قره‌العین حاضر شدند؛ چه معمول این بود که هر روز یکی برای آن گروه موعظه کند. قره‌العین که در آن روز بهترین لباس خود را در بر کرده و صورت گندمگون و حسن خداداد خود را به کمک مشاطه به بهترین طرزی آراسته بود، حسب‌المعمول در پشت پرده قرار گرفت و شروع به سخن نمود و فصاحت عجیب و حرارت کلمات به خصوص اضطراب وی در برابر کار فوق‌العاده‌ای که می‌خواست انجام دهد، تأثیر کلام وی را به

حد اعلی رسانده بود. بدیهی است که سخنان او از چه مقوله بود. وی گفت: «... ای اصحاب، این روزگار از ایام فترت شمرده می‌شود. امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلوة کاری بیهوده است. آن‌گاه که میرزا علی محمد باب اقلیم سبعة را فرو گیرد و این ادیان مختلف را یکی کند، تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد. هر تکلیف که از نو بیاورد، بر خلق روی زمین واجب خواهد گذشت. پس، زحمت بیهوده بر خویش روا ندارید و زنان خود را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهمیم باشید که در این امور شما را عقابی و عذابی نخواهد بود» (۱۳۶). در میان همین بحث پرحرارت به اشاره قرآنی قرآنی پرده به یک سو افتاد و قرآنی همچون زنان پریروی افسانه‌ای در برابر کسانی که منتظر همه چیز بودند، جز این منظره، ظاهر شد. اثر این عمل شدید بود؛ چه عده‌ای دستان خود را بر صورت گرفته صدا به اعتراض برداشتند و عده‌ای از آن محل فرار کردند و تنها چند نفری خیره خیره به حسن و جمال وی نظر دوخته بودند. قرآنی برای جلب قلوب، چند قدمی در میان صفوف آنان رفت ولی این کار نتیجه‌ای نداد و بالاخره میرزا حسینعلی عبای خود را بر دوش او انداخته وی را از صحنه بیرون برد. کسانی که قدری باهوش بودند و هنوز ایمانی در دل داشتند، به زودی حس کردند که این مقدمات برای چه نتایجی است و از همان لحظه خود را کنار کشیدند و کیش جدید را ترک گفتند. ولی عده‌ای دیگر به صورت اعتراض به نزد قدوس رفتند و قضایا را برای او بیان نمودند. قدوس اظهار تعجب کرده گفت: «اگر چنین است که شما می‌گویید، قرآنی مرتد شده است. اما شاید هم مقصود بزرگ‌تری داشته باشد. قدوس در عین آن‌که مطابق عقیده و سلیقه معترضین صحبت کرد، با کلمات دوپهلوی و جمله‌هایی یکی به نعل و یکی به میخ، در دل معترضین ایجاد شک و شبهه نمود. مثلاً راجع به کیفیت حجاب گفت: هر چند که جنبه عرفی حجاب بیشتر از جنبه شرعی آن است ولی بالاخره لازم می‌باشد. اما شما باید بدانید که در صدر اسلام هم زنان بی حجاب بودند تا وقتی که یکی از اعراب بی ادب نسبت به عایشه زوجه پیغمبر اسائه ادبی کرد. از همان لحظه آیه حجاب نازل شد. با این همه به

این کیفیت امروز حجاب معمول نبوده در قرآن هم فقط راجع به زنان پیغمبر است. با این همه وجود چادر لازم است؛ چه گذشته از آن که سنتی شده است، حافظ عفت و ناموس زنان ماست؛ گو این که محققاً اگر رسم بر غیر از این جاری شده بود، مردان با آن خو می گرفتند و چنین سختگیری نمی کردند. اما در مورد نسخ قرآن و رفع تکالیف و وضع شریعت جدید هیچ کس جرأت اظهار چنین مطالبی را ندارد. تنها مهدی (ع) باید آنچه را منظور قرآن است برای ما تشریح کند.»

بدین ترتیب قدوس با معترضین کنار می آمد و در ضمن هم گوش آنان را به بدعت جدید پر می کرد و در دل پاک و ساده آنان ایجاد شبهه می نمود. در خلال این چند روز، قرّة العین کسانی را که نسبت بدو وفادار مانده و عمل او را عین مصلحت تمیز داده بودند به دور خود جمع کرده آیین یا بهتر بگوییم بدعت جدید را برای ایشان توضیح داد. در ضمن هم ملامحمد علی قدوس وی را کافر خواند. روزی قدوس در محضر درس معمولی خود نشسته بود که دو نفر جوان از یاران قرّة العین از در وارد شدند و گفتند: «... می فرماید که شما بی آن که جسارت بحث و مکالمه داشته باشید از ما بدگویی کرده اید. این رسم نیست. با ما مباحثه کنید. در این صورت هر که مغلوب شد از غالب اطاعت کرده از گفتار خود باز خواهد گشت.» قدوس گفت: این زن از دین خارج شده و من مایل نیستم او را ملاقات کنم یا با وی بحثی نمایم. آن دو مرد گفتند: این جواب مأموریت ما نیست. ما مأموریم که شما را به لطف و خوشی نزد ایشان ببریم و اگر نیاید سر شما را خواهیم برید یا این که شما ما را بکشید. از این سه صورت کار بیرون نیست. قدوس رو به اصحاب خود کرده گفت: رأی رأی شماست. هر چه بگویید مطعمیم. مریدان پس از یک بحث شدید، مباحثه را بر ریختن خون ترجیح دادند و قدوس به نزد قرّة العین رفت و صحنه ساختگی قبلی تشکیل شد و قرّة العین شروع به سخن کرد و ثابت کرد که مطابق اخبار و احادیث، مهدی باید حقایق را به مردم بیاموزد و در مقابل او، عمل و قوانین کلیه انبیای سلف بی ارزش است. قدوس بر طبق نقشه قبلی مجاب شده اقرار کرد که گفتار و کردار قرّة العین صواب بوده و از گفتار سابق خود نسبت به او معذرت خواست و کلیه اصحاب او بی آن که بدانند این

صحنه‌ها تماماً ساختگی و مطابق نقشه بوده سر اطاعت نهادند و بدعت جدید را پذیرفتند.

وقتی کلیه افراد مجتمع در بدشت، آیین اباحی جدید را پذیرفتند، زن و مرد در یکدیگر افتادند و افسانه «باغ اپیکور» را لباس حقیقت پوشانند و به اندازه‌ای افتضاح کردند که حتی مورخ متدین بابی حاجی میرزا جانی نتوانسته است آن را ندیده بگیرد و با آن‌که به تأویلات و تفسیرات دور و دراز از آیات و اخبار و لفاظی و جمله‌پردازی خواسته آن را نیکو جلوه دهد ولی نتوانسته است و چون در همان زمان افتضاح این امر به شیاع رسیده بود، حاج میرزا جانی اصرار می‌کند که این مطالب مهم است و اگر هم بوده به علتی بوده. مثلاً جایی می‌نویسد: «هرگاه مردم در اول ظهور قوه تحمل امر توحید را نداشته باشند ایضاً بر ایشان احکام حدود می‌نویسند تا مردم قوه بگیرند. آن وقت نسخ می‌شود. ولی در مدت رجعت حجبات کم کم مرفوع می‌شود تا آن‌که حقایق ثابت گردد و سیر در نبوت نمایند که جنت احدیت بوده باشد. الحال محل ذکر آن نیست. همین قدر عرض نمودم که گوش به حرف‌های واهی مردم نکنید که جمعی رفتند در بدشت و هرزگی کردند تا بدانی که ایشان مردمان بزرگی بودند.» (نقطه الکاف، ص ۱۵۲) اما کاری که این «مردمان بزرگ» کردند، تنها «حرف‌های واهی مردم» نبود بلکه به قول میرزا جانی در قشون ملاحسین بشرویه از جدی‌ترین پیروان باب از نوع کارهای بدشت خبری نبود و در اردوی مازندران بسیار سختگیری می‌شد و حتی ملاحسین گفته بود: من بدشتی‌ها را حد می‌زنم (ایضاً، ص ۱۵۴). خلاصه در بدشت به تعبیر خودشان هر جا «سماء مشیت» بود بر «ارض اراده» تطابق یافت!

بالاخره ساکنان بدشت تحمل این وضع زشت شنیع را نکرده «از‌های و هوی ایشان و از شور و سرورشان (ایضاً، ص ۱۵۴)» خسته شدند و شب هنگام بر آنان حمله بردند. به این جهت بایه که ۲۲ روز در آن ناحیه تمام قوانین مذهبی و عفت و ناموس اخلاقی را زیر پا گذاشته بودند، از بدشت خارج شدند. ولی خبر افتضاح همه جا پیچیده بود. چنان‌که حاجی میرزا جانی می‌گوید: «خبر کیفیت بدشت قدری راست و قدری دروغ در آن صفحات مازندران شهرت یافته هر کجا که حضرات

می رفتند ایشان را به رسوایی هرچه تمام تر بیرون می کردند» (ایضاً، ص ۱۵۴). جمعیت بابیه به شاهرود رفتند. از آن جا به میانه سر و از این محل به وزوار رسیدند. چون در طی راه ملامحمدعلی به قره العین سخت نزدیک بود «اندک اندک دل در قره العین بست و عاقبت کار بر این پیوست که هر دو در یک محمل نشستند و ساربانان که مهار شتر داشت شعری چند انشاد کرد بدین شرح که اجتماع شمسین و قران قمرین است و این اشعار را با آهنگ جدی^۱ تغنی می کرد و طی مسافت می نمود. در یکی از قرای هزار جریب، وی به اتفاق قره العین به حمام رفت و با او همخوابه شد. چون مردم هزار جریب از عقیده و کیش ایشان آگهی یافتند، بر آنها تاختند و اموال و اطفال ایشان را به نهب و غارت بردند». این شرح که از اعتضادالسلطنه مورخ مسلمان است با اشاراتی که حاجی میرزا جانی در نقطه الکاف می کند، تأیید می شود، هر چند که حاجی نگفتنی ها را نمی خواهد بگوید.

از این نقطه به بعد بر اثر بروز این گونه وقایع بین ملامحمدعلی از طرفی و قره العین و میرزا حسینعلی از طرفی جدایی می افتد. اولی به طرف بارفروش و دسته اخیر به بندر جز^۲ و اشرف (بهشهر حالیه) و از آن جا به نور رفتند و به قول اعتضادالسلطنه «در غارت دل و دین و اغوای مردم چندان که توانست جد و جهد به کار برد».

در حین حرکت به نور، آن زن مدتی در خانه حاجی ملامحمد شریعتمدار ماند. ولی چون وجودش مایه فساد بود، سعیدالعلما و سایر علمای مازندران مانع از توقف وی شده، وی بالاجبار از راه آمل به طرف نور رفت و پس از اقامت کوتاهی در سعادت آباد و دارکلا و قریه واز، به تا کر نور که مولد و ملک میرزا حسینعلی بود، رفت. در خلال این مدت سایر گمراهان فرقه بابیه بساط خونریزی شیخ طبرسی را به پا کردند و آن هنگامه فجیع را به وجود آوردند. قره العین در صدد برآمد که به قلعه برود. ولی قشون دولتی اطراف قلعه را کاملاً محاصره کرده بودند و قره العین به چنگ سپاه اسلام افتاد و او را به طهران [تهران] فرستادند و در خانه میرزا محمودخان کلانتر تحت نظر قرار گرفت.

۱. حدی: آواز ساربانان به هنگام راندن اشتران.

۲. بندرگز.

در این جا باید به این نکته توجه کرد که دوره اقامت او در مازندران زیاد روشن نیست. حتی تاریخ دقیق دستگیری او را کسی نمی‌داند و در کتب بابیه و بهاییه دقتی در این خصوص دیده نمی‌شود. قولی که نقل کردیم از مورخین بهایی بود و آن‌ها سعی دارند که قره‌العین را به خود و به میرزا حسینعلی نزدیک بدانند. اما در عوض نویسنده نقطه‌الکاف و سایر مورخین بابی می‌نویسند که قره‌العین پس از تبلیغ در نور عازم بارفروش شده به قدوس ملحق شد و در این جا میرزایحیی نوری معروف به صبح ازل را ملاقات کرده و به دستور قدوس، صبح ازل را به جایی که مأمور بود، برده و ظاهراً قره‌العین از آن جا باز به نور رفته است. به نظر مورخین بابی قدر مسلم آن است که وی در تمام طول جنگ طبرسی (شوال ۱۲۶۴ تا جمادی‌الثانی ۱۲۶۵) در صفحات مازندران سرّاً و علناً مشغول تبلیغات بود و در این مدت مکرراً صبح ازل را ملاقات کرده و عاقبت پس از خاتمه جنگ طبرسی در نور به دست اهالی دستگیر و تحت‌الحفظ به طهران [تهران] اعزام شد. (رجوع کنید به مجمل بدیع و نقطه‌الکاف و کتابی که به مناسبت صدمین سال قتل قره‌العین، بابی‌ها نوشته‌اند).

با این که در خانه کلانتر محل توقف او را در بالاخانه‌ای قرار داده بودند که جز با نردبان آمد و رفت ممکن نبود، باز راحت نمی‌نشست و با بابی‌ها ارتباط داشت و زن‌های بابی به عنوان رخت‌شویی و بهانه‌های دیگر وارد خانه شده با او ملاقات می‌کردند و وسیله ارتباط او با خارج می‌شدند و مکاتیب را «غالباً در جوف مأکولات که به وی می‌رساندند یا به عنوان صدقه و نذر می‌فرستادند، پنهان می‌نهادند و او جواب بر کاغذهایی که برایش پنیر و غیره از مأکولات می‌گذاشتند با آبی که از بقیه تره و سبزی‌های خوردنی می‌گرفت و با بعضی کناسه و قلامه‌ها که در گوشه‌های حجره افتاده بود می‌نوشت و آن قطعات را لوله کرده از بالا به پایین می‌افکند و نسوان بابیه گرفته به در می‌بردند» (ظهورالحق، ص ۳۲۸).

از آن تاریخ تا هنگام سوء قصد به ناصرالدین شاه و تصمیم شاه و هیأت دولت در قلع و قمع کلیه افراد بابی، وی در همین خانه زندگی می‌کرد. ولی پس از سوء قصد، حکم اعدام وی نیز صادر شد. بعضی از مورخین نوشته‌اند که چون کشتن زنی را

ناصرالدین شاه خوش نداشت، دو نفر از علمای معروف آن زمان طهران [تهران] را به نام حاج ملاعلی کنی و حاج ملامحمد اندرمانی چند بار برای نصیحت وی فرستاد، تا شاید بتوانند وی را از ضلالت و گمراهی به در آورند. ولی آن زن در جواب دو عالم مذکور همچنان به سخنان خود ادامه داد و از خر شیطان پایین نیامد. بالاخره شاه که وی را در ضلالت خویش ثابت دید، فرمان داد تا وی را بکشند. نیمه شبی مأمورین دولتی وی را از خانه میرزا محمودخان کلانتر تحویل گرفته به باغ ایلخانی بردند. چون مأموریت تعقیب و اعدام بابی‌ها به عهده عزیزخان سردار کل بود، فراش‌های او، وی را در باغ با دستمالی که به گردنش بسته و کشیدند، به قتل آوردند و او را در چاهی افکنده سر آن چاه را با خاک و سنگ پر کردند و بدین ترتیب به حیات پرشور و فتنه زنی که خود موجب قتل و خونریزی بی‌شمار شده و حتی از کشتن عموی خویش نیز دریغ نکرده بود، خاتمه دادند. باغ ایلخانی در آن روزگار خارج شهر بوده ولی پس از توسعه شهر در زمان ناصرالدین شاه در داخل شهر افتاده است و خوانندگان بهتر می‌دانند که آخرین توسعه شهر طهران [تهران] در دوره قاجاریه در زمان ناصرالدین شاه عملی شد و وی حد شمالی شهر یعنی خندق طهران [تهران] را در محل فعلی خیابان شاهرضا و حد غربی را در محل فعلی خیابان سی متری قرار داد. طبق بعضی اطلاعات، گویا باغ ایلخانی همان جاست که بعدها سردار اسعد بختیاری (علی قلی خان) در تملک داشته و اکنون جزء بانک ملی و محل کتابخانه بانک است.

به قره‌العین اشعاری نسبت داده‌اند که بعضی از آنها به شعرای دیگر نیز نسبت داده شده مثل شعر معروف:

«جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم والبلا... الخ.»

سیداحمد کسروی در ردیه مستند و مستدلی که به عنوان «بهای‌گری» نوشته، راجع به این اشعار چنین نوشته: «این شعرها را از «صحبت لاری» شمرده‌اند و به آخر دیوان او نیز افزوده شده ولی من جستجویی کردم و بودنش را از قره‌العین نزدیک‌تر دانستم. به نظر بنده، شاید قره‌العین ابیاتی در این بحر و قافیه به استقبال از شعرای قبل

از خودش مثل «جامی» و غیره گفته باشد و بعدها بابیان و بهایی‌ها هر جا شعری بر این وزن و قافیه دیده‌اند به او نسبت داده‌اند»، کما این که در همین اشعاری که کسروی نقل کرده این بیت دیده می‌شود:

تو کمان کشیده و در کمین که زنی به تیرم و من غمین

همه غم بود از همین که خدا نکرده خطا کنی

و این شعر مسلماً از قره‌العین نیست بلکه از «عاشق اصفهانی» است و این غزل از غزلیاتی است که در مجمع ادبی اصفهان مطرح شده و عاشق و مشتاق و سایر رفقایشان آن را استقبال کرده‌اند. مؤلف کتاب «باب و بها را بشناسید» در صفحه ۲۷۱ این شعر منسوب به قره‌العین: خال به کنج لب یکی طره مشک‌فام دو... را در اشعار ام هانی دختر حاجی عبدالکریم خان از خوانین یزد متوفاه در ۱۲۳۶ قمری یافته و شرح حال این زن در تاریخ یزد آمده. پس مسلم است که قره‌العین گوینده آن نمی‌تواند باشد. اما در این که وی شعر می‌گفته تردیدی نیست. در کتابی که بابی‌ها به مناسبت صدمین سال قتل وی نوشته‌اند، اشعاری که از لحاظ ادبی، صورت تازه و مبتکرانه‌ای دارد، به وی نسبت داده شده. در کتاب براون اشعاری به خصوص مثنوی راجع به ازل به خط خود وی نیز آورده شده و در کتاب ظهورالحق هم مقداری از اشعار وی که «انتشار نیافته» نقل شده است.

امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با «استعمار»*

نیلگون دریایی

سال‌هایی که هنوز هیچ چشم‌اندازی از انقلاب اسلامی ایران به چشم نمی‌خورد، سال ۱۳۴۶، کتاب امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار به قلم اکبر هاشمی رفسنجانی در ۴۷۲ صفحه روانه بازار نشر شد. نکته جالب این بود که نویسنده کتاب یک روحانی بود که از امیرکبیر، بانی تجدد در ایران تجلیل کرده بود. نویسنده متناسب با فضای تاریخی آن دوران و صدمات وارده بر ایران از جانب دول خارجی خواسته است تا سیمایی از اوضاع کشور پیش از زمامداری امیرکبیر در هفت بخش ترسیم کند و اقدامات اصلاحی امیر را در مواجهه با «استعمار» بازگوید. این کتاب از بهترین منابع تاریخی آن دوران درباره امیرکبیر شد. قصد نویسنده در کتاب بیش از پیش بازنمایی چهره سیاسی دول خارجی در رویارویی با ایران در بیان واژه «استعمار» است. آن‌چنان که خود در پیشگفتار تأکید کرده است: «غرض اصلی ما در این کتاب تشریح مبارزات ضد استعماری امیرکبیر است و اگر مباحثی راجع به اصلاحات داخلی پیش می‌آوریم تا آن‌جاست که ارتباط با مبارزه با خرابکاری‌های استعمار دارد.» از آن پس وضع کشور پس از سقوط امیرکبیر و تجدید استعمار بررسی شده و جزئیات مباحث مربوط به دو دوره را در هفت بخش می‌خوانیم.

* به نقل از ویژه‌نامه روزنامه شرق، هجدهم دی ماه ۱۳۸۹ ش.

شرایط زیست و پرورش امیر

بخش نخست، دو مبحث مربوط به عوامل خاص تربیت و سفرهای سیاسی امیر را در خود جای داده که می‌خوانیم: میرزاتقی‌خان امیرکبیر در خانواده‌ای از طبقات پایین ملت ایران به دنیا آمد و با حفظ این امتیاز در دامن یکی از اصیل‌ترین خاندان‌های آن روز ایران تربیت یافت و رشد کرد. امیرکبیر فرزند کربلایی محمد قربان از اهالی قریه «هزاوه» واقع در دو فرسخی شمال غربی شهرستان اراک است. به مناسبت این‌که هزاوه در مجاورت فراهان زادگاه خانواده بزرگ قائم‌مقام قرار داشت، کربلایی محمدقربان در سلک نوکران میرزاعیسی قائم‌مقام بزرگ درآمد و به مقام آشپزی رسید و در زمان میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دوم و صدراعظم محمدشاه، مقام نظارت بر آشپزخانه را احراز کرد و در اواخر عمر «قاپوچی» قائم‌مقام شد.

به فراخور این حشر و نشر پسر او میرزاتقی در دوران کودکی، ناهار بچه‌های قائم‌مقام را می‌آورد و پشت در اتاق به انتظار تمام شدن صرف ناهار برای بردن ظرف‌ها می‌ایستاد. در همین مدت کوتاه گوش به کلمات معلم که به بچه‌ها درس می‌آموخت، می‌داد. هر چه می‌شنید فرا می‌گرفت. یک روز قائم‌مقام برای امتحان از بچه‌هایش هر چه می‌پرسید آنها از عهده جواب بر نمی‌آمدند. میرزاتقی‌خان به آن سوالات جواب صحیح می‌داد. قائم‌مقام پرسید: این‌ها را از کجا آموخته‌ای، گفت: از پشت در اتاق در آن مدت کوتاه به گفته‌های معلم گوش می‌دادم. قائم‌مقام خواست به او جایزه بدهد. میرزاتقی‌خان به گریه افتاد و گفت عوض جایزه به معلم دستور بدهید که آن درس‌ها را به من هم بدهد.

قائم‌مقام هنگام تصدی مقام صدارت محمدشاه، امیر را به برادرزاده خود میرزا اسحاق سپرد و درباره قوه مدرکه امیر به وی سفارش کرد. همچنین در نامه‌ای دیگر به فاضل‌خان گروسی درباره هوش و ادب و شخصیت روحی میرزا نوشت: «گوی سبقت از همزه استفهام می‌رباید. پای تفوق بر فرق لام ابتدا می‌گذارد و فرق دین^۱ را شسع^۲ نعلین خود نمی‌شمارد. سخن در اوج فلک الافلاک دارد.»

۱. فرق دین: دو برادران، دو ستاره درخشان در صورت فلکی و دب اصغر.

۲. شسع: بند کفش و دوال نعلین.

در ادامه این بخش نویسنده به ارتباط جایگاه طبقاتی میرزاتقی به منزله فردی نشسته در قاعده مخروط با پادشاه و دربار قرار گرفته در رأس هرم و نیازهای این دو طبقه اشاره کرده و درایت و تیزهوشی فردی برخاسته از طبقه زحمتکش اجتماع را در متن بینشی که به تدریج نسبت به اوضاع سیاسی کشور در او در حال رشد یافتن است، ریخته و به سراغ سفرهای سیاسی او می‌رود. اولین سفر او به روسیه در ۱۶ شوال ۱۲۴۴ محقق گشت. وی از تبریز عازم روسیه شد و روز سوم رمضان ۱۲۴۵ (۱۰ ماه و نیم بعد) با گرفتن نتیجه مطلوب، راضی و خشنود به تبریز برگشت. میرزاتقی خان فراهانی که در آن تاریخ «مستوفی نظام» و هم از منشیان زبردست و مورد اعتماد قائم مقام، وزیر عباس میرزا بود، به سفارش قائم مقام به عضویت این هیأت انتخاب شد و علاوه بر این که در هیأت، منشی مخصوص محمدخان زنگنه امیرنظام بود از طرف قائم مقام دستور داشت تمام مذاکرات خصوصی و رسمی و همه رفتار و گفتار طرفین را زیر نظر بگیرد و به او گزارش دهد.»

«روس‌ها در پایتخت، ایرانیان را هر روز به دیدن یکی از مؤسسات علمی و صنعتی خود می‌بردند. کارخانه‌های توپ‌ریزی، باروت‌سازی، کاغذسازی، بلورسازی و فلزتراشی یکی از پس دیگری مورد بازدید قرار می‌گرفت. دیدن دارالفنون و رصدخانه بزرگ مسکو و ضرابخانه و اتاق تجارت و بالن‌سازی و مدارس ابتدایی و... آموزنده و حسرت‌بار بودند.»

دومین سفر امیر در ۱۲۵۳ با همراهی ناصرالدین میرزا ولیعهد هشت ساله و چند نفر دیگر از بزرگان کشور به ایروان انجام گرفت و در سومین سفر، او به عنوان نماینده ایران برای مذاکره با عثمانی جهت رفع اختلافات برگزیده شد.

«بسیاری از مورخان معتقدند آقاسی از شخصیت و نفوذ فوق‌العاده امیر در آذربایجان که باز هم در حال رشد بود، خایف یا ناراحت بود و انتصاب او به این سمت برای این بوده است که او را برای مدتی طولانی از ایران دور کند و در نتیجه همان‌طور که اهل نظر حدس می‌زدند اگر موفقیتی به دست نیاورد باعث سقوط شخصیت وی گردد و اگر هم موفقیتی به دست آمد که چه بهتر.»

«سفارت امیرکبیر در ارزنةالروم حدود چهار سال طول کشید. در تمام این مدت تحریکاتی از طرف دشمنان شخصی او و مخالفان اتحاد دو کشور اسلامی به وقوع می‌پیوست و کارشکنی‌هایی از مبادی مرموز و احیاناً از طرف خود دولت ایران انجام می‌گرفت. حتی یک مرتبه مخالفان او صحنه‌ای ترتیب دادند و سنی‌ها را علیه هیأت اعزامی ایران شوراندند. محل سکونت او را محاصره کردند و به آتش کشیدند. بعضی از ایرانیان کشته شدند و جمعی منجمله شخص امیر مجروح گردیدند و... سرانجام به‌رغم کارشکنی‌های مخالفان و استعمارگران موفق شد قراردادی تنظیم کند و به امضا برساند.»

این امر موجب شد حاجی میرزا آقاسی از خدمات او تقدیر و تحسین بی‌شمار کند و رابرت کرزن که جزء نمایندگان انگلیسی حاضر در کمیسیون مذاکرات بود دربارهٔ نقش امیر نوشت: «میرزاتقی از تمام نمایندگان عثمانی، روسیه و انگلیس که در ارزنةالروم جمع شده بودند قابل ملاحظه‌تر و مشخص‌تر بود و با هیچ‌یک از آنان قابل مقایسه نبود.» بخش دوم با «آثار شوم پیمان ترکمانچای» مربوط به اوضاع پیش از صدارت امیر آغاز می‌شود؛ پیمانی که «روابط خارجی ایران با بسیاری از دول اروپایی بر اساس مواد آن تنظیم شد و انگلستان از ضعف بنیهٔ مالی ایران بعد از جنگ دوم ایران و روس، حداکثر بهره‌برداری را در راه تثبیت موقعیت خود و تحکیم نفوذ و سلطهٔ خویش با پرداخت پول مختصری» کرد.

«جاسوسان و مأمورهای زبردست انگلیسی در پست‌ها و لباس‌های مختلف، همه چیز را زیر نظر داشتند و نفوذ جهانی انگلستان در همه جا گسترده بود. مخصوصاً در جنوب و شرق ایران این نفوذ به مناسبت هندوستان عمق بیشتری داشت.»

«یکی از شواهد روشن نفوذ روس و انگلیس قبل از زمامداری امیرکبیر این است که هنگام وفات محمدشاه در تاریخ ۶ شوال ۱۲۶۴ ناصرالدین میرزا ولیعهد در تبریز بود و تا آمدن ولیعهد از تبریز به تهران مرجعی برای ادارهٔ کارهای کشور وجود نداشت.»

همراهی با ولیعهد

«در حالی که هنوز جسد شاه روی زمین بود جمعی از رجال درباری منجمله مستوفی‌الممالک شبانه به سفارت انگلستان رفتند که برای اداره موقعیت کشور تا آمدن ناصرالدین‌شاه از آنها اجازه بگیرند و آقاسی را از کار برکنار کنند. سفارت انگلستان گفت: باید موافقت سفارت روس هم در این باره جلب شود. رجال ایران نامه‌ای به سفارت روس نوشتند و استجازه نمودند.»

«سفارتین در این باره با هم مشورت کردند و با خواسته آنان به این نحو موافقت کردند که: شورایی از قماش رجال درباری به ریاست ملکه مادر مهدعلیا برای اداره موقت کشور تشکیل شود. این حادثه دلیل گویایی برای فرمانروایی استعمار قبل از روی کار آمدن امیرکبیر است.»

نویسنده در مبحث بعدی این بخش، از مهدعلیا، آصف‌الدوله و میرزا آقاخان نوری به‌عنوان جاسوسان استعمار نام برده و از وضع مملکت همچون مستعمره‌ای رسمی روایت می‌کند: «دربار لانه جاسوسی و پایتخت پر از رجال خریده شده و عمال استعمار بود. در جنوب و شرق کشور خوانین و رؤسای عشایر از طرف انگلیس خریده شده و نوکران حلقه به گوش بریتانیای کبیر بودند.»

«سالار پسر آصف‌الدوله در صفحات خراسان علم استقلال برداشته و کشور را به پرتگاه تجزیه رسانده بود. فتنه باب آتشی روشن کرده بود. آقاخان محلاتی رهبر فرقه اسماعیلیه پس از ایجاد آشوب و انقلاب در کرمان و بلوچستان و ریختن بذر فتنه یا ادعای استقلال، به هندوستان فرار کرده و پشت سر خود جنوب شرقی کشور را متشنج و متهیج گذاشته بود.»

روس‌ها با در دست داشتن امتیازات پیمان منحوس ترکمانچای، شمال کشور را قبضه کرده و اعتبار بین‌المللی ایران را کاملاً مخدوش ساخته بودند. خزانه مملکت تهی و صحنه سیاست کشور خالی از رجال و رهبران آزموده بود. نویسنده سپس در یک قیاس با ژاپن نوشته است: «چند سال پیش از صدارت امیرکبیر در ایران، کشور ژاپن هم به بلای استعمار گرفتار بود. چه شد که استعمار از ژاپن ریشه کن شد ولی در

ایران قهرمان ملی و ضداستعمار فقط توانست مملکت را از سقوط رسمی در کام استعمار نجات دهد و در مقابل، جان خود را بر سر این مبارزات گذاشت و به دنبال مرگ او بسیاری از افکار و اقدامات او به گور رفت.

«یک فرق اساسی بین ایران و ژاپن آن روز این است که در ایران زمامداران و طبقه حاکمه اصولاً خود را از مردم جدا می‌دانستند و منافع پست آنها درست در خلاف جهت منافع ملت قرار داشت.»

«ترک‌های قجر اصلاً خود را نسبت به ایران و ایرانی بیگانه می‌دانستند و حکومت خویش را همانند مغول در ایران در سایه زور و فشار و اختناق دوام‌پذیر تشخیص داده بودند. لذا آن چنان تسمه‌ای از گرده ملت کشیده بودند و چنگال استبداد خویش را آن چنان در اعماق وجود طبقات اصیل اجتماع ایران فرو برده بودند که مجال اظهار عرض اندام از مردم در امور داخلی و خارجی کشور سلب شده بود.»

از تبریز تا تهران در راه صدارت

محمدشاه قاجار شب سه‌شنبه ۶ شوال ۱۲۶۴ در قصر محمدیه شمیران که خودش به تازگی ساخته بود پس از ۱۴ سال و سه ماه سلطنت، به علت مرض «نقرس» از دنیا رفت. ناصرالدین میرزا ولیعهد ۱۷ ساله با مقدار پولی که میرزا از حاج شیخ کاظم پدر شیخ محمدحسن خان مشیرالدوله می‌گیرد (مبلغ ۳۰ هزار تومان) راهی تهران می‌شود و روز «۱۹ شوال امیرکبیر موکب همایونی را با تشریفات سلطنتی به طرف تهران حرکت می‌دهد.» نویسنده در این بخش از عدم استقراض خارجی جهت تدارک سفر پادشاه آتی به تهران - امری که در مراودات درباری رایج و مرسوم بود - به نشانه اولین جرقه ضداستعماری که توسط میرزاتقی خان زده شد، نام برده و نوشته است: «موقعی که شاه جدید می‌خواست از تبریز حرکت کند حفاظت و حمایت ارمنی‌های تبریز را که طبق عادت غلط و منحوسی از سابق تحت حمایت قنصلگری انگلستان بودند با صدور فرمانی به قنصل انگلیس اعطا کرد. میرزاتقی خان از این اقدام منافی با استقلال و حق حاکمیت، سخت برآشفته و اظهار کرد: برارنده یک

دولت مستقل نیست که اصلاح امور اتباع خود را به دست عمال یک دولت خارجی بسپارد و این حق را از خودش سلب کند.» در این سفر امیر به واسطه کاردانی ای که در انتظام بخشیدن به موکب شاهانه از خود نشان داد در منزل او جان به طور رسمی به «امیر نظامی» از سوی ناصرالدین شاه ملقب شد. وقتی در بین راه امیر مطلع شد که میرزا آقاخان نوری که سوابق الفت او با مادر شاه و روابط حسنه او با سفارت انگلیس بر همه کس روشن بود و به همین اتهامات به کاشان تبعید شده بود با توطئه سفارت انگلیس بدون کسب اجازه از مقامات مربوطه به پایتخت مراجعه کرده، به سفارت انگلستان رفته و از ملکه مادر و سفارت انگلیس قول حمایت گرفته است. فرمانی از شاه خطاب به نوری گرفت که فوراً به تبعیدگاه خود، کاشان مراجعت کند.

روز بعد، از پنجشنبه ۲۰ ذی‌قعدة ۱۲۶۴ - که موکب ناصرالدین شاه به قریه یافت آباد در غرب تهران رسید شاه وارد تهران شد و در شب همان روز یعنی شب شنبه ۲۲ ذی‌قعدة رسماً به تخت سلطنت جلوس کرد و در همان شب فرمان صدارت عظمی همراه لقب پرطمطراق اتابک اعظم به نام میرزاتقی خان امیرکبیر صادر شد و از فردای آن شب امیرکبیر با سمت نخست‌وزیری و امارت نظام مشغول رتق و فتق امور گردید.

صدارت

امیرکبیر وقتی به صدارت رسید به اصلاح اوضاع داخلی مملکت همت گماشت. این موضوع بخش سوم کتاب است: در جنوب، در شیراز محمدقلی خان شقاقی با حاج قوام کلاتر سر به شورش برداشته بود؛ قوام‌الدین بهبهانی مشهور به «میرزا قوما» با عده‌ای از شیوخ پیمان همکاری بسته به دولت مرکزی اعلان یاغی‌گری داده بود؛ فرماندار بوشهر و دشتستان و دشتی با تحریک کنسول انگلیس در بوشهر علم مخالفت با حکومت مرکزی برافراشته بود؛ نوایی خان در کرمان علیه حاکم شهر شورید؛ شیخ سیف حاکم بندرعباس در صدد جدا کردن شیخ‌نشین‌های خلیج فارس از ایران برآمده بود و بلوچ‌ها دم از استقلال بلوچستان و سیستان می‌زدند؛ مردم یزد علیه حاکم خود سر به شورش برداشته بودند؛ در شرق و شمال کشور، سالار پسر

آصف‌الدوله علم استقلال و سرپیچی از دستورات دولت مرکزی برافراشته بود؛ افغانستان با نقشه انگلستان تقریباً از ایران جدا شده بود؛ در شهرهای شمالی و شمال غربی، فتنه بابیه توسط ملاحسین بشرویه نفوذ و گسترش فراوانی یافته بود تا حدی که محمدعلی زنجانی در زنجان هم به قیام برخاست؛ روسیه نیز با فریفتن ترکمانان و ترکان، دائماً این مناطق را در آشوب نگه می‌داشت و ترکمن‌های یموت و تکه و گوگلان، از استرآباد تا آن طرف سرخس را به هرج و مرج و آشوب کشیده بودند.

در چنین وضعی امیرکبیر شورش جنوب را سرکوب کرد؛ در سیستان و بلوچستان امیرکبیر با ایجاد هنگ‌های جمازه‌سوار و ساختن پاسگاه‌ها و قراولخانه‌های فراوان و مستحکم و مجهز و استفاده از امکانات یارمحمدخان حاکم هرات، سرتاسر منطقه را آرام کرد. افغانستان را متمایل به حکومت مرکزی کرد. در شمال دو تیره «یموت» و «تکه» بدون زد و خورد تسلیم دولت مرکزی شدند و تیره «گوگلان» نیز با مقاومت بیشتری تسلیم دولت مرکزی شد. با احداث سد بزرگ گرگان رود، بسیاری از ترکمن‌های بیکار منطقه به بشرویه را از میان برداشت و فتنه بابیه را خاموش کرد. او همچنین سربازانی به سرکردگی محمدخان بیگلربیگی عازم زنجان کرد و محمدعلی زنجانی از پیروان باب را به قتل رساند و امنیت را به شهر بازگرداند. درایت امیر با کاردانی حسام‌السلطنه، خراسان را از تجزیه و استقلال رهانید و سالار پسر آصف‌الدوله نیز از میان برداشته شد.

امیر در ادامه اقدامات اصلاحی خود به تنظیم بودجه مملکت مبادرت ورزید. او «برای بررسی دخل و خرج کشور هیأتی از مستوفیان را به ریاست میرزایوسف مستوفی‌الممالک آشتیانی (وزیر مالیه) مأمور رسیدگی کرد» و دستور داد متخصصین امور مالی، برنامه مالیات و عوارض را بر اساس عدالت و به تناسب درآمد، تنظیم کنند. و پس از تنظیم برنامه‌ای عادلانه... به اجرای آن پرداخت. او جلوی حیف و میل بودجه را گرفت و حقوق شاه و دربار را محدود کرد. نگارنده در یک نمونه از این نوع اقدامات امیر نوشته است: مستمری پسران سیدمصطفی شوشتری که از عمال انگلستان بودند، قطع شد. «دولت انگلیس به بهانه این که مادر پسران سیدمصطفی از

اهل هندوستان، مستعمره انگلیس است، مدت‌ها با دولت ایران مکاتبه می‌کرد ولی تا امیر زنده بود نتیجه‌ای نگرفت اما بعد از قتل امیر و روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری سفارت انگلیس مبلغ ۹۵۶۰ تومان از حقوق عقب‌افتاده آنها علاوه بر تجدید مستمری سابق از او مطالبه کرد. نوری حاضر شده بود سالی ۱۵۰۰ تومان مستمری برای آنها برقرار کند ولی انگلیس قانع نمی‌شد، تا اینکه ناصرالدین شاه در حاشیه یکی از نامه‌ها که در این خصوص نوشته شده بود، نوشت: «اگر این دفعه از این قرار هم نکول کند دیگر جواب هم ندهید.» این عتاب سبب شد که همان مبلغ را بپذیرند و مکاتبه را قطع کنند.»

او که در ابتدای صدارت با کسری بودجه باقیمانده از دوران صدارت پیشین مواجه شده بود، سرانجام موفق شد «علاوه بر پر کردن محل خالی تقریباً ۵۰ درصد کسر بودجه و بالا بردن میزان بودجه از دو میلیون تومان به سه میلیون تومان پول‌های قابل توجهی به عمران و آبادی و ترویج صنعت و علم اختصاص دهد.»

نویسنده در ادامه بحث بخش سوم در فصل تشویق صنعت و تکثیر ثروت نوشته است: امیر «دو کارخانه شکرریزی و قندسازی در شهرستان ساری احداث کرد که ماهانه ۱۰ خروار از محصول آنها به تهران می‌آمد و مصرف قند و شکر ایران را که تا آن روز از هندوستان وارد می‌شد، تقریباً تأمین می‌کرد.»

«یک کارخانه نخ‌ریسی بزرگ با ساختمان چهار طبقه‌ای در تهران و کارخانه‌های حریربافی در کاشان، چلواربافی در تهران، کالسکه‌سازی در اصفهان و تهران و کاغذسازی در تهران و اصفهان، بلورسازی در قم و اصفهان و تهران و چینی‌سازی در تهران و قم نیز محصول فکر و پشتکار امیر کبیر است.»

او همچنین در جهت حمایت از صنایع دستی و داخلی «دستور داد لباس نظامیان از شال چوخای پشمین مازندران تهیه شود. شال‌های دستی کرمانی در زمان او و به تشویق او به قدری عالی بافته می‌شد که با شال‌های کشمیری رقابت می‌کرد لذا معروف به شال امیری شد.»

«قبل از امیر سردوشی نظامیان را از اتریش می‌آوردند. یک روز یک سردوشی قشنگ و جالب که توسط خانمی به نام بانو خورشید دوخته شده بود، به نظر امیر رسید، آن را پسندید و زن را بسیار تشویق کرد. دستور داد که امتیاز تهیه سردوشی را برای مدت پنج سال به او واگذار کنند و برای او کارگاه و ابزار کار ایجاد شود و شاگردان زیاد در خدمت او بگمارند تا تعداد سردوشی مورد احتیاج ارتش را تهیه کند.»

نویسنده همچنین در جایی دیگر به نقل از «زندگانی میرزاتقی خان امیرکبیر» نوشته است: سال‌های پس از سقوط امیرکبیر جمعی در باغ چهل‌ستون اصفهان نشسته بودند، سائلی آمد و پس از آن‌که از هر یک چیزی گرفت اجازه خواست که سرگذشت خود را نقل کند. پس از تحصیل اجازه چنین گفت: «چندین سال قبل فرماندار اصفهان جمعی از استادان دواتگر را احضار کرد و گفت بهترین استاد دواتگر را امیرکبیر از تهران خواسته است. وی مخارج سفر مراداد و من با عجله خود را به تهران رساندم و به حضور امیر رفتم.

امیر سماوری را که تازه از خارج آورده بودند به من نشان داد و پرسید: می‌توانی چنین سماوری بسازی؟

پس از اندکی فکر جواب دادم: آری.

گفت: این سماور را بردار ببر و از روی آن سماوری بساز و بیاور. رفتم مثل همان سماور را در یکی از مکان‌های سماورسازی که معرفی کرده بود، ساختم و به خدمت امیرکبیر آوردم. کار من را پسندید و سؤال کرد: این سماور چند از کار درآمده است؟ جواب دادم: روی هم رفته ۱۵ ریال.

امیر با قیافه‌ای خوش و متبسم، به منشی خود دستور داد امتیاز انحصاری ساختن آن نوع سماور را به مدت ۱۶ سال به نام من صادر کند و قیمت هر سماور را ۲۵ ریال معلوم کرد و به من فرمود: برگرد به اصفهان، به حاکم اصفهان دستور می‌دهم وسایل کار شما را فراهم کند.

به محض این‌که به اصفهان رسیدم حاکم شهر مرا خواست و گفت: برو کارگاهت را مرتب کن. هر چه مخارج آن بشود از خزانه دولت به تو می‌دهم. من رفتم و کارگاه

را کاملاً مرتب کردم و تمام مخارج آن ۲۰۰ تومان شد. بدبختانه هنوز کاملاً مشغول نشده بودم که یک نفر فراش حکومتی مثل اجل معلق حاضر شد و من را مانند دزدان نزد حاکم برد. حاکم با ارباب و تهدید به من گفت: امیرکبیر را در تهران گرفته‌اند و آن پول که به تو داده‌اند، مال دولت است. آنها را پس بده. آن پول را من خرج کارگاه کرده بودم. مجبور شدم تمام اسباب زندگی‌ام را بفروشم و بالاخره ۳۰ تومان کسر آوردم و نتوانستم تهیه کنم. به خاطر همان ۳۰ تومان مرا به بازار آوردند و در انظار مردم آنقدر چوب زدند که بدنم ناقص شد و بینایی چشم خود را تقریباً از دست دادم و به کلی از کار عاجز شدم.

امیر از صنعت معدن هم غافل نماند و «طبق فرمانی که صادر کرد، سپردن امتیاز استخراج معادن به دست اجنبی را ممنوع کرد و روی همین اصل امتیاز معادن مس و آهن قراجه‌داغ را که سابقاً به یک نفر انگلیسی به نام «سرهانری لیندسی بثون» واگذار شده و او نیمه‌کاره گذاشته و از ایران رفته بود از او سلب کرد و خود به استخراج آنها مشغول شد.»

همچنین «بخشنامه‌ای صادر کرد که به مقتضای آن استخراج معادن کشور برای عموم ایرانیان آزاد بود و سرمایه‌هایی که برای استخراج معادن به کار می‌رفت تا مدت پنج سال از پرداخت مالیات و عوارض به کلی معاف بود و همه‌گونه تسهیلات و کمک‌هایی که دولت می‌توانست درباره آنها به کار می‌برد.»

در مبحث بعدی اقدامات امیر در بخش کشاورزی این‌گونه آمده است: «۱- ساخت سد عظیم «ناصری» بر روی کرخه ۲- ترویج کشت نیشکر در خوزستان در دو منطقه «عقلی» و «شوشر» ۳- تجدید بنای پل عظیم شوشر و باز کردن هفت چشمه آن ۴- ساختن سد بزرگی بر روی گرگان رود که تحت نظر مهندس میرزا حسن و با همکاری هزار کارگر در مدتی کمتر از یک سال بنای آن به اتمام رسید ۵- اصلاح و تجدید قنوات «ته‌گنبد» یزد ۶- بنای سد بزرگ در نقطه اتصال دو رود «قره‌چای» و «اناررود» در شهرستان قم و بستن پل معروف به پل «دلاک» بر روی آن ۷- انتقال آب کرج به تهران و نجات تهران از بی‌آبی ۸- آغاز به کار انتقال آب از شمیران به تهران که

ناتمام ماند ۹- ترویج کشت پنبه معروف به امریکایی ۱۰- توسعه کشت خشخاش با جلوگیری از شیوع استعمال آن در ایران.»

این بخش با دو مبحث دیگر؛ تقویت بنیه دفاعی و نهضت فکری و علمی به پایان می‌رسد.

در بحث تقویت بنیه دفاعی از کارشکنی‌های استعمارگران و مخالفت آنان با تجهیز ایران به سلاح روز سخن رفته که همگام با سیاست استعمارگران کارشکنی‌های داخلی نیز با آن همراه می‌شد.

امیر برای تجهیز سپاه ایران به سلاح روز و تربیت نظامیان به سبک جدید، مدرسه دارالفنون را تأسیس کرد و «مسیو جان داود را به اتریش فرستاد که برای فنون و علوم مختلف استاد استخدام کند و در لیست اساتید مورد لزوم به او صورت داده بود که یک نفر معلم پیاده‌نظام، یک نفر معلم توپخانه و یک استاد سواره‌نظام با حقوقی سالی چهار هزار تومان.

اما با عزل و مرگ امیر همه برنامه‌ها همراه خودش به گور رفت. او حتی بر آن بود تا ایران را مجهز به ناوگان دریایی کند.

بعد از نادرشاه اولین زمامداری که شدت احتیاج ایران را به نیروی دریایی درک کرد و برای ایجاد آن همه امکانات خود را بسیج کرد، امیرکبیر بود. او ابتدا برای تهیه کشتی‌های جنگی به انگلستان پیشنهاد خرید کشتی‌های بزرگ را داد ولی وزیر خارجه انگلستان پالمستون با کمال صراحت مخالفت بریتانیا را با فروش کشتی به ایران اعلام کرد.

مبحث نهضت فکری و علمی نگارنده با قسمتی از نامه سرگور اوزلی سفیر وقت انگلیس در ایران به وزارت خارجه انگلیس شروع می‌شود: «باید ملت ایران را گذاشت تا در همین حالت توحش و بربریت باقی بماند.» و در زیرنویس هم بقیه نامه‌اش را می‌خوانیم که: «من اعتقاد دارم برای حفظ سرحدات هندوستان اگر ایران را در حال ضعف و بربریت و وحشی‌گری که دارد باقی بگذاریم از هر سیاست دیگری بهتر است.» و این که لرد کرزن هم نوشته است: «نظریات سه تن از مأموران سیاسی

انگلیس سرگور اوزلی، جیمز موریه و فریزر دخالت تامی در نحوه سیاست انگلیس در ایران داشته است.»

امیر «دارالفنون» را که قسمتی از آن ویژه تعلیمات نظامی بود در ۱۲۶۶ ق تأسیس کرد و یک سال و اندی بعد قسمتی از مدرسه آماده بهره‌برداری و منتظر ورود معلمین از پروس، اتریش و اسم‌نویسی شاگردان بود.

«جان داودد چند روز بعد از عزل امیرکبیر همراه هفت نفر از استادان اتریشی وارد تهران شد، و مسیو جان را به حضور طلبید و به او گفت: این اتریشی‌ها را من دعوت کردم و من به ایران آوردم، اگر مصدر کار بودم، وسایل آسایش آنها را فراهم می‌کردم و حالا می‌ترسم به آنها خوش نگذرد، سعی کن که کارشان روبه‌راه شود.»

در ادامه مبحث فوق از ارتباط امیر با مذهب، روحانیت و چند نمونه از عبادت‌های او آگاه می‌شویم. همچنین اقداماتی که او برای مبارزه با خرافات و بست‌نشینی‌ها انجام داد.

«امیر به چاپخانه‌ها اخطار کرده بود که کلمات قرآن را بر روی کاغذهای باطله چاپ نکنند چون کاغذها توسط دکاندارها به صورت ظرف اجناس مصرف و در دست و پا می‌افتاد و باعث هتک حرمت قرآن می‌شد.»

اما دستگاه قضاوت؛ نگارنده می‌نویسد: «امیر چون معتقد بوده است که سیستم قضایی اسلام بهترین و کامل‌ترین سیستم قضایی دنیا است از این جهت نمی‌توانسته تحول عمیق و رفرم به معنای واقعی کلمه در دستگاه قضایی کشور ایجاد کند. کاری که می‌توانسته انجام دهد این بوده که تشکیلات اداری محاکم قضایی را منظم و مرتب کند و وسایل اجرای عدالت را آماده نماید که پس از صدور حکم دستخوش تأخیر یا تعطیل نشود و این دو کار را هم به بهترین صورت ممکن انجام داده است.»

«دیگر این که تصمیم گرفت قضاوت را که مقتضای دستور دین، منحصر به مجتهدین و فقهای جامع‌الشرایط است به دست افرادی بسپارد که واقعاً شرایط قضاوت را داشته باشند و کسانی که صلاحیت مقام شامخ قضاوت را ندارند از تصدی این پست حساس بازدارد.»

«اوایل کار محکمه قضاوت مورد اعتماد او در محضر «شیخ عبدالرحیم بروجردی» بود ولی در یک دعوی که یک طرف نزاع یکی از نوکران مخصوص امیر بود، شیخ به امیر رساند که نوکر مخصوص او محکوم است. امیر او را از منصب قضاوت برکنار کرد و از آن تاریخ به بعد منازعات را به محضر حاج شیخ عبدالحسین تهرانی ارجاع داد.»

«مغرضین که می‌بینند امیر دست علما و فقها را از قضاوت کوتاه نکرده و دستگاه - قضاوت را در اختیار افراد بی‌دین و بی‌اطلاع از مبانی حقوق اسلام قرار نداده است، به دست و پا افتاده و می‌گویند چون امیر افراد آشنا به حقوق جدید نداشته و از نفوذ و قدرت روحانیت هم هراس داشته ناچار تن به قضاوت مجتهدین داده است.»

«این‌ها نمی‌خواهند بفهمند که اگر راستی امیر کبیر با قضاوت فقها مخالف بوده چرا در کنار اقدامات دیگر لااقل در صدد تربیت قاضی‌هایی از آن نوع که این‌ها می‌خواهند برنیامده و چرا به فکر تدوین و ترویج اصول آن نیفتاده است؟

نوشتن داستان پایانی این بخش از کتاب و خواندن آن هم خالی از لطف نیست: روزی امیر و معاونش میرزا آقاخان در کنار دیوار حیاط منزل معروف به کریم‌خانی از صبح تا ظهر نشستند و از هر دری سخن گفتند. کم‌کم آفتاب به آنها رسید، امیر در حالی که می‌خواست از آن‌جا برخیزد از میرزا آقاخان پرسید: مگر من صدراعظم نیستم؟

— چرا.

— مگر مردم ایران حاجتی ندارند؟

— چرا.

— مگر دربانان در خانه، مانع ورود مردم و آوردن عریضه‌ها می‌شوند؟

— خیر.

— پس چرا در این مدتی کسی به ما مراجعه نکرد؟

— [با تعجب] چه عرض کنم؟

— تعجبی ندارد. من هر کار را به دست فرد لایق و کاردانی داده‌ام و دیگر کاری

بدون مسئول نیست تا به من مراجعه کنند.

امیر همچنین در نامه‌ای که روز ۸ رمضان ۱۲۶۷ به مسیو جان داودد که در اتریش برای استخدام معلمان دارالفنون به سر می‌برد، نوشت، اظهار داشت: «چون آن عالی‌جاه از ترقی این دولت ابد مدت خوشحال است، لازم دیدم پاره‌ای از فقرات را به آن عالی‌جاه بنویسم: اولاً فرقه بابیه و سایر اشرار و مفسده‌جویان کل ممالک محروسه پادشاهی بالمره قلع و قمع شده‌اند که احدی از آنها به هم نمی‌رسند. ممالک محروسه ایران به حمدالله طوری امن و امان است که احتیاجی به تفنگ خارجی نداریم. ثانیاً: قرار در کار حکام چنان داده شده است که یک نفر جرأت یک دینار تعدی به احدی ندارد.

ثالثاً: امر قشون قسمی منظم شده که مافوق آن متصور نمی‌شود.

رابعاً: شال کرمانی طوری ترقی کرده است که شخص صاحب رشته در کمال اشکال می‌تواند از شال کشمیر تمییز دهد. بلکه می‌توان گفت که تمییز داده نمی‌شود. خامساً: شکر مازندران را نوعی سفید کرده‌اند که بهتر از شکر هندوستان است. سادساً: جبه‌خانه مبارکه، قسمی منظم است که ماهی یک هزار تفنگ از جبه‌خانه به جهت سربازان بیرون می‌آید، هیچ احتیاجی به تفنگ خارجی نداریم. سابعاً: بلورسازی و چینی‌سازی هم ترقی زیاد کرده است و علیهذا القیاس، سایر صنایع را قیاس به این‌ها باید کرد.»

بخش سوم با این نوشتار سه سطر پایانی می‌یابد که: «روزنامه وقایع اتفاقیه که خود امیر آن را تأسیس کرده بود، در تمام دوران زمامداری امیر، فقط چهار مرتبه اسم او را نوشته است آن هم در مواردی است که موضوع خبر، شخص امیر بوده و ناچار اسم او بایستی نوشته می‌شد.»

در بخش چهارم مربوط به سیاست خارجی امیرکبیر که مختصرتر از سه بخش پیشین به معرفی آن پرداخته می‌شود، نویسنده از سیاست «طفیلی» به عنوان سیاست خارجی ایران در دوران پیش از صدارت امیر یاد می‌کند که در آن نوع سیاست، ایران ملعبه دسیسه‌بازی‌های دولتی روس، انگلیس و کمتر فرانسه قرار گرفت و هرازگاهی با انواع قراردادهایی همچون تیلست، ترکمانچای و گلستان در دام سیاست‌های دول

اروپایی فرو غلتد و در دوره ۱۲ سال آرامش اروپا، خرابکاری دول در ایران از طریق ایجاد تفرقه بین مذاهب پیگیری شد. در این خصوص از صوفی اسلام و خواجه یوسف کاشغری به عنوان نمونه عاملین دول نام برده شده است. فرمان عزل امیرکبیر سرآغاز فصل پنجم کتاب است که با دو محبت قتل امیرکبیر و نقش استعمارگران در عزل و قتل امیر به پایان می‌رسد. «فرمان برکناری امیرکبیر از سمت نخست‌وزیری... در پنجشنبه شب ۱۹ محرم الحرام از طرف ناصرالدین شاه صادر و به وی ابلاغ گردید.» نویسنده در صفحات ۳۰۶ و ۳۰۷ کتاب به دو سفر شوم امیر؛ اصفهان و قم اشاره کرده و اقدام امیر در اخراج یکی از پیشخدمت‌های مخصوص شاه به نام «میرزا محمدعلی خان» در اصفهان و امر به «عباس میرزا» برادر ناصرالدین شاه جهت رفتن به اصفهان «بی مهری و سردی شاه نسبت به امیر آن قدر بالا گرفت که امیر احساس کرد شاه مقدمات عزل او را فراهم می‌کند.»

«عصر روز پنجشنبه ۱۹ محرم ۱۲۶۸، امیرکبیر به عادت هر روز که به دربار می‌رفت و گزارش امور کشور را می‌داد، به دربار رفت، و در محل انتظار هر چه صبر کرد خبری از احضار نخست‌وزیر نشد. او همه چیز را احساس کرد و همراه یکی از دوستان صمیمی خود «میرزاهاشم آقا تبریزی» به خانه برگشت.»

نویسنده با استفاده از مدارکی که به دست آورده نوشته است: «در همان دو سه روز اول، امیر پنج نامه به شاه نوشته و در همه آنها تقاضای ملاقات و مذاکره درباره علل عزل کرده است و از طرف شاه هم به بعضی از این نامه‌ها جواب داده شده که دودلی و حیرت او را نشان می‌دهد. و علاوه بر این مکاتبات توسط عزت‌الدوله خواهر شاه و همسر باوفای امیر پیغام‌های شفاهی ردوبدل شده است و بالاخره شاه امیر را به حضور می‌پذیرد.»

امیرکبیر در ملاقات شاه خدمات ارزنده و بی‌سابقه‌ای را که به ایران و شخص شاه کرده بود تذکر داد و پس از تشریح خدمات و رفع اشکالات خیالی و بی‌حقیقت شاه اظهار داشت: «جزای این همه خدمت نباید چنین باشد.» شاه هم به مقتضای طبع استبداد و روحیه دیکتاتوری که داشت در جواب آن همه حرف حساب گفت: «تمام این خدمات با خواست و اراده و قدرت و پشتیبانی خود ما انجام شده است.»

نویسنده در صفحه ۳۱۸ از «میرزا آقاخان نوری» به عنوان صدراعظم جدید نام برده و در صفحه ۳۲۱ درباره تبعید امیر نوشته است: «مخالفتان امیر که کابینه جدید را تشکیل داده بودند، خوب می دانستند که برنامه کار آنها خیلی زود اعتبار و شخصیت امیر را بالا می برد و ادامه کار را مشکل می نماید و اگر امیر کبیر در مرکز و در دسترس باشد، خواهی نخواهی به سر کار برمی گردد.» سرهنگ شیل سفیر انگلیس در یکی از گزارش های خود بعد از سقوط امیر به وزارت خارجه انگلیس نوشته: «در ظرف همین چند روزه که از عزل امیر نظام می گذرد، بی نظمی و هرج و مرج دستگاه های حکومت را گرفته، صدراعظم جدید، صاحب قدرتی در دستگاه نیست و همین اوضاع و احوال سبب شده که مردم علناً صحبت از برگشت میرزاتقی خان به مقام سابقش بنمایند.»

«سرانجام شاه در روز بیست و پنجم محرم یعنی شش روز پس از عزل امیر تمام اختیارات او را گرفت و وی را از تمام مناصب عزل نمود.»

در صفحه ۳۲۵ می خوانیم: «برای نابود کردن امیر صلاح چنان دیدند که ابتدا او را از تهران دور کنند و رابطه او را با شاه به کلی قطع نمایند و آنگاه کاملاً تنها به قاضی روند و فرمان قتل او را بگیرند، زیرا باز هم احتمال در کار بود که امیر با ملاقات یا نامه یا پیک مخصوص شاه را بر سر عقل آورد.»

با این همه «امیر به میل خود زیر بار بیرون رفتن از تهران نرفت ولی شاه تصمیم خود را گرفته بود و امیر خواهی نخواهی بایستی از تهران بیرون رود لذا دستور تبعید او را به فین کاشان امضا کرد و برای اجرا به دست «جلیل خان جلیلونند» داد.»

«سرانجام شاه در روز بیست و پنجم محرم یعنی شش روز پس از عزل امیر تمام اختیارات او را گرفت و وی را از تمام مناسب عزل نمود.»

اکبر هاشمی رفسنجانی در صفحات ۳۲۸ و ۳۲۹ از بخش پنجم کتاب شرح مختصری از اقدامات دشمنان امیر (اعم از داخل و خارج) آورده و نتیجه می گیرد اقدامات مزبور مقدمات صدور حکم قتل میرزا را فراهم آورد تا آن جا که قلب شاه که به قول خودش «مالا مال از محبت امیر بود» مملو از غیظ و غضب امیر شد و در همان

دوران دو بار به اعتمادالدوله اظهار داشت: «تنها موجبات خرسندی خاطر ما را قتل میرزاتقی خان فراهم می‌سازد.»

فرمان قتل

«چاکران آستان ملایک پاسبان، فدوی خاص دولت ابدمدت حاج علی‌خان، پیشخدمت خاصه، فراشباشی دربار سپهر اقتدار؛ مأمور است که به فین کاشان رفته میرزاتقی خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراحم خسروانی مستظهر بوده باشد.» گویند این فرمان را در حال غیرعادی از شاه گرفتند.

«شاه وقتی که به حال عادی برگشت، یاد امضای فرمان اعدام امیر، سراپای وجودش را لرزاند و از سوگلی حرم خواست آن فرمان را به او برگرداند، ولی جواب این بود که فرمان همایونی همان نیمه شب به مأمور اجرا داده شده و در همان دل شب چاپاری به طرف کاشان حرکت کرده است.»

جریان قتل امیر

«علی‌خان فراشباشی و همراهان روز جمعه ۱۷ یا ۱۸ ربیع‌الاول به‌طور ناشناس و با صورت‌های بسته وارد فین شدند و بدون یک دقیقه فوت وقت به دنبال کار جنایت‌بار خود رفتند.»

رفسنجانی با بررسی آرای مورخان نوشته است که اکثر آنها معتقدند حادثه قتل در «حمام» اتفاق افتاده و فقط گرنه واتسن می‌نویسد: «معمولاً هر روز صبح مأموران محافظ امیر را از عمارت بیرون می‌خواندند و او را می‌دیدند که مبادا شبانه در رفته باشد. روز آخر هم به عادت هر روز او را احضار کردند و عزت‌الدوله که روزهای اول همراه امیر بیرون می‌آمد کم‌کم مطمئن شده بود که این عمل تشریفاتی بیش نیست لذا روزهای آخر نمی‌رفت، آن روز هم همراه امیر نرفت و مأموران تا امیر بیرون آمد، در عمارت را بستند و او را کشان‌کشان به عمارت مجاور بردند و به قتل رساندند.»

اما روایت کتاب از جریان قتل در حمام فین: حمام باغ فین یک در به داخل باغ داشت و یک در هم به طرف بیرون، روزهایی که سکنه باغ احتیاج به حمام نداشتند، اهالی قریه فین از آن استفاده می‌کردند.

به نظر می‌رسید بعضی از مأموران محافظ امیر از جریان اطلاع داشته‌اند و زمینه را قبلاً برای اجرای حکم اعدام مهیا ساخته بودند، چه به قول بیشتر مورخان وقتی که علی‌خان به فین می‌رسد، امیر در حمام بوده است، گرچه بعضی‌ها نوشته‌اند خود علی‌خان خدمت امیر رفت و امیر و عزت‌الدوله را به عفو شاه مطمئن ساخت و امیر را برای آماده شدن جهت پوشیدن خلعت به حمام برد. به هر حال امیر در حمام بود، مأموران برای این‌که مانع ایجاد رابطه میان امیر و عزت‌الدوله شوند، در اندرون را به طوری که عزت‌الدوله نفهمد از بیرون به روی وی بستند. امیر کبیر در گرمخانه حمام غرق در خیالات خود نشسته بود. جلادان شاه وارد محوطه حمام می‌شوند. بیرون حمام و در رختکن مأمور گماشتند که کسی داخل نشود، کسی هم بیرون نرود. فراشبازی با یک جلاد دیگر وارد گرمخانه شدند، حکم قتل امیر را به دستش دادند. امیر با یک دنیا وقار و خونسردی آن را از نظر گذراند. امیر به خاطر محبت‌هایی که به حاجب‌الدوله کرده بود و او را مرهون الطاف خود می‌دانست خیال می‌کرد اگر از او تقاضای مهلتی کند خواهد پذیرفت و لذا از او خواست که مهلت دهد تا خودش یا عزت‌الدوله نامه‌ای به شاه بنویسند. نامرد قبول نکرد. امیر مقداری از تقاضای خود کاست و از او خواست لااقل مهلت دهد که عزت‌الدوله بیاید و امیر را ببیند و به حضور عزت‌الدوله از قتل امیر معذور خواهد بود و در آن صورت هم پیش شاه معذور است و هم به ولی‌النعمه خود خدمت کرده، باز هم آن نمک‌نشناس نپذیرفت. امیر به او می‌گوید: پس اجازه بده که همسر و بچه‌ها و مادر من بیایند و با آنها وداع کنم. این تقاضای ساده و بی‌مانع هم مورد قبول جلاد خون‌آشام واقع نمی‌شود. در این‌جا امیر خواسته خود را به حداقل ممکن تنزل داد و از او خواست مهلت دهد تا وصیت‌نامه‌ای بنویسد. فراشبازی بی‌شرم و بی‌وجدان زیر بار این تقاضایی که به هیچ‌جا و هیچ‌کس ضرری نداشت هم نمی‌رود و با کمال گستاخی و جسارت از امیر

می‌خواهد بدون یک لحظه فوت وقت آماده‌مرگ باشد، و تنها تقاضایی که از امیر قبول می‌شود این است که نحوه‌ی اجرای حکم را خودش تعیین کند.

امیر از جا بلند شد و غسل کرد و آمد وسط گرمخانه نشست و بنا به نوشته‌ی اعلم‌الدوله ثقفی به حاجب‌الدوله گفت: «همین قدر بدان که این پادشاه نادان مملکت ایران را از دست خواهد داد.»

و علی‌خان هم در جواب امیر گفت: صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

امیر عادت به رگ‌زدن و خون‌گرفتن داشت. دستور داد که دو رگ در دو بازوی وی را قطع کردند. (بنابر روایتی خودش رگ‌های دست خود را برید) و دو دست را روی زمین گذاشت و با کمال آرامش و خونسردی شاهد فواره‌زدن خون‌های گرم و پرجوش و خروشی که جز استقلال و عظمت کشور چیزی نمی‌توانست آن را تسکین دهد بود.

تمام صحن گرمخانه از خون امیر رنگین شد. حالت ضعف و ناتوانی رفته رفته بر او مسلط می‌شد. علایم مرگ بر چهره‌ی شکسته و گیرا و پرابهتش نقش می‌بست. نیروی مقاومت از او سلب شد، دو چشمان جذابش به خون‌هایی که صحن حمام را پوشیده بود دوخته شده و دو لبش به منظور دعا خواندن و اقرار به عقاید مذهبی که داشت به آرامی حرکت می‌کرد.

علی‌خان مراغه‌ای نگاهی به جلاد دیگر انداخت و به اشاره چیزی حالی کرد و جلاد بی‌شرم و خونخوار هم بلادرنگ لگدی به میان دو کتف امیرکبیر زد و جسد بی‌توان او را به روی صحن حمام در میان خون‌ها غلتاند، سپس هوله‌ای به دهان امیرکبیر فرو کرده و راه نفس را که به شماره افتاده بود بر او بست.

پس از چند لحظه جسد بی‌جان میرزاتقی‌خان امیرکبیر در میان خون‌های صحن گرمخانه حمام فین افتاده بود و دژخیمان دربار کثیف ناصرالدین‌شاه آن منظره‌ی دلخراش و جانکاه را پشت سر گذاشته و با عجله و شتاب به سوی تهران در حرکت بودند.

در بخشش ششم نویسنده به پاره‌ای قضاوت‌ها با عناوین قضاوت تاریخ و قضاوت افکار عمومی، قضاوت انگلستان، پشیمانی و قضاوت ناصرالدین‌شاه

پرداخته و در بخش هفتم و پایانی کتاب از احیای سیاست‌های کهن با عنوان عقبگرد در سیاست خارجی سخن رانده که منجر به از سرگیری دوران امتیازات یا دزدی‌های سیاسی شده است که برجسته‌ترین نمونه آن امتیاز رویترا یا استعمار بی پرچم نام دارد. محل دفن امیر در کربلا (حرم امام حسین (ع)) است که عکسی از آن در دست نیست. کالبد امیر را ابتدا در همان کاشان دفن کردند. به روایت میرزا جعفر حقایق‌نگار خورموجی، روز بعد از قتل، جسدش را به گورستان «پشت مشهد» کاشان بردند و پهلوی گور حاج سید محمد تقی نامی به خاک سپردند. چند ماه بعد به پایمردی همسرش عزت‌الدوله، کالبد امیر کبیر را به کربلا حمل کردند و در اتاقی که در آن به سوی صحن امام حسین (ع) باز می‌شود به خاک سپردند.

نقدی بر بدخوانی‌های تاریخی درباره امیرکبیر*

لطف‌الله آجدانی

هرچند کتاب «قبله عالم» نوشته عباس امانت (ترجمه حسن کامشاد، تهران، انتشارات کارنامه) آن‌گونه که نویسنده آن در دیباچه خود بر ترجمه فارسی کتاب آورده است، بر آن است تا «وجهی از تحول فرهنگ سیاسی ایران و ناکامی‌های ناشی از درگیری با معضل تجدد را در سرگذشت شخصیت بغرنجی چون ناصرالدین شاه نشان دهد»، اما بخش قابل ملاحظه‌ای از آن دربردارنده تلاش نویسنده کتاب برای بررسی و نقد شخصیت و عملکرد میرزاتقی خان امیرکبیر است. نویسنده کتاب قبله عالم از یک سو با تأکید بر تلاش خود برای اجتناب «از افتادن به دام جرم و یکسونگری و صدور احکام خصمانه که از جمله امراض شایع در شبه تاریخ‌نگاری ایران معاصر است». و از سوی دیگر با تأکید کاملاً درست بر این واقعیت که نباید با ستایش قهرمان‌پرورانه از امیرکبیر، بر پاره‌ای نقایص مشهود در شخصیت وی سرپوش نهاد، این امید و توقع منطقی را برای اهل تحقیق برمی‌انگیزاند که در این کتاب باید با یک تحلیل و نقد علمی و روشنگرانه در نزدیکی به واقعیت روبه‌رو شد. از دیدگاه نویسنده قبله عالم، هرچند امیرکبیر در اقدامات و اصلاحات خود از خیرخواهی و صداقت برخوردار بود، اما در همان حال امیرکبیری بود قدرت‌طلب، جاه‌طلب، انحصارطلب، اهل دسیسه، مستبد و متکی به انگلیس. به نوشته امانت:

* به نقل از ویژه‌نامه روزنامه شرق، هجدهم دی ماه ۱۳۸۹ ش.

امیرکبیر از همان آغاز و قبل از پادشاهی ناصرالدین شاه، در سودای کسب قدرت شخصی بود و از نفوذ فراوان خود بر ناصرالدین میرزای ولیعهد و سپس ناصرالدین شاه، در راه کسب قدرت شخصی خود بهره گرفت. «امیرنظام نه تنها موانع به تخت نشستن پادشاه ولی نعمتش را از میان برداشت، بلکه راه صدارت خود را همواره ساخت. نظام جدیدی که از آذربایجان همراه آورد. البته بیشتر حربۀ احراز قدرت خودش شد تا جلوس ناصرالدین به تخت.» و برای اثبات این ادعا و نتیجه گیری خود درباره امیرکبیر استدلال امانت این است که زیرا «در این مرحله دیگر شاه رقیب و معاندی نداشت». و افزوده است: «همین که امیر زمام قشون را یکسره در اختیار گرفت، شاه جوان دیگر چاره ای جز پذیرش درخواست او برای کسب قدرت کامل نداشت.» البته امانت انکار هم نمی کند که «وضع بحرانی مملکت نیز تفویض این اختیارات اضطراری را تا اندازه زیادی جایز می ساخت.» اما نویسنده قبلۀ عالم خیلی زود فراموش کرده است که اندکی پیشتر چنین مدعی شده است که امیرکبیر نظام جدیدی را که از آذربایجان آورده بود بیشتر حربۀ قدرت خودش قرار داد تا جلوس ناصرالدین شاه، زیرا شاه در این مرحله دیگر رقیب و معاندی نداشت. اما اگر تحلیل امانت درست باشد و به راستی با ورود ناصرالدین میرزا به تهران و تصاحب تاج و تخت شاهی «دیگر شاه رقیب و معاندی نداشت»، پس کدام «وضع بحرانی مملکت» تفویض این اختیارات اضطراری را به امیرکبیر جایز می ساخت؟ اتفاقاً در تمام طول دوره سه سالۀ صدارت امیرکبیر و حتی سال های پس از او نیز، ناصرالدین شاه به شدت از خطر بالقوه کسانی چون برادر ناتنی خود عباس میرزای سوم و به ویژه شاهزاده بهمن میرزا که از حمایت فراوان دولت روسیه نیز برخوردار بود، نگران و بیمناک بود. به نظر می رسد ادعای امانت درباره «اشتهای امیرکبیر برای قبضه کردن قشون و دستگاه دولت و در عین حال نظارت تقریباً درست بر شخص شاه» و «سلطۀ رخنه ناپذیر امیرکبیر بر شاه» و به کارگیری آن به سود اثبات ادعای انحصارطلبی امیرکبیر و تلاش او برای کسب قدرت مطلقۀ شخصی، از چند ایراد اساسی برخوردار است: درست است که امیرکبیر برای اقدامات و اصلاحات خود به

قدرت نیازمند بود، اما بر خلاف ادعای امانت، هرگز نه از تسلط کامل قشون و دستگاه دولت برخوردار بود و نه از سلطهٔ رخنه‌ناپذیر بر شاه و نه خواهان چنان سلطه‌ای بود و نه خواهان قدرت مطلقهٔ شخصی، شورش شدید و گسترده قشون بر ضد امیرکبیر تا آن‌جا که صریحاً خود را فرمانبردار تزار روسیه و بهمن‌میرزا خواندند و نیز رخنهٔ مخالفان درباری امیرکبیر در ناصرالدین‌شاه که سرانجام صدور حکم عزل و سپس تبعید و قتل امیرکبیر را به دنبال داشت و نیز تحمیل میرزا آقاخان نوری به دولت امیرکبیر که به اذعان و اعتراف نویسندهٔ کتاب قبلهٔ عالم از سوی دولت انگلستان صورت گرفته بود، از جمله دلایلی است که صحت ادعای امانت را سخت سست کرده و با تردیدهای اساسی روبه‌رو ساخته است. افزون بر آن، امیرکبیر به سبب پیشینهٔ پایین اجتماعی و طبقاتی خود و آگاهی به اصل و نسب محقرش به خوبی می‌توانست آگاه باشد که حتی در صورت وجود چنین انگیزه و تمایلی، هیچ امکانی برای توفیق و تحقق چنین انگیزه و تمایلی وجود نداشت. وانگهی در صورت وجود چنین انگیزه و تمایلی در امیرکبیر قطعاً و با توجه به نفوذ فراوانی — و نه کامل و مطلق — که وی سال‌ها قبل بر ناصرالدین میرزای ولیعهد و هنگام صدارت خود بر ناصرالدین‌شاه داشت، می‌باید می‌کوشید تا با استفاده از چنان نفوذی، سیاست دور نگه داشتن شاه از نظارت و دخالت در امور کشوری و لشکری را اتخاذ می‌کرد در حالی که بر اساس اسناد مکاتبات خصوصی موجود که به وسیلهٔ امیرکبیر برای شاه نگارش شده است، همواره از شاه انتقاد کرده است که چرا از نظارت و دخالت لازم و کافی در امور کشوری و لشکری خودداری می‌ورزد و از قبلهٔ عالم مصرانه می‌خواهد از نظارت و دخالت هرچه بیشتری در امور که لازمهٔ یک شاه مقتدر است برخوردار باشد. در یکی از همین مکاتبات امیرکبیر خطاب به ناصرالدین‌شاه به صراحت نوشته است: «به این طفره‌ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن در ایران به این هرزگی، حکماً نمی‌توان سلطنت کرد. گیرم من ناخوش شدم یا مردم، فدای خاک پای همایون، شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ هر روز از حال این شهر چرا خبردار نمی‌شوید که چه واقع می‌شود؟ از در خانه و مردم و اوضاع ولایت چه خبر می‌شود؟ و چه حکم

می فرمایید؟ بنده ناخوشم و گیرم هیچ وقت خوب نشدم، شما نباید دست از کار خود بردارید یا دایم محتاج به وجود یک بنده‌ای باشید.» (حسین مکی، امیرکبیر، ص ۲۳۱)

محمدعلی (همایون) کاتوزیان نیز همچون عباس امانت، امیرکبیر را جاه طلب و مستبد تلقی کرده و معتقد است امیرکبیر «در پیشینه اجتماعی، مقام نظامی، جاه طلبی‌های شخصی و روش‌ها و آرمان‌های شبه‌مدرنیستی، به گونه‌ای شگفت‌انگیز به رضاخان پهلوی می‌ماند». (کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ص ۹۵) در نقد این دیدگاه می‌توان با صادق زیبا کلام همراه بود که «پاره‌ای شباهت‌ها حداقل در شرایطی که هر دوی آنان (امیرکبیر و رضاشاه) در آن به سر می‌بردند، وجود داشت. رضاخان برای رسیدن به آنچه او اصلاحات و پیشرفت و ترقی می‌خواندش، از قلع و قمع هر کس که بر سر راهش قرار گرفت یا حتی می‌توانست قرار گیرد دریغ نورزید. در این که آیا اگر امیرکبیر هم توانسته بود همچون رضاخان قدرت مطلق را از آن خود کند، مثل او به قلع و قمع مخالفانش و ساکت کردن هر صدای مخالف و ناراضی می‌پرداخت، بسیار جای بحث وجود دارد. این درست است که پیشینه اجتماعی هر دو یکسان بوده و وابسته به طبقات پایین اجتماع بودند و هر دو نیز سودای تغییر و تحولات گسترده‌ای داشتند و در نهایت با مخالفان زیادی روبه‌رو شدند، اما رضاخان در محیط خشک، خشن و بسته نظامی پرورش یافته بود و به جز زبان سرنیزه و خشونت، نه زبان دیگری را می‌دانست و نه چیز دیگری را آموخته بود و نه فرهنگ و تمدن دیگری را تجربه کرده بود اما امیرکبیر در دستگامی پرورش یافته بود که در رأس آن، عباس میرزا و قائم مقام‌ها قرار داشتند. معلمان وی نیز نه یک مشت سرباز و افسر نظامی قزاق، بلکه ادیب‌ترین و فرهیخته‌ترین رجال عصر خود بودند. به علاوه امیر در روسیه افق‌های دیگری را دیده بود. در ارزروم فکر اصلاحات را لمس کرده بود و بالاخره از طریق ترجمه آثار عربی، تا حدودی با فکر و اندیشه اروپایی آشنا شده بود و به قول خودش حتی خیال ایجاد کنسلیطوسیون (مشروطه) داشت و منتظر موقع بود. در حالی که رضاشاه مشروطه را به زیر پاهایش له کرد.» (صادق زیباکلام، سنت و مدرنیته، صص

۲۵۲ و ۲۵۳) نویسنده کتاب قبله عالم، با انتقاد از مواضع ضدفرانسوی امیرکبیر در سیاست خارجی معتقد است سیاست واقع‌گرایانه آقاسی (صدراعظم قبل از امیرکبیر) در ایجاد تعادل در برابر فشار مضاعف روس و انگلیس همانا دوستی با فرانسه بوده، ولی رفتار صدراعظم کنونی (امیرکبیر) ترک آشکار این خط‌مشی به‌شمار می‌رفت. می‌توان برخورد ضدفرانسوی امیرکبیر را حمل بر این کرد که وی شایق بود به قدرت‌های همسایه به‌ویژه بریتانیا نشان دهد که وی برتری تخطی‌ناپذیر آنان (انگلیسی‌ها) را در حوزه امور خارجی ایران به رسمیت می‌شناسد.» (ص ۱۶۵) و مکرراً از سوی نویسنده کتاب قبله عالم چنین جلوه داده می‌شود که سیاست امیرکبیر در برابر دولت بریتانیا یک سیاست انفعالی و متکی بر نزدیکی و همکاری با آن دولت بود. (صص ۱۶۶، ۱۷۶ و ۱۷۷) در حالی که در یادداشتی که از شیل وزیرمختار انگلیس درباره امیرکبیر بر جای مانده است و از دید عباس امانت هم دور نمانده است (ص ۱۸۰)، تصریح شده است که امیرکبیر با آن که مخالف روس‌هاست «به‌ندرت طرف انگلیس را می‌گیرد» و در صدد است «از نفوذ سفارتخانه‌ها بکاهد». دولت انگلستان نیز دقیقاً با توجه به آگاهی از جهت‌گیری‌های ضدانگلیسی امیرکبیر بود که کوشید و موفق شد تا ابتدا میرزا آقاخان نوری را که به اعتراف امانت «دست‌پرورده انگلیسی‌ها» بود (صص ۱۶۶ و ۲۱۹)، به دولت امیرکبیر تحمیل کند و سپس به دنبال تشکیل جبهه مشترک مخالفان امیرکبیر، از اشراف و درباریان گرفته تا مهدعلیا مادر شاه، که شاه نیز خواسته یا ناخواسته به آنها پیوست، به حمایت خود از میرزا آقاخان نوری که از مخالفان سرسخت امیرکبیر بود، ادامه داد. نویسنده کتاب قبله عالم، همچنین ضمن کوشش فراوانی که برای برقرار کردن پیوند میان علل سیاست ضدفرانسوی امیرکبیر با موضوع حکومت جمهوری فرانسه و نگرانی امیرکبیر از خطر جمهوریخواهی برای یک رژیم سلطنتی مانند رژیم سلطنتی ایران که امیر خود در آن، مقام صدارت داشت به کار گرفته است، بر آن است تا با همانند جلوه دادن «مجلس امرای جمهور» در ایران که بلافاصله پس از مرگ محمد شاه قاجار به وجود آمد، با اندیشه جمهوریخواهی در اروپا، و اقدام امیرکبیر به انحلال

«مجلس امرای جمهور» در ایران، وجود جنبه‌های استبدادگرایانه و ضددموکراتیک را در شخصیت و افکار و رفتار امیرکبیر اثبات کند. برخاسته از همین دیدگاه است که نوشته است: «امیرکبیر پس از ورود به پایتخت، مجلس جمهور را برانداخت. و بر اثر اقدام بی‌درنگ امیرکبیر، دیگر کسی در ده سال آینده از مشورت‌خانه چیزی نشنید.» (۱۶۴) برخلاف همانندسازی‌های بی‌بنیاد و خودساخته نویسنده کتاب قبله عالم در جهت مطابق نشان دادن ماهیت «مجلس امرای جمهور» که در ایران تشکیل شده بود با ماهیت دموکراتیک اندیشه‌های جمهوریخواهی و حکومت‌های جمهوری در اروپا، مجلس امرای جمهوری که به وسیله امیرکبیر منحل شد آشکارا فاقد هر گونه جنبه‌ها و الزامات دموکراتیک بود. چنان مجلسی در ایران صرفاً تشکل و محفلی از اشراف فاسد، توطئه‌گر و قدرت‌طلبی بود که تحت حمایت مهدعلیا، هدف مشورت اعضای آن معطوف و محدود به تلاش برای کسب قدرت بیشتر در جهت حفظ و گسترش منافع نامشروع طبقاتی خود بدون توجه به مصالح و منافع عمومی بود. به رغم اشتراک لفظی «جمهور» در مجلس امرای جمهور ایران با مجلس‌های مشورتی و حکومت‌های جمهوری، میان موضوع و ماهیت مشورت و چگونگی عضویت در نوع مجالس دموکراتیک و حکومت‌های جمهوری یا حتی نوع مجلس اعیان انگلیس، هیچ نسبت و پیوندی وجود نداشت تا بتوان با استناد به آن، نسبت و پیوند اقدام امیرکبیر به انحلال آن مجلس را اقدامی استبدادی و ضدمنافع ملی تلقی و معرفی کرد. این نوع از ساده‌نگری‌ها و خطااندیشی‌های نویسنده کتاب قبله عالم را تنها می‌توان نمونه‌ای از ادعاهای پرشور اما بی‌اساسی دانست که نشان‌دهنده‌گریز از واقعیت و ستیز با تاریخ است.

امیر کبیر*

فریدون مشیری

رمیده از عطش سرخ آفتاب کویر
غریب و خسته رسیدم به قتلگاه امیر.

زمان هنوز همان شرمسار بهت زده
زمین هنوز همین سخت جانِ لال شده
جهان هنوز همان دست بسته تقدیر!

هنوز نفرین می بارد از در و دیوار
هنوز نفرت از پادشاه بدکردار
هنوز وحشت از جانیان آدمخوار
هنوز لعنت بر بانیان آن تزویر.

هنوز دست صنوبر به استغاثه بلند
هنوز بید پریشیده سر فکنده به زیر
هنوز همه‌ سروها که: «ای جلاد!»
مزن! مکش! چه کنی؟ های؟!!

ای پلید شریر!

چگونه تیغ زنی بر برهنه در حمام؟
چگونه تیر گشایی به شیر در زنجیر؟!»

هنوز آب به سرخی زند که در رگ جوی،

هنوز،

هنوز،

هنوز،

به قطره قطره گلگونه، رنگ می گیرد

از آنچه گرم چکید از رگ امیر کبیر!

نه خون، که عشق به آزادگی، شرف، انسان،

نه خون که داروی غم‌های مردم ایران!

نه خون که جوهر سیال دانش و تدبیر.

هنوز زاری آب،

هنوز ناله باد،

هنوز گوش کر آسمان، فسونگر پیر!

هنوز منتظرانیم تا ز گرما به

برون خرامی^۱ ای آفتاب عالم گیر

«نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست

تو را ز کنگره عرش می زند صغیر!»^۲

۱. شنیده شد که پس از قتل امیر، مردم وقتی می‌خواستند از کاری محال نام ببرند می‌گفتند: «وقتی امیر از گرمابه بیرون آمد!»
۲. بیت از حافظ شیراز تضمین شده است.

به اسب و پیل چه نازی که رخ به خون شستند
درین سراچهٔ ماتم پیاده، شاه، وزیر!

چون او دوباره بیاید کسی؟
— محال... محال...

هزار سال بمانی اگر،

چه دیر...

چه دیر...!

۱۳۶۱ ش

نمایه‌ها

- ۱- نمایه نام‌های کسان
- ۲- نمایه مکان‌های جغرافیایی
- ۳- نمایه کتاب‌ها
- ۴- نمایه قبایل، خاندان‌ها، انساب، سلسله‌ها

نمایه نام‌های کسان

- آدمیت، فریدون، ۱۰، ۱۴، ۳۲۵ تا ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۴۸
- آصف‌الدوله دولو، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۸۱، ۸۲، ۱۰۳ تا ۱۰۷، ۱۰۹ تا ۱۱۲، ۱۵۹
- آصف‌الدوله شیرازی، ۱۱۸
- آغابهرام، ۹۷، ۹۸
- آقاخان (میرزا)، ۱۲، ۱۳، ۷۱، ۸۰ تا ۸۲، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۱۳۰، ۱۵۴، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۱ تا ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۷، ۳۹۹
- آقامحمدخان قاجار، ۱۰۳، ۲۰۶
- آنیچکف، ۷۸، ۲۱۱
- ابدال‌کرد (خان محمودخان)، ۵۹
- ابراهیم پاشا، ۳۹
- ابراهیم (حاجی)، ۲۰۶
- ابراهیم‌خان دریابیگی، ۱۹۹
- ابراهیم‌خلیل‌خان سرتیپ، ۱۱۳
- ابراهیم کلانتر، ۱۹۱
- ابراهیم لشکرنویس (میرزا)، ۹۰
- ابوالحسن‌خان شیرازی ایلچی کبیر، ۶۴، ۹۴، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۹۱ تا ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۲۵
- ابوالفتح‌خان ایروانی، ۳۱۱
- احتساب‌الملک، ۲۸۶
- احمدپاشا بابان، ۳۷
- احمدخان ساعدالملک (امیرزاده)، ۱۶، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰
- احمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه، ۹۷
- احمد منشی‌باشی مازندرانی (میرزا)، ۱۷
- احمدمیرزا، ۳۱۱
- احمد وقایع‌نگار شیرازی، ۲۵۶، ۲۹۰
- اخوی، نصرالله (حاج سید)، ۱۴۵
- ادیب، غلامحسین (میرزا)، ۲۸۱
- استن، ۱۷۶
- استوارت، ۱۶۳
- استودارت، ۱۸۷، ۱۸۹
- استیونس، ۲۰۹، ۳۳۱

- اسحق (میرزا)، ۲۰
 اسدالله خان نوری (میرزا)، ۳۰۴
 اسعدپاشا، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱
 اسعد پاشا، ۴۹
 اسماعیل خان فراشباشی، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰
 اعتضادالدوله قوانلو، محمد قاسم، ۳۳
 اعتمادالسلطنه، محمدباقر خان، ۸۶
 اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۸، ۲۱، ۹۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۲
 افشار، سلیمان خان، ۱۱۵، ۱۵۱
 افشار، مصطفی خان، ۳۲۸
 اقبال، عباس، ۱۰، ۱۴، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۸
 الس، ۹۴، ۹۵، ۱۳۱
 الله قلی میرزا، ۱۰۹، ۱۵۷
 امام جمعه (میرزا ابوالقاسم)، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۳۶۳
 امام جمعه (میرزا رضا)، ۳۱۰
 امیراصلان خان، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱
 امیرزاده خانم، ۳۱۰
 امیر قاسم خان قاجار قوانلو، ۳۰۲
 امین همایون، محمدحسین خان، ۸۸
 انصاری، حسن خان (حاج میرزا)، ۱۹، ۱۱۸
 انصاری، حسن خان (حاجی میرزا)، ۹۶
 انصاری، حسن خان (میرزا)، ۲۹۷
 انصاری، محمدسعید (میرزا)، ۹۳، محمد سعید (میرزا)، ۱۰۰، ۱۱۶
 انصاری، مسعود (حاجی میرزا)، ۲۶، ۱۹۲، ۲۰۴
 انوری افندی، ۴۵، ۶۰، ۶۲، ۷۳، ۷۴
 اوزلی (سرگور)، ۱۲۶، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۱، ۳۸۵، ۳۸۶
 باب، ۸ تا ۱۰، ۱۲
 باستت، ۲۳۰
 باقرخان پدر، ۲۸۹
 باقر (میرزا)، ۳۰۴
 بالفور، ۱۲۵
 بثون، سر هنری، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۸۴
 بحری پاشا، ۴۹
 برجیس، ادوارد، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۲۶، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹
 برنارد، ۱۷۲
 بروجردی، عبدالرحیم، ۱۴۳، ۱۴۵، ۳۸۷
 بروسکی، ۱۳۸، ۱۸۶، ۱۸۹
 بن تان، ۱۷۲
 بوره، ۲۲۵، ۲۳۱
 بوهلر، ۱۳۹
 بهادرخان، ۱۲۱
 بهرام میرزا، ۱۲۵، ۳۵۳
 بهمن میرزا، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۸
 ۱۸۸، ۲۷۶، ۳۹۶، ۳۹۷
 بیات، جلیل خان یوزباشی، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۰
 بیانچی، ۱۷۲
 پاسکیویچ، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۱۷۴
 پاسمور، ۱۸۷
 پالمستان، ۱۳۳، ۳۴۵
 پوتین جر، ۱۷۴، ۱۸۹
 پولاک، ۱۳۸، ۱۳۹
 تاج الملوک، ۳۱۱
 تروی لیه، ۱۷۲
 تره زل، ۱۷۲
 تقی خان مشیر دفتر، ۳۰۷
 تقی زاده، حسن، ۱۳۰
 تقفی، خلیل خان اعلم الدوله، ۳۶، ۱۶۲، ۲۰۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰۳، ۳۹۳
 جبار ناظم المهام، ۱۳۰، ۳۴۳
 جعفر قلی خان بُزنجردی، ۱۱۰، ۱۱۱

- حمزه میرزا (حشمةالدوله)، ۱۵۱
حمیدی پاشا، ۲۰۰
خاناباخان سردار امیرتومان، ۱۵۸
خاناباخان عین السلطنه، ۳۱۱
خان خانان، ۳۰۲
خسروخان گرجی، ۳۰
خسرومیرزا، ۱۲، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۳۶، ۱۰۶، ۱۹۲،
۲۱۶، ۲۱۷
داتس، ۱۲۵، ۱۲۶
دالگوروکی، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۲،
۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۶، ۳۴۵
داود، ۱۶۷، ۲۸۹
داود، ژان، ۳۲۸
داودف جان، ۱۳۵ تا ۱۳۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲
۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸
دروویل، ۱۸۵، ۱۸۶
درویش پاشا، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱
دفتر السلطنه، ۳۱۱
دوتامپل، ادموند، ۱۲۴
دهو، ۱۸۵
دینز (کلنل)، ۴۵
راولین سن، هنری، ۱۸۷
ربول، ۱۷۲
رزن، بارون، ۳۴
رستم، ۱۸۴، ۲۹۹
رستم خان، ۱۰۴
رضاقلی خان (والی اردلان)، ۳۷
رضا مهندس باشی (میرزا)، ۱۳۴
رنجیت سنگ، ۱۸۶
ریشاردخان، ۱۶۲
زکی خان لشکر نویس (میرزا)، ۳۰۴
زنگنه، علیخان (شیخ)، ۲۷
زینة الحاجیه، ۳۱۰
- جلال الدوله، سلطان حسین میرزا، ۳۱۱
جلوه، ۱۱۸
جواد (حاجی سید)، ۱۹۹
جوادخان سعدالدوله (میرزا)، ۱۳۰
جواد مجتهد (حاج میرزا)، ۳۱۰
جوانشیر، عباس قلی خان، ۹۸
جونس، سر هر فرد، ۱۷۳، ۱۸۰
جهانبانی، امان الله میرزا، ۳۱۱
جهانگیر میرزا، ۳۱، ۴۴، ۴۵، ۱۰۶، ۳۱۷
جینس، ۱۸۶
چارنوطا، ۱۳۸، ۱۳۹
چراغ علی خان زنگنه، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱
چریکف (سرهنگ)، ۶۷
حاجی بابا افشار (میرزا)، ۱۲۷
حاجی میرزا آقاسی، ۲۸ تا ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۲
تا ۴۵، ۵۶، ۵۸ تا ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۷۳، ۷۷ تا ۷۹،
۸۱، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۹ تا ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۵۶ تا
۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳،
۲۰۶ تا ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹ تا ۲۳۱،
۲۳۷ تا ۲۴۳، ۲۴۵ تا ۲۴۷، ۲۵۱، ۳۰۴
حسام السلطنه، محمد تقی میرزا، ۱۰۴
حسام السلطنه (مراد میرزا)، ۱۱۹، ۱۲۲
حسن خان سپهسالار، ۳۰۲، ۳۱۰
حسن خان معمار، ۸۵
حسن خان وزیر نظام، ۳۰۴
حسن علی خان امیر نظام گروسی، ۲۹۷
حسین پاشاخان، ۱۲۱
حسین خان سپهسالار، ۹۶، ۱۹۵، ۲۰۵، ۳۵۰
حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم،
۲۰۴، ۳۰۲
حسین علی میرزا فرمانفرما، ۱۵۳، ۱۸۸، ۳۰۸،
۳۱۰، ۳۱۱
حسین قلی خان نظام الدوله، ۳۱۰

- سارتیژ، کنت دو، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱
- سالار، محمد حسن خان قاجار، ۸، ۳۰، ۶۷، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳ تا ۱۲۲، ۲۰۸، ۳۱۸، ۳۸۰، ۳۸۱
- سام، ۲۹۹
- سبزواری، حسین (حاج میرزا)، ۱۶۲
- سرسی، کنت دو، ۱۶۱، ۱۹۰، ۲۲۲ تا ۲۲۴، ۲۳۴
- سرور قزوینی (میرزا)، ۸۵
- سروش اصفهانی، محمد علی خان (میرزا)، ۱۶۵
- سلطان حسین، ۲۲۳
- سلطان سلیم، ۱۸۳
- سلطان محمود ثانی، ۳۹
- سلطان مراد میرزا، ۸، ۱۰۰، ۱۲۱
- سلطان مراد میرزا، ۹۷
- سلطان مصطفی، ۱۸۳
- سمینو، ۱۹۰
- سنگ حکیم، ۲۹۳
- سیف الله (آقا)، ۲۹۹
- سیمونیچ، ۹۴، ۲۱۷
- شارل دهم، ۱۹۰، ۲۲۱
- شاه بیگم خان، ۱۹۲
- شاه سلیمان صفوی، ۲۷
- شاه صفی، ۲۲۳
- شاه عباس بزرگ، ۱۶۹، ۲۲۳
- شاه میر خان دیلماج، ۳۵
- شجاع السلطنه، ۲۰۶
- شرلی، ۱۶۹
- شعاع السلطنه، ۱۷
- شفتی، حجة الاسلام حاج سید محمد باقر، ۱۰۷، ۱۰۸
- شلیمر، ۱۳۹
- شوکه السلطنه، ۳۱۱
- شهباز خان، ۲۰۷
- شی، ۱۸۶
- شیخ الاسلام، میرزا علی اصغر، ۱۵۰، ۱۵۱
- شیخ المشایخ معزی، ۸۳
- شیرخان عین الملک خوانسالار، ۳۰۲
- شیل (خانم)، ۱۳۲، ۱۹۴
- شیل، خانم، ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۶، ۲۹۵
- ۳۰۱، ۳۲۶، ۳۴۶
- شیل، سر جستین (کلنل)، ۴۳، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۹۶، ۳۳۶
- ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۹۰، ۳۹۹
- صارم افندی، ۳۹، ۴۰
- صالح شیرازی، ۱۱، ۱۲۳ تا ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۸۵، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۶۲، ۳۶۳
- صدر اصفهانی، محمد حسین خان، ۱۰۴
- صفا، حاج میرزا، ۱۱۸
- صمصام خان، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۶۷
- طاوس خانم (تاج الدوله)، ۱۵۵
- عادل شاه، ۱۵۴
- عارف پاشا، ۵۱، ۷۶
- عباس خان معاون الملک، ۳۰۸
- عباس میرزا نایب السلطنه، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۱۲۴، ۱۶۹
- عباس میرزا نایب السلطنه، ۳۰۴
- عباس میرزای ملک آرا، ۳۱۵، ۳۱۹
- عبدالحسین تهرانی، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۸۷
- عبدالرحیم خان، ۳۰۸
- عبدالرزاق بیگ دنبلی، ۱۸۱
- عبدالرزاق بیگ دنبلی، ۳۱۷، ۳۱۸
- عبدالکریم خان طبیب (میر سید)، ۸۳
- عبدالله پاشا بابان، ۳۷، ۵۸

- عبدالله خان امین الدوله، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷
 عبدالله خان امین الدوله، ۱۵۴
 عبدالله خویی (حاجی میرزا)، ۱۱۳
 عبدالله روزنامه نویسنده (میرزا)، ۱۳۰
 عزت نساخانم، ۱۵۷
 عزیز السلطنه، ۳۱۱
 عزیز خان مکرری (سردار کل)، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۳۴، ۳۳۵
 علی اصغر خان امین السلطان، ۲۰۵
 علی اکبر بیگ، ۶۰، ۶۱
 علی اکبر تبریزی (میرزا)، ۳۴
 علی اکبر خان قوام الملک (شیرازی)، ۳۰۸
 علی خان امین الدوله، ۱۹۸
 علی خان فراشباشی، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۰، ۳۹۱
 علی خان ماکویی، ۱۵۸
 علی خان (میرزا)، ۳۰۵
 علیرضا پاشا، ۳۸، ۴۱
 علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، ۱۲، ۱۴، ۳۱۶، ۳۵۵، ۳۷۰
 علی میرزا ظل السلطان، ۱۵۴، ۱۸۸، ۱۹۲
 علی نقی میرزا رکن الدوله، ۲۵
 عیسی خان قوانلو، ۳۳
 غراف نسلرود، ۲۷۴
 غفاری، ابوالحسن (میرزا)، ۱۳۱
 غلام حسین خان صاحب اختیار، ۲۷۳
 غلامعلی، ۱۲۱
 غنی، قاسم (دکتر)، ۱۸، ۲۱، ۷۲، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۷
- فابویه، ۱۷۲
 فاشرینگام، ۱۷۴
 فاضل خان گروسی، ۲۱
 فاطمه خانم، ۲۱۳
 فامیچ، میخائیل، ۲۱۱
 فتحعلی خان صاحب دیوان (میرزا)، ۳۰۸
 فتحعلی شاه، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۱، ۲۳ تا ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۱ تا ۱۰۳، ۱۰۶ تا ۱۰۲، ۱۲۴ تا ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۵۰، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۱۷
 فراهانی، علی نقی، ۲۱
 فرج الله، ۶۴
 فرج خان، ۱۷
 فردوسی، ۱۱۰
 فرمانفرما، فریدون میرزا، ۱۵۸
 فرنت، ۷۷ تا ۷۹، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۵۳
 فروغی اصفهانی، محمدحسین (میرزا)، ۲۸۱
 فریه، ۱۹۰
 قائم مقام، ابوالقاسم (میرزا)، ۱۲، ۲۶ تا ۲۸، ۳۰، ۴۳، ۹۴، ۱۰۴ تا ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۵۵، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۳۰۳، ۳۱۸
 قسائم مقام اول، ۱۷ تا ۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۳۴۸، ۳۷۵
 قراب، ۸۸
 قولونل خان، ۱۲۵
 قهرمان میرزا، ۲۹، ۱۰۴
 قهرمان میرزا صارم الدوله، ۳۱۱
 کاظم امین الرعایا (حاجی میرزا)، ۳۰۷
 کاظم (حاج شیخ)، ۸۳
 کاظم خان نظام الملک (میرزا)، ۳۰۰
 محمدقلی، ۲۱۰، ۲۱۱
 محمدقلی خان، ۱۰۷، ۱۰۹، ۳۵۰

- منورالسلطنه، ۳۱۰
 موریه، جیمز، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۱، ۳۸۶
 موسی جان، ۱۹۹
 موسی خان (برادرزاده فتحعلیشاه، ۱۵۷
 موسی خان، حاجی میرزا، ۱۱۰
 مون تیث، ۱۷۴
 مهدعلیا، ۷، ۱۲، ۱۳، ۳۳، ۷۹ تا ۸۲، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۲، ۲۳۴، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۷۸، ۳۹۹، ۴۰۰
 میرزا حسن خان وزیر نظام، ۹۷، ۲۶۴، ۳۰۳، ۳۰۷
 میرفتاح، ۱۰۵
 مؤتمن، رفیع (میرزا)، ۳۰۷
 نائینی، نصرالله خان (میرزا)، ۲۰۵
 ناپلئون، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۵۲، ۳۵۰، ۳۵۳
 ناپلئون سوم، ۲۲۹، ۲۵۲
 نادرشاه، ۱۵۴، ۱۸۲، ۳۸۵
 نادر میرزا، ۳۰، ۳۲، ۳۰۸
 نبی خان قزوینی، ۹۶، ۹۷، ۳۰۲
 نجف قلی خان ایلخانی، ۱۱۰
 نجفی، عیسی، ۳۰۰
 نجیب پاشا، ۴۱، ۵۹
 نجیب پاشا، ۴۱
 نرون، ۲۹۳
 نزهة الدوله، ۳۱۰
 نصرالله صدرالممالک اردبیلی، ۸۰، ۸۲، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸
 نظام الدوله، ۱۶
 نظام العلماء تبریزی، محمود، ۳۳
 نظامی (حکیم)، ۱۰۵
 نظر آقا (یمین السلطنه)، ۳۶، ۱۳۹، ۳۵۰
 نظر علی حکیم باشی (میرزا)، ۹۰
 محمد قلی خان شقاقی، ۳۸۰
 محمد قلی میرزا، ۳۱۷
 محمد مهدی حسنی حسینی خاتون آبادی (میر)، ۱۴۷
 محمد ناصر خان دولو، ۱۲۰
 محمد ناصر خان دولو، ۱۲۱
 محمود پاشا، ۳۷
 محمود خان، ۵۹
 محمود میرزا، ۹۷
 مرتضی علی، ۲۵۷
 مریم خانم (خواهر محمد تقی میرزای حسام السلطنه)، ۱۰۴
 مسعود میرزا، ۳۰۸
 مسعود میرزا، ۳۱۱
 مسیح مجتهد (حاج میرزا)، ۲۴
 مشیرالدوله (میرزا سید جعفر خان مهندس باشی، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۶۳، ۶۶ تا ۷۱، ۸۴، ۱۶۳، ۱۹۹، ۳۱۷
 مصطفی قلی خان (میرزا)، ۳۰۴
 مطلق (میرزا)، ۳۰۹
 معتمد الدوله، فرهاد میرزا، ۲۹، ۳۳، ۴۱، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۱۷
 معین السلطان، ۳۱۱
 مقدم، حسین خان آجودان باشی، ۱۹۰، ۲۲۱
 مک دونالد، ۱۷۴، ۱۸۴
 مک نیل، ۱۰۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳
 ملک الشعراء بهار، ۱۲۵
 ملک قاسم میرزا، ۶۷
 ملکم خان (ناظم الدوله)، ۱۳۹
 ملکم، سر جان، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۴
 ممیزی، ۲۹۶
 منوچهر خان گرجی (معتمد الدوله)، ۹، ۱۶۷، ۱۸۸، ۲۱۷

- نوایی، اسدالله خان، ۳۳
 نوایی، عبدالحسین، ۱۴، ۳۱۵، ۳۵۵
 نورمحمدخان، ۱۱۵
 نوری افندی، ۴۲
 نوری، حسین، ۱۴۵
 نیکلا (امپراتور روسیه)، ۲۹
 نیکلا (امپراطور روسیه)، ۲۶، ۳۳، ۳۶، ۹۴،
 ۲۱۶، ۲۱۷
 نیکلا (منشی کنت دو سارتیژ)، ۲۲۵، ۳۵۵
 واتسن، ۸۱، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۴،
 ۲۹۷، ۳۹۱
 وانو، ۲۳۷، ۲۴۰
 وردیه، ۱۷۲، ۱۸۶
 وزیرنظام، تقی خان (میرزا)، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶،
 ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۲، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۹، ۲۲۸
 وزیرنظام، فضل‌الله (میرزا)، ۲۶۲
 وولچ، ۱۶۳
 ویکتوریا (ملکه)، ۱۶۲
 ویلبراهام، ۱۸۸
 ویلیام چهارم، ۱۹۳
 ویلیامس، ۴۵، ۶۷
 هارت، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶
 هاشم (آقا)، ۲۶۴
 هدایت طبرستانی (رضاعلی خان)، ۷۸، ۱۳۸،
 ۲۰۱، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۵
 هژیر، عبدالحسین، ۱۳۱
 همای مروزی، محمد صادق (میرزا)، ۲۵
 همدم‌الملوک (همدم‌السلطنه)، ۳۱۱
 هوتوم شیندلر، ۱۳۰، ۱۳۱
 یارمحمدخان، ۱۱۴، ۱۸۹، ۳۸۱
 یحیی خان مشیرالدوله، ۹۶، ۲۰۵، ۳۰۲
 یرملوف، ۱۸۳
 یزدان‌بخش، ۱۲۱
 یعقوب خان ارمنی (آغا)، ۲۳
 یوسف بیک، ۵۰
 یوسف بیک، ۶۲
 یوسف خان ارمنی، ۲۱۱، ۲۱۲

نمایه مکان‌های جغرافیایی

تبریز، ۷، ۱۰، ۱۵ تا ۱۷، ۲۱ تا ۲۳، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۵۰، ۵۲، ۶۲، ۶۸، ۷۷، ۷۸، ۸۲ تا ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰ تا ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹ تا ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۶۶، ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶ تا ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۳۱، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹

انگلیس، ۱۰، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۶، ۵۸

۶۱، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۷ تا ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۸، ۱۲۳ تا ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰ تا ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳ تا ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷ تا ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶ تا ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵ تا ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۰ تا ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۸ تا ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۳ تا ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۷۷ تا ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۹

روسیه، ۱۳، ۲۱ تا ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۴۰، ۴۵، ۴۸، ۵۸، ۶۷، ۷۰، ۷۶، ۷۹، ۹۳ تا ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۷

ایران، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۱ تا ۲۷، ۳۱ تا ۳۴، ۳۶ تا ۴۰، ۴۲ تا ۴۵، ۴۹ تا ۵۹، ۶۳ تا ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۷ تا ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۵ تا ۱۳۹، ۱۵۳ تا ۱۵۶، ۱۶۰ تا ۱۶۷، ۱۶۹ تا ۲۰۰، ۲۰۴ تا ۲۱۰، ۲۱۲ تا ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۰ تا ۲۴۴، ۲۴۶ تا ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵ تا ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۱۶ تا ۳۲۱، ۳۲۳ تا ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰ تا ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۴ تا ۳۸۲، ۳۸۴ تا ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۷ تا ۴۰۰، ۴۰۲

آذربایجان، ۹، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۲۷ تا ۳۱، ۳۵

- ۲۰۲، ۲۲۲ تا ۲۲۴، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۸۹، ۳۰۷،
 ۳۰۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۳، ۳۸۲، ۳۸۳،
 ۳۸۹
 اصلاندوز، ۱۷۶، ۱۸۴
 افغانستان، ۱۰۹، ۱۶۳، ۱۹۰، ۲۲۲، ۳۱۹، ۳۵۲،
 ۳۸۱
 البرز، ۲۹۷
 انزلی، ۲۱۰
 اوجان، ۸۹، ۳۸۰
 اورمیّه، ۳۸، ۲۱۳
 ایتالیا، ۱۷۱، ۳۴۷
 ایروان، ۲۳، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۹۴، ۱۶۱، ۲۰۷،
 ۳۷۶
 باب‌عالی، ۶۵
 بادغیس، ۱۰۹
 باسمنج، ۹۳
 باغ ایلچی، ۲۴
 باغ لاله‌زار، ۸۰
 بایزید، ۳۷، ۳۸، ۵۷
 بحر عمّان، ۲۶۷
 برلین، ۷۰
 بروجرد، ۱۰۷، ۲۱۲، ۳۰۲، ۳۲۰
 بسطام، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۱، ۳۶۴
 بصره، ۳۸، ۳۹، ۵۹، ۱۷۴
 بغداد، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۶۸، ۶۹، ۱۳۰، ۱۷۴،
 ۱۹۰، ۱۹۹، ۳۴۳، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰
 بلباس، ۱۸۱
 بلژیک، ۲۴۱، ۲۴۸
 بلوچستان، ۱۶۳، ۱۷۴، ۳۱۹، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱
 بمبئی، ۱۷۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۲۵
 بوربند، ۲۴۹
 بوشهر، ۹، ۱۹۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۸۰
 بهبهان، ۱۱۹
- ۱۶۹ تا ۱۷۳، ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴،
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۳،
 ۲۱۶ تا ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲ تا
 ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۵، ۳۴۷،
 ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۶۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۹۶ تا ۳۹۸
 فرانسه، ۷۶، ۱۲۴ تا ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۷۱،
 ۱۷۹ تا ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲،
 ۲۰۹، ۲۲۱ تا ۲۵۲، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۵۱،
 ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۸۸، ۳۹۹
 آخورک (قلعه)، ۵۹
 آرات صغیر (کوه)، ۶۹
 آستانه رضوی، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۱
 آسیا، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۹۰، ۳۴۶
 آشوراده، ۲۰۹، ۳۱۹
 آلمان، ۱۳۵، ۳۳۹
 اباقیه، ۵۷
 اتریش، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۱، ۳۲۸، ۳۲۹،
 ۳۴۷، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸
 اردبیل، ۹۰
 اردلان، ۳۷
 ارس (رود)، ۱۰۶
 ارمنستان، ۲۵، ۳۲
 اروپا، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵ تا ۱۷۷،
 ۱۹۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۵۲، ۲۹۵، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۴۵،
 ۳۴۶، ۳۵۱
 اسپانیا، ۲۴۱
 استرآباد، ۱۲۶، ۳۸۱
 اسفراین، ۱۱۷
 اسلامبول، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۶۴، ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۷۶،
 ۱۳۷، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۸، ۳۳۹، ۳۴۰،
 ۳۴۵
 اصفهان، ۹، ۳۹، ۴۰، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۹،
 ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۹۱

خواجه ربیع، ۱۲۲	بیستون، ۱۸۷
خوار، ۱۶۴، ۲۸۰، ۳۰۸	پاریس، ۶۴، ۶۷، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۱۳،
خوارزم، ۱۳۸، ۲۰۱	۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۵،
خوزستان، ۱۸۸، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۸۴	۳۱۷، ۳۳۳، ۳۴۴
خوی، ۳۷، ۵۷، ۶۸، ۸۵، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸	پای قاپوق، ۱۴۹
۲۱۶، ۲۲۸	پترزبورگ، ۱۲، ۲۱
خیوه، ۱۶۳، ۲۰۱	پروس، ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۲۷، ۳۸۶
دارالفنون، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸	پشت مشهد، ۲۹۸، ۳۹۴
۲۱۳، ۲۱۵، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰ تا	پنجاب، ۱۸۶
۳۳۵، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۷۶، ۳۸۵، ۳۸۶	تجربش، ۷۷، ۷۹
۳۸۸	ترکمان، ۱۱۰
دجله، ۶۹	ترکمان چای، ۲۲، ۲۳، ۱۰۵، ۲۱۶
دروازه حضرت عبدالعظیم، ۲۴	تفلیس، ۲۵، ۲۶
ده ملاء، ۱۱۳	جاجرم، ۱۱۱
رُدس (جزیره)، ۲۷۰	جاجرود، ۱۴۸، ۱۶۴
رم، ۱۰۶	جام، ۱۱۵
رواق حضرت عباس، ۴۲	جیل، ۶۴
ری، ۱۵۰	جزیره الخضر، ۵۴، ۵۷، ۶۴، ۶۵
زَگَم (رود)، ۱۰۵	جلفا، ۱۳۹، ۲۲۳، ۲۲۴
زنجان، ۹، ۱۰، ۳۱، ۳۸۱	جوین، ۱۱۷
زهاب، ۳۸، ۵۴، ۵۷، ۷۰	حاجی ترخان، ۱۹۸
سامره، ۱۴۵	حجاز، ۱۱۲
سبزوار، ۱۱۵ تا ۱۱۷، ۱۲۲	حضرت عبدالعظیم، ۷، ۸۰، ۱۶۵، ۱۹۲، ۱۹۴،
سبزه میدان، ۱۴۹، ۳۱۵	۳۶۴، ۳۰۲
سرخس، ۱۱۳، ۱۱۹، ۳۸۱	حفار، ۶۴
سر قبر آقا، ۱۵۰	حفار، ۶۵
سلطان آباد، ۱۵، ۳۰۵	خانابلیغ، ۱۲۴
سلیمانیه، ۳۷، ۳۸، ۵۴	خراسان، ۸، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۶۷، ۹۷، ۹۸،
سیواس، ۷۶	۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹ تا ۱۲۱، ۱۵۹، ۱۸۶،
شام، ۴۱، ۵۱	۱۹۳، ۲۰۸، ۳۵۲، ۳۶۴، ۳۷۸، ۳۸۱
شط العرب، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۵، ۶۹	خلخال، ۳۰۵، ۳۰۶
شمیران، ۷۷، ۷۸، ۳۷۹، ۳۸۴	خلیج فارس، ۲۰۹، ۲۲۲، ۳۱۹، ۳۸۰
شوشتر، ۱۸۸، ۳۸۴	خمسه، ۱۰۰

- شوشی، ۱۰۳، ۱۸۷
 شیراز، ۹، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۷، ۲۸۴،
 ۲۸۵، ۳۰۸، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۸۰، ۴۰۲
 صحن مطهر حضرت عباس، ۴۲
 عباس آباد، ۲۳، ۷۹، ۱۰۵، ۲۰۷
 عباس آباد، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۱۴۷
 عثمانی، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۷، ۳۸، ۴۰ تا ۴۵، ۵۰،
 ۵۳ تا ۵۸، ۶۰ تا ۶۲، ۶۵ تا ۶۷، ۶۹ تا ۷۱، ۹۴،
 ۹۵، ۱۴۵، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۹،
 ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۵۲، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۹،
 ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۰، ۳۷۶، ۳۷۷
 عراق، ۱۵، ۵۶، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۵۸،
 ۳۶۰، ۳۶۲
 عربستان، ۸، ۴۹، ۶۴، ۱۶۷، ۳۰۲، ۳۲۰
 غوریان، ۱۹۳
 فارس، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۷،
 ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۶۳، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۹،
 ۳۵۸، ۳۸۰
 فراهان، ۱۲، ۱۵، ۱۶۷، ۳۷۵
 فین، ۱۳، ۱۷۱، ۲۵۵، ۲۶۶ تا ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۰،
 ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷ تا ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۹۰،
 ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳
 فین کن‌اشتاين، ۱۷۱
 قازلی گول، ۵۲
 قراباغ، ۳۱، ۱۰۳
 قراجه داغ، ۱۸۵
 قرا کلیسیا، ۲۲۸
 قزل دیزج، ۴۵
 قزوین، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۱۷۱، ۲۰۴، ۳۰۸،
 ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴
 قصر خورشید، ۸۱
 قصر محمدیه، ۷۷ تا ۸۰
 قصر محمدیه، ۳۷۹
 قطور، ۳۷، ۵۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰
 قفقازیّه، ۳۱، ۳۳، ۹۴، ۱۶۷، ۲۱۱
 قم، ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۲۶۳، ۳۰۴، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۹
 قوچان، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶
 کاشان، ۱۳، ۷۱، ۸۱، ۹۰، ۹۵، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۶۶
 تا ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹ تا ۲۸۲، ۲۸۴،
 ۲۸۵، ۲۸۷ تا ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸،
 ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۱، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۹۰،
 ۳۹۱، ۳۹۴
 کاظمین، ۱۴۵
 کتابخانه سلطنتی، ۹۰، ۱۳۱، ۱۶۳، ۳۱۶، ۳۱۷،
 ۳۱۸
 کتابخانه مدرسه دارالفنون، ۱۳۹
 کربلا، ۷، ۴۱، ۱۰۹، ۱۴۵، ۱۵۷، ۲۸۶، ۲۹۸،
 ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۹۴
 کرج، ۱۶۴، ۳۱۹، ۳۸۴
 کردستان، ۳۱، ۵۸، ۷۶، ۱۷۳، ۳۵۰
 کرمان، ۱۶۷، ۱۸۶، ۳۷۸، ۳۸۰
 کرمانشاه، ۲۷، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۳۰۴، ۳۶۰
 کرند، ۵۴
 کریمه (شبه جزیره)، ۷۰، ۲۲۰، ۲۵۲
 کلات (قلعه)، ۱۱۲، ۱۱۷
 کلکته، ۱۶۲، ۱۹۷، ۳۳۶، ۳۵۰
 کمره، ۳۰۲
 گذر بین الحرمین، ۱۴۵
 گرجستان، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۷
 گلستان، ۱۶۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۸
 گنجه، ۱۰۵
 گیلان، ۳۱، ۱۰۱، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۳۳۸
 لائیجان، ۵۹
 لرستان، ۱۷۴، ۱۸۸، ۳۲۰
 لندن، ۹۴، ۱۲۵ تا ۱۲۸، ۱۶۳، ۱۸۷، ۱۹۰ تا
 ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۱۶ تا ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۴۴

نخجوان، ۱۶۱	لهستان، ۱۷۱
نردین، ۱۱۱	مازندران، ۹، ۳۳، ۱۱۹، ۱۸۷، ۳۰۲، ۳۶۴، ۳۶۹
نطنز، ۱۴۸	۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۲، ۳۸۸
نهاوند، ۳۰۸	ماکو، ۹، ۱۰، ۷۰، ۱۵۶ تا ۱۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۵
نیاوران، ۲۴۱، ۲۴۰	محمدره، ۳۸ تا ۴۱، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۵
نیشابور، ۱۱۵ تا ۱۱۷	۶۹، ۳۲۰
نیمور (رودخانه)، ۳۰۵	محمودی، ۵۷
وان، ۵۷	مدرس، ۱۷۴
ورامین، ۱۶۴، ۱۸۲، ۳۰۸	مدینه، ۵۵
وینه، ۱۳۷، ۱۹۰	مراغه، ۱۰۰، ۱۰۱
هرات، ۳۸، ۱۰۹، ۱۱۴ تا ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۶۳	مرشت، ۳۰۵، ۳۰۶
۱۸۸، ۱۸۹، ۲۲۱، ۳۱۸، ۳۴۴	مرگور، ۳۸
هزاوه، ۱۲، ۱۵، ۲۹۸، ۳۷۵	مرو، ۱۱۹
هشترخان، ۱۹۸	مزینان، ۱۱۲
هلند، ۲۴۹	مسجد شاه، ۱۴۷، ۱۴۸
همدان، ۳۷، ۱۰۷، ۱۵۷، ۳۰۸، ۳۵۴، ۳۶۰	مسکو، ۲۱، ۱۳۹، ۳۷۶
هندوستان، ۱۲۶، ۱۵۴، ۱۷۱ تا ۱۷۳، ۱۸۴	مشهد، ۸، ۱۱۰ تا ۱۲۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۳۰۲
۱۸۷ تا ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۸، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۷	مکه، ۹، ۳۰، ۶۴، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۵۹، ۱۶۱
۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۸	ملاسلیمان، ۲۲۸
یافت آباد، ۸۰، ۹۲، ۴۸۰	مهرآباد، ۱۵
یزد، ۱۸۶، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۴	نارین قلعه، ۵۱
	نجد، ۶۴

نمایه قبایل، خاندان‌ها، انساب، سلسله‌ها

۱۷۸، ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۲	آذربایجانی، ۲۸، ۹۳، ۹۷ تا ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۴۷
۲۱۳، ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۹۵، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۲	آسوریان، ۲۱۳
۳۲۸، ۳۲۷، ۳۰۱، ۲۹۴، ۲۷۱، ۲۵۲ تا ۲۴۹	آل عثمان، ۴۹، ۲۳۸
۳۷۹، ۳۴۹، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۳۳	اتریشی، ۱۹۰، ۳۲۸ تا ۳۳۳، ۳۸۶
ایروانی، ۲۸، ۷۹	ارمنی، ۱۶۷، ۳۷۹
بابیه، ۸، ۲۳۶، ۳۱۸، ۳۵۹، ۳۶۱ تا ۳۶۹، ۳۶۶ تا	اروپایی، ۱۰، ۱۳۹، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۶،
۳۷۱، ۳۸۱، ۳۸۸	۳۱۸، ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸ تا ۳۳۰،
بابیه، ۱۰۰، ۱۴۱	۳۳۳، ۳۷۷، ۳۸۹، ۳۹۸
بجنوردی، ۱۱۲	اسلام، ۲۳، ۵۳ تا ۵۷، ۶۳، ۱۳۹، ۱۸۱، ۱۸۷،
بختیاری، ۱۵۳، ۳۲۰	۲۰۱، ۳۳۳، ۳۵۵، ۳۵۸ تا ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۶،
بزنجردی، ۱۱۰	۳۶۷، ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹
بزنجردی، ۱۱۱	اصفهان‌ی، ۱۵۵
بهادران، ۱۸۷	افشار، ۹۰
بیات، ۱۵۶، ۱۶۵	افغانی، ۱۱۴، ۱۸۹
تبریزی، ۹۹، ۱۰۰	انگلیسی، ۹، ۱۳، ۹۵، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰ تا ۱۳۲،
ترکان، ۳۷، ۱۶۹، ۳۸۱	۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴ تا
ترکمن، ۸، ۱۱۱، ۱۱۸، ۳۸۱	۱۸۹، ۱۸۹، ۳۲۶، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳ تا ۳۴۵،
تفرشی، ۲۱۵	۳۴۸، ۳۵۲، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۹۹
جعفری، ۴۴	ایتالیایی، ۱۷۲، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲
خراسانی، ۱۱۹	ایرانی، ۱۱، ۲۸، ۳۷، ۴۲، ۴۷، ۵۵، ۷۶، ۱۲۸،

۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۷۹،
 ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۳۷، ۳۷۲
 قوانلو، ۱۰۳
 قهرمانیه، ۲۹، ۹۷، ۹۸، ۹۹
 کاتولیک، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۵
 کدکنی، ۱۹۷
 کردان، ۳۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۷۳، ۱۸۵
 کرمانشاهانی، ۱۲۰
 کشمیری، ۳۴، ۸۶، ۸۷، ۳۸۲
 کلهر، ۱۸۸
 گوران، ۱۸۸
 لاتینی، ۱۲۴
 لُر، ۱۷۴
 لهستانی، ۱۳۸، ۱۸۶، ۱۸۹
 مازندرانی، ۹۱، ۱۶۷
 ماکویی، ۷۹، ۸۰، ۱۱۳، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷
 مجارستانی، ۱۹۰
 مسلمان، ۲۳، ۳۲، ۱۷۴، ۳۲۵، ۳۵۸، ۳۷۰
 مسیحی، ۳۲، ۱۲۴، ۳۴۰، ۳۴۹
 مشهدی، ۱۱۳
 مشیری، ۳۰۷
 مصری، ۳۲۶
 نادری، ۱۵۴
 نردینی، ۱۱۱
 وهابیه، ۱۵۷
 هلندی، ۱۳۹
 هندی، ۱۲۵، ۳۲۶، ۳۳۶
 یسوعیین، ۲۱۳

خوبی، ۱۱۱
 دولو، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۸
 روسی، ۲۲، ۳۵، ۳۶، ۹۴، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۹،
 ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۶۵، ۳۰۰
 ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۴
 رومی، ۵۰
 سریانی، ۱۲۵
 سعودی، ۱۵۷
 سنی، ۱۹۷
 سنی، ۳۷۷
 شادلو، ۱۱۰، ۱۱۳
 شقاقی، ۱۸۷
 شیخیه، ۸، ۲۳۶، ۳۵۵ تا ۳۶۲، ۳۵۹
 شیعه، ۴۴، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۹۷، ۳۵۹
 صفوی، ۱۶۹
 عثمانلو، ۷۴
 عجم، ۴۷، ۲۲۳، ۲۶۱، ۲۹۹
 عربی، ۳۴، ۱۲۵، ۱۶۸، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۹۸
 فارسی، ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۱۲۵، ۲۵۵، ۳۳۲،
 ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲،
 ۳۵۳، ۳۹۵
 فرانسوی، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸،
 ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۴۹،
 ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴
 ۳۹۹
 فراهانی، ۳۰۷
 قائم مقامی، ۱۹
 قاجار، ۷، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۵، ۴۵، ۸۱

نمایه کتاب‌ها

- آثار جعفری، ۱۹۳
- آگهی شهان از کار جهان، ۹۶، ۱۴۸، ۲۱۳، ۲۹۷
- احسن الودیعہ، ۱۴۵
- الشہاب الثاقب فی ردالنواصب، ۳۳
- انجیل، ۱۲۵
- تاریخ آل قاجار، ۳۱۶
- تاریخ ایران، ۸۱، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۴، ۲۹۷
- تاریخ بیداری ایرانیان، ۳۱۶
- تاریخ تبریز، ۳۰ تا ۳۲، ۴۳، ۴۴، ۱۵۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۶
- تاریخ تنزل و انحطاط دولت روم، ۳۴۸
- تاریخ جهان آرا، ۳۱۶
- تاریخ ذوالقرنین، ۳۱۶
- تاریخ صاحبقرانی، ۳۱۶
- تاریخ عضدی، ۱۵۵، ۳۱۶
- تاریخ فرشته، ۱۷۴
- تاریخ قاجاریه، ۲۹۰، ۳۱۶
- تاریخ محمدی، ۳۱۷
- تاریخ معاصر یا حیات یحیی دولت‌آبادی، ۳۳۵
- تاریخ مفصل فرانسه، ۳۵۳
- تاریخ ملک آراء، ۳۱۷
- تاریخ مؤسسات، ۳۲۷ تا ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵
- تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ۳۲۶
- تاریخ ناپلئون، ۳۵۳
- تاریخ نو، ۲۹، ۳۱، ۴۴، ۴۵، ۹۰، ۳۱۷
- تاریخ یزد، ۳۷۳
- حقایق الاخبار، ۹۰، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۸۰، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۷
- خاطرات درویش پاشا، ۶۹
- خاطرات ممتحن الدوله، ۳۳۵
- خاطرات و خطرات: توشه‌ای از شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من، ۳۳۱
- خاطرات (هدایت)، ۳۳۴
- خلسه، ۱۸، ۲۱، ۹۴، ۳۰۲
- دانشمندان آذربایجان، ۳۳، ۳۰۷
- دیوان قائم مقام، ۳۰۳
- رساله سرحدیه، ۳۸، ۴۰، ۶۶، ۶۹
- رساله سرحدیه، ۶۳، ۶۸

- رسالة مجديه، ۱۹۸
روزنامه شرق، ۱۴
روزنامه کاوه، ۱۲۳
روزنامه وقایع اتفاقیه، ۳۲۶
روزنامه ایران، ۱۲۹، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۹، ۳۴۰
روزنامه پترزبورگ، ۱۳۲
روزنامه دربار، ۳۱۷
روزنامه دولت علیه، ۱۲۹
روزنامه دولت علیه ایران، ۳۴۰
روزنامه دولتی، ۱۲۹، ۳۴۰
روزنامه راست گفتار، ۳۳۷
روزنامه سرحدی، ۳۱۷
روزنامه شرق، ۳۷۴، ۳۹۵
روزنامه طوفان، ۱۳۱
روزنامه کاوه، ۱۲۷، ۱۳۰
روزنامه وقایع اتفاقیه، ۱۲، ۱۴، ۴۶، ۹۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۸۰، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۲۵ تا ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۸۸، ۳۴۴
روزنامه همایون، ۳۱۷
روضات الجنات، ۱۵۷
روضه الصفاي ناصري، ۳۴، ۴۵، ۵۲، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۸۹، ۲۱۸، ۲۷۹، ۳۱۷
زنبیل، ۲۹، ۴۱، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۹۸، ۳۱۷
سفرنامه بنژامین، ۳۰۲
سفرنامه حسین خان مقدم نظام الدوله به انگلستان، ۳۴۴
سفرنامه خوارزم، ۳۱۷
سفرنامه عراق ناصرالدین شاه، ۱۵، ۲۹۸
سه سال در آسیا، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۴
صدورالتواریخ، ۱۲۹، ۱۶۰، ۲۶۳، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۱۷
صدورالتواریخ، ۱۵۷
صواعق النظام، ۱۶۳، ۱۶۴
عهدنامه فین کن اشتاین، ۱۷۱
عهدنامه ترکمان چای، ۴۳، ۴۵، ۱۵۳، ۲۴۰
عهدنامه گلستان، ۱۹۱
فارسنامه ناصری، ۳۰۸
لغت فارسی به فرانسه، ۲۳۶
لغت نفیسی، ۱۳۹
مآثر السلطانیه، ۱۸۱، ۳۱۷
مآثر والآثار، ۱۴۵، ۳۱۷
مجله ارمان، ۲۵۶، ۲۸۹
مجله انجمن آسیایی انگلیس، ۱۲۳
مجله یادگار، ۲۱۶، ۳۳۸، ۳۵۹
مجمع الفصحاء، ۱۳۸
مرآة البلدان، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۸۰، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۸
مسافرت به نواحی شمال ایران، ۳۳۷
مستدرک، ۱۴۵
مستدرک الوسائل، ۱۴۵
مقالات گوناگون، ۳۶، ۱۶۲، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰۳
مکاتبات گوینو، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۰۱
منتظم ناصری، ۲۹، ۳۳، ۱۳۰، ۲۸۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰
منشآت قائم مقام، ۱۸، ۲۱
ناسخ التواریخ، ۲۹، ۴۹، ۵۷، ۸۱، ۹۱، ۱۸۹، ۲۲۸، ۲۶۶، ۲۷۹، ۳۱۸
ناسخ التواریخ، ۱۹۳، ۲۵۶، ۲۵۸
نوادرالامیر، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۱۵۰، ۱۶۸، ۲۱۵
هزارویک شب، ۱۳۱
یادداشت های ثقفی، خلیل خان اعلم الدوله، ۳۱۸

- Persia، ۱۸۶، ۱۸۵
Glimpses of Life and Manners in ،
Persia، ۳۲۷
Journal of a residence in northern
Persia، ۹۴
Journey of a residence in northern
Persia، ۹۵
Second Journey ، ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۵، ۱۷۰
Treaties ، ۱۹۳، ۱۲۷،
۱۶۳، Voyage en Perse
یادداشت‌های روزانه اعتمادالسلطنه، ۳۱۷
یادداشت‌های ریشارخان، ۳۱۸، ۲۷۱
یادداشت‌های ژنرال تره‌زل، ۱۸۰
یادداشت‌های ژنرال گاردان، ۱۷۱
A History of Persia، ۳۲۴، ۲۰۸
History of Persia A، ۱۶۶
Glimpses of life etc، ۱۹۴
of Life etc in Persia Glimpses، ۱۳۲
La Perse en 1839-1840، ۱۶۲،
La Perse، ۹۴

امیر کبیر، به سال ۱۲۶۶ قصد کرد تا برای بومی کردن دانش و فن در سرزمین ایران، مکانی را بنا نهد که مرکز دستاوردهای علمی روزگار خود باشد. پس طرح بنای "دارالفنون" ریخته شد و تهیه نقشه ساختمان آن به عهده "میرزا رضا مهندس باشی" واگذار گردید. وی گویا در شمار شاگردانی بود که به دستور "عباس میرزا" برای تحصیل به اروپا گسیل گشته بودند. برآوردن ساختمان نیز توسط "محمد تقی خان معمار باشی" انجام گردید و پس از گذشت یک سال و اندی، سر انجام به سال ۱۲۶۸ یعنی درست سیزده روز قبل از قتل فجیع امیر، در بیستم دی ماه همان سال گشایش یافت.

زنده یاد علامه دهخدا، به درستی سال تأسیس "دارالفنون" را، سال تحول جدید در سیستم تعلیم و تربیت ایران می‌داند...

مؤسسه انتشارات نگاه



مؤسسه انتشارات نگاه

ISBN 978-964-351-720-5



9 789643 517205

۱۸۰۰۰ تومان